نام کتاب: جاودان نامه

مؤلف: علی الاعلی جانشین فضل استرآبادی

اندازه: ۱۴×۹

تاریخ تصویربرداری: [illegible] ۱۳۸۹

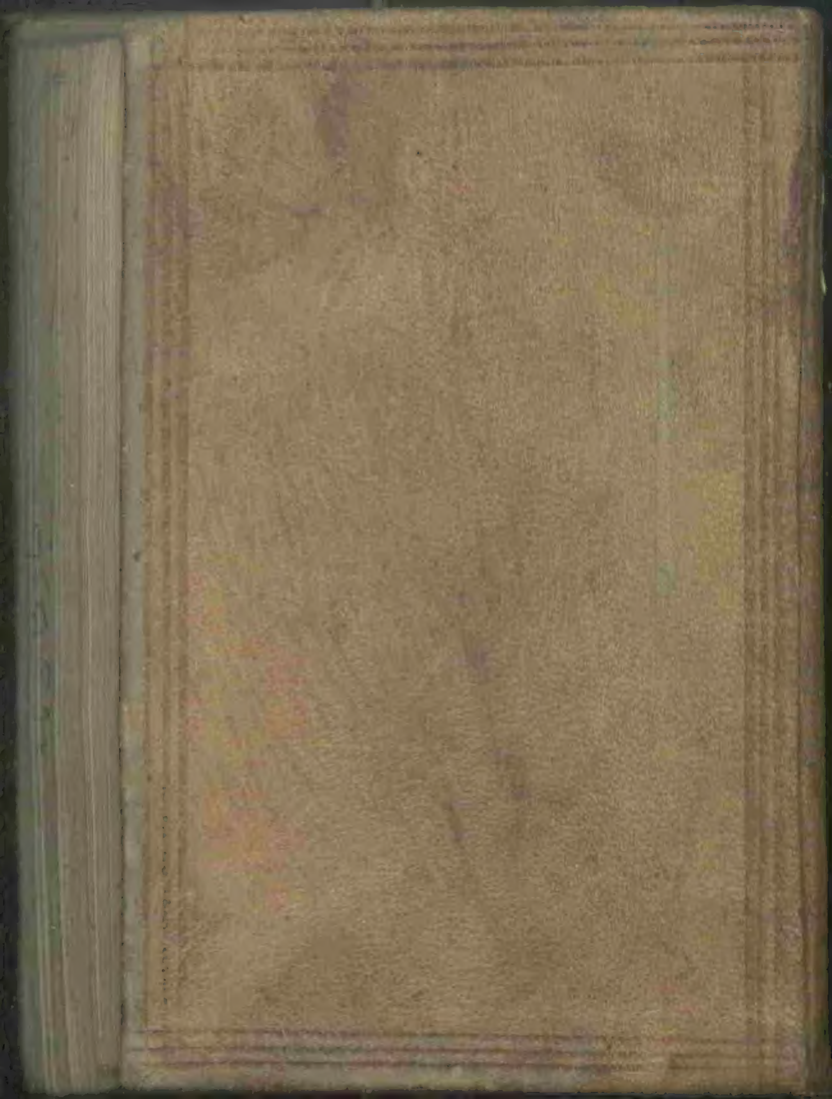

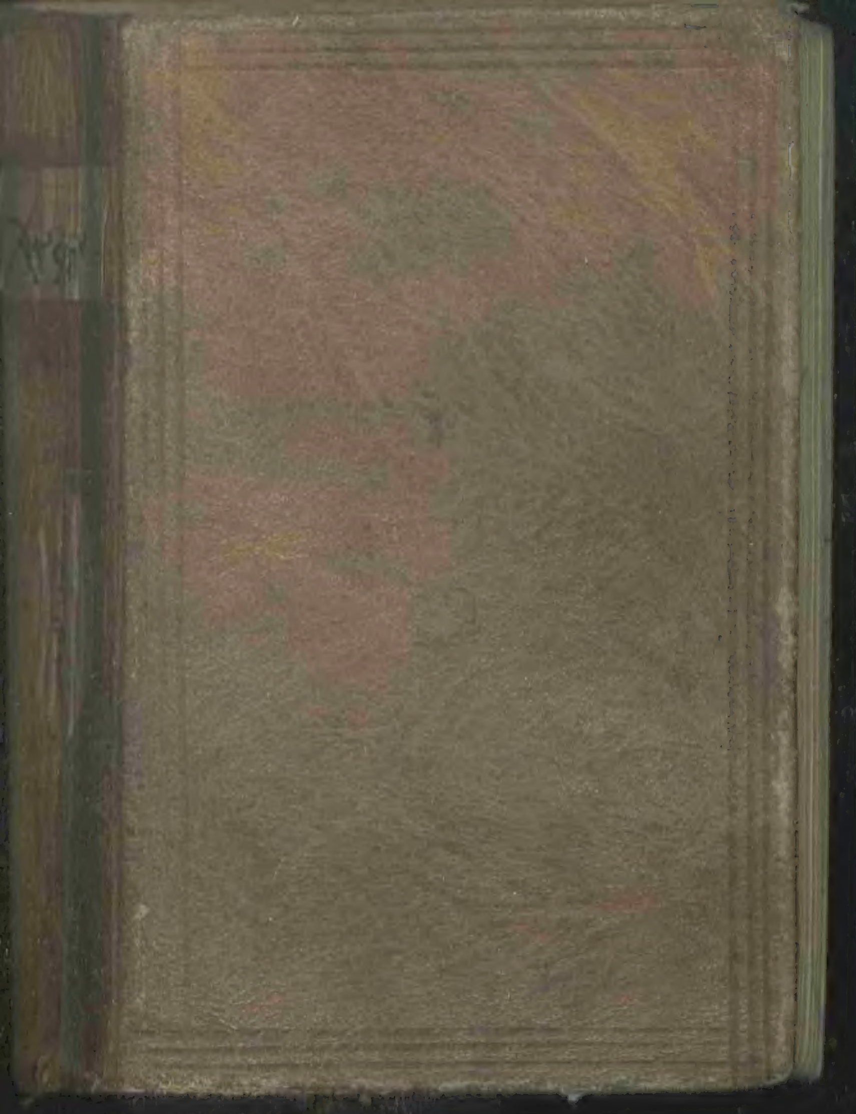

ح ق = حق = حوث قیاحق
ح = حضرت
ج ه = جل ثنائه
حکیم ناسان چ دانش = فلاسفه
ح ی ح ه = حضرت الهی جل جلاله
برادر مؤلف شهید ص ۲۹۳ ب
و فرزندش نورالله نام دارد ص ۲۶
در جدا کی استاد ص ۲۸۹ ب

جواز تقیه برگ ۱۸
انا مدینة العلم ۳۰
نماز اشراق ۳۳
امام المتقین ۴۳
مؤلف تا سال ۱۱۷۸ زنده
بوده است ۲۶ ب
ع نقطه تحت الباء ۴ ب
در خمس عشر و ثمانیه خوب دیده نما ص ۱۱۷ ب
المهدی من اولاد فاطمه ۱۱۸ ب

۳۳۵ آ
ص

تاریخ تحریر ۵۶ محرم ۱۰۱۹

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

ذات مطلق که وجود ... ح ق حقیقت
جمیع مجموع موجودات ومکونات را ازان ...
اصل در وجود آورد که همه موجودات نسبت
با آن ... اصل که وجود مطلق ح ق
است جمیع اند وهمه بازبسته آن ...
اصل اند چنانچه اگر بتصور ووهم وخیال کسی چراغ
که از اشیا آن ... را در کشد موجودات
ما کان وما یکون بی هیچ شکی وشبهتی رو بصحرای
عدم بایدنهاد ویکبار فانی ونیست شد پس ان
حدیث که حضرت حبیب ورسول نبی امی علیه افضل
الصلوات واکمل التحیات فرموده اند که لی مع الله
وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل موافق

ومطابق آن آیت باشد که ح وجود مطلق ح ق
وجود حبیب خود را عین ذات ... صفات قدیم
ازلی ابدی خود کردانید در آن سوره اصل که فرمود
یس والقرآن الحکیم انک لمن المرسلین علی صراط
مستقیم که هم جا احد است ان ربی علی صراط
مستقیم چون ازان ... ی و ...
جدای ح ه بین آن وجود اطلی بود لا لح بر ...
وقتی از اوقات میکنند در دیده فرد خود خدا
بینی که ملک مقرب که ح جبریل امین بود کم در وقت
اوردن کنه بعض در جواب کیف علمت مالم اعلم
فرمود وهیچ نبی مرسل نیز با وجود هر کرامت که داشتند
باین تشریف مشرف نشدند از ح ق لم یزل ولا یزال
ح ه که بخطاب هر لی پرده حجاب عین ذات حق شوند
نه در کلام تنزیل ونه در کلام قدیم تاویل وجود
مطلق کردند پس از کرامت ح حقدم ... دنیا
عاشقانست صلوات الله علیه وآله که جمیع ملایکه

دانبیا و رسولان و عاشقان نیز بان مقام خواهند
رسید و متصل بذات حق خواهند شد و در سرای
اقامت جاودان ارشدایت بل در بنج حق سبحانی
حلول و دخول خواهند کرد بحکم الذی احلنا دار
المقامة من فضله و هم بقای خدای کاینات وجود
موجودات و ذات فرد احد صمد [illegible] صفات
کردیدن و الحمد لله رب العالمین [illegible] بدلیل
لا یکلف الله نفسا الا وسعها اگر اشیا همه یکبار
چون انسان مظهر نطق نباشند باختلاف الشه
خداوند کلام و ملک علام چگونه فرمودی که
یا جبال اوبی معه والطیر و قلنا یا نار کونی بردا
و سلاما علی ابراهیم و امثال این پس باین قرینه
معلوم میشود که خدا الله بدلیل الا امم امثالکم همه
مثل انسان باشند و مظهر نطق باشند که تعریف
حکما و اهل منطق همین انسان مظهر نطق است
و بس و دلیل روشن خدای بر خلاف زعم
ایشان

من فضله

ایشان اینست که فرمود انطقنا الله الذی انطق
کل شیء پس باین اعتبار موجودات می باید
که یک وجود باشند و حقیقت یک وجود مطلق
باشند که حرف احد صمد لم یلد و لم یولد ست
تبارک شانه و ما اعظم شانه و برهانه و متلاشی
قول دلیل دیگر خدای که از [illegible] که فرموده
اند قوله تعالی همانست که دانی انطقنا الله
الذی انطق کل شیء تا همه کلمة التی [illegible]
انطق کل شیء بشنید و انا کلام الله الناطق
و انا نقطة تحت البا شنید الایه صدق الله العلی العظیم
اگر در باطن کسی همت که بقول خدا و ولی خدا
چه ایمان و اعتقادی از سر صدق و اخلاص و صفا
پیدا کند و یا در راکه پاک این حقایق را در یابد البته
خدا را حجه و برهان نیز کافیست والسلام علی من اتبع
الهدی — و هم در [illegible] فاصله میشو مانند که
تعالی یوم تبدل الارض غیر الارض والسما و [illegible]

و مظهر نطق باشند

حضرت الهی جل جلاله

حقایق

وانک توحیدنامه که آسمان و زمین حضرانی کلمة الله
وکلام الله بزانی الحی الا به صدق الله
بیان ملک قدیم خداوند علیم ج ه که در جاها
فرموده اند قوله ج ه ائتونی بکتاب من قبل هذا
او اثارة من علم والکتاب حم وان سوره شوری
بیست و نه سوره آلم و ان فأتوا بسورة من مثله
وتحدی بسورتی کی کهی در خواهی و ان هم
لا ینصرون صدق الله العظیم اگرچه بیان الهی
ج ه درین محل نوعی دیگر است اما چون فرموده اند
که حکیم درینها برین ازین هدایتی ج ه وجهی
دیگر بر خاطر این فقیر میگذرد که کلمه تمت کلمة ربک
صدقا و عدلا چون حم و دیگرها در بیست و نه سوره
بعد حو که اند نازل شدند که این یکی قایم
مقام چهار اخرین است و سبب چون توحید تمه
کلمات آن در قطار بنی آدم که قایل بعثت بجوامع
الکلم است تمام شده باشد کافران فعلش تهی گشته ای
دانش

دانش دیگر چه توانند آورد و چون بوجهی یک سوره دیگر
که قایم مقام یک حرف نمانده باشد و از بیان الهی ج ه
ازان وجه که یکی از شان قایم مقام همه ایشانست ج
در کلام تنزیل اشانرا در سر سورتها فرستاد که تمامی
دران سوره مذکورند بر خلاف فاتحة الکتاب
که در و هیچ حرف نیامد و دیگرها از سورتهایه
قصر که همه در اشان مذکور نشستند زینه بیان توحید
کلام ج ف ولی حمید ج ه اما درین محل سوال نکنند
که هم از بیان الهیست ج ه که فرموده اند که تحدی تحیری
ممکنی می باید کرد و تو این بیان ناممکن است که کردی
از برای انکه در موضع دیگر بکرات تحدی ج خدایم بنا یکتا
فرموده اند باعتبارات و اعتبار ربنا ست غایتا عند الله
چنانکه در جای آمده است قوله تعالی بکرسیای حجر
ازین شی بکذر از پی روی حود را کی
و امثال این در کتاب کریم مجید حمید بسیار واقع
است والسلام قال النبی صلی الله علیه وسلم

اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم علیه و السلام
قال امیر المؤمنین و امام المتقین کرم الله وجهه علیه
السلام جمیع اسرار الله تعالی فی الکتب السماویة
فی القرآن و جمیع ما فی القرآن فی فاتحة الکتاب
و جمیع ما فی فاتحة الکتاب فی بسم الله و جمیع ما فی بسم الله
فی باء بسم الله و جمیع ما فی باء بسم الله فی نقطة تحت الباء
و انا نقطة تحت الباء و صدق الامام یعنی اگر کسی را نور
توفیق هدایت رفیق باشد که اقتدا کند باین امام ها در طریق
یقین رهبر من عرف ربه برسد پس بعد از محمد رسول الله
اول وجود را بشناسد اگرچه در آخر مذکور است و محسوس است
و بعد از آن نقطه ولی و بسم الله و فاتحة الکتاب و قرآن
و تمامی کتب سماوی را که در واقع اگرچه منند چنانچه
یکی قرآن هفت بطن داشته تا بعد از آن از روی
توحید بحقیقت کلام الله برسد که محسوس نه آن
هست لم یزل و لا یزال است که و الله من ورائهم
محیط بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ اینکه بعد

[illegible]

ازمن

ازمن و رآیهم محیط تحت لفظ بل فرمود در ضمن وجود
معنی عجیب دارد یعنی بوجهی از ورای احزان میکند
تا در لوح محفوظ که قلب مومن است گنجد و قرار
یابد که قرآن از آن وجه که عین ذات حق است با ...
از این وجه بر قلب حبیب خود نزول اجلال فرمود
لاجرم از این وجه که مومن بود بتحقیق فرمود قلب
المؤمن بیت الله صدق رسول الله و صدق ولی الله
یعنی وجهی دیگر از لفظ جمیع اسرار الله تعالی تا انا
نقطة تحت الباء هفت بیانست تمام و نهایة هفتم
وجود هادی امام که امام مقر است ام الکتاب متوجه
ام القری میتواند شد که بر اینجا نیز هفت طوافست
این هفت بیان مبین آن حدیث است که حضرت رسول
نبی آخر فرمود که قرآن را هفت بطن است اگرچه ظهر
نیز دارد تا باز دلالت کند از ظاهر بر ذات وجود
مطلق که بر همه محیط است دل در ادراک مومن حقیقی
ادراک آن وجود پاک تواند کرد که آن بیت

المقدسة

کجا که قلب در ظلمت خانه پاک جدا است اما دل ما که
بی باک که در جوف افلاک بستر عالم خاک تواند رسید عزه ج
که حق نهی فرمود آن مشرکان نجس العین را از نزدیک
جستن با آن خانه نتوانند رسید که حق نهی فرمود آن
مشرکان پاک که فلا یقربوا المسجد الحرام صدق الله والله
این که جمیع اسرار الله مندرج در نقطه بای شد که آن
نقطه وجود کامل حق امام المتقین بود با این اعتبار
فرمود انا کلام الله و انا سر الله صدق الله والله در باب
مناجات که حق تعالی فرمود که پادشاهی فرزند خود را
سه پند میداد و از جمله یکی این بود که زمین تو می
باید که سرخ باشد و خداوند تاویل حق تعالی در بیان آورد
که بینی می باید که خون بریزد و فرمود که آن پادشاه
حق داود خلیفه بود از این هدایات الهی معلوم شود
که چون خلیفه بود که ملایکه در حق او سفک الدما
گفته بودند لاجرم چون او نیز خلیفه شد آن صفت
خونریزی بر مزاج او غالب آمد حتی که و [illegible]
نیز بود

3

نیز فرمود [illegible] و این شاهده دیگر که بی خلع
بدن واقع شد که فرمود که ذات خدا نه لایق
هر کس است که او را سجده کنند خلیفه که او را
سجده کنند که همان قایم مقام خواهد بود از نتیجه
هدایت نیز مقام قرب ملایکه و جمیع مقربان معلوم
میشود که از آن وجه که قایم مقام را سجده کردند
مقام قرب حاصل شد اثبات از این باب دلیل [illegible]
معلوم میشود که ذات خدا را بیقین کسی سجده نکرده
باشد که از او اصلا [illegible] باشد و صورت [illegible]
ظاهر و [illegible] بدل [illegible] ازلی ابدی
غیر [illegible] کرده باشد که اگر [illegible]
[illegible] بود در شب معراج که ذات احد [illegible] را
[illegible] درجه [illegible] مشاهده فرموده بود
که همان خلیفه و قایم مقام است لاجرم وقتی که حق
اقربیت او را منع متابعت شیطان می فرمود [illegible]
بسجود که واسجد واقترب و [illegible]

ذرهٔ بینست وتمامی انبیا واولیا برین معترفند
که آن خدائی که جمیع موجودات را ازعدم بوجود
آورد ظهور ذاتی او در روز قیامت خواسته
بود پس ایشان که او را در مکاشفه می دیدند
هریکی باعتبار مراتب خود دیده بودند چنانچه
موسی کلیم علیه السلام از نار انی انا الله شنید وفتح
رسول نبی امی صلعم در همه مرتبها مشاهده کرد
وآن ذات بی شبه ومثال اینها بود که امروز
که روز قیامت است چون نظر تمام روی نمود
پس اینها بود که اینها زمان خود را دران جا نمود
که هستهٔ ذاتی او باشد ودیگرها بوجهی عارضی ونیکی
نیست که آن صورتها که ایشان دیده بودند تا دین اینها
هم ذاتی داشت که سر روز در دیده بودند کاین وجمله
روی حقیق نمود که هم خود در شان ایشان فرمود وایشان نیز
از قرآن واکثر امثال شکر دا بیند واینها توحیدرا
برایشان از غایت جود ورحمت دیده اینها در حج
وعطا

وعطا درینو نداشت کر وصلو او اتصلو الافرق بینهم
بینه وبینهم والحمد لله رب العالمین ۞ بحکم
واسجدوا واقترب بحسب ظاهر از مقربان
حق آن اول جیوش ملایکه اند که خلیفه الله
را سجده نکردند که بهیچ وجه خبر وآیات بینات
ثابت نیست که بیشتر از ملایکه یکی از مخلوقات
خلیفه الله را سجود کرده باشد وجبرئیل
امین علیه السلام از همه مقربان بزرگوار وافضل ترین ملایکه
بود که دو بار در سجود امد واما مخفی نماند که
ماشاء الله که کشتگر در شان اوست ۞
لولاک لما خلقت الافلاک که تمام رجوع
حق ملایکه است عندالله چون قرآن بر دل پاک
حبیب رب العالمین صلعم نزول اجلال
فرمود واز دل پاک او بر زبان فصیح او
که کرسی الهیست ظهور کرد پس بوجهی برما
نغد برو اومد قرآن باشد باعتبار مظاهر است.

کر اگر آن وجود پاک نبودی آن چنین نبودی این قرآن
از عالم نور به فعل نیامدی و از معنی بصورت
نرسیدی لاجرم باید که حرف و صورت که از خود
و سور قرآن با آن وجود پاک مخصوص شدی خود
که قلب القرآن یس نیز دلیل کنت کنزاً مخفیاً
حبیب رب العالمین فرماید که اول ما خلق الله تعالی
نوری و از آن وجه که از رسولان رسول دو عالم
بود که سیر محمد در نیست منزل سدرة المنتهی
علم دریا سوره که منسوب باید رسول اصلی
بود که رب العزت فرمود که والقمر قدرناه منازل
کو نیست است بعد دنیت که اصلی ابنا
رسول اصلی و اصلیست این نیست راز
لوح محفوظ وجه این رسول آخر در میباید
باقی که در اصل مفتح است و رجوع مجموع
در بهشت باین بهشت است که نیست است
و از صراط مستقیم شق اینا الموج در بهشت
هشت

هشت در بهشت از رفتن تا سه شود که تا بان
جنت واصل شود که عرض او کعرض السماء والارض
است ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء
مثلا در اوراق باکو به دلیل روشن از برای
خمس دادن باید ظهور میکنند که در آن محل که
قسمت خمس و زکوة میکنند نیز باید که یک
بخش از آن آه است و در آن موضع در بیان
می آورند قوله تعالی ان یکی از آن خذ که فان
لله خمسه بجهت خانه حق است صدق الله العظیم
از بنیاد های حج که معنی قرض حسنه هم نیست آن رسید
بوجهی اما فرقست میان قرض حسنه و خمس که
خمس فرضست اگرچه بعضی از مسلمانان تا بان می
دهند تا تمام در حکم فرض باشد چون خمس بجهت
خانه حقست فرمود نیست که فرض است
و دادن مثل الصلوة و توجه باین خانه و در
وقت استطاعت که باز باین خانه رفتن و زیارت

کردن فریضه است و تا یک انگشت از پنج جدا میکنند
درست نیست که متوجه خانه شود و بنا بر این خود
کی رواست که انما المشرکون نجس فلا یقربوا المسجد
الحرام پس قربانی شک نیست که تو جدا نشدی که تو با
بخانهٔ خدا کردند و در سجود آمدند بخلاف ابلیس خبیث
پر تلبیس لعین ای طالب بدان که صلوة و خمس
و زکوة و طواف خانهٔ خدا و جهاد و مجموع معامله
ایست که با خدا میکنی که اینها در مقابلهٔ جنت و ناز و
نعم و لقای او است که فرمود ان الله اشتری
من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة
اما قرض حسنه چیزیست که تمام را که مبدی تماشا را
میباید ساخت و این آخر کار است و مقام توحید است
که درین جا منزل میکند قوله هیچ کس بر غیر
خود عاشق نشد واقف این سر بجز جانان نشد
بدانکه از برای اینست که بعد از اقیموا الصلوة و آتوا
الزکوة فرمود که اقرضوا الله قرضا حسنا که باز این
مقام آخر است که ظهور خلیفة الله است که در شأن
اوست

اوست
ملأ الارض قسطاً و عدلاً کما ملئت جوراً و ظلماً که جور
و ظلم یکی تعلق به بشر داشته و یکی خلاف
برابری او رسیدن زکات تا از ده انگشت یکیست و خمس
از پنج انگشت یکیست بس قرض حسنه میتواند بود که
در مقام تمام وجود باشد که برابر است و این معنی
وقتی بظهور میرسد که همه بدو تمام او را باز بشناسی
که اگر همه خمس و زکوة باز نشناسی مجهول باشد
و اگر چنانچه بحضرت آن مبدی تضاعف است
الی آخره که بوجهی احسن هم آن سبع سنابل
است که بحکم والله یضاعف لمن یشاء چهارده میشوند
و هم در آن سوره که اسم تمام و قسم رب العالمین
و مالک یوم الدین در کلام تنزیل ملک جلیل
باخر رسید و ختم بر نام خود کرد که هو الاول
والآخر والظاهر والباطن و هو بکل شیء
علیم و دو خطبه یکی طویل و یکی قصیر که در روز جمعه
خلیفه او میخوانند بر پا ایستاده که آن منبر از بنا

الهی در مثال عرش است که الرحمن علی العرش استوی
که له ما فی السموات و ما فی الارض و ما بینهما و ما تحت
الثری از آن سبب کلمهٔ ی و سبب حدائی
بیرون نیست و علم از آن ذات قدیست
کران حضرت الهی و سبب حدائی صفات
قدیم ازلی الله کاوست و آن دو خطبه که از سر
این دو کلمهٔ مذکور ازلی ابدی اوست از سر
آنست که یک طویل است و یک قصیرست که یکی [illegible]
است و یکی سبب اما از بیان الهی طویل تعلق
به سبب دارد که چهار دیگر را با و ضم می بایست
شد تا سبب شود بین چهار نسبت با سبب کوتاه
است یعنی طویل را از برای هفده رکعت میخوانند
که در شش روز می گذارد و قصیر را از برای
پانزده رکعت میخوانند که در یک روز از یک روز
دراز ترست که در یک روز آخر گذارده میشود
[illegible] در کلام تنزیل چون از صفحه بیت المقدس
است که حق عزت فرمود والتین والزیتون وطور
سنین

سنین وهذا البلد الامین که بظاهر نیز ان تین
والزیتون در اینجاست مثل بلد امین که اصل است را [illegible]
در آن سوره ح اهل ایمان و عمل صالح را وعده
با جری داد که غیر ممنون است که مومن و اهل ایمان
ایشانند که بیت المقدس را جای قلب میدانند که
بیت الله باین وجه است حضرت حق لم یزل و
خداوند لایزال تعالی شانه در کلام تاویل نیز
همین فرمود و بیان غیر ممنون کرد در ع ی ح ه
فرمایند شهر که از بیت المقدس بی کلام
بهشت احرام حج و بیت الحرام کشت واجب
رفتن اند رحبنش حق تعالی برده است بی
منتش صدق الله العظیم در قاعدهٔ حکمت
وطب از آن وجه که هر موجود را باعتبار او
بان فهمی که داشتند دلیل در ظاهر گفتند
دو جهان پیدا کردند آمده است که در وجود
بنی ادم مو که می روید از خاصیت بخار دخان [illegible]

اگر چه بود استند که چه کنند اما وجهی دارد بدلیل خدای
که فرمود یوم تاتی السماء بدخان مبین
بسم الله الرحمن الرحیم در رمی در ان تحل کردن فرماید
قوله ح هو الذی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا
و بازی فاصله نیز نماید که فلما راها نودی یا موسی
انی انا ربک الی اخره وان لوح زمرد که ح احادیث
بدست جود نوشته بود که دوستی برای حط
استوی الاله ح احادیث در بیان و تاویل کلام
تنزیل جود که بعد از شجر الاخضر ذکر لوح زمرد
فرموده اند از برای اینست که بندگان را که
راسخان علم اند معلوم شود که از لوح زمرد
و از شجر الاخضر مراد الله عیانا ح وجود ح دست
و تا به وی او که سندس خضر نیز بلما دیباج
که در وجه پوشیده است وی را بان خیاط زینت
کرد اینده است معانی و حقایق کتاب جفر
کلیم ملک علیم با بن کیفیت در کتابت جامع
النبیین که ح حبیب الله است زبیان

ی

ی ح ه امده است و آن ح نار از بی سدرة المنتهی
وجود ابو البشر در اواز آمد و از ح لعنت که
انی انا الله لا اله الا انا فاعبدنی واقم الصلوة
لذکری که تا صورت آن ح نار را در وایی
شود و باب اب که کان عرشه علی الماء هر بندۀ با ک
نماز کرد اند با دای ح رکعت حس مشغول نمی
تواند شد و ان الساعة آتیة که در ساعة که در
قیامت است اول حساب بنده کان آن ذات
کرد چنانکه کرد کما قال ع اول ما یحاسب به
العبد یوم القیمة الصلوة و اینکه فرمود حضرت
حبیب الله علیه الصلوة والسلام که در روز
قیامت ح احدیت آیة الکرسی را در رقه رجل در
اورد و با و در سخن آید اینست که در رمی
ح ه مبین است که ... ی را ور ح
ح خدای را در رقه ... دندان ور ح
دندان ح خلیفه حود در اورد که دندان

سو صفات ازین
صلات حواست که ح

مخرج آن سخن است و در وجود بنی آدم از جمیع
اعضای او از آنکه کرسی میگویند دندانست و
خصوصیتی نیز با آن چهار اخری دارد که لام الف
بدل و مثال انست و این لغت از زبان اهل حره
مخصوص است باهل فرس که لو کان الایمان
معلقا بالثریا لناله رجال من ابناء فارس که
ثریا هم درین مقامیست که سدرة المنتهی و کرسی
الهیست که فلک البروجست که حضرت احدیت
تعالی شانه و تقدس فرانزا که عبارت از نست
و است آیة الکرسی خوانند مایه دلیل که بعضی
گویند و کل خوانند و این معنی در چندین مواضع
ثابتست از زبان اهل حره از برای این معنیست
که ظهور قرآن از دهان است که محل دندانست
که هر یک مخرج سخن و کلمه واقع شده اند
و تا ایشان بر جا اند و فرزندکها از شکم مادر
صورت مادر حاصل کرده بیرون آمده است
سخن گو نیست و اگر
سخن

سخن گو نیست و اگر میگوید آن سخن از محکمات
نیست از برای آنکه با آیات محکمات دندان
موقوف دندان سخنان که محکم اند و از برای این
معنی بود که سورة التین را که ملک علیم ج ه چون
بر دندان ثابت گردانید ختم آن سوره نیز باحکم
الحاکمین فرمود والسلام علی من اتبع الهدی
در ج ی ح ه در آن محل که ابهامی بود و از
تنبیه
احوال خدمت صفا حضرت خلافت سلام الله
علیه اسحاق رفع این ابهام کرده و نسخه باید
نو فرستاد و معنی و مفهوم این که میتوانند بود
که انجم و افلاک سیر خود بگردانند و فیض خود را
از زمین باز دارند و زمین نیز قابلیت قبول
کردن فیض را بگذارد چنانچه دیگر یک انسان
ما بعد در زمین بعالم صورت ننماید و درین محل
ح ی ج ه میز مانند بی فاصله قوله تعالی الا
انها که آمدند و به نعیم مقیم واصل شدند الا به حسب

صورت هرگاه که چون از حضرت خود مشار الیه
سلام الله علیه راست باشد بنا بر انکه در وقتی
این کتابت کتاب اصلی غایتی بود و این آیات
اکرچه با جمیع ایات کلام قدیم ملک علیم ج ه
بحسب صورت مناظر است اما بحسب معنی
با جمیع نیز مناسبت دارد از جمله یکی آیاتی که
در نم ی میفرماید قوله ج ه النون ای
یا عاشقان بدانکه نهایت خدا پرستی حکما و علما
و عقلا و زاهدان و عالمان و شیبان ان
سر بعالم عشق واصل است تا داناه صدق
الله العظیم چون ح ج ه میفرماید که سر بعالم عشق
واصل است تا د معلوم است که مقام اعزیت
دو عینه کاه همه ازین طایفه مذکور بان مقام است
که خدا بیان فرمود و در جمیع این مواضع در
کتاب کریم مجید ولی حمید ح ه در بیان عشق
الهی می آید کمال عشق بی نیازی با صورت ذات

بی نیازی

بی نیازی ح ه در انست که شهوة
و هوای نفسانی در میان نباشد و منع
شهوة نفسانی بکرات فرموده اند و تاکید
و تواتر کردانیده و بیشتر از ظهور این معنی
نیز در بعضی از انبیا و اولیا صلوات الله و سلام
علیهم اجمعین این معنی عشق الهی ج ه ظهور
کرده بود که ایشانرا با وجود عشق و محبت
باطنی بان صورت [illegible] کلمهٔ الهی
استغنا از شهوة نفسانی حاصل
بود پس بطریق اولی که درین وقت
و زمان که ح احدیت پرده بر داشت
و از روی صریح ترجیح ان مقام فرمود
باید که سر انجم و افلاک بان مرتبه برسد
که در جمیع مزاج این عشق ی بی هوای
نفسانی مستغرق شود و یک دلیل این

آیت

اینست که حق احدیت فرموده اند که
ما خلقکم ولا بعثکم الا کنفس واحدة
و بر قاعدهٔ معقول نیز بوجهی ممکن
است که هرچه در یک وجود ظهور کند
در وجود دیگر که هم از آن جنس
باشد ظهور تواند کرد پس هرگاه
که این معانی بظهور پیوندد و نتیجهٔ
صادقهٔ حادثهٔ او آنست
که نسل و توالد بیکبار
منقطع شود این مقام است
که سیر انجم و افلاک بجای رسیده
باشد که وجود یک انسان
در جمیع روی زمین موجود
نماند بغیر از جمیع آن مطلق
که ایشان را حضرت احدیت

این

این قابلیت و صلاحیت
نداده است تا سیر انجم
و افلاک نیز بعبث نباشد
چنانچه در عالم صورت تربیت
حیوانات و جمادات
مشغول باشند بدلیل ما دامت
السموات والارض
که بحکم حدیث محل
دوزخ باشند ارض
است و محل بهشت
اسمان است تا سؤال
نباید که گویند پس بودن

[illegible] باشند و در [illegible] باشند

اسمان و زمین و گردش
افلاک بر گرد نوری پاک
عبث باشد و این دلیل
بحسب حق دالست بر افضلیت
طایفه که پیران و پیشوایان
ایشان از انبیا و اولیا
و عاشقان که در تجرد کوشیده
باشند و شهوت حجازی
مقید شده و التفات ننموده
اما چه سود که ازین معنی غافل
باشند و ندانند که فضلیت آن
تجرد و استغنا نمودن
از شهوت نفسانی منور که تمامست

کارست

حقه مشهورست

کارست تا نسبت فکیف در اول کار که اگر آن تجرد و استغنا
نمودن ایشان من کل الوجوه در حد کمال بودی
و هیچ نقصانی نداشتی حضرت عیسی تجرد ننمودی ی
که من این بار سخن بر رمز و اشارت و کنایت گفته ام
بار دیگر خواهم آمدن تا هرچه برمز و اشارت و کنایت
گفته ام صریح و بی پرده و بی حجاب در بیان آورم
و نمی آیم که انبیا را دین ناقص گردانم بلکه می آیم که دین
انبیا را تمام گردانم و حق حبیب الله ازان وجه که
میدانست که ح عیسی از برای ان می آید که تمامی
خلایق را در دین او که ختم انبیاست یک دین گرداند
و این حبیب الله ازان وجه که توالد و تناسل را دوست
می داشت از برای ان بود که آن در ترتیب معنوی در
ظهور او بود و ظهور از و خواست کردن وجود
مناکحه بسیار کرد و فرمود که چون این بار ح
عیسی مجرد که از اسمان بیاید در دین من نکاح خواهد
کرد که باز دلیل ان اظهار رمز و اشارت و کنایت است

تمام

که تا از نسل پاک او کلمهٔ توحید ظهور کند اگرچه پیشتر از
ظهور این کلمهٔ توحید جمیع امتان فرزندان آن انبیاء پیشوایان
خود خواستندی که در تجرّد کوشند ملک تا بجان بر خود
فریضه و واجب داشتندی که تابع متبوع خود
باشند نتیجهٔ این مقدمات بر نهجی دیگر بودی یعنی
پیغمبران کوشیدندی که این کلمهٔ توحید ظهور نکند و در عالم
صورت سلطنت و پادشاهی خود را ابزال صورتاً
و معناً مشاهده نکنند و بر آن قرار چنانچه پیشتر از این
بود با وجود توالد و تناسل در پردهٔ غیب ماند تا فسادها
های کلی که شرح هر یک طولی دارد قایم مقام این اصلاح
شدی الحمد که ظهور فرمود هنوز موقوف است بکثرت
توالد و تناسل کلمهٔ طیبه تا برکات حسنه غلبه توالد کرده
ایشان مشغول توالد شده و ایشان نژاد در وجود نیست و
ناپدید تواند کرد که این مقام است که حضرت فرمود در جواب
شیطان عنید پلید لعین که لأملأنّ جهنم منک و
ممن تبعک اجمعین هرگاه که یکی از ذریات شیطان
الرجیم

الرجیم علیه اللعنة در روی زمین نماند و از کثرت
ظهور کلمهٔ طیبه که در ذریات حضرت خلیفة الله و مسجود
ملایکه زندان خبیث کان نیست شوند آن مقام
باشد که حضرت فرمود که جهنم را پر کنم که چون جهنم پر
شود نتیجه آن دهد که دیگری در او نگنجد بخلاف زمان
پیشتر تا این زمان نیز که حضرت با جهنم خطاب میکند
که هل امتلأت واو در جواب گوید که هل من مزید و از این
سؤال و جواب حضرت الهی و دوزخ معلوم میشود که هنوز
پر نشده است که از خوردن دوزخیان هنوز سیر
نشده است اما از قرینهٔ سؤال حق احدیت و جواب
او معلوم میشود که نزدیک است که سیر شود و یک
کافر از ذریات شیطان رجیم در روی زمین که مقام
او مست و سجده گاه خاصان و مقربان و عاشقان
حق [illegible] است نماند بعد از ان که از ذریات شیطان
رجیم جهنم پر شود از ذریات حق خلیفه آنها نیز ناید
که بهشت پر شود بر سبیل امکان که بهشت از ان حق

که جای آدم بود و زوجه او و میراث حقیقت آن بفرزندان
او میرسد که در حقیقت فرزندان او باشند تا ازینجا عالم
صورت رجوع بعالم معنی کنند که عالم باقی و سرای جاودانیست
خالدین فیها ما دامت السموات والارض و دوزخی در
دوزخ باشد بعذاب الیم گرفتار و بهشتی در بهشت
متلذذ و متنعم باشند بانواع لذات در نظر گذار صوریه نگار
که حکیمان این عالم را عالم روحانی میگویند اگرچه بوجهی
راستست اما ایشان از غلطی که کرده اند در حبس
شرکت گرفتار مانده اند که تصور ایشان اینست که این
روحانی برخلاف این جسمانیست و نمیدانند که هر چیز
که از لذات روحانی تصور کرده اند برخلاف این جسمانیست
که در عالم جسمانی دیده اند و شنیده اند و ادراک آن
کرده اند که در آن عالم معقولات همین محسوسات است
که بصد هزاران هزار اشکال بی نهایت بهمین صورت
و کیفیت برار و آن بهشتی و دوزخی تخلق خواهند
کرد و ایشان هر جا بودند تا ذات قوت ازلی باشد
و نسو نقطع

و نشو منقطع قدیم قائم بذات او در راحت و عذاب جاوید
داشت لا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء اما آیت آنحضرت
تعالی شانه در کلام تنزیل فرمود که جهنم را پرکنم از ذر
یات شیطان رجیم ملعون مردود از سجود و بکلام
بهشت که بهشت را بهمان لفظ نفرمود که پرکنم بوجهی
معنی آنست که نسل شیطان رجیم ملعون منقطع نشوند
است البته البته لام از برای تاکید است بخلاف ذریات
آدم که بنو اند بود که تمام نشوند که تمامی سموات والارض
مقدار یک عرض جنت است که تعلق بیک جنس بنی آدم دارد
که متقی باشند اما چون دوزخ بحکم نص چون پر میشود
معلوم است بدلیل هذا که بعد از آنکه پر شود
و دیگر که دوزخی از نسل شیطان و ذریات او نخواهد
ماند بخلاف بهشت فافهم و السلام ان حدیث
که آن حبیب اله صلوات الله الرحمن فرموده اند که نیت
المؤمن خیر من عمله یک وجه ظاهر اینست که عالم باطن
از عالم ظاهر اقوی واقع شده است که تا کلمه و کلام در باطن

درین آیه ظهور بعالم صورت نمی تواند کرد وعمل به ویکی
از اعضا وجوارح او که عالم ظاهرست در وجود نمی
تواند آمد چنانچه انچه در عالم افلاک بالقوة بود اگرچه
در کز خاک که در بطن ایشان نشسته نبود بالفعل ظاهر
نمیشد وحال آنکه نیت تعلق بعالم باطن دارد ووجه
دیگر که اقوی است اینست که بندهٔ مؤمن را در باطن
نیت چیز [illegible] زده است در ظهور حق وغلبهٔ او
بر [illegible] باطل وبه سبب ظهور این معنی در عالم [illegible] ملایم
با ناملایم بانواع افعال واعمال مشغول شده است بحسب
وقت وزمان مثلا چنانچه شخص داند که او نسبت بخلق
روزگار زمان خود امام زمان واقع شده است وبهمه
خلق را متابعت کردن او واجب است اما چون خلق
ان بصارت نیست که او را بشناسند وبزرگی وامام
وپیشوای قبول کنند او خود را بنا بر مصلحتی که [illegible]
دم هم برچاکر وکمتر وکهتر و وظیفه خوران آن طایفه که دانسته نوکرد
است وان نوکری وچاکری را اگر بسته احتیاط کرده است
که تا از جزا او [illegible] بر

گناهد هر [illegible] قوم بحسب آن جنسیت تصرف کند وبعضی
از اشیا بر [illegible] دنیا کند وبدفع بعضی دیگر مشغول شود
بعد از آنکه این معنی میسر شود اعمال وافعال بعکس
که منعکس خواهد شد پس از آن وجه که این افعال
واعمال ظاهر او مانع حال او و[illegible] باطنی حال او نیست
شک نیست که آن مؤمن را نیت او از این اعمال او خیر باشد
ودلیل این معنی اینست که تمامی انبیا واولیا وخداشناسان
بیشتر سخن برمز گفته اند که کلموا الناس علی قدر عقولهم جواز تقیه
ودلیل بر این فقره از کلام تنزیل ملک جلیل چه آنکه
فرمود وقال رجل مؤمن من آل فرعون یکتم ایمانه الی آخره
ودیگر آنکه در روز قیامت که حشر اجساد وارواح خواهد
شد ودر آن روز که از روی توحید بحکم یوم تبدل الارض
غیر الارض والسموات چه که اعمال بواسطهٔ روح
بروح که کلمة الله است بدل خواهد شد واز میان برخواهد
از آن وجه که عین کلمه بود در حقیقت سبب دیدی
[illegible] طالبان که نیت تعلق بذاتی داشته که [illegible] وماهیت
هستی

وحقیقت مجموع اشیا بود و با معنی بود که حکما گفته‌اند
بوده‌اند که هر عمل که هست بواسطهٔ غرضیست چون آن غرض
حاصل شد آن عمل باطل خواهد شد اگرچه بوجهی راست است
اما اینها که جسد را فانی تصور کردند بر خلاف روح این ادراک
مشرکانست که ندانستند که جسد بان وجه از میان بر نخیزد که
عین کلماست و بغیر از هو کلمه شئی در دو جهان موجود نیست
اگر جسم است و اگر جوهر و اگر عرض و اگر روح که همه هو کلمهٔ حق ح
لم یزل و لا یزال اند حق است و آن نفس کلیه که در تصور
اشیان بود که حرکات افلاک بواسطهٔ اوست چون از مظهر پاک
تامهٔ حق خلیفة الله ظهور کرد خود را در جمیع موجودات
ما کان و ما یکون محیط و مسلط و منبسط یافت و غرض
کلی و جزوی که انتظار آن می‌کشند و هر یک را از وعده
گاه خود باز دید خود در وعدهٔ خود رسانید و خود را در جمیع
اشیا در کشید تا فنای جمیع اشیا در ظهور پیوست و بغیر
از یک ذات هو صفات که قوت ازلی حضرت هو لم
یزل است حق است هیچ شئی از اشیا موجود نماند اما

چه سود

چه سود
که حکیم نام از ادراک تصور خود خبری نداشت و حظی نیافت
و ثمرهٔ ندید یعنی ندانست که چنانچه پیشتر از ظهور این
معنی مباینت و تضاد و اختلافات بواسطهٔ ادراک
هر فرق و ملل در جمیع اشیا بود بر عکس آن این زمان که
بواسطهٔ کرامت توحید تاویل و بیان حق تعالی جلیل سبحان
حق همه اشیا بدل شدند به هو نور قدیم حق تعالی غفور
رحیم حق است و بغیر از این هو شئی دیگر موجود نماند
و اگرچه حکیم نامان نیز از این ادراک پاک که تعلق با علم
توحید دارد از جنس شرک نباشد که گویند که چنین نیست است
که تو میگویی که اشیا همچنان برقرار خود باقیست با وجود
سخن ایشان نیز از بیان حق است و وقتی مسلم توان داشت
که در ظاهر و باطن اشیا بغیر از این هو کلمهٔ قدیم حق تعالی
علیم حق است یک ذره از ذرات اشیا جوید توانند اثبات و چون
نتوانند کرد و چون توانند که و کجا بجای توانند رسانید
[illegible] دانم که ایشان تصور میکنند خواه نکرد خواه
[illegible] حیوان با خواه عقل که ندارند و چون اثبات

نتوانند کرد ناچار ایشان نزد در این عالم نسبت بابود شد و نیستی
خود اعتراف باید نمود می‌تمثیل این قوم که بابه حقایق نرسیده‌اند
و بحسب ظاهر خود را موجودی بیرون از غیب روحی که
حقیقت قدیم ازلی ابدی غیر محدود اوست تصور کرده‌اند
بعینه همان مثال شخصیت که بعد قربیت نمرود روح او
از جسد او مفارقت کرد اگرچه آن جسد بی روح هنوز
متلاشی نشده است اما در حقیقت چون آن جسد بی روح گشته
چون آن روح رفت او کجا خواهد ماند این حکم تامان
و امثال چنین ایشان نیز همین جسد بی روح اند که دلیل
ایشان اینست که روح رفت و جسد فانیست بقای باقیست
ایشان نیز در این روز بیش بیشتر از آن جسد بی روح
نخواهد بود که اگر این جسد بی روح باقی بودی شایستی
که ایشان نیز بی ... روح ... هم نیز لم و خداوند
لایزال بقای دانستندی اما حکیم تام چه کند که بحکمت
نرسیده تا از این روز رستخیز روسیاه و شرمسار
سرنگون سار در نار سعیر افتاده خود باید من
سخط الله

شخصیت

من سخط الله چون این اجساد بی روح که حکیم نادان و عجزه
اند بزودی متلاشی و نیست شوند یعنی جهنم برخواهند
شد که دیگر جهنم تا ابد الابد و تا سلسل نخواهد بود زمان قریبه
که جهنم را بدین زودی برمی بابیست شد و در جای
دیگری نخواهد یقین باید که در اینجا دیگری تواند
نگنجد بحکم نص قرآن و تاویل بیان حق سبحانی چه
دلیل این بود که بر فنای نسل شیطان والحمد لله رب
العالمین حق خداوند خانه حج و چون خانه خود را هدی
للعالمین فرموده بود از برای آن دلالت بخانه خود
از کل فج عمیق فرمود تا بگذارند مشرکان نجس العین
که مردود بند از آن خانه پاک و همی در بطن موحدان
پاک اعتقاد در نیاید و بدانند که هدی للعالمین وقتی
توانند که از کل فج عمیق بخانه خود متوجه شده با ورود داخل
توانند شد و ایمنی گشته از جمیع نا ملایم بحکم و من دخله
کان امنا ای طالب اسرار الهی بدان که نسبت عالم
سموات با زمین که در وسط ایشانست و ایشان

بصورت نورانی اند و زمین ظلمانی مثال انسان در وجود
انسان که بنزد موحدان عالم کبری است چنانست
که صورت ظاهر انسان از خط و کتابة الهی که بر وجه
دارد چون بر ظاهر وجود بند و بر وجود محیط اند در
مقابل عالم سموات خواهند بود که راست از روی
تقسیم در مقابل درجات فلک البروج واقع شده اند
که راست سه اند بابت و مفاصل دست و پا نیز کتله
سر با بنا مناسبت در ازای سماوات باشند و دماغ
که مقام خرد و فکر و وهم و خیال است و از آن رو
که در جوف کاسه سر است که رق منشور الهی و تا بحدی
که بیشتر از ظهور علم تی در افواه و السنه سرنوشت
میگفتند و نمی دانستند و می گفتند که سرنوشت هر کس
را حق آمی داند که بر آن کاسه سر و دماغ محیط است چون
در جوف واقع شده است و ظلمانیست در مثال
زمین است و دل که منبع حیاتست و روح حیوانی
را جا آنجاست و بیت الله است که هو الحی لا اله
الا هو

الا هو گفته شد با جمیع اعضاء رئیسه که قوام حیات انسانی
باشند هم در ازای زمین اند و آن ذات فرد واحد
و صمد که خالق ظاهر و باطن است چون ظهور از اندرون
کرده است که تا ما بیت رو پوشش و خلوت بود خانهٔ خاص
خود قلب را که در جوف است کرده سبب از آن وجه که
مدرک سموات که عالم ظاهر است مقام در دماغ داشت
که او را عقل و خرد نامست که اول ما خلق الله تعالی العقل
و لهذا الجسد صورت نیز از تمامی اعضا و جوارح انسانی
اول سر او در رحم که باز جوفست و ظلمانی است که فی ظلمات
ثلاث عبارت از آنست مخلوق میشود که در جوف خود
دماغ دارد که مقام عقل اولست و بعد از آن کتابت الهی
بر رق منشور او نوشته میشود که هر کس که آن کتابت الهی را
بخواند به سر الظاهر عنوان الباطن رسید و چون در آن که
عالم ظاهر و باطن تعلق بدل و دماغ داشت که مقام
حیات و عقل بود ای طالب از این مقدمات دریاب که حکم
نمایان از بنا عالم وسط که خود گزیده و سبب بندیده اند

بتصورت چگونه دور افتاده اند و سر در نهواجون
نار ستر مانده اند اما هرگاه که بتفضل الله تعالی وحقایق
نکردند و بعالم نور که سموات است نرسیده اند و ان خطوات
ی را درست و بعد از سموات صوری و معنوی نخوانده
اند که حق تعالی فرموده اند قوله ج ه درجی ج ه.. در
وجود آدمی بهتر زوجه نیست چیزی گفته شد
از چند وجه سبب چون سیر سموات صوری و معنوی
عروج نکردند و سدرة المنتهی که فلک البروج است
نرسیدند و ان ... در جان چترد رحابت را
در عدد نماید وجه خود و دست و پای خود تقسیم
نیافتند که والسموات مطویات بیمینه سبحانه وتعالی
عما یشرکون و اشان نزاهة ... و ... خلاق
وجود که خ ... لم یزل و لا یزال است ج ه ندانستند
در چون وجود خود چون از اینجا ترقی نکردند در ان
عالم در قید سلاسل و اغلال لم یزل و لا یزال گرفتار
ماندند و چنانچه خود ادراکی کردن بودند یعنی این عالم
وسطارا

وسطارا که اسفل السافلین تصور کرده بودند سرنگون
سار در نار سعیر و بئس المصیر اسفل سافلین جا
و دان در افتاده اند و بعذاب جاودانی لم یزل و لا یزال
واصل شدند که این مقامست که مخصوص ذریات شیاطین
و شیطان سرکش بی سجود ناریست بحکم الجنة فی السماء
والجهنم فی الارض و از این جهت است که حق عز شأنه بر سبیل
تعجب در شان ایشان فرموده اند که فما اصبرهم علی النار
ای حکیم نام بی خرد و بیخبر از شریعت و حکمت بالغه
انبیا و رسل حق ... رب العالمین و مالک یوم الدین
ج ه که جنت را در سماوات میجوئی و راست است
که در سماست اما چه سود که نمیدانی که بجنت وقتی
میتوان رفتن که آن بهشت آیه را که از بطنام آورده
بجوانی و بدانی که بهشت طواف بر کرامت الغری وابد
ازان سنگ سیاه از برای آن بهشت کتابیست
که آن سنگ سیاه از جنت آمده است و در اول
بعضة چون شیر سفید بود همچون برف با سپیدی دیگران

تا به پرورش اول از شیرها در می باید که حق تعالی
فرموده اند در حق قوله ج د [illegible] کرچه در جنت زیبکرش
چار جوی است بصفت سطرا و زما و رشیر جوی است
و بدانکه ازین جهت همه اهل جنت بران بصفت تا آبادی
در جنت جاودانی خواهند بود که ان تا به از ان وجه که جاودانی
باطنیت اهلیت که ام اصل را میگویند و در سورة
اخر زمان چون بسر آن تا به اخر رسید و نطق او
درازای ان بصفت حفظ که تفصیل [illegible] است واقع
شده بود چون ان تا به غذای را بخوانند و معنی آن
از هدایت حق [illegible] ذو الرحمة الواسعة رسید اهیست
لاجرم ازین جهت فرموده که ان الجنة تحت اقدام
الامهات این بطن مکه که در سورهٔ فتح که انا فتحنا
[illegible] مبیدانی جامه این اسرار بود که بعضی از ان انا سر الله است
[illegible] که از حضرت خداوند [illegible] که حق [illegible] بیرون که [illegible] نگار است
تا این کیفیت وضع حمل فرموده اند و این اسرار را
اشکار کردانید اما حکیم نام بی سعادت ازین دانش بی
نصیب

بی نصیب باشد و بدانست تمیز کردن میان عالم ظاهر
و باطن چنانچه میان علما و ظاهر و باطن و از تحقیق تقلید
که چون در شان او بود که حضرت فرمود ختم الله علی
قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة که باشد اغیار
از عالم باطن کرد و لهم عذاب عظیم ای سبب چون اول
قلب ایشان را ختم کرد در یافتن این حقایق از کجا توانند
کرد چون روزنهای قلب را نیز بر ایشان مسدود کرد
اند از عالم صورت بعالم معنی راه از سمع و بصر کی
توانند یافت اعوذ بالله من هذا و السلام علی من اتبع
الهدی — بدان ای طالب که حضرت احدیت تعالی شانه
و تقدس اسمائه را دو دنا میده است و محققان که ایشان
علم اند از هدایت حق [illegible] علام الغیوب بحقیقت ادراک آن
معنی را از حد بینا فی [illegible] کرده در یافته اند

جمیع الصالحین

که حسن جمال [illegible] این جهان و ان جهان از ان صفت
تا به سواد دخان مبهم است و ازین قرینه ادراک
این حقیقت [illegible] فرموده اند که بهشتی و دوزخی

در مقام خود ساکن خواهند بود ما دامت السموات والارض
یعنی چنانچه بهشتیان جاوید بران معنی کنایست که
سماوات خواهند بود در بهشت و دوزخ چنان نیز است
در تحت آن معنی کنایه که دوزخ شکی نیست که تحت است
نه فوق چون در حدیث هفتاد در در زیر قعر در دوزخ
هفتاد درجا وید خواهند بود چون بهشتی بر صورت سماوات
و زمین در بهشت خواهند بود که دو صفت است لاجرم
حضرت عزت فرماید ما دامت السماوات والارض فرموده
نیز همین اگرچه ارض در بسی محل بخلاف سماوات بر
لفظ واحد آمده است اما در موضع دیگر جمع صریح
فرموده اند که سبع سموات و الارض مثلهن و از برای
اظهار این معنی هم در جای دیگر میفرماید ان السموات
والارض کانتا رتقا ففتقناهما وجعلنا من الماء کل
شیء حی که این لفظ است از برای [illegible] که آن از [illegible] بود
[illegible] در لفظ هما که تثنیه فرمود قرینه دیگر هست
که معنی را یکی فرموده است و اگر مراد بحسب [illegible] باشد
این سموات

این سموات و ارض صوری در بهشت با هم متفق نشینند
دیگر آنکه در کدام وقت و زمان بهم دیگر نشسته و چسبیده
بودند که کافران بوده باشند و نه دیده که هیچ احد حتی
[illegible] ایشان نیز از هم دیگر برداشته باشند و نه دیده که
[illegible] وحال آنکه این آسمان صوری را علمای
ظاهر و حکیم نامان بی خرد عالم نورانی تصور کرده اند
و زمینی را ظلمانی و حال آنکه در کلام منزل حق ملک
جلیل [illegible] بخلاف ادراک ایشان است که آسمان را اینگراز
دود و دخان خوانده اند و دود و دخان نیز از ظلمت
مناسب بیشتر است که بنور و روشنائی و اگرچه بیشتر
ظلمت بر بالای نور است و این معنی در زبانه آتش نیز
کلیم ملک علیم ظاهر است که شعله دود بر سر آتش است
و حکیم نام بی خرد در تشریح وجود رویدن [illegible] آن
مو بهار را که سبب بخار دخانیست میگوید و نمیداند
که چه میگوید چنانچه بحسب صورت بر گرد کره خاک آب است
که کان عرشه علی الماء و بر گرد کره آب باد است

و برکرد کره خاک باد اتش است و برکرد کره اتش یعنی
بر فوق او فلک قمر است که از سبع سموات یکی اوست
از برای ظهور حقیقت این معنی همیشه بر سر آتش قلم دود
و دخانست از برای آن حق خداوند تبارک و تعالی فرموده
اند در معنی فارتقب یوم تاتی السماء بدخان مبین یغشی
الناس هذا عذاب الیم تا اینجا که وقالوا معلم مجنون
قوله جل جلاله هی حق جارده بر جا رده شد
دیو که در خلقت آدم نگشت والحمد لله رب العالمین
والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین
بیان آیتی که در آخر ماه رمضان در حرم
حضرت سبحان ج ه در سنه سبع عشر و ثمان مائه بر
فقیر حقیر ارزانی شده بود از جمله یکی اینست که حق الله تعالی
در این ماه مبارک که در لیل قدر و مبارک او قرآن قدیم را
انزال فرموده اند و امر کرده اند که فمن شهد منکم الشهر
فلیصمه یکی وجهی این حکمت الهی خواهد بود که صوم
بوجهی از بیان حق ج ه باز ایستاد است از کلامی که غیر
کلام خدای

کلام خدای تعالی باشد تا باستماع کلام قدیم ملک علیم
ج ه مشغول توانند شد بدلیل آن آیه که حضرت عزت
فرموده اذا قرئ القرآن فاستمعوا له وانصتوا لعلکم
ترحمون که در کتاب که از ایراد خواجه بایزید رحوم
و مغفور رسید بیان این معنی حق ج ه فرموده اند
و این که صوم کردند و صمت خواهند از آن حکایت مریم
بکر صلوات الله علیها معلوم میشود که بحکم جو الاخفی
الشکوی حضرت جبرئیل فرمود که فقولی انی نذرت للرحمن
صوما فلن اکلم الیوم انسیا اما آنکه ذکر شب نزول
کرد و در روز روزه فرمود بوجهی از برای اینست که
نزول بعالم حواس کرده بود که بیشتر تعلق او بشب است
چنانچه معراج نیز در شب بود که بعضی از اسامیان نیز آمدند
که این حال بشب بود و بیشتر هر واقعه که در شب دیده
میشود در روز که عالم بیداریست در میان می آید بدلیل
وهو الذی یتوفیکم باللیل ویعلم ما جرحتم بالنهار که کاتب
حیوان از دو حال خالی نیست یا گذشته را دیده است

ما آنید ما ر احنانچه معراج رسول دیدن آنید بود چنانچه
ابنا زمان از بیان ی حج ه از کتا بتهاد قه قرمط ظهور
فرمود و بهذا چون قران صوری نزول اجلال در شب
کرده باشند تا صورت و معنی موافق و مطابق باشند و وجه
دیگر کلی اینست که چون قرآن حقیقی در لیلة القدر سواد وجه
ابو البشر نزول کرد و ظاهر شد و در قرآن آمد و بیان
ذات و صفات خود من حیث المجموع فرمود و مقصود کلی
و جزوی بحصول رسید که عبارت از ظهور کنز مخفی ذات قوة
ازلی بود و این حالات در شب بود و ان شب بحسب صورت
از جمیع شهور تعلق بماه مبارک رمضان داشت بعد از ان
چون از عالم حق بعالم بعض اشتغال باین پیش کرد که آن عالم عالم
جز است که حج فرموده بود و وعده داده هم در ان
کلام قدیم منزل در ان شب قدر مبارک یبشرهم الله
رحمن ما عملوا و یزیدهم من فضله و الله یرزق من یشا
بغیر حساب و آن رجعت و انتقال چون در روز
خواست بود که آن نسخه مصوره متضمن حاکمه بود
تعلق

تعلق بروز داشت سبب اولی آن بود که در آن ایام بخلاف
لیالی صایم باشند تا دلیل رجوع حق باشند یعنی و از بهر
جهتست که در احرام نیز مباشرت جایز نیست و صوم ثلثه
کامله نیز همان متضمن بیست و نه روز رمضانست که بیان
آن ستر حجر الاسود میکنند که یمین الله است علی الارض که سوات
با آن یمین حل کرده و بحبیبه شود سبحانه و تعالی تا نیز کون
چون احرام پوشی رجعت باصل خود میکنند که کعبه مقام
آن رئیس است که اصل جمیع رؤس خلایق است و دار السلام
است که خون ریختن و جدال در ورحه نیست بین انها که
نخوردن اختیار کردند و اگرچه بعضی ندانستند که در حق
خود این حقایق داشت که ان عالم انقطاع که یوم الفصل
و ما ادریک ما یوم الفصل عبارت از وجود مقام حاصلان
و عاشقان از آن است حج که آن مشاهده که تنیم شب فرموده
بودند که در بازار می گذشتند و هوس اکل طعام داشتند
و می خواستند که از جایی حاصل شود تا بآن مشغول شوند
که ناگاه استغنایی در ذات بی شبهه و مثال خود مشاهده

ع ت
در ...

فرموده‌اند که می‌دانستند که از دیرگاه با اکل و شرب مشغول شده
اند و بعالم انقطاع داشتند الی آن فائده
بوجهی همین معنی بود که گذشت و بهذا حکمت صوم صوری
نیز از این جهت است که بلذات روحانی نبی الله جسمانی ارشاد
فرموده‌اند که بجوع تیر زنی تجرد [illegible] اما آن روز روزه در
که بتقویت الله حرص مشغول می‌باید بود که اگر برخلاف [illegible]
ناقص باشند و از جملهٔ فائده باشند یعنی از [illegible] آن نقص
علی هذا بدان ای طالب که از درمیان [illegible] صوری
و زاهدان صوری که بعضی از قوت حیوانی از اعتدال
گذشته‌اند و بعضی از غایت ضعف از فائده‌اند بسیار فرق
نیست که خمر که من عمل الشیطان بود بنی آدم را از ذکر الله و از
حق باز می‌داشته چنانچه زاهدان نیز از نخوردن و ریاضت
کشیدن بمرتبهٔ می‌رسانند که چه جای قیام صلوات که از ضعف
بجایی می‌رسند که یک صورت نیز از خاطر ضعیف نحیف او ظهور
نمی‌توانست کرد پس این ضعیف نحیف را از کجا محاربه و مقاتل
و تیر و شمشیر و گرز و گوپال از کجا که این قوت و جرأت [illegible] کالا
کسی

کسی دارد که از قوة ازلی آخرت هم بزلی نصیبی داشته باشد
و انسان از سبب اکل و شرب حاصل کرده باشد که حضرت حق درباره
این جماعت فرموده‌اند در ورق دایره چه تا باید قوة اکل و شرب
بجای برسند که لا یسعنی فیه ملک مقرب و لا نبی مرسل الی آخره
باقی زادران دایره که بر محیط آن است اشیا [illegible] بجویند تا مقصود و مطلوب
حاصل شود ان شاء الله تعالی اما بقدری که اسراف واقع شود
که ان الله لا یحب المسرفین که اسراف همان حکم نخوردن مردن
دارد چنانچه زاهدان سالوس بی معنی و این که خمر را که من عمل الشیطان
فرموده از برای آنکه تمامی عمل شیطان آن بود که حضرت آدم را بر
نخوردن [illegible] میکرد تا نسل او یکبار منقطع شود این بود
او تمامی بود که زده بود و یکبار ببرد یعنی چون نسل انسان
منقطع شود انقطاع بطریق اولی که از ذکر الله و از حق که بود
باین وجه است باز داشته باشد و انبیا و اولیا از کجا آمدند
که تا بمحاربه و مقاتلهٔ دشمن پدر خود مشغول شوند و او را
که شیطان نعمت رسوا و شرمسار و روسیاه دو جهانی
گردانند و برخلاف او از برای پدر خود در سجود آیند و خود را

از برای عظمت و بزرگواری پدر خود بقتل آورند و در رتبه خود ها
از جمیع ملائکهٔ مقرب بگذرانند اما چه سود که بنی آدم
بی توفیق بی سعادت باین مقام نرسیده است و تکیه
تا به شیطان عنید پلید است نتایج بسیار بی شمار در ضمن
این عقوبات موجود است اما بحسب استعداد ظهور میتواند
کرد که عداوت شیطان رجیم لعین که بحضرت مقدس حضرت آدم بود ان
می دارد این بود که گفت الا تکونا ملکین او تکونا من الخالدین
فدلیهما بغرور و قسم نیز یاد میکرد و دروغ آن ملعون
بی دیانت بی امانت که می گفت و قاسمهما انی لکما لمن الناصحین
و باین افسانهای پوسیده و بیهوده بر آمیزی ننفور
بود الحذر که بردن بر در بعد ازین ماجنیدن ذریت
و توابع و لواحق و مضافات بغیر از سود و نیز بسیار کنند
عذاب الیم و صهای چاره ندارد و از ذریات آدم که خورده
و اشامیده اند بضرب تیر و شمشیر و نیزه و ... گرز
و تبر نیست و نابود خواهند شد والحمد لله رب العالمین
حضرت محمد عم بعقوبت اکل و شرب بمقامی رسید که رتبه
ملائکه

ملائکه که حضرت جبرئیل عم بود و فرمود که ان بینی و بینه
سبعون الف حجابا من النور لو دنوت من بعضها لاحترقت
لاحترقت که این سوختن نیز هم دلیل جوع است که حضرت محمد
دم از آن وجه که سیر بود که حضرت آدم است صلوات الله
علیه از جمله لا تجوع فیها و لا تعری بود که اگر در واقع خفت
ذات امیر کرم الله وجهه فرموده بودند که تخففوا تلحقوا
چنان بودی که اهل ظاهر تصور کرده اند تعلق
بجوع و بخوردن داشتی قضیه میان حضرت محمد علیه الصلوة
والسلام و جبرائیل عم منعکس بودی شیطان عنید پلید
چون استماع این بیان کند که شیطان خود در این آب بزند و
و حسد برد و گوید در باب بنی آدم که فلا الجنة کجای اکل
و شرب بست از بهر چاکه حوا بعد و در باب خود چون نگوید که
ویل الله رکه از نار جوع تمام حوا باید سوخت چنانچه او را
که حضرت فرموده در شان او و ذریات او فذوقوا عذاب
الحریق والسلام ——— فدلیهما بغرور که شیطان
لعین حضرت آدم را و حوا را دلالت بغرور کرد چون

جون کند حه

و تعجب

بیشتر گفته بود که الا ان نکونا ملکین من الخالدین

و بوجهی می توانند بود که بآن غرور دلالت کرده باشد

که اوتاد در سر ملائکه بود اجمعین که اگر تغیر و تکرر دارد

در اعمال و مقامات خود بودندی انکار احسن تقویم

صورت الهی نکردندی و بیکبار باتفاق بدفع او برخوا

ستندی از عالم قوة که ذات حقیقت بفعل آید و ستونور

حضرت [illegible] مشکور حضره در وسط و تابه [illegible] او ظهور

کند و در بحبوحه هزار عالم تجلی کند و همه را معذور کرداند

و بعین خود مسازد و از غایت غابت بخودبینی که داشتند

بعد فتح هنوز بر خود استفتد که اتجعل فیها من یفسد فیها

و یسفک الدماء و بان نیز راضی نشدند و بتزکیه نفس

خود نیز مشغول شدند که نحن نسبح بحمدک و نقدس

لک ناچار باجرا کار از حضرت غفور صبور حکم این

جواب شنیدند که انی اعلم ما لا تعلمون حضرت یوسف

جلیل قوم که تا دمل بیشت عده خود هفت سال کرد

از هدایت حضرت بوجهی میتوان بود که از برای باشد

ان خم [illegible] بوده

ان بوده باشد که هفت سال در زندان لبث کرده بود آری

چون مراد صاحب هفت تا به نداد و او را بوصل خود دن د

نکردانید از برای هر یکی از ان طوق هفت سالی واجب

الستجن شد انکه حضرت خبر بزرگی جنت از عرض

میدهد بوجهی از برای آنست که هر خانه را که تعریف بزرگی کنند

مصطلح آنست که گویند جای فراخ است نه انکه گویند جای دراز

است و دیگر انکه تا دلالت بر غایت بزرگی کند که هرگاه که عرض او تا این

شد که چه مقدار است تا چون که طول از عرض بیشتر خواهد بود از سر

رمز رمزی دیگر معلوم میشود که عرض بوجهی از برای ان فرمود دکه

اسمان و زمین از آن وجه که مدور اند طول در ایشان متصور

نیست چون جنت را نسبت با ایشان فرمود بمناسبت حال ایشان

عرض گفتن اولی بود [illegible] که بوجهی اول

تقسیم از فلک بروج تا باسمان هفتم میرسد و اسمان هفتم تقسیم

بی بهان سجده و شصت از تیر ابیت المعمور بنجو آنه که

ستو دوست بخلاف این دو مثال خانه الحرام که مثل

دخل انهار کنند النصر الحدیث صدق الله العظیم از بس بلا

تی جاده آدم ابراهیم دم که بیت المعمور باز داده بود
و در محل نعیم اوده واقع شده بود از برای آن از بنی آ
اوده بد وجامه پوشیده میشود که عبارت از همان
و صبر حواسد بود و حال آنکه در دوم نعیم مکان داشت والسلام
مسئله آنکه در طواف دستی می باید شناخت دلیل آن همچنین که معین است
عهدنامه است بر ایشان در حجر الاسود بود و خدای تعالی جلیل
بآن حالی میخواند پس ناچار از برای اجابت دعوت خدای تعالی شتابان
دران موضع بی سر و پای شتابان می باید رفت و بجا آورد اولی
که در مقام ابراهیم و اسمعیل علیهم که بانی کعبه بودند شتابند که چون
خطاب با ابراهیم کرد که واذن فی الناس بالحج یأتوک رجالا
وعلی کل ضامر یأتین من کل فج عمیق ناچار هر کس که آن خطاب را
شنید در جواب لبیک لبیک داده شتابان روان شد سر و پا
برهنه کرده خود ذلیل شده از کرده ای [illegible] نادم
تا باشد که از کرم رحمت بی نهایت حق [illegible] مغفور غفار الذنوب
مغفور شود [illegible] آنکه در میان [illegible] مشهور
که شش صد هزار کس بیاید که تا [illegible] حج درست آید و گرنه
همان مثل

بسبح بالکبر

همان مثال شش صد هزار عاصی است که در شب جمعه به برکت جمعه
روزگار از آتش دوزخ خلاص می یابند تا معلوم شود که کعبه
همان مثال جمعه است که یک نام جمعه حج تمام کمین است
و تا روشن شود که مردم معلوم باجمیع البشر دارند که خاک جسد
سر مبارک او را از آن خاک پاک آفریدند تمامی وجود مبارک
او را در روز جمعه که سید الایام است آفریدند و از زبان الهی
جاودان نامه الهی چنین است که یکی از جمیع زمین ها
خانه کعبه را در آن طرف از برای آن نهاد که ترکیب جسد
هم در آن زمین در میان مکه و طایف افتاده بود حبابی در
خبر هست بلا روح که شیطان آمد و در دهان او رفت و از زیر
او بیرون رفت و آن هر زمان که گذشته بود چون این شیاطین
بی خبراند که امروز با آن مقام میروند و خود در اجاجی می نامند
و کوه عرفات هم و آن منزل است که حق آدم و حوا صلوات الله علیهما
انجا بیکدیگر رسیده اند و شناسا بیکدیگر شدند که حق تعالی در قرآن
تی جاده [illegible] نماید که در عرفات چرا باید شناخت یعنی اینجا
آدم حوا را باز شناخت چه در [illegible] شناختن که حق تعالی فرمود یعنی [illegible]

بر تنا سب است تا فاد کرده عند المشعر الحرام تا در آن
موضع با جرمة شناسند آن در سفید از مجمع سیل می
شود و در رحم قرار نمی کیرد و بصورت احسن تقویم
که هر زمانست در نمی اید فقس علی هذا و

دجال لعین از ان وجه که منکر تا به ابتیح و در مدینه
مفتح در در نمی ند ارد زنده کیا و موقوف بظهور نبی امی بود
که انا مدینة العلم و علی بابها فرموده بود که آن مدینه است
که مفتح در داشت و نیز کشته بدست کلمه الا شرکوح عیسی است
که باز ابن مریم است یعنی ذا و نیز ایست لاجرم حضرت رسول
نبی امی میفرماید که مکتوب بین عینیه ک ف ر صدق رسول الله

م ج ۵ از انجا کفت که اذا انسلخ الاشهر الحرم فاقتلوا
المشرکین حیث وجدتموهم که تا مشرک بدین مقام نرسد
موحد نمی شود تا انجا که فان تابوا واقاموا الصلواة
که صلوة واجبست بر عدد آن دوازده ماه و اشهر الحرم صدق
الله العظیم ای مشرک نجس العین وجه بقتل معلوم کن
و بدانکه اکر حیات خود میخواهی بعد از اشهر حرم و دیگر ها
و دیگر ترا توجه

و دیگر ترا توجه بان وجه پاک که از جان کعبه ظهور کرد که
بار مسجد الحرام است کرده و در قص و سجود می باید
امدن که اکر از منزل خود باز نکردی معرفت نفس
خود حاصل نتوانی کرد و معنی لا تظلموا فیهن
انفسکم را در نتوانی یافت تا جار نفس تو در
ظلمت آباد وجود دائی خواهد ماند الخ و

م ی ح ۵ هر کس که هست بحقیقت عاشق حسن
خود است که المؤمن مرآة المؤمن صدق الله العظیم
ای طالب حقیقت کلام قدیم ملک علیم ح ۵ بدانکه
این بیان الهی موقوف دو مؤمن است که اکر یکی
مؤمن باشد و یکی کافر و مشرک تمام حکایت خواهد
بود که فرمود که لا تنکحوا المشرکات حتی یؤمن

ح حبیب رب العالمین کم از برای او در
حق که عروج بسدرة المنتهی کرد از برای انکه از نماز
با لاتر عبودیت نیست و از ان وجه که ح ذات الوهیت
در حق قط دیده مشاهده فرمود که خداوند سبع المثانیست

لاجرم ازین پیغمبر ما علیه وعلیهم السلام در شان او است
ومخصوص باو است که ولقد آتیناک سبعا من المثانی
والقرآن العظیم که صلوات است که توجه باین سبع مثانی
کرده و آن ذات صفات حق باین نعمت حبیب
خود را از اقران واکفا ممتاز گردانید لاجرم هم او فرمود
در حق آن حضرت این سبع المثانی از جمال بر محمد عز
کرده از کمال آن سوره سبع المثانی را کسی در نیافت
وانبیا آمد سبی اینچنین در بارگاه حق احد سبع
عالم باقی و ملک سرمدست و ازین جهت که حق ت
الهی جاه خود را بحبیب خود کرامت فرمود که ان الذین
یبایعونک انما یبایعون الله وقل ان کنتم تحبون الله و
امثال این حق آن حضرت اینجا که میفرماید که نیز
بخدا از نماز نزدیک شود و حدیث حبیب خود را هم او نیز
که فرموده است که بنماز نافله نزدیک شود و حال آنکه
نماز نافله را از برای آن بر حبیب خود واجب گردانید
بطلاق امتان این فضیلت قربت بوجه خصوص حبیب و باشد که واسجد
واقترب

و فرمود فاتبعونی یحببکم الله صح

واقترب نیز هم در شان او فرموده بود و سنت
از این سجود قربت در صلاتست از برای آنکه در ما قبل آیت
ارایت الذی ینهی عبدا اذا صلی فرموده بود که بعد از آن
او فرمود که کلا لا تطعه واسجد واقترب چون از جمیع
صلات این قربت موقوف بصلات نافله بود که در جمیع
خود مقام محمود داشت که غبطه اولین و آخرین است
که هم حق آلهیت مناسبتی نیز بتربیت خاتم نبیین
دارد که هم مقام این حبیب رب العالمین است که چون
بعد حق الهی پرستش ذات و صفات حق
کرد مقام قربت او را حاصل شد که چون بعد ازین مقام
حق الهی پرستش کنند آن مقام وصلت است
که وصلوا وانفصلوا اولا فرق بینه وبینهم وبینهم که این
مقام نیز بوجه او را حاصل بود بدلیل لی مع الله وقت
لا یسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل که صلات اشراق
نیز بوجهی او را در مثال لام الف است بر دو واجب
بود از آن وجه که جبرئیل مقرب ازین مقام قرب

صلاة بود

بلک وصلح بارزماند مطلق صلاة است که بحدیث کلاسی
واجب شد تا معلوم شود که جبرئیل مقرب علما را دران مقام
مدخل نبود که در تمام نامهٔ الهی چه آمده است درباب
لو دنوت انملة لاحترقت که گفت جبرائیل که اگر یک
بند انگشت که درازای یک الف الهیست نزدیک شوم بسوزم
یعنی بحقیقت آن یک کلمهٔ الهی بمقام نرسید و تنگ است
که حبیب رب العالمین که نام الف را که نماز اشراق
درازای اوست [illegible] اگرچه بوجهی شش حرفست
و بوجهی چهار حرفست و بوجهی دو حرفست و بوجهی
یک حرفست فرمود از برای آن نماز وتر که اقل او یک
رکعتست هم برین حبیب واجب در شال روز
آخر که جمعه است افتاده است که حق رسالت چه فرمود که
جمعه در میان امت کم بود حق عزت او را این داد و ازان
وجه که یک رکعت گذاردن و همه را یکی دانستن عین توحید است
در شال همین حبیب موحدست که حضرت فرمود که ولا
حرة حیز لکم من نادانی فرق میان قربا و وصلة درین
مقام

مقام آنست که نماز نافلا بر ان واجب شد که مرکب است از یک
الف الهی است و تفصیل دارد به حدیث قدسی بی واسطه
که مطول صلاتست قراءت او بین بوجهی از وجوه تمیز حاصل
شد در میان نماز اشراق و نماز نافله فافهم [illegible]
مسئله از تمامی این بیان که تعلق بنام الف و نماز اشراق
دارد که اقل او دو رکعتست و اعلی و نهایت او دوازده
رکعت است تا پیوند با الغیب ظهور میکند بحساب علم ابجد
ازان وجه که غیب عدد هزار و دوازده در ضمن
خود دارد از هزار نام خدا چون یکی نام برسر آمده بود
که عبارت از لام الف است که برسر [illegible] آمده بود و بجا
این عدد دوازده که از هزار برسر آمده است در غیب
بعینه صورت همان یک حرفست و تمام است که هزار که
[illegible] است برسر آمده است بدلیل آنکه دوازده رکعت
نماز اشراقست از بیان حقیقت صلاة چه از خواص لام
الف است [illegible] و ایشان که حفظ قرآن قدیم
کرده اند که عبارت از [illegible] است بحساب جمل

واجزا حروف و نقطهٔ کلمهٔ ظاهر قرآن نیز که از سدرة المنتهای
فلک البروج نازل شده است بوجهی سیصد و شصت
صورت دارد مثل آن درجات و چون آن درجات
سیصد و شصت شصت شصت منتهی میشود
صفحهٔ این قرآن که بر اشیا محیط است و مجید است که بر کمال
سیصد و شصت صورت دارد که جهات جملهٔ قرآن نیز پنج
حرف در نقطه منازل قمر از آن وجه
که صفت است از برای ظهور قیامت او راشق می بایست
شد تا ظهور ذات صفات شود ع ه مسئله بحکم
حدیث علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل بیان آنکه نیست
که هر گاه که علماء امت خیر چون انبیاء بنی اسرائیل باشند
این آفتاب معنوی که ع کلمة الله و روح الله است بوجهی
چون انبیاء بنی اسرائیل توانند بود که در صورت آفتاب بر سر خود
خود را در عالم منام بامر خداوند عز علاهم ع ه نمودند باز
از انبیاء علیهم مسیح است که از آسمان چهارم نزول اجلال
فرمود و بنور ذات خود ما کان و ما یکون را منور و روشن
کرده اند

کرده اند که بار یک اسم تا مه اوا زبان آنرا ع ه من عنده علم
الکتاب نیست که گاهی ولیست و گاهی نبی مقصود است که گاهی
یکیست و گاهی دو بر غرض دیگر اگر گویند که امت گفته دلتو
عیسی میگویی جواب آنست که عیسی نیز علم امت است از آن
وجه که با مهدی نماز میگذارد و خلق را در یک دین میرساند ع
می آورد و همه را در یک دین یک دین و یک مذهب و یک اعتقاد
میگرداند و بحکم حدیث دیگر که فرمود که انا کالشمس وعلی
کالقمر پس این خبر از خبری بران مانده اند که البته مهدی را
می باید که نام محمد باشد و ندانسته اند که یک نام محمد بقول صدق
محمد شمس بوده است و اگر شمس میگوید انسان کامل منحو الله
و اگر قمر میگفتند پس خدا را اگر در صورت بدر خواهند دید
آن صورت ولی الله است و اگر در صورت شمس خواهند دید
آن صورت حبیب الله است که فرمود من رانی فی المنام فقد
رای الحق صدق رسول الله که اگر اهل ظاهر سر باین بیان
باطن معنوی فرو نیاورند و تماه شمس صوری خواهند
و شمس صوری این بود که با قمر و کواکب از برای بنی اسرائیل

سر در حقیقت عبارت
از علما و امت آن
یکی وجود باکه اصل
مقصود است صح

در سجود آمدند و سر او تاویل بدر جود کرد و شمس که
که از برای یوسف در سجود آمد شک نیست که او را مقام
حبیب الله نخواهد بود تا جای شمس شود و قمر و نجوم
که در شان اوست لولاک لما خلقت الافلاک آن حضرت
الٰهی فرمود که وعندنا کتاب ینطق بالحق [illegible]
که حضرت امام المتقین فرمود که انا کتاب الله الناطق
لاجرم در شان اوست که وجعلنا للمتقین اماما
چون وجود بشری از بدایت الٰهی باین مقام و منزل
عالی برسد او را از ذات الوهیت کی جدا توان کرد
لاجرم حضرت حبیب الله فرماید که علی ممسوس فی ذات الله تعالی
حضرت [illegible] است الملح ابراهیم خلیل ع
از حضرت خلیل ع و عیسی در حالتی که تشریف امامت
منتخر و مباهی گشت در میان جمیع الناس و ان تشریف را از
برای ذریات خود نیز از حضرت رحمان جل ذکره درخواست کرد
و جواب شنید که لا ینال عهدی الظالمین یعنی از ذریات
تو آنکس را که این بدایت باشد از هرگه للعالمین که همچون
هرکس را
تو حکم

(حاشیه: و شمس تا نیست که او را مقام حبیب الله نسخه)

حکم انی وجهت وجهی للذی وجه خود را از سماوات و مکان
سوای بگردانند و در حجر الاسود کنند که مثال وجه اوست
و بدانند که عهدی که من از بندگان خود بسته ام بحجر الا
سود کنند ~~که مثال~~ سپرده ام که حضرت حبیب الله بیان آن
عهد نیز ما بندار حدیث قدسی که باز نماز نیز با و فرض
و واجب شد که العهد بینی و بین عبدی الصلوة
ناچار هر در رتبه که چون تو بدین مقام برسید توانا بود
که چون تو امام شود و صفت ظالمان که با آن عهد الٰهی
نرسیدند و نخواهند رسید هم در ما بعد آیه بلافاصله
چنین است که الذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه
یعنی ایشان که عهد خدا را شکستند یعنی صلاة و سجود
تمام نمایند و در رو فتح طواف و زیارت خانه متوجه
حجر الاسود نشوند و عهد خدا را در آنجا از صلوة در نیابند
و دور از مقام وجه خود و دون سجود نمایند ای ابراهیم خلیل
آن امامتی را که بتو کرامت فرموده ایم با ایشان ذریات
ناقص عهد روا نخواهیم داشت و کی روا باشد که روا داریم

(حاشیه: [illegible] ده ایم)

مسئله اینکه از ذریت حضرت خلیل الله حضرت حبیب الله بعهد
خدا رسید و در شهر خانه خدا و بزرگی و عظمت و جلالت
او کوشید و کار پدر بزرگ خود حضرت ابراهیم زیاده کرد اند و نعوذ
لله در خشیت خدا از پدر خود زیاده امد و باز همچنین
که حضرت او را امر فرمایند واتبع ملة ابراهیم حنیفاً از برای آن
بوجهی چنین فرمود که حضرت حبیب خود را فرمود وما ارسلناک
الا کافةً للناس و یکی فضیلت حضرت محمد علیه السلام بر سایر انبیا علیهم السلام
این بود که ایشان که انبیا بودند مبعوث بخلق خود بودند
و این رحمةً للعالمین مبعوث بکافةً للناس بود و حال
انکه بیشتر از ظهور او حضرت احدیت تعلم ایشان تر این از انبیا علیهم السلام بر
حضرت خلیل خود ثبوت نیده بود که گفته بود بعد از تمام کلمات که کرده
بود که انی جاعلک للناس اماماً پس درین معنی حضرت حبیب
بر حضرت حبیب سبقت است از برای انکه چنانچه حضرت رسول علیه السلام
بکافةً للناس مبعوث است حضرت خلیل نیز هر جا که ناسی هست
امام ایشانست اما در لفظ کافة مبالغه بسیار رسا از برای
انکه حضرت حبیب از بیان الهی عاشق تر است از برای آن با عبارت
رسول

سول کافةً للناس است و باعتباری رحمةً للعالمین است
اما از آن وجه که اقتدا و متابعت در امامت بیشتر است و حضرت ابراهیم
امام جمیع ناس بود پس امام محمد نیز باشد بوجهی حضرت از برای آن فرمود
که واتبع ملة ابراهیم حنیفاً امام از این وجه که کافةً للناس تا دو بعد
ایشان تابع حضرت خلیل در نیایند امامت متبوع که حضرت خلیلست بر جمیع
ناس ظاهر نخواهد شد که اولد است ابه سبب از هدایت خداوند
تاویل و بیان حضرت حق بیزدان تفضیل تابع بر متبوع صادق آمد
خاصه کتاب کریم حضرت ملک علیم چه آنکه از
این را در حوم مغفور خود بایزید بسطام الله علیه پرسید بنبیع
یکی که حضرت الهی چه در بحث من عنده علم الکتاب میفرمایند
و بی خاصه میگویند که ما فرطنا فی الکتاب من شیء و از بعد آیة
الهی چه این معنی روشن میشود که هر کس که علم کتاب را دانند
علم همه شی را داند از رطب و یابس و ابتر که شی بر و اطلاق
توان کرد وهم درین کتاب کریم است که حضرت الهی
چه آن بفرمایند که روز جمعه خطبه قسمت بجهة آن شد که ملائکه
گفتند اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء الا به زبع

هدایت خدای ادراک می توان کرد که یک حمد بجهت فساد خلد
حیث یفسدون فی الارض باشد و یک حمد دیگر بجهت سفک
الدماء که از قرینهٔ شمشیر و ذکر و عید قیامت معلوم میشود
که چنین خواهد بود ——— و هم درین کتاب کریم است که حق
میفرماید قوله تع که آیه اهدنا الصراط المستقیم یعنی علی صراط
مستقیم اشاره هدایت بصراط مستقیم چون فرمود بدلیل ان ربی
علی صراط مستقیم بعد نور ازلی ابدی حق تع لم یزل جل ع
دو دیده را منور گردانیدیم و الحمد لله رب العالمین
الرحمن الرحیم مالک یوم الدین ایاک نعبد و ایاک نستعین
این مسئله که در قیامت حق خلیل الله را بپوشند برد و دو جامه
تا بعد از ان بحکم ثم اقوم عن یمین الله که مقام حق پادشاه شاهان
شود این بیان حق الله است در آیه تع که فرمود که حق حبیب
بجهت متابعت حبیب ازو عاشق تر باشد لاجرم در قیامت
نیز از ان وجه که تابع او بود ثم اقوم عن یمین الله فرمود و از ان
وجه که در عاشقی آن وجه یا که از همه بگذشت فرمود که یعطیني
الله و کون و انا حرون صدقه و اینکه لفظ ثم از برای تراخیست
موافق

ان ربی علی صر

شرح

موافق حال است از برای آنکه بجهت انبیاء بنی اسرائیل علیهم
مدتی در میان گذشته ——— در شان حکیم
نادان بیدانش بی توفیق است که کتاب بدست راست مگر فتند
و درانجا کتاب خود را که مرکبست از ——— حرف نخوانده‌اند
و کور ماندند که ——— را در شریعت استعمال بهائمی شمردند آنان از ان
وجه که بند ناء انگشت یار که بعینه همان صورت دست داشته
شمردند که حق فرمود الیوم نختم علی افواههم و تکلمنا ایدیهم مراد
فواه که محل ——— دندان و ——— دندانست و محل ——— خدای
بخوت الهیست معلوم میشود که آن صورت تکلم در دست
وقتی ظهور کنند که ——— هم بران صورت باشد که در ده انگشت
بندیست و تا معرفت بشرط وضوء صلاة ——— للحکیم نادان
گفتند که سی است در وضوء گفتند که حق بعد از ان فرمود که و شاهد
ارجلهم بما کانوا یکسبون چون اینجا در دست ندیدند و در پای
دیدند لاجرم رجل ایشان هر کس عمل باطل ایشان در
گواهی آمد تا بدان پای بدوزخ روند و در مجلس اعصر جاودید
در نار سعیر جاودانی گرفتار ماندند که کلا ان کتاب الفجار

حکیم نادان بی دانش

لفی سجین و ما ادریک ما سجین کتاب مرقوم ویل یومئذ
للمکذبین الخ — در کلام تنزیل الکریم سموات بر ارض
مقدم است هرگاه که با هم مذکور شوند آیا نه با آن اعتبار که سماوات
را بر ارض تقدم ذاتی باشد اولا بدلیل تنزیل که در سوره
بقره است که او تست اول ذکر ارض آمد بعد از آن ذکر سما
اما این که ذکر سما که با ارض با هم مذکور شوند مقدم است
بر ارض از برای آنست که سموات عالم ظاهرند و ارض عالم باطن
و در وجه انسان آن سما که دخان مبین است اول در خلقت
می آید وقتی که خلق بمعنی قدرت باشد بعد از آن ارض که آن
محل است و اگر بغیر از این تصور کنند شک نیست که بهر حال لوح
که زمین است بر خط که دو دست و سماست مقدم است که والطور
وکتاب مسطور فی رق منشور — از آن وجه که اهل
بهشت مرده اند بود یعنی بر وجه صفحه خط وجه خوانند
داشت که ان الجنة تحت اقدام الامهات صفحه طوافی بعد از آن
صفحه کتابت سیاه است بر حجر الاسود میکنند که از بهشت آمده است
تا جنتی شوند که شیطان در آن حدیث در کلام تنزیل حبیب
جلیل

جلیل صفحه با ربا آن صفحه کتابت خواند و آن ملعون چون
کور بود نخواند لاجرم از آن جنت رانده شد اعوذ بالله
من سخط الله اند در حدیث آمده است که خاک کعبه پیشتر از
خلقت آسمان بدو هزار سال مخلوق شده بود این حدیث
مقرآن بحکم و ان یوما عند ربک کالف سنة با آن آیت موافق است
که فرمود خلق الارض فی یومین صدق الله و صدق رسول الله
چنانکه در اخبار و روایات آمده است که امام از مسجد الحرام
ظهور کند دلیل روشنست که البته البته خانه خدا امام خواهد
بود که خانه آدم است که فیه آیات بینات یکی آیه علیم
شان او بود که سر و جبهه مبارک او از آنجا مخلوق است
الخ — این که تا دیل و بیان کشتی
نوح نما شد فرمود محمد این تاویل الخ آن آیه والطور
وکتاب مسطور فی رق منشور است از برای آنکه کشتی که عبارت
قلم است هم بر کوه جودی راست بایستاد که مکان مستوی
هم جای قلم بود که موسی کلیم ملک علیم جبرائیل قلم
میشنید و بر طور با خدا سخن میکند و می شنود و حال آنکه

درون ؟

ملکان مستوی که جای قلم است بعینه همان کوه است که
مستوی است و آن کوه وجود بزرگواری بارفعت
حضرت خلیفة الله است که با حضرت موسی کلیم ملک علیم جل جلاله
از آن مکان مستوی عالی تکلم فرمود

اشارت
چون خواندن خط و کتابت بی امین ممکن نیست و حق
نیز چون اشارت است هم باین است از برای اینست که آن
حجر که عهدنامهٔ الهی بسترا و است و در قیامت او خواهد خواندن
که فاذا قرأناه فاتبع قرآنه خداوند چشم و زبان خواهد
بود چنانچه یمین الله است آن چشم و زبان نیز هم از آن الله
خواهد بود و هم از زبان الله وحده لا شریک له
حضرت حبیب الله علیه الصلوة والسلام که در شب معراج بجائی
رسید که از ملک مقرب بگذشت شیر اختیار کرد و جبرائیل
فرمود که احسنت الفطرت از آن وجه که شیر اول غذای
عالم صورت انسانیست که بدان غذا نشو و نما میکند این اختیار
کردن شیر از برای آن بود که اول مخلوقات بود که
فرمود اول ما خلق الله تعالی نوری و روحی لاجرم اول
از برای

...ن غذا پرورش آن ... پاک شیر پاک اختیار
فرمود ... هر که رخ از احمد مرسل بتافت
... در حدود از حق یازده با فتح الآیه ازین آید
الهی در حدود ما فرج کردن آنست که از ده انگشت
است چون چار جدا میشود بوجهی صورت سفر خواهد
بود و حال آنکه آن چار که جدا می شوند و سفر میروند یازده
منفصلند ... که صلوة ... حضرت رسالت یازده بود
بید دشتهای حیمهٔ میعاد که لفظ میعاد نیز دلالت بر عدد
میکند از آن وجه که موعود الهی بود تا روز موعود چون
یازده باین کیفیت با چار انگشت بیرون رفتند
و سفر رفتند ماند شش انگشت دیگر که خداوند مقصود
بدند که حاضر بدند که صلات حضر بر آن عدد است از زبان
الهی وحده لا شریک له ... اهل فناکرده
فناء عالم ... ندید که هیچ نیست تواند بود دلایل بسیار
گفتند و سر برد در بسیار گفتند بوهم و قصد ...
وخیال باطل فاسد خود هیچ دری بروی ایشان از روی

تحقیق دانسته در راهی نیز توجهی از وجوه بمنزله امری
نبرده‌اند و برقرار در وهم و خوف مانده‌اند چنانچه در حوالی
نصیبا از اهل هند نقل میکنند و از برای مثال بر گرد
کعبه که از آنجا دور بوده‌اند بعد چند دایره می‌کشند بر مثال
دایرهٔ افلاک و هر یکی از دایره حرکتی بغرض و وهم
میدهند خلاصه چنانچه یکی وقتی تمام میشود که دیگری چندین
بار بلکه چندین هزار بار دور خود تمام کرده و باز از سر
گرفته است و دلیل از این وجه بر فنای عالم از قول ایشان
معتقد میگویند که هرگاه نه این دوایر با هم که سرها بنقطهٔ واصل شوند
که مقصود متحرکه دایره باشد کار دور ایشان تمام
شود تا تکرار و تحصیل حاصل لازم نیاید آری چه کنند
چون فکر و وهم ایشان بیشتر از این عروج نمی‌توانند کرد بجهت
آنکه از شهاب ثاقب میسوزند اگر چنانچه ایشان را ابتدا توفیق
می‌بود که از موائد الهی بهره یافتندی و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها
ان الانسان لظلوم کفار میرسیدندی از آن وهم و خیالات
باطل فاسد خلاص توانستندی یافت که دایرهٔ نعمة الله

راج الله

اج الله چگونه از صورت حسن و جمال ایشان بسیار و بشمار کرده ولیکن
ادم که فرمود که از ازل تا ابد و از ابد تا ازل اگر دست قدرت
کاملست الهی و ست خدای را بر وجه ایشان کشد هرگز
او وجه بهم کرده نخواهد ماند و ممکن نیست که توانند ماند سیاس
دلیل قطعیست نیز داهل ادراک پاک که بآن وجه کرانان
قصور فنای عالم کرده اند حماسه که راست وقتی بودی
که ممکن بودی که تاثیر دور افلاک سوابی وانهادی که همه
یک صورت شوند یعنی کار گردش ایشان وقتی میسر شدی
که تمام شدی که ایشان را هیچ کاری دیگر نماندی خلاصه چنانچه بودی
نه هر نتیجه که از سر ایشان پیدا شدی همه مکرر بودی و حال آنکه
این ممکن نیست که چنانچه تا این دم هیچ دو مخلوقی از یک جنس
بحکم لا تحصوها از بیان الهی که آن با هم نمانده‌اند تا ابد الابدین
هم بهم نخواهند ماند تا همیشه عشق الهی بر آن صورتست که
دست خدای خود که آن باقی و پاینده باشد و همیشه این
عشق الهی بر آن صورت جدید و تازه باشد و بعد از این
عالم فانی عالم این عشق الهی باشد که فرمود انا باقی و انتم

باقی بر آن صورت نامتناهی الهی تعالی شانه و ما عظم برهانه
اما فنا و تمام شدن کار عالم از ظاهر متوجه باطن شدن .
در معنی آن حدیث مندرج است که حق خداوند تاویل حق آن تمام
فرموده است که حق حبیب او فرموده بود که الفقر سواد
الوجه فی الدارین والفقر فخری و به افتخر والفقر لا یحتاج
الی الله که درین محل الله در بیان می آورد در رمز یعنی
که عاشق چون بوجه الله رسید و آن وجه که کل شیء هالک الا
وجهه و کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذو الجلال و الا
کرام پس مبتلا باید که چون بوجه الله رسید و همه اشیا را در آنجا
فانی دید دیگر به چیز محتاج باشد تا باشد با آن وجه که
رسد و دید و دانست که بغیر از وجه چیزی دیگر موجود نیست
و او تمام شدنی نیست و هر زمان بشکل و نوع دیگر دلبری
تر و جان شکارتر ظاهر می شود و خواهد شد پس عاشق آن
وجه همیشه عاشق خواهد بود که آن وجه ذات سبحان
حق کردگار صورت نگار است تعالی شانه و چنانچه
آن حسن سبحانه الهی تمام شدنی نیست عشق الهی نیز
بر آن

جمیل
بر آن حسن جمیل که یحب الجمال است تمام شدن نیست و درین
تمام است که حق الهی جل فرموده اند در باب اهل بهشت
و در بهشت گذشت که انا باق و انتم باق سبحانه و تعالی
لا تغیر کون از این مدایات الهی معلوم میشود که عالم محدث عالم
صورت است که هرگز دو شخص من کل الوجوه بهمدیگر نمانند و عالم
قدیم آن سبحانه حق ف لم یزل و لا یزال است حق آنکه در همه صورت
یک معنی و یک حقیقت است که در هیچ جا اختلافی ندارد که
مخلوقات لباسند و او خداوند لباسی که هر زمان جامه
می پوشد و چون کهنه شد دیگری می پوشد و آن سبحانه
مطلق ذات حق ذو الجلال و خداوند لم یزل و لا
است تعالی شانه وحده لا شریک له و این همه صورتها
آینه یگانه ذات ازلی ابدی غیر مری قدیم اوست سبحانه و تعالی
لا تغیر کون علی من اتبع الهدی در بیان حق
در باب دابة الارض که از مسجد الحرام بدر آید میفرمایند
که مراد دست که آیات خداست و ازین مدایات الهی چنانچه
معلوم میشود که از فیه آیات بینات یعنی ظهور دابة است

ازان مقام که از آیات خدای یکیست و چون آیات فرود
بوجهی می تواند بود که هر ده آیه خدای را خروج و ظهور .
ازان بعد الله باشد چون حضرت مهدی که امام هست که رو
دران مقام مبارک کرده که هدًی للعالمین است لذا تعالی
اما ما می باید گفت باقی را قیاس صحیح برین از بعد آیات حق
سبحانه و خداوند تأویل و بیان وحده لا شریک له
الجاثیه تلک آیات الله نتلوها علیک بالحق فبای حدیثٍ
بعد الله وآیاته یؤمنون ازین آیات عظیم الشأن جلیل
القدر که در سوره مقطعه آمده است که آیات الله گفته
ایشانند که الر تلک آیات الکتاب که تلک اشارت به بعد مکان
از غایت علو قدر ایشانست بنا برین حدیث بحقیقت احسن
حدیث است بدلیل الله نزل احسن الحدیث کتاباً متشابهاً مثانی
که چهارده آیات رؤس کتاب ایمان بنا و رندهیس بکدام حدیث
دیگر بعد الله یعنی بعد از ظهور الله که روز ظهور او بیان
حدیث او که آیات اوست از و ایمان خواهند آورد یعنی
چون با حسن الحدیث که آیات کبری که وست ایمان نیاورند
شک نیست

شک نیست که اگر اهل ادراک باشند که بحقیقت نیستند بزودی
ایمان نخواهند آورد اما چون منکران احسن الحدیث شدند
با حسن الصورت در شان این شیاطین افاک اثیم است
که بغیر استحقاق در انا خیر منه مانده اند که حق فرموده بعد
ازین بی فاصله که ویلٌ لکل افاکٍ اثیم یسمع آیات الله تتلی
علیه ثم یصر مستکبراً کأن لم یسمعها فبشره بعذاب الیم و دیگر
در شان این شیاطین بی انصاف هست که حق میفرماید
واذا علم من آیاتنا شیئاً اتخذها هزواً اولئک لهم عذابٌ
مهین چون در باب شیاطین بی سجود و متکبر بود بحکم
املأن جهنم بهم در محل عذاب الیم و عذاب مهین اثبا
روشن میگرداند که میفرماید من ورائهم جهنم ولا یغنی
عنهم ما کسبوا شیئاً و لا ما اتخذوا من دون الله اولیاء و
لهم عذابٌ عظیم تمامی بیان اینست که چون آن اهل
کلام حق ملک علام بود چه و درین سوره چون همان اهل
کلام آمده بود حق فرمود هذا هدًی والذین کفروا بآیات
ربهم عذابٌ من رجزٍ الیم الکه حق امام المتعال

مهین

فرمود که انا نقطة تحت الباء بعد از ان که مجموع را در ان
نقطه درج کرده بود یعنی جنابش نقطه اصل خط و کتابت است
بحکم الولد سر ابیه آن نقطه تحت که راست در کتب عالم
است که وجود اول کتاب ان نقطه است که از قلم وجود
یافته است و آن علم اعلی ح ابو البشر خواهد بود که آن
حدیث شب معراج و مکان مستوی و صریر اقلام همان
ان آنست که فاذا سویته ونفخت فیه من روحی فقعوا له
ساجدین که سجده از برای ان او واجب که بر الواح حظ و
کتابت وجه ابو البشر نزول اجلال کرده اند
ح الهی جل که از برای شرح صدر بر ح حبیب جود
دم منت میفرمایند قوله تعالی الم نشرح لک صدرک تا انجا
که ورفعنا لک ذکرک این رفع ذکر که ح عزت درباره
حبیب جود فرمود یعنه همان دعا است که ح کلیم ع از ح
ملک علیم درخواست میکرد که رب اشرح لی صدری
ویسر لی امری واحلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی
تا انجا که اشدد به ازری که بجای حل عقده از لسان از برای ظهور شرح و قلم ح ق

امام المتقین خواهد بود است

سبحانه

سبحانه

میخواست همان یعنی ورفعنا لک ذکرک داشت آن ذکر که در جای
دیگر فرموده اند که والذکر الحکیم و دیگر جنابش ح موسی کلیم درخواست
کرد که پشت مرا به برادر من محکم گردان که وزیر من شود یعنی از خود را
به برادر که وزیر او بود میخواست که محکم شود در شان حبیب نیز
همین بود که فرمود که ووضعنا عنک وزرک الذی انقض ظهرک
وان مع العسر یسرا و این کلمه را مؤکد گردانید در این محل یعنی حقیقت
ان خواهد بود که تا بر خط استوا عبور نکنند که عبارت از انشراح
صدر است بهشت ء الهی را بی استوای خدای ح محکم مستوی
گردند از ان وجه که محل می باید که از حال باعتبار ان محکم تر باشد
اشتی بر وجان تواند شد و خلیفه و وزیر از روی یعنی در ب
محل عرش الله اند که جای استوا رحمانست که اگر اجسام ترب
از جمیع اجسام دیگر محکم تر و بسته تر شود قابلیت تصویر
ذات ندانسته از ان وجه که گسر بوح ح موسی دو بار شد
یک بار برای یک بار برای ان مع العسر یسرا
دو بار از برای آنان که بر سبیل تحقیق روشن خاطب
سان بر صراط مستقیم روز حشر عبور تواند کرد

وآنهست مشتبهشند در نتواند آمد وازان عمر آتش دوزخ
خلاص نتواند شد وبه سیر وزخت لقاو دیدار محبوب حقیقی
واصل نتواند شد در شان دوستان خدای در شان آن حبیب
بود که در آخر سوره بیز مانید وختم بران میکنند که فاذا فرغت
فانصب یعنی چون ازان خستگی راه رستی وفارغ
شدی میکنند پس از بنای عمارت که وجود اسان بزرگی
والی ربک فارغب وسوی پروردگار خود رغبت نمای
که ان ربی علی صراط مستقیم که فاذا افضتم من عرفات
فاذکروا الله عند المشعر الحرام واذکروه کما هدیکم که هدایت
دوران است وان کنتم من قبله الضالین که ازیها حضرت
عزت هدایت بصراط مستقیم فرموده بود در شان ایشان
اتمام نعمت خود را تمام فرموده بود که فرمود غیر المغضوب
علیهم ولا الضالین مسئله در وجه جواز بار خفت ا
ما باسیت شکافته اما اینکه ایام تشریق سه روز است
حد بیخ از برای اینها بیان آخره است که تمامه تسر دل
واحد وفرد یعنی چون حق جدا است از برای ان
سه روز

بنی است
سه روز روز نشر که بیان شکافتن است قوله تعالی
لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی فمن یکفر بالطاغوت
ویؤمن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی لا انفصام لها
المطالب حقایق ودقایق کلام قدیم ملک علیم چه بدان
هرکس که بطاغوت کافر شود وبالله ایمان آورد در شان
المؤمنین واهل ایمان میفرماید که فقد استمسک بالعروة
الوثقی چون طاغوت را کنایت از وجه بنیست که عبارت
از عروة الوثقی ست پس هرکس که بالله ایمان آورد
دست در ریسمان مؤمنان وجه ورزلف خوانده در که
صورت اسمای کلها است که خلیفة الله مسجود ملائکه
بآن اعتبار بود که صورت تامه ان اسما داشت که ملائکه
آن را با آن اسما تقدیس وتسبیح میکنند وفخر وفضل
ایشان بآن تسبیح وتقدیس بود وتفاخر ومباهات
بر خلیفة الله بآن تسبیح وتقدیس اسمای الهی میکنند
چه العروة الوثقی ریسمان مؤمنین است و دستاویز
وکالمست که بدست گیرند وانفصام در لغت شکستن

بی حد ایست چنانچه زلف محبوب که در شکستن بی حد ای
چه حسنها و دلبری بیبها دارد که هر کس که از روی عشق در آن
بند زلف افتاد جاودان دران قید بماند و از هر دو
جهان آزاد از اد شد مانند اعتبار که خدا فرمود که قلم
تکلیف از و برداشته شد که بیان کرد که انه علیم بذات
الصدور — چون نماز بحدیث قدسی واجب شد
موعود الهی نیز از برای بندگان صالح هم بحدیث قدسی آمد
تا معلوم شود که آن موعد الهی ج ه هم سر صلاتست
از بیان الهی ج ه ح حبیب ع که فرض خمسون علی حبیبی صلوة
فی کل یوم ولیلة فرمود از حدیث قدسی استماع فرموده
بود لاجرم هم بحدیث سماوی ح الهی فرمود که اعددت
لعبادی الصالحین ما لا عین رأت ولا اذن سمعت
ولا خطر علی قلب بشر که اسرار صلوة بود که بر قلب هیچ بشری
نگذشته بود پس نزل به الروح الامین علی قلبک بر دو ن این
موعد الهی بود ه باشد یعنی دلالت بظاهر قرآن کنند تا معلوم
ان علینا بیانه فم بر و باشد که ح حبیب ملک ادیان
علیه السلام

علیه السلام از این جهت فرمود که بعثت ببیان الشریعة
تا ببیان الحقیقة — ان که قوم ح موسی
کلیم ع گفتند که لن نصبر علی طعام واحد بنماه حکایت
راه ربی شیطان رجیم بود که تا نگردد که بر کلمه واحد
ح پادشاه موحدان قرار گیرد که ان یک کلمه متضمن جمیع
کلمات تمام ح ذات و صفات بود ح ه که چون قوم
موسی ع بقل و فوم و قثا و عدس و بصل خواستند ح
بعد از آن فرمود که بدل میکنید آنچه ادنی در فرو ترست
آنچه اکه خیرست و بهترست امر فرمود اهبطوا مصرا
فان لکم ما سألتم و ضربت علیهم الذلة والمسکنة که مصر جامع
در بن محل مقام جنت دارد که خروج ح با دغاه موحدان
ح ابو البشر ح ه از و بود آن مصر که در جای دیگر فرمود
که در مصر ح موسی و هارون جایها بسازند از برای قوم
خود فرمود واجعلوا بیوتکم قبلة واقیموا الصلوة وبشر
المومنین که ح موسی کلیم ع کرد و در قلب بیت الله
کرد قول المومنین بود تا معلوم شود که قوم موسی از نمایة

بدانش بر طعام و احد قرار نداشتند که مصر جامع بود
و نتوانستند که چون قوم پیشین رو با صنام و معبودی
کنند که غیر انسان باشد که بعل و قوم موسی عدس و بصل
که این مسئولات قوم بنی اسرائیل راست در عهد و آمده قوم
که بعد از آن که دعوت نوح را هم قبول نکردند که آدم دوم
بود بقول خدا چه که همان حکایت مصر جامع است بدلیل
اسماء کلها که لا تذرون وداً ولا سواعاً ولا یغوث و یعوق
و نسراً که راست چون بعل و قوم و قثا و عدس و بصل واقع
شده اند زهی هدایت الله و زهی توفیق نامتناهی تعالی شانه
که چگونه راست در راز این پنج صلوة که قائم مقام بجا [illegible] است
واقع شده اند که از آن وجه که همه مظهر ظهور حق و محل
ظهور او شد پس در هر جا که رو کنند بحقیقت رو در او داشته
باشند بوجهی اما فرق این معبود است که حجر را که داشته
واد [illegible] حجر را اختیار کرده باشند و قرب را ترک کرده
و دوری را اختیار کرده باشند که او لیکن نبادون من مکان
بعید پس باین دلیل که خداوند فرموده که نحن اقرب الیه
من حبل الورید

من حبل الورید هیچ فردی از افراد را در معبودیت و الا
پرستش تمام اقرب از عاشقان مجازی که بر صورت آدم
میزاد عاشقند نیست از برای آنکه ایشان که رو در حجر
و مدر کرده اند آن حجر و مدر ایشان نیز بصورت بشر نبودند
ایشان را که همین صورت داشتند که عاشق مجازی
بران نگران است و سراسیمه آنست و دایم بدیدهٔ ظاهر مطالعه
وقت مده دارد که سبب همین معنی بود که آن بت
پرستان نیز بران صورت ایشان صورت بت را اختیار کنند
و اگر بهتر بن همه مخلوقات که انبیا و اولیا علیهم السلام بودند رو
در موضعی کرده اند که آن سید کائنات و پادشاه عاشقان صلوات
الله علیه چند که کعبه جای سر و پیشانی آن پادشاه عشاق است
و بیت المقدس موضع صدر و ظهر او است پس آن محمد مصطفی
علیه السلام باین اعتبار پادشاه عاشقان بود از بیان
آن احدیت تعالی شانه که در وقت توجه عبادت روی در
روی کرده بود که همه عاشقان مجازی در عشق مجازی
روی در فرزندان او دارند و ترک نام و ننگ و ناموس

و حیات و ثواب و عقاب و بهشت موعود و دوزخ و
مشاهده حور و غلمان کرده اند و آن نقادان احوال
که زاهدان در بهشت [illegible] و میطلبند ایشان که عاشقان
مجازی اند از صورت زیبا و دلربا و فرزندان ابو البشر
آن میطلبند مانند حبیب ملک ادیب وقتی که [illegible]
بر سماوات کرد و از محسوسات بگذشت ملک از [illegible]
نیز تا بجا رسید که جبرئیل امین و فوق آن فرمود که لو دنوت
انملة لاحترقت آن نقادان [illegible] و جمال [illegible] در صورت امرد
قطط [illegible] فرمود اما [illegible] امت این سید کاینات
و پادشاه عاشقان را چه فایده که هر کس این ادراک
سر از مظاهر ایشان بر نیاورد که در وقت توجه بقبله
بدانند که توجه ایشان [illegible] بان هو
کلمه خدای [illegible] آنست که آن موی
سر و دو ابرو و چهار مژه است که باعتبار [illegible]
و باعتبار [illegible] است از میان خلاق احسن صورت
بخلاف پادشاه عاشقان که فرمود خلق الله تعالی
راس آدم

موی

الوهیت را

راس آدم و جبهته من تربة الکعبة اما عاشقان مجازی
برخلاف زاهد سالوس بی معنی چون بر صورت
آدمیزاد عاشق [illegible] واله و سراسیمه و سرگردان
شده است در خواب و بیداری و تصور و وهم
و خیال او بغیر از آن صورت محبوب چیزی دیگر
مصور و متشکل و ممثل نمیشود و اگر فی الجمله میشود
یک لحظه بیشتر پاید از نیست که آن جذبه عشق مجازی
خیال او را بی اختیار کرده است که یک لحظه و یک
لمحه نمیگذارد که بی مطالعه [illegible] کتاب الهی
باشند در شان ایشانست که علی الدوام با مطالعه
گیسو میکنند و آن زلف کمند انداز اژدها پیکر را بجد
هزاران هزار اسمای مختلف حفظ جان و در زبان
کرده اند و از آن کمان ابرو و تیر مژگان کمند و از آن
خط عارض و گوش و چشم و بینی و لب و دهن و دندان و سواد
و بیان [illegible] و گردن و سینه و دست و پا تا ناخن
و بتفصیل هر عضوی از اعضای محبوب را جزئی و جزئی

[illegible] الله زیبا [illegible]

وعشری وآیتی کرده وبآن نام بایستی مختلفی بعد
هزاران هزار تغییر دربیان دارند وبران صورت زیبای
یکتای محبوب عزیتی بدارند چنانچه خدای تصویرتی
خود را هزار اندران سالوس هزار ویک نام میخوانند
وآن نیز بتقلید درس وتهد بدین عاشق مجازی
چنانچه گفتیم بر معبود خود که حبیب وست هزاران هزاران
نام بلانهایت فرید گردانیده است ازغایت عظمت وجلالت
وشوکت وبزرگواری ان حسن که درحقیقت عرش
الله ومحل ظهور ذات نامتناهیست زهی مقام عشق زهی
مقام عشق که همه را ازجنس مخلوقات از هر نوعی واز
هر صنف بشوکت وهیبت سلطان ذو الجلال والا[illegible]
فضلاً من الله ونعمه سر باین عالم عشق که نعمت بلا زوال
بی انتقال الهی است ج ه [illegible] باید نهادن که بعد از
مقام رفیع الدرجات پادشاه عاشقان که اول خلق
والهامی است ج ه درجمیع موجودات سبقت بفضیلت
ذاتی دارد که محمد مصطفی است صلی الله علیه واله وسلم

(margin: نه بپیوسته ... جو ... از ف وجود / جود ... ارقماری / معو ... و قدرت / د ... ج)

واله واولاده الطاهرین

واله واولاده الطاهرین
مقام مقام این عاشقانست که لا یخافون لومة لائم
ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء وبقول الله [illegible] درشان
ایشان است که امت حقیقی این پادشاهند باعتبار
تابعیت از بیان الهی وحده لاشریک له که کمال حسن وسید
مخلوقات وخلاصه کاینات واکمل وافضل موجودات
در ان بود که پادشاه عاشقان باشد بی [illegible] شبهه و
شک وریب بدلیل دیگر حاجت نیست که ازین مقام فروتر او
مقام عاشقان دیگر خواهد بود علی قدر مراتبهم ودیگر مخلوقات ح
طفیل وجود پاک کرده تا جنیه فرقه غیر از آنکه خواهند بود
زهی عالیشان زهی عالیشان واین عالیشان ایشان
از [illegible] آنست که مخالفت ومحاربه بامعبودی این صورت
دارند [illegible] صفات کردند که شیطان لعین مردود ومطرود
بی سجود بود وهم در وقت سجود باشیطان [illegible] بلید [illegible]
کردند در صلوة وسجود آمدند که از جانب حرب بود [illegible]
بی سجود مردود لعنة الله علیه والملائکة والناس اجمعین
ودر روز حشر ویوم المزید پادشاه عاشقان از آن [illegible]

که روز خلقت سجود ملایکه بود شمشیر نیز بر[illegible] داشت و ذکر قیامت
که هم دران روز بود اغاز کرد و یاد کرد و عبد الهی مشغول شد
و خوف و وهم و ترس و بیم در جان شیاطین لعین انداخت
تا در وقت حرب که در صحرا ان باشند و متوجه وقت آن
شوند و بر کردن شیطان ابلیس نیز تلبیس مردود و مطرود
بکبود زنند و در سجود آید که در شان او بود که حق امر فرمود
که واسجد واقترب و بحکم آیت الذی ینهی عبداً اذا صلی شیطان
مردود و مطرود در حبس نیز تلبیس علیه اللعنة والعذاب الذلیل
عاشق مجاز نیز از راه زنی میکرد و میکفت کای بدبخت بت پرست شده
که روا از خدا کرداننده که با مردان و زنان عشق بازی میکنی و در خیال
حال و زلف و حسن و جمال ایشان نگران شده و از ذکر خدا و طاعت
و عبادت او باز مانده از خدا نمی ترسی گفتا اگر دران حال مکر
زرق و کید شیطان کذاب لعین آن عاشق مسکین صادق را
در عشق مجازی اختیار از دست نرفت در عشق جمال با کمال
حق حبیب خود ممکن نبود که تلبیس آن کذاب خبیث لعین
از راه رفتی چنانچه قبل از و رفتند اما حق جلیل جل آن
عاشق

عاشق بیچاره را قوتی و نیروی از قوت ازلی لم یزلی خود کرامت
فرموده است که بمکر و حیله آن محیل و علیل مرجوم از لقا
محروم از راه نمیرود و سخن دور وغ آن خبیث را قبول
نمیکند و بالو همیشه در حرب و ضرب و جدال است و بر قرار
کون خود را از جای خاک قدم محبوب خود نمیکرداند چون
ارادت ذات [illegible] صفات نیز بر ابنست اما که عاشق مجازی
مسکین بی نوا نیز و بر شیطان خبیث مرید رو از ان صورت
و جمال با کمال او نکرداند و متابعت ان مردود کی سجود نکند
لاجرم حسن خود را در نظر ان عاشق بحسنهای الوزیبا تر و جان
و جان شکارتر بیشتر جلوه میدهد که اگر والعیاذ بالله تو بت
بید شود من کل الوجوه رفع ان توهم تواند شد چنانچه در
جذبه مظاهر عشاق و صاحب جمال آن ذات حق دید جمیع
حسن و جمال این معنی را نمود و شیطان مردود کور دیده
نداند تا برقرار در وهم و خیال پایمال شد و مشرک نماند که
نجس نیست امت که از این وجه که از آن جانه پاک یا جو مدح
دار است این معانی و حقایق مذکور که ذکر قوم حق موسی علیهم [illegible]

درشب جمعه ام شعبان المعظم سنه سبع عشر و ثمانمایه از برکت
همدایت تلاوت کلام الله حفظ بد الله بر دلم که درکتابت آمد
و این که حق نیز مینماید در اول سوره بقره که الم ذلک
الکتاب است که از آن وجه که ذکر سجود ملایکه هم در آنجاست هم
یا قوم بنی اسرائیل که و لا تکونوا اول کافر به که خطاب به ظاهر آن
ظاهر کنند اند که و لا تکونوا منکم اول کافر به اما معنی حقیقی
اینست که اول کسی که کافر شد مخفی بود از نظر ملایکه که یکبار
از ابلیس حسی بود که بنظران حقیقی وجود پاک ح ابو البشر کافر
شد که از برای این معنی در خواندن قرآن صورتی نیز اعوذ بالله
من الشیطان الرجیم میباید گفت که هم سخن نیست که بخطاب فاستعذ
آن ملعون آن زمان مخصوص شد که از برای وجه پاک ح قرآن
و کلام الله ناطق الهی در سجود ننمود و بعلم اسما نرسید تا از
معارف محروم ماند اگر جانیان این زمان گویند که پیشتر از آدم
عدوی او ابلیس جانیان بودند که کافر شدند و عصیان آوردند
جواب آن در جمیع ... و روشن آمده است آنجا جویند
تا مطلوب برسند که از آن جانیان بازیها رفت از بی اتشیان
بی صورت

٥٥

بی صورت منکر صورت سرکشی از سجود نمود اما این که در خاطر این
فقیر گذشت در این شب مبارک که همیشه در خاطر میگذشت که چون
آن ملعون ابا کرد از سجود حق عزت فرمود که و کان من الکافرین
که این معنی خواهد داشت بوجهی که چون در علم الله ثابت بود
که جانیان شیطان انکار سجود کرد صورت خدا را از ذریات او
نیز بسیاران خواهند بود که همین انکار از ایشان ظهور کنند
و کافر شوند و چون در علم الله تقدم و تاخر نیست کانه که در
واقع در آن حالت منکر آن آن صورت موجود بوده باشند
که این مقوله ایشان یکی از ایشان ... که شیطان است
که لاملأن جهنم منک و ممن تبعک منهم اجمعین و در این
محل که حق میفرماید که و کان من الکافرین شک نیست که از
کافران این شیطان پلید بار معلوم شد که کافران دیگر در
علم الله بوده اند بسبب سبب ظهور کفر ایشان باز همین
کافر شده بوده باشد و این که ایشان را حق احدیت با آتش
خواهد عذاب جاوید فرمود و هم باز بسبب سرکشی و بی ...
این ملعون شد از قهری که حق قهار جاه با و داشت

فرمود که لاملان جهنم منک ومن تبعک منهم اجمعین از
برای آن اورا در دخول جهنم بهتر داشت وسبب او
تابعان پلید کور رسیدید او را لعنهم الله علیهم اجمعین
خالدین فیها لا یخفف عنهم العذاب ج حرف اگر کافرین
فرمود واگر منظر این فرمود د سبب عذاب مجموع من اوله
الی آخره این عنید مرید بدید پلید شد واین که خبر مستقبل
بصیغه ماضی آمد در کلام قدیم ح رحیم ح بسیار
که با بوی از قرآن معلوم شده است وبتحقیق رسیده که
اول کافر آنه البته البته شیطان مردود بی سجود است
که امروز که روز آخر است سر و ظهور کرد از میان ح
علام وحدا و نه کلام ح ولا آخره سبب بوجهی متوالی
بود که روح پاک ح خاتم م چنانکه بدرجه اسبق بود اخلو
در حق کرد ح آدم نیز صلواة الله علیه همچنین باشد وقیاس
عدوی وی نیز همچنین کافر اول او وکافر آخر او والباقی
ذریات بی دیانت ویکی ازین اجناس الخناس چون علیهم
لعنة الله والملائکة والناس اجمعین خالدین فیها لا یخفف

الکیه سنه شود

حشهم

عنهم العذاب ولا هم ینظرون هم درین سوره عظیم
مهمله داده شده ره
الشأن است که یضل به کثیرا ویهدی به کثیرا وما یضل
به الا الفاسقین سبب باین وجه که گمراهان خواهند بود
که مراد ازان کافرانند که در کلام قدیم بسیار جا است که ح فاسق تعالی
میگویید کافر است پس شیطان عنید پلید نیز یکی از فاسقان
وگمراهان باشد که در حق خلیفه الله گمراه شدند وخود را
از و بهتر دانستند که در شان ایشانست که در مواضع
تکرار میفرماید که ویل یومئذ للمکذبین که الم نهلک الاولین
ثم نتبعهم الآخرین کذلک نفعل بالمجرمین ویل یومئذ
للمکذبین   قوله تعالی وان من اهل الکتاب الا لیؤمنن
به قبل موته که در شان ح عیسیست که در انجیل که یکی از
کتابهاست خود را سخن خدا دانست وگفت که من سخن خدایم
پس چون در جمیع کتاب که مراد کتاب اسمانیست بتعبیر از سخن
خدا جبری ذکر چون بوجود هست نا چار هر کس که اهل
کتاب باشد او را به ح کلمة الله ازین امر ناقد ح الله ح ایمان
باید آورد که عیسی ابن مریم ح سخن خدا است واز خدا

در او

در بسیار مواضع

جدا نیست تا آن اهل کتاب از آن جمله باشند که حق فرمود
یریدون ان یفرقوا بین الله و رسوله اولئک هم الکافرون
حقا ح ح ه قوله تعالی در باب صفت قرآن
و لا یحیطون بشیء من علمه الآیات و سیحی صدق
الله العلی العظیم بوجهی جمیع علما از آن وجه که صفت ذات است
می تواند بود که بکتاب الهی عاید باشد از قراین آیات
دیگر که در حق ح ه هم بعد از ین مینماید چنانچه و ما یعلم
تاویله الا الله که این حکم نیز بعلم کتاب می گردد و یکی دیگر که بل کذبوا بما لم یحیطوا
بعلمه و لما یاتهم تاویله و امثال این بسیار تا با خر که بر سالک
تعجیل بتاویل قبل بیانه تا و لا تطیه و لا یاتی الا که تا حبیب
بمن عنده علم الکتاب داند و باذن او داند هر که داند که لا یحیطون
بشیء من علمه الآیات و چون شیاطین را در عالم سموات
مدخل نیست در شب معراج در وقت فرض شدن صلوة
هم بعد از رویت ذات رب صمدانی که ح حبیب مکه ادنی را حاصل
شد جبرئیل امین مقرب ح که سر آمد جمیع ملائکه بود و محکم بود
المنتهی باز ماند از بیان ح ح ح ه بس هر کس که بدان اسرار مطلع
شود

شود از نبدا ایات علام و خداوند کلام ح ح ه در شان او
خواهد بود که ح فرمود اعددت لعبادی الصالحین ما لا عین
رأت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر که درین محل در
ح ی ح ح ه آمده است که شامل جبرئیل نیز هست صدق الله
الحمد لله رب العالمین و دلیل دیگر که ح رسالت علیه باورده
صلوة خروج بر سموات تو سدرة المنتهی بگردد از ح معلم
الا سمه ح ه بعد از سلام که هم تعلق با خر صلوة دارد و از انبیا علیهم
السلام ابن الصالح او اخ الصالح و النبی الصالح می شنید
شک نیست که عمل الصالح صلاة است که صلاحیت او صلاة
ممکن نیست مسند ابا بر ... و در اکر بعد
از دو روز کامل جمعه تمام ایام تشریق شده است بوجهی دیگر
از برای آنست از مبدا ابتدا آنها ح ه که اول آن ده کن بجا آکه در
لوح موسی کلیم الله بود می بایست شکافت و صال الله شرق شجاعت
اسمه تا چهار ده که تمامی جست و شانزده کو سفند که هم نوع
ذبح ایشان دلالت هم بر شرق میکند ظاهر شود در لوح محفوظ
ح خداوند جانه مثال ح ه   دران که کشتی نوح

است گران خط هم

قلم است [illegible] که نویسنده خط الجیم خواند میشود که
الهی بابی سبب ان اضیع الفلک باعیننا فرمود لذ نبایان
الهی چه ه در نون والقلم و ما یسطرون فستبصر و یبصرون
ه از برای تفسیر آن آیه آمده است از بیان جای چه ه ... در
چه چه ه انجا که صلاة را نجات به پنج می اورند و در زیر پنج
ب چه نوشته اند بوجه از هدایة الهی چه ه آن معنی دارد که نماد نماز
کنند که پنج وقت از برای انست که معلوم شود که صلاة واجب بعد
آن اصل کلام شده است که اهل او دو و اعلاد او ست آن الذین
بی وجهم ... چه ی چه ه میفرماید

قوله تعالی چه ه ان اول قوم یدخلون الجنة علی صورة القمر لیلة
البدر و فرمود که خلق الله تعالی ادم علی صورته و فرمود که اقتربت
الساعة وانشق القمر الا یه صدق الله العظیم پس باین حدیث های
چه ابیا حدیث بان حدیث دیگر موافق باشد که فرمود سترون
ربکم علی صورة القمر لیلة البدر یوم القیمة از برای انکه
در صورت بدر بجنت خواهند رفت آن صورت ادم است که بر صورت
الله و رحمانست که بی صورت ادم که صورت الله استاد در بهشت
خدا

خدای تو ان رفتن و نابقا او که ستون ذرانجا فرمود که
[illegible] است که آن در حاجت ست و [illegible] در حمام
جنت هم خدا است که خدا راینه حبیب در انجا دید و جنت را
ازان وجه که جای ادم است ... الله تعالی بخر دخانا فرمود. ... فرمود هم
نفخ حطمه را در ام رحم بذات خود که تا دخل فی عبادی
وادخلی جنتی پس بدلیل تحقیق از حق خدا و تو توفیق معلوم
شد و شبهه نماند که خدا را الصورت بدر خواهند دید آن صورت ادم است
که ستر ابه در شب معراج حق دید از برای ظهور این جمعی در آسمان اول از مقام
جله بدید که در شهر است از اخبار صحیح از نبیان الهی و تا ویل خدای
چه ه ثابت که حق احدیت تعالی شانه هر شب جمعه که روز خلقت ادم
است بر سماء اول نزول اجلال میفرماید اگر به نسبت با سدرة
المنتهی آیا باه محمد امینست اسمان اخر خواهد بود تا موافق
و خطاب ظهور خاتم رسالت باشد که رسول دور قمر بود دیگر
انبیا هند و السلام علی من اتبع الهدی ... ان نبیه ... که
چه ی چه اَمده ست که هر کس که سه آیه ... اول سوره کهف
بخواند از شر دجال خلاص یابد و از بیان ... مقصود شد ... ست

که از شر دجال بقرآن خلاص می تواند یافت اما اینکه مخصوص
بسورهٔ کهف شده است از هدایة الهیه و این معلوم میشود
که در حدیثی دیگر چون معلوم شده است که دجال همه جهان را
بگیرد الا مدینه که صفت در در نرود که چهار فرشته ملک دروازهای
آن مدینه ملک‌اند و کهف همان سوار فسیح که عبارت
از آن ابواب سبعه خواهد بود و سه آیة فرمود که از اول
او بخوانند از برای آنکه چون بیان آیتی چنین نماید اول سه
آغاز میکنند که ثلاثة رابعهم کلبهم تا سبعة که همان هفت در
ابواب است که عبارت از کهف است که و سه آیة بوجهی دیگر از
برای آن فرمود که در حدیثی دیگر در صفت دجال لعین اعور
فرموده بود که مکتوب بین عینیه کاف فی رای که سه آیتند باهم
از بیان الهیه که در ضمن خود همان صفت دارند که دجال
لعین کور در آنجا در نرفت و بر در ضمن خود همان صفت
دارند که دجال لعین کور در آنجا در نرفت و بر در بحر دم
بماند از آن رو که ک سجود بود و بمعنی فادخلوا الباب سجدا گ
نرسیده بود که سجده در قرآن در تعقل و آن بعد آن ملائکه در باب جا دهند

وان اعور

وان اعور ملعون یک چشم یا بی اعتبار بود که بوجهی که حق فرمود
در جای دیگر که لا تعمی الابصار ولکن تعمی القلوب
التی فی الصدور وآن ملعون را اگرچه چشم ظاهری بود
اما باطنی نبود از آن وجه که در خلوت خانهٔ قلب مومن که بیت
الله و عرش الله است از آن هفت باب راه نیافت
بحکم و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین و بحکم کل شیء
احصیناه فی امام مبین شک نیست که اسم اعظم خدا از رطب
یابس و از جمیع شمار خارج نخواهد بود پس آن اسم اعظم
در قرآن باشد و می باید که البته حروف تهجی باشد بدلیل قوله
فی القرآن اوایل السور اسم اعظم از آن وجه که بوجهی سر الله است
و پوشیده بماند از تعقل محسوسات خلایق بین یا بین دلایل
مذکوره از آن دو امام مقدم الجیش همتا دوسه کرده جمیع
مسلمانان فرموده اند از اسم اعظم خدا در قرآن باشد و آن حضرت
خلیفة الله باشد چنانچه از اسم بسما میرسند از آدم که خلیفه
خدا است بخدا میرسند از بیان آنکه وحده لاشریک له آدم است
که عالم و معلم اسماء کلها است لاجرم او اسم اعظم باشد و نیز

ودابند از حروف تہجیت ... الله کنند

وخدا در بیان آورد که اسم اعظم بر نگین سلیمان بود که دیوان
مسخر او اوو میشدند این معنی را از سه سطر خاتم انبیا علیه و علیهم
السلام سلیمان دانسته که رہبر بند با آن سه مفصل انگشتان
آخر از بیان الله وحده لا شریک له تا از انجا رسیند در
مقابل دو الف و دو لام و یک دو بند انگشت ابهام در مقابل
یک ہی اسم ذات که الله است در یابند و اسم اعظم را که الله است
بشناسند تا دیوان را چون سلیمان مسخر توانند کرد که
تمامی موجودات ما کان و ما یکون از من الازل الی الابد در
کالله از جمیع اسما از ان وجه که علم ذاتست اسم اعظم
بود ... دران محل که حق الٰہی در حقی درمیان
کل یوم هو فی شان میبرمانید که تا ازنجا که فورحق یوم تبیض و جوه
و تسود وجوه در جمعه و رات روشن شود صدق الله العظیم
یعنی دلیل قطع خدا بیست که آن روز البته مرآتست
که اگر مرآت نبودی از چگونه در روهای سپید و سیاه از هم ممتاز
شدندی که نمودن رو مخصوص آن مرآت بیضاست که چهره مومنین
وحق این کیمیا

وحق این کیمیا است والحمد لله رب العالمین همچنانکه حق آدم صلوات
الرحمن علیه بحکم حدیث سید العرب سید البشر بود در ستر ایام که روز
مزیدست و از هر فرزندست که جمعه است و آخر هفته است
مخلوق شد که چنین حلیفه که مظروف است در ظرف که یوم
المزیدست موعودست که هر دو یکی معنی دارند اما اینجا که حق
سید العرب در روز دوشنبه از عالم قوت بعالم فعل و ظهور
تشریف شریف ارزانی داشته معنی دقیق در ضمن ... خود جمع
دارد که بهر کاه که شمار سبع مثانی ایام و لیالی بر سند از هر ابتدا
حقت دوالی لا یزال حق که چنانچه جمعه آخر هفته است شنبه
اول هفته است شمار تا دوشنبه راست سه شنبه و هر نسخ که راست
هفتاد و دو ساعت آن ظرف موافق مظروفست که مقاد
دواجزاء دارد تمامی ایام و لیالی را از ان وجه که شش بار
سبعه اند که خداوند ستیم حق با این اعتبار با این حبیب خود
کرامت فرمود و با واز سایر مخلوقات ارزانی داشت از ان وجه
که ظرف جمیع موجودات من اوله الی آخره جز علوی و سفلی
سبع مثانی ایام و لیالیست و چون بنسبت خدایی این خبر کنم

ازروی جهات سته شش بار بست چون کلام جامع انبیا اوتوا

شده اند جمعه درشان حبیب جود این نعمت اتمام خود

که ولقد اتیناک سبعا من المثانی لاجرم او نیز فرمود که آدم و من

ذونه تحت لوائی یوم القیامة که آدم وغیره در ین سبع ظهور

دارند . چنانچه قوله جون ابراهیم را گفته اذ

ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن تا تمام ان نمو باشد بجهت

ان جمعه پانزده باشد وازملة ابراهیم صدق الله العظیم

وصدق رسوله الکریم ونحن علی ذلک من الشاهدین

ای طالب حقیقت بدان که حق احدیت تعالی شانه بیان و تاویل

حقیقت تنزیل میفرماید که این بنی امتی که دین وکلمات خدا

ویرستش و عبادات کلی وجزوی باو تمام شدی باید که پیشوایی

از دین وملة ابراهیم باشد و آورنده ان دین وملة پاک

باشد که کلمات الهی را که ظهور اند اتمام و پیشوای جمیع حق

تمام کرد که اول موی فرق را بنگاشته ودر و حکم ان وجهت

وجهی للذی در ان رو کرد که کان شئی هالک الا وجهه له الحکم

والیه ترجعون وهم بیان می است قوله چنانچه و لا

تخطه

بیناتٌ

ولا تخطه بیمینک اذا لارتاب المبطلون بل هو آیات

بینات فی صدور الذین اوتوا العلم الآیة صدق الله العظیم

این که حضرت منع از نوشتن بیمین کرد از خداوند

یمن صلوات الله علیه از برای بیان بود که خود خواست

فرمود تا بنا بکه بر صدر او نازل شد بیمن بیان از روی اسم

حق رسول همین ها در باطن خود نگهدارد که حق فرمود که ان

علینا بیانه در سوره بقره که حق عزت میفرماید قوله حق

وهو الذی خلق لکم ما فی الارض جمیعا ثم استوی

وهو ال السماء فسویهن سبع سموات وهو بکل

شئی علیم از قدرت حق خلاق عظیم چنانچه این خلق عام

است مثل ما فی الارض جمیعا و تعلق بان عبادی

ارحمن دارد که خطاب کاف باتباع نسبت الحمد لله رب العالمین

ارم حق که حق الهی در محل مشارکت نطفه آدم و حوا

حتو میفرماید تا انجا که اگر حسابیل را رسد که سوال کند که آیا

از نفس آدم چون مریم مخلوق شد و میفرماید که آن

گفته شود و حال آنکه در ان محل هیچ قرینه نسبت کرا

کشف و ظهور کند اما از هدایت حضرت الله مالک یوم الدین در سادس
محرم الحرام سنه ثمان عشر و ثمانمایه از اوراد حضرت داراد
راق برادر دینی درویش حسین کبابی مرحوم مغفور رزقش ومیسر شد
که بکیفیت تولا مخلوق شدن اشارت در ان محل که حضرت فرموده اند
قوله جه موی عارض و ریش و انف و سبلت از وجه حوا آمیخته گردد در حقیقت
نا حوا اند که کتاب الهی از وجه آدم لتعقل و نوتیم بکند که موی سر که ب...
حطست و موی عارض هم بک حطست بجهت انکه فاصله ندارد
ازین جهت فرموده که در روز قیامت همه خلق را با در ما خوانند
و لازم معنیست که حوا از نفس ادم مخلوق است که خلق منها زوجها
نابست که ...ون به والا رحام صدق الله العظیم وحال انکه امثال این
بیان در سه کتاب کریم مجید حمید حضرت در بسیار مواضع آمده است
اما چون ابهامی داشت ادراک نا ابیا و قرعزیز از درک آن قاصر بود
چون وعده صدق فرموده بودند که آن کفته شود درین عصر دوشنبه
مبارک آن کفته حضرت احدیت تعالیشانه از صدای صبح و احد ذاتی
حضرت احدیت بکوش هوش این بنده فقیر حقیر جانشانی نوا مسکین
رسید و از وصال جمال با کمال محبوب حقیقی حظ وافر نصیبی
متواتر

متواتر بنجابت و بی نهایت حاصل کرد والسلام والحمد لله رب العالمین
— حدیثی هم در رحمی حضرت از حضرت محبوب خود نقل فرموده اند
که اسم اعظم را در فاتحة الکتاب بجو بنده دران محل این بیان میفرمایند
که فاتحة کل شیء اوله صدق الله یعنی که چون اسم اعظم در فاتحة
الکتاب باشد و ان معنی آنست که در ابتدای مصحف کتاب الله حوا است
که ان سوره را نام ام الکتاب باین اعتبار است و ازان معنی آیت
بسم الله الرحمن الرحیم است که حضرت ذکر قرا الله در حمان رحیم مکتوبست
تا نزول شعور شد الطالب اگر قلب تو ادراک و اعتقاد پاک داری که حضرت
که اسم اعظم الله است وحده لا شریک له و کتاب نامه خدا نیست و حضرت
حوا نامه آن کتاب کریم است و از بن وجه است که و ... بسم
الله الرحمن الرحیم ادم ساکت است ای دیو رجیم در بیان
اسم اعظم میفرمایند که فورجه ... جار جزه مردو ابرو موی سر ... معنا
فقط از خدای داد کر واگر گویند که چون فاتحة فرموده و...
با بدکه اسم اعظم حوا باشد صلوات الله علیها جوان انست که حضرت
فرموده اند در ... حضرت ... عاشق و معشوق که یکی کا ... ابا
سخن از حق بشر گوید بشو ... صدق الله که اگر حضرت ... آن است نیز حضرت.

فرمود صلی منها زوجها ... حضرت آیه در ان محل
که فرموده اند که از برای وجود پاک حضرت ابو البشر سنگ نهاد در خشت نهاده
که سنگ و کوه از اجسام ترابی محکم تر واقع شده اند و چون وجود ابو البشر
صلوات الله علیه صورتا و معنی از سوی زمین مرتفع واقع شده است پس با پای
اعتبار بیان آن حضرت محکم تر بودن او و سبب افضلیت اوست تا هر ای حکیم
چون بر درستی گوید که تحرج بنطق و سخن نیز از زبان حکما عنز که الله که احکم الحاکمین است
در اخر سوره تین مذکور است و حکم بزرگی حق از انست که در قصص انبیاء همی گمانست
صفا بر سر جای سیست نام او صفا از برای این فضیلت خواهد بود که لفظ صفا
در عرب بر سنگ سخت و محکم اطلاق کرده میشود ... در روز عید که یوم المزید
است اما نماز جمعه چرا [illegible] نیامده است که البته فریضه و واجب باشد آن دلیل عقلی
و از دست در ان مردد اگر نه اینچنین بودی چون او سید الایام است و [illegible]
جمعه از شش روز اگر چه آخر است پیشی گرفته است بایستی که تاکید و مبالغه در فریضه
بودن صلوة در وی بیشتر بودی و حال آنکه در فریضه شش روز هیچ امامی و مجتهد [illegible]
مذهبی از ایشان نفی نیست و در روز جمعه هست که فعل حنفی میگوید که نماز
جمعه سنت بودی و دلیل او اینست که میگوید که اگر سنت نبودی بایستی که در سفر قطع نشدی است
واکرچه بر حنفی پوشیده بود که ... قایم مقام جمعه بود و عند الله دانا

ازینجا جهت

٥٨

ازین جهت که گفتیم وجهی دارد و یهودی نیز که روز شنبه صید نمیکنند و از هیچ
[illegible] و کار و بار دنیی دست باز میدارند تاکید این صفت از علامات حرمت
و باب و با بی طاقتی مردان حضرت ... در تمیم آیه که حضرت آنحضرت بیان و [illegible]
این اشته ... تسویه ترابی بیرون نیامد و بیان مکان از کون بودن و جا بودن
بیرون نیاید وجه دیگر از [illegible] آنحضرت آیه می تواند بود که بحکم کل من علیها فان
و یبقی وجه ربک ذو الجلال و الاکرام که حضرت موسی کلیم علی نبینا و علیه السلام نیز شنیده حال رؤیت
وجه الله بعد از انکه تجلی الهی بر جبل وجود افتاد جبل از برای آن از هم بریخت
تا فانی شد و از میان برخیزد و آن حقیقت که وجود جبل و همه اشیا از و بود که
[illegible] وجه الله است قایم مقام او شود و [illegible] و مطابق بیان و تاویل
حضرت الله جل جلاله ماند که هم درین محل بیان فرموده اند کا قوله تعالی و خر موسی صعقا
و موسی در [illegible] افتاد و [illegible] شد از خود و به جلال رسیده الله که مجموع ما اخر
بیان همین صفت که جبل وجود از برای آن از هم بریخته تا فانی شود
هرچه [illegible] است و وجه الله قدیم بحکم کل شیء هالک الا وجهه و کل من علیها
فان این آیه ثانی از برای ظهور این معنی اوست قایم مقام [illegible]
حضرت موسی کلیم همان وجه الله بود و حقیقت اینجا [illegible] انست که وجود حضرت موسی از برای آن
از همین بر خواست که تا ذات حق وجه مطلق باشد بغیر از خود در [illegible] نبیند

یعنی هر کسی که خواهد که ذات حق را مشاهده کند نخست ذات حق مشاهده تواند
کرد و سبب بود چنانکه کلمه لن که برای تأکید گرفته اند وجهی داشته باشند که تا نورک
الاحجار و هو یدرک الابصار تا خدا در وجودی تجلی نکند و آن وجود در تعین
خود نکرد اند و هر چه مخلوق و محدث است از میان برنخاسته و فانی نکرده اند آن
وجود وجود در انتهی و لی شبه دیده خدا بین خواهد بود نی بحقیقت خود خود درک
دیده باشد و از دیده غیر همیشه من الازل الی الابد در پرده و در پوشش و مکنون
و مستور بوده باشد چنانکه تا غایت بوده قوله تعالی واعتصموا بحبل الله
جمیعا چنانکه در شان خداوند گیسوست انی رسول الله الیکم جمیعا که غیر اولوا
ظاهر چون مناسبت نیافتند هر چه در خاطر فضول ایشان گذشت گفتند چنانکه
[illegible] در تفسیر صبغة الله گفتند که از مراد دین الله است اری چون ختام مسک
سیاه را از سته آب رحمت الهی که نقش جان ازلی داده و سر دین بود از آن
غلمان کتابت و چه که صبغة الله است برنداشتند و در نیافتند و من احسن من الله
صبغة که از لب و ابرو و خرکان جان شکار عاشقان حسن الهیت در آن
سجاده و چه نوید ند و در سطوا اعظم که سلوة جمع درد و بعد آن کتابت و سیاه که
خوانند واجب بود داخل شدند و ایمن شدند در چون جاودانی بمانند سیکی فتد و اند
با فرع و کی مناسبت توانند پیدا کرد که آن حبل الله بحکم اقتربت الساعة و انشق
القر

القرآن دوالی مو گیسوی مبارک محمد رسول جمیع ناس بود که از طرفین بجانب
مشرق و مغرب انداخته تا اهل مشرق و مغرب دست اعتصام در آن حبل الله و
حبل متین در زده و تن زده بمقام میثاق آنکه که بار نمان حجر سیاه است که نشان
اینمیان دارد و آن عهدنامه الهی بشیر است و حال آنکه عروه ریسمان مویین آنست
از بیان آنکه عروة الوثقی خود را از میثاق و آن عهدنامه است که بیشتر حجر سیاه است
که در از ان کتابت سر مبارک ... و شبهه بشیر و ملائکه است که با هم فرشته از میان خواند
خانه رو بحجر و خانه ها بد کرد و مجرا لغت ملائکه و انکار شیطان لعین در سجود مکی
احمد ... مشهد ذات آن الوهیت آن از آن وجه که در کتابت حط اوست
حلیفه محمد بر در پوشش بود تا حرام بی حلیه بدن صورت دیده به دیدار او چه ممنوع
شد از برای آن بود که حبیب در مقام عبور بر سماوات دهقان کتابت و جهت آنکه
و آن نوبت از هم در آن صورت حلیفه دید که فرمود رایت ربی فی احسن صورة
و حق کلیم الله نیز در شب طور نار دید و انی انا الله شنید که بقرینه سبحان مقام خواهد بود
که تا حلیه بدین صورت نکند باین مو بار الوهیت از این وجه بتوان رسید
آه شرع بسیار زحمتها کشیدند و جانها بر شواری تن خود دادند که
از پی امام دوازده امام بضرورت خود بر نشند و در جمیع بلاد رایج کردند
بجای رسید اما بحکمت و قدرت ذات الوهیت رسیدند که در روح

ظهور ذات و صفات بود که هم از بین اهل بیت و قرة طاهر مستور قائم جوا
شد چگونه آن سگ اهل بیت را در دیار و بلاد و فرق و ملل که به ایشان ظهور
ملل از اقران خود اقرب بودند بی اختیار ایشان فرق و گلّم فانسیهم الله من
حیث لم یحتسبوا بحکم سنستدرجهم من حیث لا یعلمون روانه
گردانیدند که اگر در [illegible] واقع چنین نیست جز آنست که این خارجیان بی
بصارت نجس بی طهارت یکبار اتفاق کردند با آن ملک نحس منحوس
منکوس دیو عنید مرید پلید مولود و حید علیه اللعنة و [illegible] ابدا
و یکباره نقره را دو از ده دینار نام کردند و روانه گردانید نه چون حکمه [illegible]
چه که نسبت با جان شیاطین [illegible] منکوس بود و [illegible] خرشید منحوس ستاره را زد
او زده نشود از دست ملک سنی زده شد و [illegible] جای سگ که اگر این سگ نسبت
بی جنسیت [illegible] در بازار هزاران هزاران سگ نفسی نخواهد آورد و دل و جگر
و گردنده روده هزاران هزاران آدمی با سحاق دیوانه شده بود
و کار آن داشته باشد ملک از دست آن دیو مرید عنید پلید گردد
هلاک و مطعون درگاه ارذل المخلوقات حضرت الله در شأن او [illegible]
و ذریات او غضب الله علیهم اللعنة و اعدّ لهم جهنم و ساءت مصیرا
خالدین فیها لا یخفف عنهم العذاب ولا هم ینظرون

مثل حدوث و شر را که از عشاء آخر تا آخر لیلی می یابد که دارد بوجهی از
برای آنست که در مقال اخرین منهم لمّا یلحقوا بهم وهو العزیز الحکیم
واقع شده است که ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء که لام الف از آن
وجه که حرف واحد است مناسبت با صلوة و نیز بیشتر دارد که و نیز
سر فرد است و از آن وجه که بی تکرار جهل است در مقال ان اکثر
که بیشتر کنم که [illegible] ابهم [illegible] از بین جهتها نبود که واجعل لی لسان
صدق فی الآخرین که در وجه از آن وجه که امر د باشند خط سر
که فرد است در مقال لام الف حرف واحد است که بوجهی دیگر چهار دست
که مسبح [illegible] کنند و از آن اسمان سر فرود آمده بر کرسی [illegible] و جرم
نزول [illegible] فرمود و اگر [illegible] کن [illegible] اعتبار می کنند خط عشقه
خواهند که اخرین است و در وسط جنت و فردوس مقام و
قرار داد شیطان ملعون مشرک نگذاشت که بر آن عین و [illegible]
که پادشاه موحد آن قرار گیرد و همه را یکی دانند و از اینجا خورد از
او ل هر کسی که خواهد که عبارتست از آن عین که [illegible] وجود عینا نیز تا
بساد از بحر دنیا نجیر اگر تا [illegible] نکنند بحر و نشر [illegible] الها [illegible] پسند
و ندانند که الهام بتقوی و فجور از آن یکی ذات و صفات

وچون ندانند همه را یکی ندانند و موحد نشوند که از ان عجز و حجب شیدن
آن عین واحد صدای [illegible] الهی که همه یکی اند بغیر از موحدان که
نبوکان حرف یکتای بی همتا اند که کسی دیگر در نمی تواند یافت که نمیتواند
شنید که گوش کر را از استماع این صیحه واحده نصیبی و بهره نیست
و کور خود از این صورت زیبا [illegible] الهی محروم است و بر لسان الکلیل
لاالحود کی گذر کند از این طایفه کافر که بحسن العین [illegible] الله مالک یوم
الدین چه اصحاب ان رکر داننده است در حق وی حدیث آمد
فرجه یا ابن ادم ارکع لی ربع رکعات بر رسول واجب باشد صدق
الله العلی العظیم ابتدای این وفیض نامتناهی او چه معنی چنین روی
می نمود که بر رسول از برای او واجب باشد که تا بر خلاف فرزندان
صوری و مجازی فرزند معنوی و حقیقی او باشد که بتراد چنانچه او رسید
و در اظهار بزرگی و علو قدر حق پادشاه عاشقان صلوات الله
وسلامه علیها مشغول شد و گو شنید چه یکی از فرزندان شد تو نگو شنیده
مگر شیطان دو بینی اعراض کند و این بیان را قبول نکند جواب
او آنست که ای مردود ادم از قبیله [illegible] ابنا که حق فرمود که
ارکع لی از ربع رکعات اگر در واقع همه فرزندان ادم هر یشان بغیر
ازین فرزند

چه پادشاه عاشقان و سلطان
صاحب جمالان و محبوبان جهان

ازین فرزند معنوی چرا این چهار رکعت سنت شد هم قبول این فرزند حقیقی با شفاعت
بی ادراک چنانچه در دیدن آن حسن و جمال پادشاه صاحب جمالان کور بود
در جواب این سخن لنگ و لال شود و نیست و نفور گردد بیان
حجب [illegible] ازانبیا از حروف علام و حدانیت کلام حق باشد
در باب که آدم [illegible] مسجود ملایکه از برای تعلیم اسما شد آن اسما که در واقع
باین دلیل سجده روح الهی اند که در جای دیگر فرمود که اذا سویته و نفخت
فیه من روحی فقعوا له ساجدین و چون کتاب حق آدم حروف تهجی بود بحکم
حدیث [illegible] از اسما اصل اسما خواهد بود چنانکه مظهر پاک آن اصل
اسما [illegible] چنانکه مظهر پاک ان از جنس مخلوقات و موجودات
اصل شرف [illegible] صلات که در [illegible] آن اکمود
بر عهد اصل کلام نهاد و فرمود که در وقت توجه رو با اصل باید
کنید که هر یکی از [illegible] در شان شخص موجود بود از ذریات حق اصل شجر
که سر مبارک او که اصل وجود است و ظهور و دخول ساجد [illegible] روح
[illegible] از [illegible] سر مبارک است که نسخه الله [illegible] ام سحر و [illegible] و مبارکی ملتان
است [illegible] از قدرت پادشاه عاشقان و بیان [illegible] سلطان
جمیع [illegible] پادشاه جمیع صاحب حسنان صلوات الله

علیه وتعالی ته و ما اعظم برهانه و دلیل خدای برین که صلات
بر علو حاصل کلام است در حق ای ح ه چنین است که در معنی ما صلوة
الا بفاتحة الکتاب میفرماید که هیچ صلات نیست الا باول
کتاب چنانکه الم والمص وغیره که اول و فاتحه کتابها که بکتاب
بتحقیق اول ازیشان می باید رفت که فاتحه کل شی اوله و آن حق
دیگر که بیان آن عهد الست بربکم میفرماید که عهدی که در میان بنده
و خدا بود وصل نیست و شک نیست که چنین است که اگر در واقع
بغیر ازین بودی آن عهدنامه در حجر الاسود نبودی که باز در وقت صلات
توجه باو می باید کردن بدلیل قول و حیث شطر مسجد الحرام که در مسجد الحرام
بیان نام
خال و نه آن حجر است اگر چه یکتا … ذکر یمین الله دارد که آن کتابها
خدای را که عهدنامه الهی است ج ه می نویسد و از قوت بفعل می آورد
والکه ح اتی ح ه میفرماید که الم اعهد الیکم یا بنی آدم لا تعبدوا
الشیطان بتحقیق از مفهوم این کلام قدیم ملک علیم چنین
مستفاد میشود که چون شیطان مردود و مطرود از سجود بود
ناچار بی شبهه و شک در میان بنی آدم چون بعبودیت و فرمان بردن
او قیام نماید از سجود کردن بدر سجود که مانند او محروم شوند

وگردد

وگردد

رد ناد و بنار سعیر و بئس المصیر جاودانی گرفتار شوند پس باین توضیح
دلایل مذکوره بی شک و بی شبهه یک بیقین و تحقیق اینان
اینکه در جواب الست بربکم بلی گفتند فرزند حقیق آدم
ایشان باشند که بموجب صدور در حق ح الوالبشر کردند بتخصیص
سجود کردند و بمخالفت شیطان مردود در سجود در سجود
آمدند و قربت تمام بدرگاه حق بی نیاز از سجود نماز حاصل
کرده چنانکه پادشاه عاشقان محمد مصطفی صلعم که در شان
اوست این امر الهی ج ه که کلا لا تطعه واسجد واقترب
قوله ج ه والملائکة یدخلون علیهم من
کل باب سلام علیکم الآیه چون از باب درآیند نتیجه آن باشد
که سلام که خداست بر ایشان مسلط شود چون سلام که آن خریج
است بر دراست ناچار حق اتی ج ه میفرماید که وادخلوا الباب
سجدا بدلیل لا تسجدوا للشمس ولا للقمر واسجدوا لله و
اعبدوا و حکم کل امر ذی بال لم یبدء ببسم الله فهو ابتر
الا جذم سنت اینست در میان جمیع خلایق بحسب خلاف
لغت که اول که بهم رسند هیچ سخن پیشتر از سلام نگویند که خداست

که اول اشیاست ... محمد علم که فرمود انا والساعة
کهاتین از برای موافقت آن آیت فرمود که حق فرمود والذین
یومنون بالآخرة یومنون به یعنی بکتاب مجید و محمد که
مظهر رسالت و قیامت ازان نقلین است که الحق ازین
معنی خبر داد و آیة فرمود که یعنی ایشان دعوی میکنند که ما
ایمان داریم بآن ما آوریم می باید که بآن رسول ختم ایمان بیاورند
که در علم حق ثابت شده است از ازل آزال الی الابد الابدین
که هر مخلوق که خواهد که بقیامت برسد و کیفیت آن در یابد می باید
که بآن رسول ختم و کتاب او که قیامت است ایمان بیاورد
که ممکن نیست که بی ایمان ثانی ایمان اول نافع شود که بوجهی از
برای آنست که بیشتر کلمه اذآن از برا تاکید معنی واقع شده
اند و از برای اینست که بنا مسلمانی بکنند دو کلمه است که
اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله است
چون ظهور الله تعلق بروز آخر داشت و ظهور از دنیا محمد
آخر زمان خواست گردید هر کس که میخواست که بر وحدانیت
حق الله گواهی دهد آن گواهی وقتی مسلم باشد که گواهی بر رسالت
حق رسول

حق رسول آخر زمان او نیز بدهد ... حق صالح
صالح را ای جوان از خطاب قائما بالقسط دان حق خداوند
تاویل و بیان که صالحیت را از قائما بالقسط بیان فرمود
از آنجا که آن آیه این معنی دارد که در حقیقت عند الله صالح
کسیست که بعدل و قسط معاش کند که صلاحیت در واقع عند الله
در انسانیت و گواه عدل آن کس است که گواهی بر راستی عدل
از برای آنجا بود که حق شهد الله انه لا اله الا هو که فرمود گواهی
بوحدانیت در حالتی داد که قائما بالقسط بود که اگر راستی
و عدل و قسط در میان نباشد صلاحیت را ممکن نیست که وجود
داشته باشد بی شک و شبه و تردد و صلاحیت را با کذب جمع
نتوان کرد که ویل یومئذ للمکذبین و هذا یوم ینفع الصادقین
صدقهم که نفع راجع بقیامت و ویل راجع بقیامت اعوذ بالله من سخط
او در سوره زمر نیز صفت متقیان همین بود که فرمود والذی
جاء بالصدق و صدق به اولئک هم المتقون لهم ما یشاؤن
عند ربهم ذلک جزاء المحسنین لیکفر الله عنهم اسوا الذی عملوا
و یجزیهم اجرهم باحسن الذی کانوا یعملون الا در این مقام

صدق

صدق و قسط و عدل و راستی ای کذاب گرفتار ویل از ین
که کذب که ضد صدق است در یاب که در مقابله اعلاء علیین چگونه
ازره کذب جور و ظلم در درک اسفل السافلین جاودان گرفتار خواهی
بود پادشاه عاشقان را چون مقام قربت
باذات الوهیت چه که این حبیب اللّه بحکم واسجد واقترب بمعبر آن
آیت قاب قوسین او ادنی است که بار نجای گرفته در کمان از میان
الله وحده لا شریک له همان اصابت که در یمین است بحکم کلمه
بدیه یمینی که معنی دنوه و قرب وادنی یکیست چون از سوی
الهی چه بعضی مأذون بود که بظاهر بر لسان مبارک او گذر نکرده
بود از برای آن بود چون حق وعده فرمود که مراد آنه نزدیک است
که تا مقام ذکر وصلوا واتصلوا ولا فرق بینهم و بینه است
ازان وجه که بعضی آیات کلام الهی مفسر بعضی دگر است و حدیث آن حبیب
نیز ازان وجه که تابع کلام مجید است می باید که مفسر بعضی حدیث باشد بس آن
حدیث که فرمود که در روز قیامت حق تعالی از انبیا سوال کند از رسالت
ایشان روز رستخیز بندگان را خبر حق ترسانیدید انبیا علیهم السلام
یکبارد جواب انبیا بلی پروردگارا چنانچه فرموده بودید
رسانیدیم

رسانیدیم حق تعالی امتهاء ایشان قبول نکنند اگرچه میدانند که رسانیده اند
گواه طلب کند از ذات انبیاء امتان حق حبیب را بگواهی آورند
چون گواهی بدهند بو جهان هم قبول نفرمایند ازان وجه که تزکیه
خواهد چون امت حق حبیب تزکیه خود بیاورند بعد ازان قبول
فرماید که شهداء علی الناس و یکون الرسول علیکم شهیدا بس آن
حدیث دیگر مبین این حدیث است که فرمود علماء امتی کانبیاء
بنی اسرائیل ازان جهة که علماء امت و ورثه انبیاء بنی اسرائیل دانستند
ان علماء امت نه عوام امت از بیان الهی حق تعالی که شهد من عنده علم
الکتاب است از بهر دلیل گواه و تزکیه در محل قبول نبود بخلاف
حبیب ملک ادیب صلوات اللّه علیه و علی اولاده الطاهرین
معلوم شود بدیده تحقیق که از ذات الوهیت فرود تر منزل
حبیب است و پس از برادران فرمود بلفظ امر که قل ان کنتم
تحبون اللّه فاتبعونی یحببکم اللّه والذین یبایعونک انما یبایعون یعون
اللّه ... مقام عشق زهی مقام عشق که حق تعالی با حق عاشق
صادق خود را با معشوق جمیل ملیح خود داشت والحمد للّه رب
العالمین و بحکم اگر بشیر و نذیر بود بکسا گو آنها ما است که دارد

اصحاب یمین و شمال در عرصهٔ صباح از همدیگر ممتاز نشدند
و هر یکی بتمام باشیدن خود جا و دانی اشتغال کردند که الآیه هم
در شان ابن حبیب امین ع فرمود در حق ع و بلکه از نتیجه حرف
او آید یعنی معنی فتوسین داو ادنی بینی صدق الله و صدق رسول
الله از هدایة الآیه ج و تکلم سبعة الطول قرآن این که سجده دواست
و دیگر آنکه سهو نیز دو است نماز یاد نادی نقصان که یا زیاده کند ارده
یا کم از آنچه دو بیرون نیست پس دو سجده که میکند یکی از برای زیادتی
کم و اینکه در نماز چون سهو واقع شود تدارک آن سهو سجده می‌باید
کرد و وجه دیگر از برای آنست که تا معلوم شود که از نماز مقصود
سجود است و دو بار تاکید که میکند کنایه از بیست و در نماز سنت که
از برای هر رکعتی دو سجده می باید کرد و در هر یک رکعت که دو دو سجده
میکند از بیان الآیه ج و یکی از برای رحمة و یکی از برای مخالفت شیطان رجیم دوم
سجود می باید کرد و وجه دیگر همان تاکید است تا فرستاد سجود باشد
بر سایر افعال ذکر دوم مسئله از جواب آنکه در قرآن سجود واحده است
و در خواندن او در صلاة سجود دست و لجز فی الفصل روا کرده که وجه
یاکی حلیفة الله است لاجرم جز الآیه ج تجلی فرماید کرد مانع تعوذ
شیطان رجیم

شیطان الرجیم
یعنی تا آن شیطان ملعون مردود را از سجود منع کرد نخست که
خود خلق را از صلاة سجود باز دارد چنانکه باز داشت بدلیل قوله
و اذا قرئ علیهم القرآن لا یسجدون الآیه از برای رد قول آن
کذاب است که در وقت خواندن این قرآن که در وسعت دکتابها
و مادام در دست و با چهارده سجده واجبست که بکنند اعوذ
بالله من الشیطان الرجیم می باید گفت که باز اعوذ بالله من
الشیطان الرجیم چهارده حرف بی تکرار و بنیاد سجود حقیقی می‌باید
گرفت از آن دیو مردود مانع سجود لعین مرید عنید بعید
و ما جعلنا الرؤیا التی اریناک الا فتنة للناس والشجرة
الملعونة فی القرآن از هدایة الآیه ج و آن رؤیا که در شب معراج
واقع شده بود و الشجرة الملعونة شیطان لعین مردود که فتنه بر
اسد آن حضرت حبیب نور تعلق نتاج بود که ما بر الحسن حضرت
است اول کافر بود و از برای آن در باب سجود آن حضرت کتاب
احسن حضرت مخالفت کرد و فتنها انگیخت از برای در آیات حبیب خود
جون آن حضرت حبیب بیکا بود که از جمیع ملائکه ساجد در مخالفت نبی
سجود حق منتشی شده بود لاجرم آن تا که بر و حدت دلالت میکنند

که در شجره است که بعضی مخالفت است دالست زبان نعت جنّة و اول
اول کافر به امام المتقین و سید الشجر آن خواند بروایتی که از حضرت سید
الانبیاء و العرب فرموده بود هم بوجهی که آبی بود که کرسی
صحرای قطط داشت که صحرای زیبای حق است که اهل بهشت
بران صحرا کمال صفائی خواهند بود که ان الجنة تحت اقدام
الامهات و چنانکه در حدیث وجهی که معلوم است سید الایام اسم
ایة الکرسی نیز که صحرا قطط است که آن حدیث رایت ربی فی احسن
صحرایان قرقطط میکند از بیان الهی سید و آن نسخ ملاشه
و اخرجت الارض اثقالها اسم اثقال که در ارض بود که او
روز موعود ارض از روی قابلیت آن را بیرون آورد ذات
صفات حق بود که کنت کنزاً مخفیاً که در زمین کعبه مخفی بود
که لا یخرج کنز الکعبة الا ذو السویقتین من الحبشة فاکتبها الله
یتقون و یؤتون الزکاة والذین هم بآیاتنا یؤمنون الذین
هم ... الذین یتبعون الرسول النبی الامی که کتابت
بدست مبارک خود نفرمود تا خدای او بنماید در باب بیان
کلام تنزیل خود وحده لا شریک له و چون قسمت ذکر از بیان
الهی

از بیان الهی تعلق بدست داشت و کتابت الهی بدست خود خواست بود
بعد از آن کتبها بابی مناسبت آن خدا لقب نون از ذکره فرمود سبحانه
و تعالی لا تجد کون و بآن دلیل که کنت کنزاً مخفیاً ذات حضرت حق تعالی
و در کعبه که خانه الله است کنز مخفیست لاجرم عبارت از ان کنز
خروج و ظهور الله باشد که از خانه خود کند باراده خود و دلیل بر این
که تعالی نوید و مراد ذات حق باشد آن آیه عظیم الشان است که هم
در شأن قیامتست که حق فرمود لا یجلیها لوقتها الا هو ثقلت فی السموات
والارض چون تعالی ثقل سموات و ارض ذات حق بود لاجرم از خانه
خاک از روی قابلیت خروج کرد که انطقنا الله الذی انطق کل
شیء و [illegible] آن که فرمود عنده شهر
و دیگر اخبار شهر از بیان الهی آن ماده در ضمن خود دارد و بدر دار
باید تا حکم و انشق القمر نیز باشد که مینماید که تخت سلیمان
یاد موبر دار از آن وجه و باز از آن ریحه که در آن وجه منتقم
شده است از نتیم الهی توان خواند صدق الله العظیم عند ملیک ...
و دیگر اخبار از سواد شهر ما که است بخط استوا
و ... از بیان الهی ... بیان آن که فرمود فلله

تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله یعنی اگر شما خدا را دوست میدارید
و حضرت را دوست دارید که بعینه حق خداست و اگر نه محبت شما
با خدا آنست و اگر نه محبت شما با خدا دروغست و نیز پیغمبر ملکه بیان ان
الله تبارک و تعالی کتب کتابا قبل ان یخلق السموات والارض بخمسین
الف سنة ان رحمتی سبقت غضبی فهو مکتوب عنده فوق العرش نقل
از [illegible] معنا آنکه خدای در این محل آنست که پیش از خلق سماوات و ارض
در شش بار [illegible] که علم او پنجاه است در روز قیامت کرد که همان پنجاه
هزار سال مقدار داشت که همان مراد [illegible] کتابت و اینست که [illegible] عبارت
از عرش که صورت [illegible] اینست که با نقط پنجاه است و دلیل
آنکه صورت این پنجاه حرف و نقط در لوح صوری و معنوی از تقدیر
الهی [illegible] در این روز که مقدار او پنجاه هزار سالست بیشتر از اندازه
آسمانها و زمین اندازه یافت و بعد از ان که این کتابت باید اندر فوق
بدیهیم در این رق منشور در این پنجاه هزار سال که گفتیم مکتوب
شد خلقت آسمانها و زمین هم باین کیفیت از تقدیر حق خلاق
وجود اندازه یافت بعد ان کتابت که باز از پنجاه حرف و نقط
وجود می باید که هر یکی از روی توحید از بیان الهی [illegible] چون همین
حکم هزار

حکم هزار سال دارند لاجرم نیم پنجاه هزار سال از خلقت آسمانها و زمین
بیشتر بوده باشد که بوجهی در این محل که صورت بر معنی مقدم است چنانچه
تنزیل [illegible] و لی عبارت از سموات و ارض و خط لوح وجه باشد که تا
آن حرف و نقط در صورت پنجاه اندازه نیافتند در وجه که عرش آینه
بنای کتب مثبت شدند اگرچه [illegible] مکتوب عنده فوق العرش فرمود
از برای آنکه اگرچه بصورت پنجاه حرف و نقط بران پنجاه کتابت وجه
که عبارت از [illegible] است مقدم اندام از روی معنی چون علت غای کتابت
وجه بود عرش بر همه مقدم باشد و چون ایشان که کتابت و کتابند که در
نقط مدینه بعینه کتاب آمده است و حال آنکه آن کتاب از بیان الهی
[illegible] رحمتست که نهادگی و رحمة در کتاب کریم ملک علیم [illegible] هم کتاب از فرمود
است بر همه تقدیر رحمة الهی [illegible] که کتابت بر غضب که در روز ظاهر
این معنی ستاک روز [illegible] آخر است که لمن الملک الیوم لله الواحد القهار
دلیل آن غضب است که بیش رفته باشد و دلیل کلی آنکه تا اول وجه که
عرش آینست و کتابت الهی بر وجه سطور رست ظاهر نشد و در اندازه
[illegible] الهی در بنا مد صورت و معنی خلقت اشیاء دکر نشد پس عرش
که وجه است و جای کتابت بر همه مقدم بوده باشد و کان [illegible] شده

علی الله و دلیل این معنیست آب و قلم اگرچه بوجهی دیگر معهود متعدد اما از
برای ظهور کتابت عرش وجهند ما بنا اعتبار که اگر آبست و اگر قلم است
و اگر سماست و اگر زمین است عبارت از یک وجود انسانست از بیان
الهی چه هر یکی از ایشان در وجود انسان نسبت با عضوی است و یکی
نیست از بیان الهی چه هر که از جمیع اعضا که انسان مشتمل دارد
که ذکر هر یکی را نسبت بجزئی فرموده اند چنانکه سر و ذهن را بعرش و چون آن
قطره آب که از قلم ذکر فرو چکیده است از بیان الهی ۵ و در رحم قرار
یافته است الی قدر معلوم اول از ان قطره آن سر وجود گرفته بعد از آن
اعضاء دیگر که هر یکی نسبت بذاتی دیگر و خلقتی دیگر دارند پس از زمین
و حد عرش ما بالا همه اشیاء در آمده باشند اسمان هشتم رحم از
۵۲ برای آن سدرة المنتهی فرمود که منتهی از برای آنست که مثال سوی الهیست
و حال آنکه از هشت به عدد متوان رسید بخلاف هفت و اهل هند شش را که
ناپاک هیچ ادراک عدد هفت را کامل کنند و عدد هشت را ناقص
از نقصان ذاتی که داشتند و دلیل پوشیده تر از بیت عنکبوت است آن
این که عدد هفت در تقسیم بر خود عدد دیگر مزید میتواند گردد و بر عدد هشت
نمیتواند کرد ندانستند که هفت را ناچار بود که از نقصان بکمال رسد
بخلاف

بخلاف هشت که بمنتها کمال رسیده بود که حق که سدرة المنتهاست
از هشت حاصل می شد لاجرم سدرة المنتهی را حبیب الله در آسمان
هشتم مشاهده فرمود که بر هفتم محیط است مشکلو آن
بواسطه بعد بینونه بی واسطه تفضیل دارد از بیان الهی چه که
اصل جمیع کلام درست که صلاه که اعظم عبادتست بر عدد او بنیه
اصل ۲ و چون آورنده او حق جبرئیل امین بود دو بار و در رکعه بسر برده که باز آمده از چنین
است باسناد و بعد از آن اصل کلام که او آورده بود و الملتمس
اصل که بدرجه توفیق الهی و ذره ای بعد از ایت با قتناهی
بحکم حدیث که حجر الاسود از جنت آمده است وجهی از برای نسخ
که هیچ هم از وجود تا کسی رو در او بکند صورتا و معنی جنتی نمی شود
چون همه خلایق بجنت آن حجراست تبیین است که از جنت آمده است
الهی حدیقه و نعمت بی نهایت الهی چه و باز چون آن حجر کنایت از آدم
بود چه چون حجر از جنت بیرون آمده بود و در اول جنت جای
قرب او بود ناچار از روی تعیین هر که رو در روی او بکند و جمله
جمله عرش و ملائکه مقربین و گروهی اولین و آخرین بدلیل
کلهم اجمعین و مخالفه ابلیس حسید تکبر

مامور در گاه حق الله در سجود نیامد تا نسبت که چون آن ملعون
از بیاجنت نعیم خطاب فاخرج منها فانک رجیم وان علیک لعنتی
الی یوم الدین گردد و رانده ملعون ازل و ابد خواهند ماند و باز
سرمعا رکه حق الله سجود ملائکه است ازان جای پاکی مخلوق شد
که حجر الاسود در ازاء اوست که هدی و مبارکا للعالمین است
وفیه آیات بینات عست ومقام حضرت خلیل الرحمن است که مام و بادی
جمیع انبیاست که هرکس که باین اسرار از هدایت حق که دکار حق رسید
در شان اوست که ومن دخله کان امنا مکه را حق عزت داده کلام
الذی فرمود یعنی اصل جمیع کتب سماوی که حق بحیثیت باو نازل
شد بر کرام الذی بعد دام الکتاب طواف جا باید کرد از نزول این بنا
یعنی چهار هفت طواف که است ابتدا از حجر الاسود که منشق شده
است کرده برگرد ان اصل زمین وسماوی باید کرد و لقد اتیناک
سبعا من المثانی که از بیان آن حق آیه هفت شمار درست که
اصل جمیع شهور و سنین و قرون و ازمنه است بقول صدق حضرت
حق حبیب حق رسول صلی الله علیه و آله اجمعین والهین نیز نسبت با جمیع
انبیا و اولیا و اولاد آدم است و اصل با شد که در شان اوست

سنتی

حقیقة حرم

سر

ایضا یک سجده هر سال
از اصل سجود ابا و از مسجد
که اصل وجود نیز از زمین
مخلوق شده بود و ز بر ش
وجه سر حج

اصل

بابی اختبار که حق فرمود بوداکی لما خلقت الافلاک که خلق السموات والارض
و ما بینهما فی ستة ایام الی و کان عرشه علی الماء که این سبع مثانی
از بیان تاویل حرف سبحان حق رسول ظرف جمیع موجودات و ملکوتات
است من الازل الی الابد که حقایق و طلبات و عرفت و قدرت و جاه و شرف ملت
و در تشبیه حق حبیب را رسول الثقلین صلوات الله علیه نیز و سلام او
که حرف رب العالمین مالک یوم الدین است با دلیل چنین معقول و منقول
از آن از آن ثابت شده است الحمد لولی النعم ان
مسئله که در باب حضرت خلیل الرحمن و فرزند زاده او حضرت یوسف جمیل
معلوم گفته شده بود که حق خلیل مسجد است که او طلب چون فرزند خلق
خود که و در فرزند جمیل خود از غایت عشق حسن آنها که دو در سجود آمد
او نیز و در فرزندان کنند که حقیقت آن ستارگان و ماه و آفتاب را
که در ازل طلب هذا ربی و هذا اکبر که گفته در ابتدا فرزندان او
دانستند بحکم یا ابت هذا تاویل رویای من قبل قد جعلها ربی حقا چون
معجزات مقام ان امام ناس را عیان ترشده اند و در باطن حقیقت او این
چنین ظاهر شده است حق حضرت ابراهیم که بار دیگر در آمد تا رویا از وقت او بعینه
و منور حاصل شد که ان وجه با ان حق ابو البشر بود آدم که وجه خود در

از اینجا یافته بود اگرچه بظاهر باین دلیل که پیشتر گفته شد دانسته مقام
یوسف جمیل عالی تر می نماید که اثبات آن براه خلیل در اول طلب رب خود
خواسته دانسته هر که آنکیبار در اول مرتبه یوسفی که مقام طفل بود
فاسجدین و خاشعین از برای یوسف در سجود آمدند اما چون
فی الحقیقه چون مقام پدری از پسری بالا است پس فاضلتر است
و یکی دلیل کلی اینست که آن فضیلت یوسف جمیل بارث از جد
شیخ نبی و نبی زاده از خلیل الرحمن رسیده بود بخلاف خلیل
که بی واسطه بود و چون ابو البشر از خداوند کاینات و موجد
موجودات بی واسطه رسیده بود که موضع سجده او و عمارت کرده بنزد
فرزند خلف خود اسمعیل را که جد خلاصه انبیاست از برای
آن در دعوت مستجابه خود و من ذریتی میگفت و فرزند اسمعیل
که بخلاف اسحاق که پیامبری کثیر ... بود لا ینال
عهدی الظالمین میشنید که فرزندان ظالم بعهد خدای عادل
نخواهند رسید و ... ان الائمه ... خواهند شد که این مقام عدل
و قسط که عند الله در حقیقت حمل صفت الهی و هر دو ان
عدل و قسط است و خداوند جانست که قائما بالقسط است
که فرمود

که فرمود لا اله الا هو العزیز الحکیم ان الدین عند الله الاسلام که
که حق امام حق باین اعتبار خود را اول المسلمین دانسته و از آن وجه
که عدل و رحمت خود بجهت جزای فرزندان محققان عالم فخر داشته در روز
آخر بدلیل روایات سواد الی فان فیها خلیفة الله المهدی یملأ الارض
عدلا و قسطا مظهر آن خدای قهار هم خلیفه او شد که حق ابو البشر را سجود
ملائکه است که ملائکه از این وجه در شان او گفتند که یفسد فیها و یسفک
الدماء که بر صفت دلیل روشن است بر ظهور خداوند قهار حق را اما
بحکم سبقت رحمتی غضبی شفیع المذنبین از سایر انبیا علیهم السلام
رحیم تر بود چنانچه گفته بود اول ما خلق الله تعالی روحی
و نوری که هر دو یکیست باین مناسبت که گفته شد بجرم در شان او
این آیه رحمت نازل شد که وما ارسلناک الا رحمة للعالمین بخلاف
عدالت آن تعلیم عدالت عدل و قسط که اصلاح و صلاحیت کلی و جزوی
در ضمن خود دارد موقوف بسیف و قتل و ... در سفک دماست
و از این وجه که حق خداوند تأویل و بیان آن فرموده اند اگرچه قهر
او عین لطف است حق رحمة للعالمین نیز فرمود که انا رسول بالسیف
که عسی ان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم چنانکه عکس نیز فرمود که عسی
حکم

ان تخونوا شيئا دنيوشر لكم وحديث حجب الله من قوم يدخلون الجنة
بالسلاسل بوجها دیگر مؤکد بیان مذکورست وچون غضب وسخط
وقهر ولعنت در وجود بنی ادم هر یک مقام ومحلی دارند شیطان
لعین چون تعلیم اسما از لسان صدق آدم که محل او دهن است شنید
تا بعد از ان تعلیم اسما صورت تمام اسما در وجه آدم بیند ودر سجود
ابا کرد چون از بنا دولت ابدی وسعادت سرمدی بی نصیب ومحروم ماند ملعون
شد از ان محرم کلام شد که فاعلان است که هر کس را که از غضب وسخط نامه
کار بلعنت رسد تا ملعون ازل وابد شود اب دهن را که رد میکنند ودیگر
نا شناخته او می ندازند ومیگویند لعنت خدا بر او باد هر که بران شیطان
عنید وابلیس خسیس مرید بیند رد ود وحطاو دکه این تعلیم ساقط واز
برای ان وجه پاک که صورت اسما کلها بود در سجود ساقط وبر قد ناری
ناری سرکش که سجود او لعنهم الله والملائکة والناس اجمعین خالدین
فیها لا یخفف عنهم العذاب • اگر سائلی سوال کند که ملایکه
در جواب انبئونی باسماء هؤلاء لا علم لنا الا ما علمتنا که گفتند
ان کدام علم بود چون بوجهی دیگر از حدایق بی نهایت آن ح
ایشان از ح احدیت بیشتر از ظهور یافته بودند ح خلیفة
الله

بعضنا

الله
با نقیه بوده
علم تعلیم یافتند جواب آنست بوجهی که هم خود بیشتر از ظهور خلیفة
خلیفة الله تعلیم میر بودند که گفتند نحن نسبح بحمدک ونقدس لک ایشان بوده
که تسبیح وتقدیس الی الآن بدانند که چه میگویند مشغول بوده اند چنانکه همه
اشیا بدلیل وان من شیء الا یسبح بحمده که بعینه همان مقام ملایکه است
که ح فرموده ولکن لا تفقهون تسبیحهم لاجرم چون دریافتند ان تسبیح وتقدیس
اشرف علم بود واز ح ملک علام ح ه مخصوص ح خلیفة الله بود
از ازل تا ابد صورت ان تسبیح وتقدیس بر وجه خلیفة الله ازید قدر
ح الا انه رب العالمین ومالک یوم الدین است ح ه مکتوب شده
بود که بر هر ملکی که از آدم ح ه این علم اشرف جمیع علوم رسید سجده آن
وجه پاک واجب وفریضه بود عند الله واز برای این معنی بود که ح
حدیث عماد خاتم علم که حضرت صلوات الله علیه وسلامه فرموده که
فضیلة العالم علی العابد کفضلی علی سایر امتی واینکه هیچ شیء
از اشیا نیست الا انکه تسبیح بحمد پروردگار خود کنند وگویند توجهی
ذکر تسبیح در ان شیء باز وجود پاک ملایکه است بدلیل ح مشهور
الا صوات تدرجمت وبدلیل حدیث ح کلمة الله وروح الله صلوات
الله علیه که فرموده الا سبح فوق الارقیة وروح القدس صوته

وان نقطه یعنی هر صورتی که بجز پروردگار صورت نگار از عناصر
اربعه تا جرمت و متولدات اثر ان ظهور میکنند و از گردش چرخ
افلاک ان صورت وجود ملایکه است که از ان شی ظهور کرده است
و چون ان صورت از ذات [illegible] الهی قدیم [illegible] بر شجر د
و وجود می باید پس بحقیقت مسبح و مقدس ذات خود خواهند بود
واما از حکمت و قدرت علام الغیوب [illegible] آدم و بنی آدم می باید
که واسطه شود و ازین علم بنزین واشرف علوم ملایکه و مخلوقات
دیگر را انبا کنند و اشیا را نزد ایشان بظهور آن ذات [illegible] صفات
[illegible] کنند تا از برای او و در نظر او [illegible] کردن در سجود آیند که این
مقام بود که جبرئیل امین [illegible] با وجود مقام قرب خود [illegible] که لو دنوت
انملة لاحترقت که آن انمله ذاتی مخصوص بآدم و آدمی است والحمد لله
رب العالمین والصلوة علی رسوله ونبیه وعلی سایر الانبیاء والمرسلین
اجمعین برحمتك یا ارحم الراحمین — وما جعلنا الرؤیا التی اریناك
الا فتنة للناس والشجرة الملعونة فی القرآن چون آن رؤیا
که صورت احد [illegible] است که صورت الهی است که مسجود ملایکه است
[illegible] فتنه ناس نباشد که آن شجر [illegible] که ملعون است و در قرآن

صفتها

صفت جاه [illegible] دران موضع آمده است که [illegible] نیست که ظهور فتنه
در ناس بآن صورت از متابعت آن شجره خبیثه حتی لعنه الله
است که از سجود سرکشی کرد تا مردود و مطرود و ملعون لعنت حق
خداوند شد [illegible] در شب معراج که در
زیر درخت سدرة المنتهی چهار جوی [illegible] چون جنة الماوی نیز
آن در جنة المنتهی بود که آن چهار جوی نهر از زیر او جاری بود لاجرم قدح
عسل و خمر و شیر دید که بر [illegible] کردند تا معلوم شود که در قوم [illegible]
الموت [illegible] منتقل [illegible] در آمده بود که [illegible] بان اعتبار [illegible]
مراتب از اهل کلام یافته بود که [illegible] آنست وجود [illegible] ان اهل کلام
شده بود در لیلة یس والقرآن الحکیم انك لمن المرسلین علی صراط مستقیم
که عبور بر صراط [illegible] بآن جنة الماوی [illegible] توان رسید و دران
نعیم [illegible] دیدار حق [illegible] کرد که [illegible] منعم شده [illegible] شدن
شد که انك لعلی صراط مستقیم [illegible] اگر نه انکه با اعتبار [illegible] وجود [illegible] حبیب
خاص وجود محبوبیت [illegible] که [illegible] بتعظیم و تاکید [illegible]
در شان حبیب خود که انك لمن المرسلین علی صراط مستقیم [illegible]
نیست که از هر نظر موحدی که ایشان توحید محض ظهور کنند [illegible]

بهشت [illegible] شیر است و حلقه عسل و مکان [illegible] است [illegible]

[illegible]

ان ظهور و نطق پاکی را با دشاه موحدان توان گفت و توان داشت از
ملا ایشان و رحمة آنجا ذو النعم بشارت نه و ما اعلم برانه وحدیا لنا
و در بیت المقدس نیز آنحضرت در آمد و نماز گذارد و بیرون آمد
تمامی اقداح از دست جبرائیل امین بر دو صفه شد از برای آن که بیت
المقدس نیز چون کعبه از ان وجه که قبله بود ما بین که بعد از یکی
جمعه مدالی بود و یکی جای صدور ظهور که آنحضرت در شان کعبه
فرمود که بحقیقت دار السلام اوست و لقد کتبنا فی الزبور
من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون که عبارت از ایشان
صالحون تمامی مقسطان حوالله بود که خدا ایشان را دوست
خود خوانده است یعنی ایشان را دوست داشته است که ان
حقیقة الله که این ارض را بالعدل و قسط مالا مال خواهند
گردانید و گردانیده بود پس ارض و ... در ارض است جبران لما
مقسطان حوالله رسید که عند الله صالحان حقیق ان بند ان فی
هذا لبلاغا لقوم عابدین و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین بعد از آن
که ارض را میراث بندگان صالح کذا انشئت که صفت صالحیت ...
گذشته بود معلوم باید که در بیان کنیم و امر فرمودیم که ما حبیبت از برای
قوم عابد

از برای قوم عابد یعنی از اهل صلات و قبله که ان قبلا اهل ارض بود
یعنی چون آن قوم عابد رو در اهل ارض کنند و عبودیت ان ذات
کنند که ظهور از جمیع اشیا از ارض کرد یکی ازان اهل ارض بجای ...
اولی که جمیع ... فروغ نیز تعلق با ایشان داشته باشد
و بعد از آن که در شان آنحضرت رسول امی فرمود که و ما ارسلناک
الا رحمة للعالمین از برای آن فرمود که این رسول اصلی که از ام
القری بود و ظهور ام الکتاب بود فرموده بود که لحاق انبیاء دیگر آنحضرت احدیت
تعالی و لقد بین جمیع روی زمین را از برای ... من واحتان من مسجد و جای
سجود گردانید که تا ان رحمة عالمیان که خصوص بین امت بواسطه
متابعت من همه عالمیان از خدا اید و رحمت آنحضرت نیز دان جا بخار بر خاک
وجود پاک ابو البشر را که از جمیع روی زمین آورده و مسجود ملائکه
گردانید ... ذکر بقیه آن خاک است یعنی هر کس که پاکست رو کند
و در صلوة سجده کند بدان وجه پاک در سجود آید لی سنگ و شبیه
ملک بتحقیق و یقین بی پرده و حجاب و بی ظن و ارتیاب تمامی ارض و ما فیها خواهد آن
... انطباق خواهد بود و این کتاب نیز بار در زبور بود که ... خلیفه
تا نسبت به حضرت داود داشت ان حدیث که دجال لعین

در مدینهٔ هفتم باب در نبود و بیان آن حدیث دیگر میکند از هدایت الهی چه که فرمود که
مدینهٔ علم مکتوبٌ بین عینیه کافر فی ری کر درازای آن هفتم باب مدینهٔ هفتم چه فرمود
که دجال اعور بیاید پیدا چنانکه در مدینهٔ هفتم در در زیر قبهٔ آن هفتم کتابت
نیز بین عینیه او بود تا نه بیند و گاو نشود که از آن سه حرف کز آن ملعون
ظهور کرد از بیان الهی و تاویل هدایتی چه بجهة آن که ستران دو هفتم
بر و پوشیده بود و مخفی بود تا بود پس انگشت مبشران در باب حروف مقطعه
گفته است و خبر داده است که معجزة العلماء من تغیر در بیه تمام خاص ان علما چون
باشند و اشتراجه تمام باشند عند الله که حقیقت همه علم کتاب بیست و نه در اسحاق
علم از هدایت خداوند علم چه در این باب بفکر دقیق می باید کردن و نیکو
بتر این معنی رسیدن تا از قوم دجال ملعون العین برد در مدینهٔ علم بنده
مکتوبٌ بین عینیه کافر فی وری نیابند بخلاف صدیقی که فرمود و ستره فی القران
اوایل السور بدلیل نطق قاطع الم ذلک الکتاب لاریب فیه هدی للمتقین
ای خرنش [illegible] کتاب چون دیو [illegible] هدایت کی این صدیق را نفی عبد انی
سیصد بیست که هدایت از الم یافته و فرمود و ستره فی القران اوایل السور
گفته از این مسئلهٔ دقیق قیاس از مذهب و اعتقاد خود بکیر و نیکو [illegible] بردار
که تا یکی ناگاه در نار نیفتی چون اشرار و بخلاف امام المتقین که هدایت
از مقطعات

صحیح د

هند کتاب

او مقطعات یافته بود باز بدلیل هدی للمتقین که فرمود و صفوة حروف التهجی
و آن هدایت را صریح کرد که فرمود من علمنی حرفا فقد صیرنی عبدا حقا امام
الکرام متقین که حروف چه سوات میتواند کرد از برای آنکه سبع مبین بر سیدند
اگر سوال کنند که چون این هر دو امام که هدایت از اصل کلام حروف علام
چه یافته بودند چونست که یکی را تقی گفتند و یکی را امام متقی گفتند جواب
آنست که هدایت تقی و ستره مرآتیه که هدایت امام المتقین تا بعد بار سید
که خود را عین کلام و عین اصل کلام دانست یک دلیل قول رسول که فرمود
انا و علیٌ من نورٍ واحد و چه در باب رسول خود فرمود که یس والقران الحکیم
و دلیل دیگر که خود بعد از آن که گفته بود انا کلام الله الناطق که فرمود
انا نقطه تحت الباء و از برای آنکه حضرت مدینهٔ علم را چه آنکه
چه رسول امی خوانده بود لا جرم بموافقت و متابعت آن ایشان فرمود
که بر مدینهٔ علم هم که وجود داشت بر وجه صحیح که در او سه حرف کتابت [illegible] میسر
که صورت اتم است که چه احدیت را بایستیت [illegible] فرمود
الا بیت المعمور که گویند و مراد انسان کامل باشد از آن جا معلوم
میتوان کرد که حق رسالت هم فرمود که مثل [illegible] الانبیاء کمثل [illegible] احسن
بنیانه [illegible] فاحسن صورکم از آن وجه که بیت المعمور را زاری
فصورکم

معنیان آن بود از روی تمثیل نسبت بخشش خود یافته بیان آن می آید و البیت
خدای که مکه کعبه در ازای بیت المعمور است که در آسمان هست بکلی نسبت
که ابراهیم نه بانی کعبه بود در شب معراج چون در تجلی در نبیه امام حال خود نشسته
به بیت المعمور باز داده شود با نواع قرابت دیگر و دیگر اینکه چنانکه کعبه
اینجا مطاف انبیا و اولیا و ازکیا و صلحا و اتقیا و عاشقان آن وجه
الی بیت المعمور در آسمان مطاف انواع شان ملائکه است که نوبنوبار
کروبین و کروبیین و غیره میگویند . . . چون در قیاس بهشتی ها
صورت امرد خواسته بود که احسن صورت آنچه آسمانها از برای
آن درنقلین کو بیابد که خطا نکنند و در شریعت رسول نبی
الی الله افضل العقولات که فرمود کما تنعشون تبعثون از برای
آن روی صفت را درام نوعی می باید کرد تا بآن صورت برخیزد و بهشتی
شود که دوزخی نیز معتقد داده اند که مقام منکر است صفت کتاب آنست
که نازل ان رحمة علی قوم فیهم فاصح ارحم سبق رسوله و بیهن ذکر
این معنی دارد که ما در حقیقت حالیست که مکه را اصل جمیع زمین و بلاد ساخته است
آنرا فرمود .. قوله تعالی الر کتاب انزلناه الیک لتخرج الناس من
الظلمات الی النور یعنی اشارت است بعد ایته که نزول از آسمان
کرد از زمین

کرد از زمین بیرون آرد که عالم ظلماتست و بعالم نور که سماوات است
برساند چنانکه خود از زمین عروج کرد بر سماوات آنگه از آن شکافت فی
سینه که از برای آن در ما بعد آیت فرمود که الی صراط العزیز الحمید کسانی
که بدین حدیث قائلند که الجنة فی السماء والجحیم فی الارض که این حدیث
صحیح موافق کلام مجید است که حبیب ما چون عروج بر سماوات با مر
صفات کرد و ذات صفات آن احدیت را چون در احسن تقویم
فرمود و دو نشان او است که ولقد رآه نزلة اخری عند سدرة المنتهی
جنة المأوی پس ما بیا قرینه که جنت در آسمان عند سدرة المنتهی است
جهنم نیز یقین که در زمین خواهد بود . با حکم یوم تبدل الارض غیر الارض
والسموات و امثال این آیات بسیار در کلام مجید و ای حمید بوده اند کالست
وجود جنت و جهنم چگونه موجود خواهد بود که حالا که در محل که سماوات
و ارض اند و یکی نیست که حالا بحمل موجود نیستند اگر بود پس باین قرینه
معلوم است تحقیقت که ادراکات شیاطین در معانی و حقایق کلام منزل
من الله جلیل که تاویل و بیان آنچه سبحانه چگونه دور افتاده
که در شان آنها نیست باین اعتبار که فرمود ینادون من مکان بعید
تا اگر از بعد ایتها تاویل و بیان این از تنزیل ما متشابه او بینند د

وجدا نشدی که آن بنوید حرف و سموات دو معنی دارد از برای جنتی
مبدل بنور آن شکور و غفور خواهد شد بدلیل و جنة عرضها کعرض
السموات والارض و از برای دوزخی بدل بنار سعیر و بئس المصیر خواهد
شد آن وقت الهی ... در محل استثنا الا ما شاء الله از برای هر گروه جدا
صریح فرموده اند که گاه باشد که جنتی همه اشیا را یکی ذات حق
و یک کلمهٔ مطلق تصور کند و بیند و داند سیما در آن زمان در جنت
نباشد بلکه خود عین جنت و ذات حق و ... نطق مطلق
شده باشد والحمد لله رب العالمین و دوزخی نیز کذلک از زبان
الهی ... که فرموده اند که گاه باشد که همه اشیا را یکی زبانهٔ آتش
ببیند یا داند یا یک مار یا یک اژدها که جاودانی عقوبت روح
خبیث او باشد اعوذ بالله من سخط الله ... انه عشار دابة
الارض اول بر پیشانی می نهد چرا از برای آنکه اول مقدمهٔ سجده
بوده از ای سجده نور الهی ... از بیان و تأویل جدا کرده
از انجاست و مقصود ... ذاته آنست که سفید رو در آن
روز از سیاه رو جدا کند که یوم تبیض وجوه و تسود
وجوه از برای آن در روشنی و صلوات می باید کنند اللهم بیض
وجهی

وجهی یوم تبیض فیه الوجوه ولا تسود وجهی یوم تسود فیه
الوجوه چنانکه امروز از بیان ... الهی جدا شدند و فریق
فی الجنة و فریق فی السعیر بحکم حدیث اکرموا عمتکم النخلة
فانه من بقیة طینة آدم و بحکم حدیث دیگر که خصص ... آدم
صلوات الله علیه اگرچه چارده کتابت سواد بر وجه دارد چهارده
که هر یکی برابر خود ... الله اند اما خصوصیتی دیگر در دست آدم
هست با ... الله در کتابت که در وجه هست از آن وجه که الله پنج
حرف است و همین حق تعالی ... نیز پنج انگشت آدم نیز بعینه
همین صورت بدارد و چون در حدیث نخلة من بقیة طینة
آدم آمده بود که من تبعیض است و حال آنکه در صورت کتابت
الله را که پنج حرف می نویسند گاه هست که بعضی از آن
پنج که الف و ... اکتفا میکنند سیما این حدیث صحیح موافقت
با کلام الهی ... از این وجه است که هم حکیم علیم ... است
که تا ... نماید تا این معنی از دانهٔ خرما در روز قیامت روشن
شود و در ظلمت نماند اول بخشش ... کرد و کتاب داد ان
باصحاب یمین و ختم آیت از برای ظهور این حقیقت ... تنزیل کرد
بما

که فمن اوتی کتابه بیمینه فاولئک یقرؤن کتابهم ولا یظلمون
فتیلاً کلان فتیل خط الف بر وسط خود داشت و در طرف دیگر
صورت ها داشت و من کان فی هذه اعمی و اضل سبیلاً
در این محل معانی و دقایق بسیار و بی شمار است و اضل سبیلاً
یعنی هر کس که با این خط وسط بینا نشد و کور ماند و از این سبیل
الهی که خط وسط فتیل است که از بینش کل شیء بر خط وسط
جمیع اشیا از سر که و دانه و غیره نگذشت بوجهی فهو فی الآخرة
اعمی در شان اوست و وجه دیگر چون انبات شکافتن دانها
را از فتیل شکافته که یکی از انبات نست ندید و آن خط صدای را
نخواند و کور ماند بطریق اولی که در شکافتن او هم کور خواهد
بود که [illegible] بالغلط در [illegible] در این معنی خبر داد قوله تع
فالق الحبة ابتدای سبیل [illegible] استوی با این که [illegible]
از آن وجه که در سرای اول [illegible] است و سرای ثانی جاودانی
سواست پس هر کس که [illegible] را ندید و بر [illegible] برین خط وسط
نگذشت تا [illegible] رسد که سرای آخرت جاودانیست
در حق اوست که فهو فی الآخرة اعمی و اضل سبیلاً که بزاد

سبیل خط

سبیل خط فتیل [illegible] از برای آنکه کور بود که هم
در [illegible] فرمود کور را با وجه آدم کار نیست
او از خط وجه بر خوردار نیست الا به صدق الله العظیم
و دقیقهٔ دیگر اگر چه تمامی وجود بنی آدم کتابت الهیست
اما چون ظهور کتابت در تمامی وجود از دست بود با این
خصوصیت [illegible] کتابت را بدست راست میداد در روز قیامت
و با این صنع اصحاب یمین را از اصحاب شمال که در دو سرا
کور بودند در روز [illegible] از همدیگر جدا میکرد که فریق
فی الجنة و فریق فی السعیر [illegible] فرمود که و کل
شیء احصیناه فی امام مبین و در جای دیگر فرمود که رحمتی
وسعت کل شیء [illegible] چنانکه بحسب صورت مختلفند
بحسب حقیقت متحدند از برای آنکه امام مبین که لوح محفوظ الهیست
انست که همه اشیا در او شمرده باشد و چون چنین است
بی شبه و شک همه اشیا در امام مبین [illegible] باشد پس امام مبین
بی شبه و تردد آن رحمت الهی باشد که بر کل اشیا واسع شده
باشد تا از این مقدمه [illegible] الباب [illegible] را

چه ازان نتیجهٔ صادق‌تر روشن شود که یکتا مستاست که بر وجود خود
هزاران هزاران هزار بی اسم بلا نهایت از برای دلیل هزاران هزاران
بی شبه و مثال خود با خلاف اسنه تا بیان کرده است و یکی موصوف
است و یکی موکه صد هزاران هزاران صفت هم از خود بر وجود خویش
فرموده است سبحانه و تعالی عما یشرکون — در جای دیگر در آن
محل که در بیان آمده است از نهد الیه ایتی آه که دار الآخرة دار
الحیوان است که عبارت از جنس حیوان نوع انسان است موافق
این آیتست که حق فرموده و امر کرده اند که یا ایتها النفس
المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة تا آن که نفوس بسیارند
و بنسبت نفس فلک و ملک و معادن مطمئنة واقع شده است
و نیز نهایت و غایت خلقت جمیع اشیا جنس حیوانات است
که مقام مراجعت است به پروردگار صورت نگار خود که
حق آفریدگار است چه و نیز نه تا داخل جنت نیست بی تردد
که نفس مطمئنه از جمیع نفوس نفس انسانیست که بر مظهر الله
و رحمانیست که محض و علم و حکمت که سر کم ز خود
ان در جنت خواهد درآمد در صورت آدم که بصورت آفرید
کار اوست

کار اوست خواهد آمد و تا صورتی کمال نفس حاصل نکند مطمئنه
نتواند شد از برای اینجا بود که در وقت آوردن قرآن مجید قدیم
چه که بیان بزرگی حق آدم میکند که نفس ملک صورت جبرائیل امین را
بدل بنفس انسانی که صورت تامهٔ مطمئنه حق خلیفة الله من بابیت سند
است من بابیت شد بگویید که از نفس مراد جانست که در این
محل مراد خطور روح و جانست بدلیل حدیث نفسک مطیتک
فارفق بها صدق رسول الله و باز از این نفس مطمئنه مراد
آن نفس کاملست از جمیع نفوس انسانی که از مد الیه حق
تعالی خلاق عظیم چه او ادراک این حقایق کرده راجع بذات بی
زوال حق پروردگار صورت نگار تامهٔ مطمئنه خود شود تا از
جملهٔ بلهم اضل نباشد از انعام که یک نوع حیوانند که مانان از
انواع دیگر حیوانات افزیند که بوجهی با این مناسبت اولئک کا
لانعام فرمود که عبارت از گاو و گوسفند و شتر و امثال آن است
که بیشتر طوع انسان این نوع حیوانات میشوند و بلهم اضل فرمود
این نوع ذکر خواهد بود که ابعد بند بجهل و وهم بجنسیت
نیز که یکمرتبه ذکر فروترند یعنی آن گروه که ادراک این حقایق

مثبتوا الله نزد چه جاء انکه انعام مانند که بهر حال از انعام فایده کم و بیش
نسبت بحال ایشان در وجود می آید بلکه از حیوانات سود ده بل
اضلند و بلکه جماد مطلقند که حیات نیز ندارند کما قال تعالی فهی کالحجاره
او اشد قسوة. فرمود کاملان بی انس حق الهی قوله تعالی زهی جماد بی جماد
ختم الله علی قلوبهم الا [illegible] ازان وجه که در دیده بینای
موحدان جمیع اشیا مظاهر محمد کردند و غیر را درین مقام وجود هستی در
نظر ایشان نیست و نفور نشود آن تدبیر کار صورت نگار فضلا من
الله ونعمة آنچه فرمود که خلقکم من نفس واحدة وخلق منها زوجها
وبث منهما رجالا کثیرا ونساء یعنی روح حق آدم را نفس مطلقه یا کی
آدم از برای آن خلقت کرد که تا از خود خود را ظاهر کرد الا انه
از غیر خود وحده لاشریک له سبحانه وتعالی عما یشرکون
ای طالب اسرار الله اگر شرف تلاوت کلام قدیم حاصل علیم آنچه کر
تمامی است شرف شوی کلام الهی را از روی معنی و حقایق از بیان
حقایق حقایق جمله در یابی و بشناسی و ازان کلام قدیم را چه ندای
حق علیم چه ببری و از شرک پاک شده و موحد گشته در دین
حنیف خلیل الله بواسطه ارشاد حبیب الرحمن ورحمة للعالمین صلوات الله

والرحمن

و نا منزل بخمسا [illegible] عاس ازین
عمر و درد و عضه بمیرد
نیست صح

والرحمن

عیسیها در آمده بجنت نعیم مقیم جاودانی ترانی شد و در آن محل که بجای سوال
کردن خلیل خود میفرماید که گفته بود کیفیه تحیی الموتی و در جواب ازاو کلم
تومن گفته و جواب از خلیل خود شنید و فرمود که فخذ اربعة من الطیر
فصرهن الیک بیا که حقیقت این معنی را ای طالب اسرار در میان
بر هم کوفتن چهار مرغ و در میان طلب رویت کلیم ملک علیم آنچه و
شرط رویت او کرد فلما تجلی ربه للجبل جعله دکا میباید جست یعنی ازین
جعله دکا معنی در هم کوفتن چهار مرغ ابو جهل در می باید یافت
که مقام زنده شدن آن چهار مرغ اینا که وجود ذات ان کامنست
که مقام تجلی الهیست که همان معنی دارد که آنچه فرمود و نفخت فیه من
روحی فقعوا له ساجدین اما فرق این مقدار است بجهت سوره که از هم
بجاستن کوه وجود جبانیه سبب رویت الهیست از میان لی شبه و مثال
حدای آنچه که ظهور رسوخ قدیم او در وجه ازان [illegible] گشته وجه
است هرگاه که از هم بریزد و زنده شدن ایشان سبب در هم کوفتن
آن چهار مرغ است که هر یک از میان الهی چه صفت صورت و هستی
صورت دارند بر وجه که ازان صفت و ازان صفت بدار آخرت رسند
در دار که لهی الحیوان است میتوان رسید به دو جهان ها و دان
وحیوة

حاصل کردن چون رؤیة بعد از صعقه بود که نوعی از فرق است بادر مقام
که هم اخ الموت است با آن مناسبت در وقت رؤیة تا بغیر از ذات جبل
که حقیقت حق است که آن جبل با آن حقیقت موجود بود نماند و جبل
وجود را از هم می بایست ریختن و در وقت زنده شدن کبابان تحقیق
برهم می بایست کوفتن دز چنانکه بعضی کاورا بر بعضی میت زدن تا ملیئ حقیقی
بود از بیان آن قوم که گویند در میان نفخه و تجلی مناسبت که یکی زنده
میکند و یکی میمیراند از برای آنکه یک نفخه است که باعتبار یکی میمیرانند و باعتباری
میزیانند بدلیل ونفخ فی الصور فصعق من فی السموات والارض و بدلیل
ثم نفخ فیه اخری فاذا هم قیام ینظرون لهو الحیوان باز تعلق بنجم آن
داشت سر این مطالب توضیح دید و قلبها توضیحه سیر یک و از تم تحقیق
و درهم کوفتن و برهم زدن است یک ذات محی و ممیت بیین و بدان
دار تقوتران شکرکه نتیجه شکست بیرون آورد بدار السلام لهم ید لهم بلو دائم
یکجا له کنفوا خداست تعالی شانه احدی لا شریک له فوز تعالی لیس
علیکم جناح ان تبتغوا فضلا من ربکم فاذا افضتم من عرفات فاذ
کروا الله عند المشعر الحرام واذکروه کما هدیکم وان کنتم من قبله لمن الضالین یعنی
ای طالب اسرار جوق که دکارم آه برده از روی کار برداشته
و تجلی کرد کلام

و تجلی در کلام قدیم بود کرده بود و در آن کوه وجود حقیقت آن ظاهر
گردانید این زمان بدیده خدا این مناسبت آیة بینات را در باب و دیدن
تحقیق بی شایبه ریب و شک ادراک کن مثلا چنانکه از بیان آنها حق آن
معلوم شده است که آن مشعر حرام که جانست که جای برآمدن موهای بالجز
است که مقامات آن از آنست که ظهور نور الهی تا از آن که بیت
شعر سیاه است که از این جهت بود که صاحب شریعت از قبل حق تعالی ابدا
چنین فرمود که جمیع حجاج که از عرفات که سرست از بیان آنها حق چون بزیر
آیند و نماز شام گذشته از بین العالمین که مثال دو ابرو است از بیان آنها
بگذارند چنانکه نماز خفتن گذشته که شب تاریک شده باشد بان مسجد که مشعر
حرام است نزول کنند و خدا را در آنجا یاد کنند یعنی ذکر آن الله کنند که ظلمت
نور او از آن سواد ظلمات لیل کتابت سیاه و جست دیده از آن کنز مخفی
کنند که موسی کلیم علیه السلام آن الواح را که در سی شب و چهل شب آورده بود بشکست
از برای ظهور صورت آیات و سوره خدای جاه و مشعر این که صنع
او حرام است بواسطه آنست که از حرمت کبرای آن چهار حرم به بیت
کتابت آلهی و سوره هدایست که میتر اندر سیاه و نیز کنز جمره در مشعر حرام
و قتی میکنند که از ادفات تعلق بچهار کعبه حقلوه تا آخر دارد

که آن کسر جمره تعلق بآن چهار کتابت با جرمها الها داشت که سبب جرمی
او از بیان آنها ده در بیان آمد درین محل سوال نماید که چون نفست که
طواف بحجر الاسود که مثال آن جمرها در سیاه است از برای این مناسبت
که تو گفته مخصوص شبیه است از برای آنکه سیاهی آن سنگها از برای مثال
و مناسبت کافیست پس سخن اینست که هر کس که حق پروردگار خود را
بجوید آن هدایتی بی نهایت او با این اسرار تواند رسید و از ضلالت بیرون
تواند آمد و دلیل کلی از برای ظهور این معنی اینست که تا افتاب بحرور
نکند و لباس شب از روی سوا د ظاهر نمیشود از کوه عرفات روان نشوند
و مناسبت دیگر از هدایت حق ذوالجود و النفس آنکه چنانکه در مشعر که
کسر جمره میکنند که همان [illegible] کمر لوح [illegible] ساست و باجداد بنیانی
ابند بحکم یسبک الدماء [illegible] بر پا کرده و سر تراشیدن [illegible]
خنقه [illegible] شوند که بعینه همان حکایت کلیم ملک علیم است که چون
نوح را بدم [illegible] زن زد که [illegible] سرتراشیدن جا جا بیند و شکست
و قوم او در آن حالت در انابت بعد [illegible] موسی کلیم در جواب [illegible] فاقتلوا
انفسکم ذالکم خیر لکم عند بارئکم فتاب علیکم انه هو التواب الرحیم
فرمود که بار جمیع قربان که حاجیان میکنند مثال نفوس ایشانست
یعنی بجای

هدایت

مثال

بجای نفس خود [illegible] دگر قربان میکنند چنانکه قوم موسی
که در صفت حیوانیت یکی بودند که اگر یک نبودندی گوساله حیوان را
نپرستیدندی پس ای طالب اسرار حق پروردگار [illegible] صورت نگار قربه
تا چنین قربان نشوی بحکم و لکم فی القصاص حیوة حیات ابدی ازلی
سرمدی حاصل نتوانی کرد که چهار مرغ را سر از تن جدا می بایست
کرد تا ابراهیم مرده زنده کردن حق پروردگار خود را از روی
[illegible] در یابد و [illegible] نیز قربان می بایست شد و از حسن مرده شده
و از [illegible] زنده شدن تا حق محیی و ممیت [illegible] فرماید که کذالک
یحیی الله الموتی که در مقبل امر الهی این بود که فقلنا اضربوه ببعضها
که در رقم [illegible] از بیان [illegible] بعضی
از [illegible] بره را [illegible] بایست زد از برای آنکه [illegible]
وجود [illegible] آن صورت [illegible] در هر [illegible] های [illegible]
هر نسبی [illegible] در نعمت [illegible] در [illegible] و در دست
و یا ظاهر بود از آن [illegible] در حیات [illegible] دست و یا از بیان [illegible] آ ظاهر
شد از برای آن [illegible] خلاف وجه و دست و یا تمامی اعضا را که
صورت [illegible] نام است یعنی بحسب ظاهر از آن صورت [illegible] دیگر

مثلا

ع الم ج ٥ خالیست بدلیل آن بیوتنا عورة [illegible] ای طالب
حقایق و دقایق کلام قدیم ج ملک علیم ج ٥ در یاب و بدیده معنی
نظر کن و ببین که اگر چه جوانی در مجمع [illegible] کانی که
است که در صورت انسان با وجود [illegible] اشام
یکبار بطور ای هدی للعالمین می باید رفت از برای مثال نفس خود چرا
حیوانی می باید گشت و در وقت قسمت کردن اول قسمت خود بر
[illegible] چنانچه در بیان الم ج ٥ امده است که چون مثال نفس
خود گشته است باید که اول منفعت آن با و رسد بعد از ان بدیگران
که بعد از ان که اول نصیب خود برداشت باقی را بدیگران قسمت
می باید کرد و این قسمت نیز دلیل توحید و یگانگیست ای طالب
اگر ازین قواید [illegible] و حقایق کلام [illegible] علام را در یابی ترا
البته البته معلوم میشود که از برای معرفت و شناخت نفس
خود خوانی در دفتر است که البته البته آنرا ادمی می
باید کرد تا از ان قصاص کتابت بی صورت بعد از آن
و حصل توانی شد از رحمت و منفعت [illegible]
[illegible] صورت [illegible] خود [illegible] ذکر فرمود مانند قوله لا یذوقون فیها
الموت

ره الموتة [illegible]

[illegible]ة الاولى ووقيهم عذاب الجحيم فضلا من ربك ذلك الفوز
العظيم در خصوص خوردن حیوانات رنجیش عند الله از ین
جهت بود که از روح حیوانی بمیرند و بروح انسانی زنده شوند
[illegible] الا امم امثالکم
درین کافیست که بیشتر ازین هدایت الهی ج ٥ در معرفت نفس خود
و معرفت پروردگار خود از جنس حیوان جز این گروه که صورت
انسان داشتند و جز آن گروه که نداشتند مجموع مساوی
بودند فکیف ایشان که بقول صدق ج ملک یوم الدین ج ٥ بل هم اضل
بوده باشند یعنی چه جای انعام که فی الجمله بغذیه و [illegible] می نشستند
بلکه از ان حیوانات موذی دور از مردم و گزنده مردم که بغیر
از قتل و دفع مضرت ایشان از ایشان حاصل بیش ازین نیست
و جماد مطلق که باز از ایشان فروتر اند بگویند که سنگ و خاک نیز
جمادند و حال آنکه بر تو با از جمیع حیوانات غالبند که بر مثال وجود
ادم و دو به [illegible] آمده و مظهر او شده اند که آن در مقام دیگر است که در
امانت داری تا حکم بنا باشد در امانت رو و جایی تا واقع شود و شکست
که از جمیع اجسام تراب محکمتر و بسته تر واقع شده است از برای

آن حجر عهدنامه را بحجر تا شود سپرد که سفید بود و بوجهی سیاه از
برای پوشش از سفیدی ما لب تر است همچنانکه در وجه اول گفته شد نهانی
آلهی سیاه بود و در دلالت آن بود که تا این دم اسرار عهد الست
بر بکم از دیدهٔ نامحرم پوشیده و مستور باشند و نیز چون جماد بود
حق سبحانه علیم بود بوجهی بحسب ظاهر او لیکن قابلیت این معنی نداده
است که دریابد که چه امانت داده که اگر دریافتی که چه امانت دارد و معنی
که بیشتر از اراده ها از هر او بدو امانت از برای آن فضیلت خود در اظهار
میرسد آن زمان گوشیدی پس باین اعتبار که دلایل بسیار بی شبهه است
که تجنیخ گذشته را موکد میتوان کرد اما بنظر ظاهر نماید حق آن امانت را
در سنگ محکم نهاد و آن سنگ را سیاه و تاریک و تیره گردانید
اگرچه عند الله عینی در علم او نیز سفید بود که اگر والعیاذ بالله بر خلاف
بودی یا بر تو رب نور او کاینات را فرو نگرفتی و از علو قدر
آن امانت عظیم الشان آن حجر سیاه مسجود ملک شد سماوات
و سکان سموات گشت سبحانه و تعالی عما یصفون
این کلمات از هدایت ذات سبحانه و صفات جل جلاله بحسب مراتب
در بیان می آید و اگر نه ذات سبحانه و صفات جل جلاله چنانکه هست از لم یزال

ل لایزال

ازل بی زوال خود را در سدرة المنتهی مجمل و ظاهر گردانید تمامی
سدره را اسم بدیع صور و معنی مظهر تجلی ذات خود گردانید و همه را
قابلیت محل ظهور تجلی ذات خود از حضرت بی نهایت خود حجره کرامت
و مود تفصیل سدرة المنتهی بر سایر اشیا بواسطهٔ آن نهاد
که اول نور ذات خود را بواسطهٔ قابلیت که باو داده بود نموده
و مود و نمود و بعد از آن از اشیاء دیگر بقدر مراتب هر یک و بحکم
و کان وعد الله الحسنی همه را یکی گردانید و از برای بودن و باشیدن
بزرگان موحد خود که در حضرت موحدان و فنا میتوانند رسیدن که همه
اشیا یکی شوند و دوئی از میان برخیزد شود بدلیل هدی للعالمین
که عبارت از قلبه عمیق است که اگر باد بر عالمین که ما سوا الله اند
ابا خانه بود از آن وجه که بیت الله است راه بر آن از قلبه عمیق
نتوانستی کرد و مشرکان را حکم فاذا انسلخ الاشهر الحرم کرده
حرام نشیند از مواضع الله حجره فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم
نزول فرمود از بلیغ از برای آن در قتل مشرکان بخل العین فرمود
تا خانه را و هر چه تعلق بخانه او دارد که ما ایم است پاک شود
که اول بنا ابراهیم حنیف و فرزند خلف او حضرت اسمعیل نبی علیه السلام فرمود

که آن طهّرا بیتی للطائفین والعاکفین والرکّع السّجود بمجاز کان

بحسن المعنی اینست که بایست تا ... سدای و عبد

احد صمد

صمد محمد لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفواً احد جای

طواف و اعتکاف و رکوع و سجود بندگان موحد پاک د

شود از غایت هدایت بی نهایت حق غفار و قایل قول صدق لمن الملک

الیوم لله الواحد القهار و ستم سابقاً ... اکثر اولادم ... حکمت

دیگر آنکه ... گوساله پرستان را از برای قبول شدن توبه فاقتلوا

انفسکم فرموده اینست که چون آن قوم رو در ذریه کردند که از

انعام بود و از برای قتل آمده بود تا بروحانی واصل شود پس چون

آن قوم اجزای روی یک گوساله ناقص الخلقه کردند که هم درشان

آن قوم بود که خیر را گذاشته و ادنی را اختیار و از روی

دل و راد جان کرده بودند که خیر گذاشته و ادنی اختیار

و از روی دل و راد جان کرده بودند در شان ایشان

آمده که وضربت علیهم الذلة والمسکنة فباءو

بغضب من الله و در وقت گوساله پرستی کشتند تا جاهل

چون حسن نفس خود و اصحاب الفتنه شدند و آن قتل را انتم جنابه

کردند

کردند چنانچه بوجهی انعام از جنس حیوانات دیگر اما عام و به حکمت

اینست درین محل که بعد از انابت آن قوم را بقتل نفس خود

مشغولی می باید شد چنانچه حاجیان کعبة الله را بعد از طواف

قدوم که بوجه مناسبت کعبه فرموده وقوف عرفات که مثال

استواء رحمانیست حق را بر عرش مجید خود و گذشتن از بین

العلمین و ذکر حق رب العالمین حق را کردن در مشعر الحرام

دیگر جمرات کردن قربان در منی می بایست کرد تا یعنی ظاهر

شود که در علم قدیم حق چنین مقدر بود که آن نفس واحده

از میان جمیع نفوس فرداً و واحداً چون تبر حلقه آن

برسد و حقایق خلقت را اول از صورت نفس خود در یابد

چنانکه در کشف حق تربون نموده شده بود که تیره مفتح

شاخ که صحف حیات را فرو برد در پیش هر دو دست پدر خود

قربان شود و آن وجود پاک نفس مطمئنه خود در انگشتان دهد

چنانکه داد از برای این علت مثالی بر جمیع انبیا و اولیا و عاشقان

صورت و حال با کمال الهی حق را واجب و فرض عین شود

که چون بآن مثال برسند و شرف زیارت آن ... ممکن

و مبارکا

دریابند بعوض نفس خود از برای طفیل وجود آن برگزیده نشاه که هرچه ازو
در عالم دیگر نشاة شد صورتی او بود که گوسفند یکشند چنانکه نفس ایشان را
ازان زیارت و طواف و شعار الهی که آن از عالم تقلید عالم تحقیق در یابیت
رسید که عبارت از عالم حیات ابدی است از نسبت آن حیوان نیز که از انعام
بود که در آن حمله میکنند و بصورت خود با وجود آنکه ملو قدر
در شرف آدم و آدمیزاد است ازان ملک بدل مرا بیت که درس
آن حیوانات نیز در آن قتل اکرم مجاهد بود ما نیز ان دیگر عالی تر حاصل
میشد یعنی در صورتی در می آمد که با آن صورت در بهشت موجود که جای
ذات حق مع صفات است در می توان آمد تا بعد ازان از قید و حجاب
و از جمیع بلیات و آفات که در ایام حیات بنیات الهی را بر جنین خون خور
مثل حق اسمعیل که جد حضرت سید کاینات و خلاصه و سر دفتر جمیع
موجودات بود صلوات الله علیهم اجمعین تمام ما بیت فرمود داییم
نوانند بود که همه دعوی که آن بحکم والله یدعوا الی دار السلام ویهدی
من یشاء الی صراط مستقیم که این هدایت حقیقی در حق رسول نبی او حق خود
در فتح مبین همین در اسلام فرمود انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک
الله ما تقدم من ذنبک وما تأخر ویتم نعمته علیک ویهدیک صراطا
مستقیما

مستقیما که آن دعا که در صلات متوقع ام القری شده در قرائت ام الکتاب
میکرده در فتح اعلام ام القری قبول درگاه حق حق کردانید که در آن تسبیح که مبین
هم همین نبی امی بود که آمدیت قسم کتاب وکلام قدیم خود فرموده آن
هم را تحقیق کرد کردانید چون هدایت کرده بود که الکمل سلسلین علی
صراط مستقیم و بابن صراط مستقیم حق حبیب رسول نبی امی خود را
وقتی هدایت فرمود که مغفور ذنوب گذشته و آینده از رحمة بی دریغ
حق آن غفور شکور هدای بنده خود حق کردیده بود و تمامی نعمت حق
بدرد کار خود منعم گشته که انعمت علیهم هم در آن مفتاح آیة ام الکتاب
بود و در حق ایشان غیر المغضوب علیهم ولا الضالین آمده
بود و الحمد لله رب العالمین بین الطالب حقیقة کلام ملک علام
که طلب صراط مستقیم بعد از حمد باری و رب الله در صلات از قرائة
سبع المثانی میکنی که آن صراط المستقیم از حق ذو الجود و العطا که
انعام فرموده است صفات ایشانست هم در بین سبع مثانی ختم آن سوره
است که انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم ولا الضالین طلب حقیقت
آن صراط مستقیم از وجه الله کن که عبارت کتاب است که حیران در طواف
بر آن کعبة الله البتة البتة از حجر الاسود تا از برای طلب این حقیقت و معنی بوده
کرده

و در نصیحت است تحکم رجع الحق والعزه لله والحمد لله رب العالمین والعاقبة

للمتقین ولا عدوان الا علی الظالمین که بعهد هذا کرد رجع السود و بود

نرسید بدان از آن جهت که عبرت و بحسب الحق بود دند والصلوة والسلام

علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین والانبیا و الاولیا و الاصفیا والاتقیا والاز کیا — تر الصلح

والعاشقین وسلم تسلیما دائما کثیرا — اگر سوال کنند از بیان

آنکه چون البته الواح را می بایست شکست تا بصورت ... آن

چه در وجه بینا تو انند شد، ما سبب علت چه بود که سبب کسر الواح آن گو

ساله پرستی قوم شد که چون موسی کلیم از آن غضب بود و بر سر برادر خود زد

که خلیفه او بود چنانچه آدم که خلیفه الله بود و شکستن الواح آن است

که قهر موسی بر قوم خود بود بواسطه آن بود که بیشتر از آوردن

الواح از مقام مناجات آن قوم او را در رد کرده بودند که هیچ وجه جهود

... آن و ... که در روی اظهار شود و لیکن نشد

شد و کسر الواح در آن وجه میسر شد که شود تا صورت کلمات

ذات ... ظاهر شود بلکه از وجه کنه ظاهر می شود نه شد

که چون الواح را بر سر مبارک او زد شکست او در جواب آمد در آن

حالت بخلاف لا یکلمهم و لا یهدیهم سبیلا که گوساله بود و در اظهار

ایات کلمات

ایات کلمات گوشه از روی رموز و اشارت که یابن ام لا تاخذ بلحیتی

ولا برأسی که موی عارض و از آن کسر که از موی رأس جدا می باید

که از برای آنکه در آن حالت بر در یابن ام خوانند یعنی پسر مادر

از این جهت خواند که تا از مادر معنوی در وجود بیایند و ندانند از

مرایا آن ... دو خط عارض داخل سوی کاین نسبت آن ...

که لوح چون موسی کلیم ما بود که عبارت از آن خطهای سبز است که هما

حال ... از بیان آن چه فکر خواهد شد و نتوانند شنود

دید گوساله و قتل او از دست و پای ایشان کسر کرد آیات بصورت

... آن و بصورت سوی خدای چه ... رسید و بینا

نتوان رسید و شد از بر جمیع وجه او را از بیان آن چه گرفته

است و این صورت ... و ... آن چه از جهت در و ... است

ما مخفی است و اینجا حیوان جون سایر حیوانات ذکر بدینجا سبب واجب

الفلسفه و البهایم ... که از جنس حیوانات نوعی دیگر بدانها نیز

قتل شد و در عالم صورت ناقص تحقیق ... که بدان بعضی بواسطه

اولیا نیز ... کمال بدل نکنند تا در جهنم و بئس المصیر

حالت ... ابدا گرفتار شد و بوجه دیگر که چه آن استغنا فرمودند

الا ما شاء الله آن جواهر بود که آن بلهم اضل اگر چه در آن وقت تعقل
آمد طعمهٔ انسان شد تا بواسطهٔ آن قربان از قربان آن شود و زنده
جاودان بحکم عیناً یشرب بها المقربون گردد اما چون از اراده صورت
ناقص پلید متلاشی شد طعمهٔ دد و دام چند دگر مثل خود گردد که کلما
نضجت جلودهم بدلناهم جلوداً غیرها بواسطهٔ تغیر و تبدیل از
منزل قرب بعید و ذلیل شده که اولئک ینادون من مکان بعید
سالهای بسیار و قرنهای بی شمار که خالدین فیها ابداً آمده که
شاید بعضی را طول زمان مراد است و ممکن است که باز با بیخ صورت هم انسانی
نیز آمده باید و از آن عذاب جاوید خلاص یابد بعضی از ماده و هیولی
صورت او بعد از چند صورت دیگر مرکب شود که از قطره باز انسان او
شود و خود را در همه اشیا بحکم ان کتاب الابرار لفی علیین چون ابرار
محیط و منبسط نتواند دید چون همه اشیا بواسطهٔ اکل و شرب جلالیت
آن هست که در مظهر انسانی در آیند و معارف نفس خود و پروردگار
صورت [illegible] خود [illegible] شوند سبب مرتبهٔ مطلق انسان که [illegible]
ایشان معرفت و [illegible] دارند با [illegible] کیفیت و با [illegible] حقیقت برسند همه
اشیا مطلق مظاهر حق گردند که از نباتات [illegible] حدود [illegible] دیدن

آه

٨٧

[illegible] در تنزیل خبر فرموده اند که جنةٍ عرضها کعرض السماء والارض
اعدت للذین آمنوا بالله و رسله ذلک فضل الله یؤتیه من
یشاء والله ذو الفضل العظیم ——— ای طالب اسرار بدانکه
طیور در جوف سما که در پرواز اند [illegible] که از پرواز ایشان
هویدا است صفات خود [illegible] که ما یمسکهن الا الله اگر بنگری
که بحقیقت الله شناسی ببینی که در آن حالت پرواز نگاه دارنده
ایشان در آن هوای بلند [illegible] کیست و حال آنکه بغیر
از قوت ازلی [illegible] کیست که در آن پرواز نگاه دارنده
ایشان است که کلمهٔ الا الله آن قوت ازلی را [illegible] خوانده و ملائکه را
صوت او و وجود را سخن او و آن صدا اصوات و الحان که از قوت
ازلی [illegible] از ذات آن مرغان ظاهر میشود بسبب قوت ازلی
نگاه دارندهٔ ایشان نیست که [illegible] الله حقیق آن قوت [illegible] صفات وجود
است و دلیل دیگر اقرب آنست که بحسب صورت در آن [illegible]
نگاه داشتن ایشان با وجود قوت ازلی دو بال ایشان است و پس
چون آن طیور نیز بحکم الا امم امثالکم [illegible]
دو بال ایشان نیز چون دو دست انسان خواهد بود

اینها
لا آنند [illegible] در

که در حقیقت صورت ید الله فوق ایدیهم است پس بنا داده دارندهٔ
این دست قدرت خدای باشد باین کیفیت انخص

قال رسول الله صلعم المراء فی القرآن کفر ابا حدیث صحیح

موافق آن این است که آنحضرت فرمود که لا جدال فی الحج چون مراء

نیز در لغت جدال معلوم شد از روی توحید که قرآن و حج یک

حکم دارند از برای اینست که بی وضو مس قرآن نمیتوان کرد

طواف کعبه و مس حجر الاسود هم نمیتوان کرد ـــ مصاحبت و مناظره

و مباحثه که در میان حضرت موسی کلیم علیه السلام و آن بنده از بندگان خدا واقع

میشد در باب خرق سفینه و قتل غلام و اقامت جدار بی اجر دلالت

بر ظاهر و باطن کلام ملک علام جل شانه میکرد که حضرت موسی کلیم علیه السلام چون

صاحب شریعت بود حمل بر ظاهر میکرد که در باب خرق سفینه بزرگ

نمود که گفت لقد جئت شیئا امرا و در باب قتل نکرا فرمود و از دیگر

اجر خواست و حال آنکه در آیهٔ شکست و نقص بیکو دعین معقول

بود در باطن و در آیه نکر بقصور میکرد و در ظاهر که تنها منکر از

واجبات بود و در باطن عین معروف بود که هم بر و واجب بود

که اگر در واقع بدانستی که معروف است بر و بر خلاف ظاهر واجب می شد

کدام باشد

کدام باشد بران و در اقامت جدار نیز گفته بنا باین دلیل معلوم شد

که آنحضرت جل شانه فرمود در باب آن عبد که اتیناه رحمة

من عندنا و علمناه من لدنا علما این علم لدنی تعلق بعلم باطن دا

باشد بدلیل مخالفت کردن صاحب شریعت با او که صاحب شریعت نیز

بجای شریعت بعمل نشسته نه از برای بیان حقیقت بحکم حدیث

سر شریعت را که فرمود بعثت لبیان الشریعة لا لبیان الحقیقة

پس هرگاه که پادشاه انبیا و سلطان رسل مبعوث ببیان حقیقت

نبوده باشد بطریق اولی که دیگر پیغمبران نبوده باشند بالجزم هر بنده را

که حضرت عزت علم لدنی و رحمت از نزد خود کرامت فرموده باشد بر

آن بنده از بندگان حضرت پروردگار عالم الغیب والشهادة

بر خلاف ظاهر حقایق خواهد بود و حقایق در ظاهر قرآن حکم از جمله

محل نقصان است در باطن بحکم سبعة ابطن نه از آن ظهور است از برای

بلکه جنت که برای آخرت است بالنسبت دینی عالم باطن است و حضرت عزت

هم در کلام خیر مخلوق خود بیان فرموده اند و آن خبر که در دنیا عالم

ظاهر حس بود و معنی بود در آن عالم باطن ظهور کرد این و امر

شرب آن هم فرموده اند که بیز مانند مثل الجنة التی وعد المتقون

قصه میکنیم در راه بهشت
جویهاست از آبی هر اش
مند کانرا و جویهای
متغیر شده طعم او و جویهای
از می با لذت هر اش مند
کانرا و جویها از انگبین
صافی (از سر) و دیگر [illegible]
سرجمه

فیها انهار من ماء غیر آسن وانهار من لبن لم یتغیر طعمه وانهار
من خمر لذة للشاربین وانهار من عسل مصفی ولهذا چهار نهر است
که در بهشت هر آینه که جاری اند در مثال آن چهار اند که در سوره
جمعه که هم روز آخر است و در آن روز هم برای آخرت هر اهتمام فتح
واقع شده اند که میفرماید قوله تعالی واخرین منهم لما یلحقوا بهم
وهو العزیز الحکیم ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل
العظیم و چنان است که بر پیغمبر رسول امی نبی آخر زمان از برای آنکه در بیت المقدس
و سدرة المنتهی خمر را کنه است و شیر را اختیار کرد و در خاطر قرآن با آن
شربت چو من بود از برای آنکه چه هم در شان او فرموده بود که وللآخرة
خیر لک من الاولی که آن خمر را در سرای آخرت هر است نوشید چنانچه
خمر اینجا جهان را حسب فرموده بود شراب آن جهان را اصفح بطهور کرد که
موصوف بصفت لذة للشاربین بود و هم در سوره مذکور شد که
مخصوص به محمد حبیب الله بود و السلام علیه و آله طاهرین اجمعین
والسلام مسئله این که یاجوج و ماجوج در زمان ذوالقرنین بودند
معنی عجیب دارد یعنی چون در عهد ذوالقرنین بودند که هر او بند
دو فرسنگ که در تفاسیر ظاهر بیان آمده است که اسکندر ذوالقرنین

بوجهی از برای

[illegible]

بوجها از برای آن گفتند که خداوند دو گیسو بود که بوجهی موافق بیان اهل
باطن است آن یاجوج و ماجوج نیز دو گروه بودند که میتوانند بود
بوجهی که خلق باشند که خلق روزگار را که آزاد ند کار که جن و انس
خوانده بود و در کلام تنزیل فرموده که یا معشر الجن والانس ان
استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات والارض فانفذوا لا تنفذون
الا بسلطان که هر چه جلیل است که در کلام قدیم تاویل چنین بیان فرموده که
جن و انس ثقلین با آن اعتبار اند که از ثقل که دارند و هر بی سجاده
نمیتوانند کرد و در جنت فردوس و نعیم مقیم نمیتوانند شد آن که هر آن آرام
المتقین هم از برای همین معنی هر آیه فرموده که [illegible]
فانفذوا لا تنفذون الا بسلطان که عبارت از حجة افکار است
و در این محل بقول امام فتق صنعت حکمت وجود هست و اینجا یاجوج
و ماجوج که ثقلین اند در زمین مانده اند و از سلطنت الله ذاتی فرو جبلی
که دارند و باز از برای همین معنیست که هر چه ذره جود آن گرفتار مانده
وانده متعالی است ایشان از دور جسمانیست هم از برای آنکه بحسب صورت
حقیقت جنی از نار صنیف بود پس اگر بحسب صورت بود که آن
خداوند کلام و ملک کلام هر چه جنی احمل بر انس نا شناخته کرده

ثقیل نخوده والکرم انهاج ه فرمود که حتی اذا بلغ مغرب الشمس
وجدها تغرب فی عین حمئة که موجب فرو رفتن آن آفتاب معنوی
کمود را خطلوع از مغرب کرده بود در عین حمئة یعنی ماء منتن از خم
ریختن ستر حکمت الهی خواهد بود که فرمود اذا جاء وعد ربی جعله
دکاً دکا و کان وعد ربی حقا و بعد از ان که آن آفتاب معنوی
در عین حمئه غروب فرمود وجد که تعبیه در وجد عندها قوما
قلنا یا ذا القرنین اما ان تعذب و اما ان تتخذ فیهم حسنا و ج
ذوالقرنین در جواب فرمود که قال اما من ظلم فسوف نعذبهم
ثم یرد الی ربه فیعذبه عذابا نکرا و اما من آمن و عمل صالحا
فله جزاء الحسنی و سنقول له من امرنا یسرا ثم اتبع سببا این
که از لسان ذوالقرنین ظلم و ایمان آن قوم را بصیغه ماضی
فرمود و جزاء عمل ایشان را بصیغه مستقبل و معوق و سین
آورد که هر دو دلیل استقبالند بوجهی از برای آن ظلم و ایمان
را بصیغه ماضی گفت تا دلالت بر آن کند که یوم یأتی بعض آیات
ربک لا ینفع نفسا ایمانها تا آنجا که حتی اذا بلغ بین السدین
وجد من دونهما قوما لا یکادون یفقهون قولا چون این

قوم

قوم بل هم اضل باین سدین نرسیده بود که [illegible] الهی حجاب ه
بود که مقام ذوالقرنین است لاجرم از صفت ایشان بود که
نزدیک نبودند که دریابند قول و سخن حق داشته باشند که غرض
از ان دو [illegible] بود که بعد از بی فاصله ذکر یاجوج
و ماجوج آمد اگرچه آن قوم خود را از آن یاجوج و ماجوج
نمیدانستند که گفتند بزبان شان که یا ذا القرنین ان یاجوج و
ماجوج مفسدون فی الارض فهل نجعل لک خرجا علی ان تجعل
بیننا و بینهم سدا که همان معنیست که در سوره حشر آمده
که هم در باره این قوم بی ادراک سخن فرموده یخربون
بیوتهم بایدیهم و ایدی المؤمنین که مؤمنین ذوالقرنین
و لشکر او بودند که هم از آن قوم بی ادراک سخن خانه خود
خراب کنند بعد از آنکه فرموده بود ما مکنی فیه ربی خیر یاری
خواستند از برای در بند آوردن ایشان که فرمود فاعینونی
بقوة اجعل بینکم و بینهم ردما یعنی سخت حجاب استوار
درین معنی شکر که پیدا نکنند اگرنه شیعه ذوالقرنین و سد که
الهیست همه یک معنی دارد اما بحسب مراتب هر یک را نامی جداست

از قیام خود هر یکی را بجهت مناسبت می باید جست تا مختلط واقع نشود والسلام
علی من اتبع الهدی ... قوله تعالی ان اولی الناس بابراهیم للذین
اتبعوه وهذا النبی والذین آمنوا والله ولی المؤمنین در این آیه
این که از جمیع ناس از انبیا و اولیا و خاصان و محبوبان حق خود
از برای متابعت کردن خلایق در دین هدی اولی تر ابراهیم
خلیل خود را صلوات الله الرحمن علیه فرمود و بعد از آن فرمود
که وهذا النبی که باز این نبی خاتم النبیین از متابعان او بود از
برای آنکه اول از ناس کسی که عمارت خانه وجه الله کرد ابراهیم
خلیل بود به دستیاری پسر خود اسمعیل که جد این نبی امی علیه
افضل الصلوة بود و بعد از متوجه شدن ابراهیم بکعبه وجه
الله از ذریات او و غیره هیچ احدی را [illegible] این نبی
بود که متابعت ابراهیم با این وجه کند که قبله او ما بگمان [illegible]
شود مثل این نبی امی پس متابعت کردن جمیع خلایق از جمیع
انبیا در دنیا و غیره او [illegible] این دو وجود اصل موجود آن
از برای خصوصیت تعظیم وجه الله بوده باشد و دلیل بر این
که آن مسجد الحرام البته البته خانه وجه الله است اینست که در

[illegible]

ملک علام ایجاد و بنده کلام خود حبیب خود را خواست که بواسطه
متابعت کردن ابراهیم خلیل از علوم قدر آن وجه الله که از جا ابراهیم
که جد او بود از روی رتبه و جاه یکدم [illegible] عاشقتر او
کرده پادشاه عاشقان گرداند امر فرمود که فول وجهک شطر المسجد
الحرام هم در آن حالت فرمود که فاینما تولوا فثم وجه الله چون بهر
طرف که متوجه شوند متوجه وجه الله شده باشند پس بطریق اولی
که هر گاه متوجه اصل جمیع زمین و آسمان و جمیع اشیا شده
باشند توجه بوجه الله کرده باشند که کل شیء هالک الا وجهه
که هم بواسطه این معنی بود که بغیر از دین این نبی امی تابع خلیل الله
[illegible] منسوخ می بایست شد تا در حکم فنا باشند
که بغیر [illegible] باقی نیست [illegible] و قدرت و جاه و جلال
این دو وجود پاک که بغیر [illegible] لم یزل و لایزال از ازل الآزال
بود که تا ابد الآباد باقی و بی تغیر و تبدیل باید سبحانه و تعالی [illegible]
وجود [illegible] پاک که پیشتر از خلقت افلاک موجود بود [illegible]
[illegible] ابراهیم خلیل [illegible] متوجه او شده از برای تعظیم وجه الله [illegible]
ابراهیم [illegible] فاتمهن [illegible] خود را که [illegible] انبیا [illegible]

بصفحه [illegible]

عاشقان بود رود در آن طوف کرده و پیشانی بر زمین نهاده میخواست
که قربان کنند که در آن حالت در بیان تأویل فرموده اند که آنچه
هذا هو البلاغ المبین از حق الله آن با بیابان داشت و اجر بلیل خوف
و مباهات و فخر که دید که اِنِّی جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا یعنی کسی که رو
در آن خانه کرده در سجود آمد و سر جود داد و تا به حکم دست آن
خانهٔ پاک با حرمت شد امام جمیع خلایق از کرم و رحمت آن خالق
چه تواند شد بطریق اولی که آن خانهٔ پاک با حرمت و عظمت هدی
للعالمین باشد که چه جای یک جنس ناس که هدایت باشد بالله که جای
است و الله تواند کرد و سبحانه و تعالی عما یشرکون ——— مراجعه
قوله سدرة المنتهی رسید که آن از الحسن و جمال و زینت پوشیده بود فتح
که خود هیچ بشری وصف آن نتواند کرد و تکرار گفته شده است
که سدرة المنتهی و چهار جو که از و بیرون می آید چیست و کیست
الی الآیه صدق الله العظیم و صدق رسوله الکریم و نحن علی ذلک من
الشاهدین والحمد لله رب العالمین ای کرامی که چون گوش هوش
نداری این صیحهٔ نواحدی الله را از کجا توانی شنید و ای کور
کور چون دیدهٔ بصیرت نداری آن حسن و جمال و زینت

سدرة المنتهی

سدرة المنتهی را از کجا توانی دریافت و ای لال و ای لال چون قلب
دریابنده نداری حقیقت این معنی را از کجا فهم توان کرد و در تو نیز توانی
آورد که میفرمایند هیچ بشری وصف آن نتواند کرد و باز چون حقیقت
ان علیّا بآیة است در بیان می آورد که تکرار گفته شده است که چیست
و کیست زمین در ده ازل و ابد که توفیق یافتی که از آن چهار جوی رحیق
مختوم مسک اثر را بیاشامی و زندگانی جاودانی کردی و از عذاب و
ظلمات جهل این جهانی و آن جهانی خلاص یابی خیر الدنیا و الآخرة
ذلک هو الخسران المبین ——— در آن محل که در بیان زنده کردن
چهار مرغ را از برای اطمینان حضرت خلیل فرمود میفرمایند که چهار مرغ
هر یک صفت سطر دارند ابطال آن به بین که چگونه بحسب ظاهر نیز از قدرت
حضرت خداوند تأویل موافق و مطابق تنزیل است که بعد از آن که ایشان را
زنده کردانید از آن چهار صفت از برای توضیح تمثیل نیز موافق آورده که فرمود
که مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ
سَنَابِلَ تا آخر که از برای بیان حظ استوا و ظاهر شدن صفت کتابت
الله فرموده اند که وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ اگر چه در اداء دو صفت است اما
بوجهی دیگر چون بر آن زیاده میشود دلیل بهشت نیز هست و قرینه که

روشن کمه نیاداست چنانچه بعضی بر آن معتقد گشته اند بخلاف
رجال بعضی نیز از نسوان و رجال بران صفت خطی مانده که با بادو حبیب
واز گزو مجوری کرد لرزند بر بهشت صفت در ازان صراط مستقیم در مختبو ام نیز
رفته اعوذ بالله من سخط الله — ایطال الاسرار بدانکه آن دجال
لعین آینده که معارض حق مسیح است بعینه همان شیطان فضیح قبیح
عنید مرید پلید است که معارض حق خلیفة الله بود به دو وجه یکی آنکه
خصوصیتی که حق عیسی را با آدم بود دیگر آنکه بود که این سخن خدا
بود و آن مظهر سخن خدا بود کلها و دیگر آنکه مثل عیسی چون مثل آدم
بود که این بی پدر مخلوق شد و آن بی پدر و مادر بخلاف دیگران و شیطان
عنید لعین را حق تعالی بهفت بار در جمیع کلام قدیم خود امر سجود فرمود
و آن مرید پلید نشنید و در سجود نیامد دجال اعور هم دو دجال و د
نیز در مدینهٔ علم از ان هفت باب در نیامد تا معلوم شود که یکنام دیگر
از ان شیطان و ابلیس تلبیس پر تلبیس دجال بوده است و چون قرآن را
بحکم حدیث پادشاه عاشقان صلوات الله علیه هفت بطن بود در برابر آن
هفت بار حق تعالی ملائکه را امر بسجود کرد حق قرآن عنید مرید پلید بعید از هر [illegible]
هر
حق
تعلیم بطن

مهر پارسی
تعلیم بطن بود که باشد تا معلوم شود که شیطان و دجال عنید بعید
از تمامی بطون قرآن محروم و بی نصیب شدند و بر ظاهر ماندند که در حق ایشان
و ذریات پلید ایشان است که حق تعالی فرموده که اذا قری علیهم القرآن
لا یسجدون الآیه چنانکه شیطان عنید در هفت از ائمه ه از برای سجود
به سجده نکرد و دجال هم که معارض عیسی بود در مدینه هفت در نیامد ع
یکشنده و نیت کننده آن لعین بود بر خلاف او هفت مهر را از آن
مصحف صاحب برداشت و تشنگان ابد و زنجیر را از آن رحیق الهی سیراب
گردانید و بر خلاف شیطان و دجال و ذریات ایشان بنی آدم را در آن
مدینهٔ علم درآورد و حیات در جهان جاودانی واصل گردانید [illegible]
روزه شنبه بعد از عید فطر بوجهی دیگر لز براوامتا و السلام
گشتن نوح را علاکه حق خداوند بیان حق تا وین تعلیم فرمود و روان شد
او بر روی آب بلاد سبب است یکی به بستن و یکی باد از آن جهت که
به بستن روان نشود مناسبت بعلم صوری دارد که به بستن [illegible] جاریست
و روان شدن باد مناسبت با علم معنوی دارد که بهیچ وجه از وجود
بی باد جز کشتی نتوان آنکه کرد تا کنایه جز در نقطه در ظلمات بلند
وجه دیانه و از عالم معنی بعالم صورت آید و نور ذات الوهیت

ازانجایان [illegible] از ایشان دجال [illegible] از ایشان [illegible] و در زمان [illegible]

از ان ظلمات خروج کنند و عالم ظلمانی را بدل بعالم نورانی کردانند
در وعده صدق او بود در پی بعد از آن ما خبر رسید والسلام
قوله تعالی تلک الدار الآخرة نجعلها للذین لا یریدون علوا فی الارض
ولا فسادا والعاقبة للمتقین این خبریست که از حال شیطان میفرماید که
یکی از ایشان فرعون بود که علا فی الارض در شان اوست با جرم
چون مار بود در دشمن خود [illegible] و نفوذ شد که [illegible] بود که در
کدارض مقدسه از روی حمایت و تسلیط ذاتی درامده بود که حکما این
عناصر را در ساحت اضداد میکویند و حال انکه چنانچه ایشان میکویند
نیست [illegible] در ترکیب با همدیگر امتزاجی دارند در ساحت نیز از هم
جدا نشوند که دایم با یکدیگر پیوسته باشند چنانکه آتش و باد با هم جنس اند چنانچه
حال دیگران که خاک آوست سرد و خشک است اگر سردی فقط کرفته است در
با زعیبی بعید بکند باقی [illegible] بین تضاد [illegible] گفته [illegible]
[illegible] و بوجهی [illegible] والسلام دران حال که [illegible] از [illegible]
و ما بعد [illegible] بی توفیق [illegible] و مرا ایشان میفرماید که لولا انتم لکنا
مومنین [illegible] کنند و [illegible] ضلال و فضل در جواب
گفتند که نحن صددناکم عن الهدی بعد اذ جاءکم بل
کنتم

کنتم مجرمین و باز آن ضعیفان بی توفیق هدایه و دانش در جواب
گفتند و در واقع راست گفتند که بل مکر اللیل والنهار اذ تامروننا
ان نکفر بالله ونجعل له اندادا الی آخره این سوال و جواب خاصه
[illegible] بی توفیق هدایه و گفتن در صحبت خود [illegible] دارد [illegible]
[illegible] گفتند که مکر شب و روز شما بود که ما را از هدایت در ضلال
[illegible] لیل و نهار [illegible] معلوم میشود که آن مکر مضلان صوم
و صلاة لیل و نهار ایشان بوده باشد و زهد و تقوی سرشته ایشان
زان ضعیفان بی دانش را از راه برده باشد که از لوازم است که
هرگاه که [illegible] بعد از [illegible] مدتی [illegible] درمیان
قوم آید اول کسی که با آن هدایت توفیق میباید کسیست که درمیان
قوم مشهور و معروف بعلم و زهد و تقوی و ریاضت [illegible] واقع
صادق که از زندقه و ریا پاک شده است یعنی قضیه بر عکس واقع میشود
[illegible] توفیق [illegible] هم نمی باید [illegible]
سخن در کلام تنزیل [illegible] جلیل بسیار است چنانچه در اول سوره
قرآن آمده است که اذا قیل لهم آمنوا کما آمن الناس قالوا انؤمن
کما آمن السفهاء تا آخر باز در جواب ایشان فرمود که الا انهم هم السفهاء

[illegible]

ولکن لا یعلمون چنانکه هم تنبیه فرموده که واذا قیل لهم لا تفسدوا فی الارض
قالوا انما نحن مصلحون الا انهم هم المفسدون ولکن لا یشعرون
پس ماید دلیل تحقیق می اید که آن مکر ابلیس نهان از آن مضلان علم
و عمل و بال و ضلال ایشان بوده است که اینها از آن عمل و علم هیچ
حاصل بجز کمراهی نکردید و سفینه که خود بودند دیگر ازین سفینه بیرون شدند
الی هذا که پرده برایشان دریده و رسوا و شرمسار دو جهان شدند
اعوذ بالله من سخط الله ــــ دیگر آنکه در سوره سجده الم که کافران
انکار روز فتح کنند و گویند که متی هذا الفتح ان کنتم صادقین حق در جواب
ما حبیب خود گوید که بگو که یوم الفتح لا ینفع الذین کفروا ایمانهم و
لا هم ینظرون این آیه عظم الشان بیان آن این میکند که یوم یاتی بعض
آیات ربک لا ینفع نفسا ایمانها بما معلوم شد که در بیان روز که بعض آیات
پروردگار حق حبیب آمد این روز فتح بوده است که اگر در واقع چنین
باشد بعض آیات دابه بوده که خروج از ارض کرد اگر از ارض کان
باشد دابه چگونه خروج از ارض تواند کرد و وعده الهی نیز چنین بود که
در این روز فرموده بوده که و اشرقت الارض بنور ربها اما در روز
آمدن بعض آیات مفهوم شد که فرموده لا ینفع نفسا ایمانها حبیب
ظاهر

ظاهر یا حبیب باطن هر دو یکیست و هیچ فرقی در میان هر دو نیست
که در روز فتح فرموده که از آن ایمان نافع نیست ببینید تمان فقطی هل
نفعی دارد اگر ادراک روز فتح نشود نتوانند کرد و آن لفظ نفسا
که در بعض آیات آمده روشن و مبرهن در روز فتح میشود که از برای
آن ایمان هیچ نفسی نیز نافع نیست که بعد از آمدن بعض آیات
که بر جمیع نفوس ثابت است از برای آنست که در روز فتح خروج دابه
ده مردمان از خوف او و هیبت او در نماز گریختند یعنی خود را موقنا
بلان تصور کنند و حق دابه گوید که توحید انکه هیچ الهی نمازی در
دراز کرداند که سی تراذر هم خواهم شکستن بقول صدق حق حبیب
صادق الوعد الامین صلعم و اولاده الطاهرین اجمعین
مشد چنانچه از حروف با یعنی اسم حضرت اول ارواح است
ظهور نمان اسم حق اول انوار است بدلیل حطاب که بعد از نید دو
سوره عظیم الشان ما اوست از برای آن دو حدیث که فرموده در دو
یک حسنی خواهد بود نیز خبرد توحید که فرموده اول ما خلق الله
تعالی روحی و نوری و دیگر که فرموده ان الله تبارک و تعالی قرای
ط و یس قبل ان یخلق السموات و الارض بالفی عام پس

آسمانها و زمین نبوده باشند که حق تعالی در حدیث قدسی حبیب خود را خوانده
باشد تا جرم حق فرماید در شان این اصل ارواح و اصل انوار که لولاک
لما خلقت الافلاک و اینکه وجود باطن عالم موافق آن آیتست که و ان
یوماً عند ربک کالف سنة مما تعدون که آن هزار سال در مثال
آن یک روز فرد است که کان عرشه علی الماء است که بعد از آن خلقت
آسمانها و زمینها و ما بینهما در سته ایام باقی ممتد شد اگر سوال
کنند که روز فرد جمعه است و خلقت حق رسالت در دوشنبه بوده است
از روی مولد جواب آنست که خلقت صوری جسدی در این روز
بود اما خلقت نور روح در روز فرد بوده است که الولد سر ابیه
در روز فرد بود که حق فرمود و نفخت فیه من روحی فقعوا له ساجدین
زهی عشق عاشق حقیقی و زهی حسن بلا زوال معشوق حقیقی که همه
کاینات من کل الوجوه از میان برخاسته اند تا ظهوری یابد تا
بغیر از عاشق و معشوق حقیقی فردی از افراد موجود نا موجود
ماند و این دو ذات [illegible] با یکدیگر بمنزلهٔ اعیان در هم
آویزند و عین وجود یکدیگر شوند و گاهی یکی عاشق باشد و یکی معشوق
و گاهی یکی معشوق باشد و یکی عاشق و گاه یکی برابر یکی عاشق
شود

٩٢

شود وجود را یکشتن رسد و در معشوق حقیقی نیست و فانی شود و گاه
اینجا که همچنین تا همیشه ابد الآبدین بغیر از یکذات حق احد صمد لم یلد و لم
یولد و لم یکن له کفواً احد دیگر هیچ وجه از جمیع وجوه
موجود نباشد من الازل الی الابد وحده لا شریک له تعالی شانه سبحان
ما اعظم شانه و برهانه والحمد لله رب العالمین — الکه حق فرمود
و یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی ای طالب [illegible] سر روح اگر سوال
کرده بی پیدا کنی و بر روح [illegible] شد جا بیان این آیات را از این آیه
مطلب حقیقت بجوی که فرمود و کذلک اوحینا الیک روحاً من امرنا ما کنت
تدری ما الکتاب و لا الایمان [illegible] از آن حقیقت روح که سوال کرده بودند
[illegible] بیان میفرماید که حقیقت است [illegible] اگر [illegible] از عیان
[illegible] حیات را وجود باشد و نه کتاب را و نه ایمان را [illegible] آن
روح که [illegible] رسول نبی امی علیه افضل الصلوة [illegible]
وحی مخصوص کرد [illegible] مقطعات رؤس کتاب بود که از بدایت
بی نهایت حق واجب الذکر و العبادة در بیان آمده و در اول سوره
[illegible] که فرمود حمعسق کذلک یوحی الیک و الی
الذین من قبلک الله العزیز الحکیم والسلام — از آن وجه

فواکه و انهار روانها و حور و قصور و زر و نقره و لعل و زمرد و زبرجد
و فیروزه و مروارید و یواقیت یکیک را ظهور از عالم ارض و خاک دارند که در جنت
موعود آمده است و فرمود که ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده والعاقبة
للمتقین و بوجهی از آن روی که ارض و جنت یک معنی دارند چنانچه
ارض عاقبة از آن متقیانست که در کلام تنزیل در ملک جنت کرده
در بسیار مواضع بخلاف دیگران جنة تعلق بمتقیان کرده است
مثل ان المتقین فی جنات و عیون الی و جنة عرضها کعرض السماء
والارض اعدت للمتقین و امثال این بسیار بسیار آمده است معلوم
شود که ارض باعتبار در حکم جنت است که آنچه در جنت وعده آمده است
همه یکیک را از وجه ارض ظاهر می شوند و دیگر باز منسوخ بعالم معنی میشوند
که آن سرای اقامت جاودانیست زمین زیرا که عاقبت بعباد صالح
و متقیان میراث گذاشته است چنان نیست که تصور اهل ظاهر است
بلکه بدلیل عاقبة هرگاه که بدل شود بغیر تصور اهل ظاهر
بآن حقیقت که اهل باطن دانند برای آخرت جاودانی خوانند
بود که عبارت از معنی آن جهان جاودانیست که بان متقیان
و صالحان فقط رسد که از حکم الهی بهدایت یافته باشند
دوجود

دوجود باطن ناظر خود را چون امام المتقین علیه الصلوة
والسلام بدل بکلام الله و نقطه تحت باء کرده باشند که فرمود انا
نقطة تحت الباء و انا کلام الله الناطق والحمد لله رب العالمین
السبع ای طالب اسرار در باب ازان وجه که خلیفة الله لوح محفوظ الصحیفت
کریمه انبیا در وار زوی بشمار موجود و منسوب است کتاب کریم جامع
او نیز الف با تا ثا جیم است الخ که فرمودند تا آن فرود بهر لغة که
خواهد مرکب شود و ارشاد و هدایت آن قوم که بآن لغة ناطقند
کند بخلاف کتاب انبیا و دیگر علیهم السلام بغیر از رسول نبی امی خاتم
که رب فی سبب الولد سرابیه فرمود ابن ولد را خصوصیتی دیگر
با پدر هست از روی سر که ذکر اولاد را نیست که کتاب او نیز
مثل کتاب پدر راست پس چون کتاب انبیا دیگر که مطلق مرکب بودند
بآن لغة که ترکیب یافته بودند هر رسول کتابی بزبان قوم خود بشر
ارشاد منشور آمده است که فرمود و ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه
و چون رحمتی که وسعت کل شیء در شان اوست که اهل کلام
بود بر سار رسول نبی امی بعد از ادم صلوات الرحمن علیهما نازل شد خصوص
شد که خطاب و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین و فضل نیست که تا جنسیت

نباشد از بیان آنکه چه ملعون او را قبول نمی‌تواند کرد الا چون
کتاب پیغمبر علیهم السلام مرکب بود بغیر آن دو وجود اصل بود چه ذات
صلوات الله علیها هر کس ارشاد یا بعلم اصطلاح خود می‌تواند
کرد بخلاف موزدان که صلاحیت آن داشته که بدر یقه که جواهر مرکب
شود و بمردها هدایت کند بذات صفات خود تعالی شانه که آیت
احد صمد لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفواً احد است از اظهار
این حقیقت که ملک غیب ذات آنکه حق سبحانه است که در ره
از برای ارشاد شیاطین و کورشی شیطان رجیم ملعون می‌نماید
که از غایت کورشی او بود که جنس خود را در لوح محفوظ الهی ندید
تا با آن جنسیت سجده کردش عظیم که مظهر ذات و صفات است
توانستی کرد یعنی چون او ناری بود اگر تعظیم اصل خود را در آن
لوح محفوظ بدیدی از معارضه و انکار نگذشتی و فرشته و خیر گفتن کذب را
بگذاشتی و از برای اصل خود در سجود آمدی که همو نار آتش است
که با حق موسی کلیم انی انا الله فرمود و اقم الصلوة لذکری که صلاح
نیز از روی لغه در آتش رفتن است و باز علامهای صلاح نیز
همان بود که شیطان ... و دود دیگر ذکر قوله تعالی
بود از آتش

بود از آتش یکی از آتش برخوردار ... سوی آتش نبرد
آتش اگر بزرگی او دیده بودی سجده کردی سوی او حق تعالی
نبود ابه چون ... طاعتش را سر بر باد داد صدق الله العظیم والحمد لله
رب العالمین ای طالب بدانکه بحسب ظاهر از بیان الهی که حوا علیها
الصلوة والسلام نصف آن کتاب الهی که حق آدم صلوات الله والسلام
علیه داشته بر وده هدیً للعالمین یا فتح و از بیان الهی چه از فرزندان ان
اثبات را زانات و ذکور میراث و شهادت یک بخش از نیم وجه واقع شده ودد دلخش
اند و این معنی بوجهاد کر در اجزاء کلام تنزیل که حسب قسمت جلیله که
در سوره مریم چون صورت وجه او ظهور کرده است که آن سوره است
از کلمه الهی اول جزو پانزدهم واقع شده است که نصف سی پاره باشد و از بابی
گوید که نوع کتابت مخصوص بوده مریم است صلوات الله علیها و آن کتاب
کتابت و لست چون نسخه که در اجزاء کلام اول آخر واقع شده است چو
آنکه به وجهی چنین است بحسب ترتیب صوری اما بحسب معنی دیگر است
از برای آنکه اول آیتی و سورتی که بر قلب پاک حبیب از حق قادر
که نزول اجلال فرمود سوره اقرأ باسم ربک الذی خلق بود دیگر
بحسب مراتب صوری در جزو آخر افتاده است سبب وجهه دیگر اگر
مقا

آخر نیست بوجهی دیگر اول است و در بیت اول آن ضعفا بسیار و شمار
از حقیقت کردگار حق موجود است از بعد آنکه ملک علام حق تن بر کنار عالم
خود با سالهای بسیار و قرنهای بی شمار ظهور خواهند کرد [illegible]
شد چنانچه صورت کتابت و دعوت آدم و حوا که مخلوق اول اند از بیان الحمد
اگر بوجهی دیگر فاتحه کتاب شد اول شد این سوره کریم اگر چه از اجزا
آخر نیست اما باز اول آخر نیست تا حمل بار دو نوع توان کرد که بوجهی
از برای آن در اجزای آخر آمده که آخر در سرای ما بود دانی که عبارت از
دار نعیم حق حق علم است که بر صورت کتابت و دعوت […] حوا
علیهما صلوات الله خواهند بود که و آخر دعویهم ان الحمد لله رب العالمین
که آن یکی آیتیست از آن هفت ام الکتاب ای طالب اگر یابی مقام تحقیق
بحقیقت برسی از بعد دیت کردن حق مالک یوم الدین که تغییر ترا
یقین حاصل شود که هو الاول و الآخر والظاهر والباطن و هو بکل
شیء علیم پس ای طالب بجبود دیت این ذات […] صفات […] مشغول
شود و بتوانی که آن هفت آیت […] و جه حوا و مریم و زلیخا صلوات الله
علیهم اجمعین که ایاک نعبد و ایاک نستعین معنی یک آیتست
که حق حبیب رب العالمین فرموده […] که هر حدیثی که از من
که از من روایت

[illegible] و ثابت

که از معیار و نیخ کنند او را با کلام الله موازنه کنید اگر موافق است قبول
کنید و الا فرد وه آن حدیث که فرموده اول ما خلق الله تعالی القلم صحیح
این حدیث از مدارایت آنچه در قلب ذکر کن از انجاست که اول سوره
که پیغمبر ساله که روح اول و نور اول بود آمد سوره بود که در او ذکر
قلم بود و این قیاس صحیح بعد اول هم بود که جمیع حروف در اول
ترکیب و ام شده اند که ن والقلم وما یسطرون که از آن وقت که ما انت بنعمة
ربک بمجنون بود در سوره اول که حق علم بالقلم فرمود که صورت کتابت بوده
بود که قبل از قلم بود از برای آنکه بسما هر شیء از اسم او بنیاد آن رسید
[…] هر شیء را از اسم او بنیاد آن رسید و آن اسما را عین اسم کردانیده پس
بطریق اولی که در سوره که اول نازل شده باشد ذکر اسم باشد و از آن
وجه که از بیان آنچه حق بر اسم مقدم است از آنست که اسم پرورد
کار عالم ذات پروردگار است آن ذات که بر اسم تقدم ذاتی دارد از برای آنکه
هم […] متصاست و از اسم مستمدات […] باید که بحکم و اذ قلنا للملائکة
اسجدوا لآدم ملایکه واجب شد که معلم اسما را سجده کنند که اگر چه متاخر هم
مقدم است اما از اسم بمقام حق توان رسید و از برای اشعار این معنی اگر
از حق […] حبیب […] هم در ختم این […] ن تا آخر […]
سوره

[illegible]
جلیل القدر

99

يَجْعَلُهُ وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ والسلام . در اوایل سوره موسی کلیم ملک علیهم که ده
آیه بود او را می بایست شکست تا علم [illegible] به تمام ظاهر شود
و چون دو خط بینی بود جدا از آن خطوط از زبان آدم جدا بود که در آن
ظاهر بودند و او محقق در روح آدم را از آن [illegible] محقق بود در نور
دمید لاجرم از برای ظهور آن مثال [illegible] الولد سر ابیه السلام در
دو حرف لام الف مخفی [illegible] آدم را [illegible] بود در ختام [illegible]
نه حرف از این جهت خوانده اند در صحف او که گرفته از [illegible] ظاهر بود نام
[illegible] اول سوره که حضرت انبیا و رسل علیهم السلام بودند ظاهر شدند و
محقق از زبان ابراهیم سوره و حضرت موسی کشف شکافتن حاجت او بود بسته
ابراهیم گفتم واتبع ملة ابراهیم حنیفا ابیکم ابراهیم هو سماکم المسلمین
کردن و در [illegible] اول سوره از این قرار بجست بخلاف افتتاح صلوة
اشراق نیز بر دو اصل بود برخلاف افتتاح که بفرق از زبان آدم سوره [illegible]
شکستن و شکافتن است والحمد لله رب العالمین [illegible]
[illegible] بعبارت [illegible] علم [illegible] و سبب [illegible]
است که تا این مواضع را از روی آن [illegible] از مواضع دیگر جدا
نمیدانند [illegible] آن که اعلام نماز [illegible]

دراوایل

دراوایل قرآن که برای [illegible] نماز نداده می شود که صورت
ایشان در آن مواضع ظاهر است که در وقت وضوی صلوة و مس
قرآن میشوند تا معلوم شود که این مفردات در کتاب شروع کنند آن
[illegible] کتاب تفسیر مفردات پدید نیست که شود و بار الهی
طهارت همان قبیل بند که از آلایش این کتاب پاک شده اند و در عالم
مفردات که عالم توحید است در آمده اند که آن مواضع را که در وضو و صلاة
و مس قرآن [illegible] صورت مفردات اند تا معلوم شود که تقوی و پاکی
حقیقی نمیدهد الا کسی را که بتر آن مواضع رسد و بداند که این مفرد در کتاب
موجود نیست [illegible] و ابجد که [illegible] مس قرآن [illegible]
[illegible] آنست که ایشان موضع مسار اسماء اشیا اند که مفرد
حقیقی اند چنانچه در سوره [illegible] از بیان خدا [illegible] متشابهم
منعم آمده است چنانکه میگویند الف بی تی ثی جیم حی خی دال ذال
ری زی سین شین صاد ضاد طی ظی عین غین فی قاف کاف
لام میم نون واو هی یی [illegible] کاف و چون از اسما مقصود
[illegible] است از الف لی را در کتابت [illegible] و بلم [illegible] آن
اکتفا کردند یعنی بصورت [illegible] نوشتند و چون اسم از [illegible]

جدانیست در تلفظ تمام اسم مسار را با هم خوانند که آنرا نوشتند واو
مجموعهٔ الف خواستند خدای تعالی نیز از رف الکتبها و لله هر بود در بود
للذین یتقون الرکینم سفرا و طهارت هر دو یک معنی دارد و در وجود
انسان در مواضع وضوء صلاة و مس قرآن و طواف کعبه
در وجه و در دست و با صورت اشیا نیز اینها را نمود حقیقی کرده
نموده اند و از برای بودن درگوه نیز که مید دان فاصلها
دست مید هند و می ستانند که هر گاه که از آن [illegible] منفصل است
منفصل از حرکت مید هند آن مسار حقیقی که یک کلمه خود را است از
ظهور میکنید تا [illegible] و [illegible] بر این قیاس بین با نیز دلایل چون معلوم شد که
همه از بیان آیهٔ ده بر اسم مقدم است و نمود که لا یمسه الا المطهرون
تا ایطالب سر الله ترا معلوم شود که تمیز در میان قرآن صورتی قرآن
معنوی چیست یعنی بدانی از دانستن سر وضو و طهارت که آن
مواضع را که بشوی بحقیقت و آن حقیقت جست و بعد از آن آنرا
که مس بکنی قرآن مجازی نیست و فضیلت غسل را هم در بیان و بدانی
که چنانکه صورت وجه و ید و رجل تمام کلمهٔ آن یعنی العلیا اند
بتمامی وجود تو کلام الله ناطق که سر هر قطرهٔ آن که در ازای

منفصل

که منفصل است از دوازده [illegible] منفصل و چون از سراپای
وجود تو هر قطره که بچکد یک کلمه بود حقیقی از ظاهر شود که حبیب
رب العالمین از بیان غسل و طهارت حقیقی جز این نبود از بیان الفاتحه که فرمود
از هر یک قطرهٔ آب که از غسل کنند بچکد حق تعالی ملکی را بر آن قطره موکل گرداند
است تا تسبیح با شود ای قدر و شان بنی آدم سبحان زین رو که مقام بر اسم
مقدم است و آن ذات بی شبه و مثال حق ذو الجلال بی زوال تا ابد الابد
تعالی شانه لا بزم حق فرماید که و ادخلوا الباب سجدا و الحمد لله رب العالمین یعنی
از برای آ سجودی و از برای ب سجودی و از برای ت سجودی و از برای ث سجودی
و از برای ج سجودی و از برای ح سجودی و از برای خ سجودی و از برای د
سجودی و از برای ذ سجودی و از برای ر سجودی و از برای ز سجودی و از برای
س سجودی و از برای ش سجودی و از برای ص سجودی و از برای ض سجودی و از برای
ط سجودی و از برای ظ سجودی و از برای ع سجودی و از برای غ سجودی و از برای
ف سجودی و از برای ق سجودی و از برای ک سجودی و از برای ل سجودی و از برای
م سجودی و از برای ن سجودی و از برای و سجودی و از برای هـ سجودی و از برای
ی سجودی و از برای ب سجودی و از برای ت سجودی و از برای ث سجودی
و از برای ث سجودی تا [illegible] سجود دیگر هم و ادخلوا الباب سجدا

داز برای حق قل احد صمد لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفواً احد اداه باشد
که آن یگانه است صفات است حق که حق نور اول و روح اول علیه
افضل الصلوات از هستی و وحدانیت او خبر داد که فرموده کان
الله ولم یکن معه شیء الا هذا که الآن کما کان ذلک من فضل الله علینا
وعلی الناس ولکن اکثر الناس لا یشکرون تا جرم چون درین
نعم بلا زوال و بلا انتقال شاکر نباشند نعمت حق که ذو الجود
والنعم است که بر ایشان زیاده نشود بلکه بکفر مطلق باز گردند و در دو
سرای از دو جهان محروم شوند و بعذاب شدید در روز وعید مبتلا شوند
که فرموده لئن شکرتم لازیدنکم ولئن کفرتم ان عذابی لشدید
که حق امام المتقین از مقام توحید صرف که رسید و بود خبر فرموده
که انا الاول والآخر والظاهر والباطن چون در سبع فتح در انکار نهاد
و هو السمیع البصیر واصل خبر از برای آنکه ندانسته که چون وجود آدم
او نقطه بود و باز با نوار اول نور واحد بود هشتاد هزار
سال بیشتر از خلقت حق خلیفة الله که از پس در آمد و از آن وجه
که از همه بیشتر بود که آن سبع مثانی مخصوص این بود اول دو نو قدیم
از نیز حیثیت بود که آن سبع مثانی از آن وجه که ظرف اشیاست
بر همه مقدم بود

الهی رحم مستغفر نشود

حیثیت

آنکه نقطه بود و دو آن نقطه که وجود عزیز حق امام المتقین
بود در آخر نیز او بود و ابجد که نیز حروف باز با بیشتر بود
که نقاط بند و از آن نقطه اصل موجود شده اند که هم او وجود
لعلم نقطه کثرها الجاهلون آنکه در توریت آمده است که و
رحمتی وسعت کل شیء فسأکتبها للذین یتقون ویؤتون
الزکوة والذین هم بآیاتنا یؤمنون الذین یتبعون الرسول
النبی الامی الآیه ابطالب این رحمت بی نهایت حق خداوند
هدایت حق بدانکه بقرینه یتقون معلوم میشود که آن رحمت وسعت کل شیء
الهی را خصوصیتی خاص با وجود است کند این رسول نبی امی علیه افضل
الصلوات بدلیل الم ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین
و باز لفظ متقی را که بر بلند کارست از آن آیات ترکیب خصوصیتی خاص است
با وجود آن که مجرد دانند وحی امیر المؤمنین و امام المتقین امام المتقین
از برای آن بود که وجود وحدت خود در آن نقطه فرد واحد دانسته بود
که بیرون زین نقطه که عالم توحید است عالم شرک آن دو بینان است
که در حق ایشان فرموده کثرها الجاهلون و چون رحمت حق ذو الرحمة
الواسعة است از برای متقیان نوشته بود با آن مناسبتی صفت

دیگر از آن متقیان مطهرون بابی فرمود که ویؤتون الزکوة زکوة
درین مقام مناسبت باز از روی پاکیست و بعد ازان دستت
که نویسنده همتست و در وجود اوست که منزکی تمام وجود ذات
زهی رحمت زهی بدایع رحمت از ضبط علم بی نهایت و بدایت
و غایت حق علام و خداوند کلام حق و الله اعلم
درمی الهی ح ه چنین مینماید که فرزند آدم میراث آدم وقتی می برد که متوجه
زیارت وجه پدر شود و متوجه شود و متوجه باشد و بعد ازین بی غا [illegible]
ذکر مشرکان نجس العین میفرمایند که انما المشرکون نجس فلا تقربوا المسجد
الحرام پس مشرکان ازان وجه که نجس بودند نتوانستند که بان مسجد پاک حج
پاک مشرف شدند نرسیدند نه بصورت و نه بمعنی و اگرچه چنین استند
که برسند اما مانع ایشان موحدان بودند که میدانستند که در شان
ایشان است خسر الدنیا و الاخرة ذلک هو الخسران المبین
در زمان حضرت حبیب رب العالمین صلعم از هم سوره بعد
رجا امیر مؤمنان در آن زمانکه بر مشرکان نجس العین مینمودند و چون
ایشان میبردند [illegible] بستن باآن خانه پاک با جرمت اما مومن
ان معهود کافر بود که مؤمنان بخوف ضعف شدند [illegible]

و قتل مشرکان

و مشرکان نجس العین از بندگان موحدان بالی ادراک صوری
و معنوی حق خداوند خانه خواستند بدلیل آنچه که فرمود و ان
خفتم عیلة فسوف یغنیکم الله من فضله ان شاء الله ان الله علیم
حکیم [illegible] رحمت الهی بود حق در وسط مان حق بحکم اسرار معلومات
هیچ مبدا ای طالب که چرا از هم بر خیچ از بنای آنکه رحمت الهی کلام
البست [illegible] از هم بر ریز بر همه اشیا و سیح و نسبت [illegible] در
بنای الهی در صورت دیده شود که بعینه همان حکایت حج
موسی کلیم است که فلما تجلی ربه للجبل جعله دکا و در [illegible]
هیچ کوه [illegible] بر عکس موجودات خانه برهم زد و شکسته
نیز دلیل این معنیست که آن خانه صورتیست که رحمت الهیست
درین شهر از هم بر کند و پاره پاره شد تا حقیقت خانه
خانه جمال با کمال خود را از آن وجه که پادشاه صاحب جمال
دو جهانست بنماید و آشکار گردانید تا معلوم شود که پادشاه
عاشقان از غایت عشق پادشاه صاحب جمالان دو جهان حق
کیست و از چه روی که نه این درجه اعلی و منازل اکبر رسیده
و بر ایشان و ما نگوییم باستحقاق صورتا و معنی نیست

اگر رسید شما از دست نبی
سبب منع مشرکان
از حرم بی زود ولدگه
بی نیاز بگردانند شما را
خدای از رفتن رحمت
خود بوجهی دیگر اگر خواهد
بدرستی که خدا دانا است
در ستکاری و درست
گفتار

گرفته است که در شان اوست که انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر
لک الله ما تقدم من ذنبک وما تاخر ویتم نعمته علیک ویهدیک صراطا
مستقیما وینصرک الله نصرا عزیزا و سنگ حجره بکشش
نیز توجیه دلیل این معنیست که از بهشت در بیابان آمده که حجر الاسود
را هم از این خط سفید در قیامت می‌بایستی که فتح تا عهد نامه‌ای که این
اسرار حق که در کار رسول رسالت نگار بر او نوشته بود از همه کتابهای
الهی و جمع حقیقت الهی حق و جو[illegible]نده شود و از دست سودان
بنی آدم بر آن محک سنگ سیاه کم عیاری فرزندان مخطی آدم
ظاهر شود و چون زر کم عیار که در آتش میرود از برای سوختن غل و غش
آن خطاکاران در آتش سعیر و بئس المصیر بروند تا چون حضرت باجلود
غشت پاک بسوزند و نیست و نابدید شوند که کل من علیها فان
و یبقی وجه ربک ذو الجلال والاکرام این سنگ محک عیار نشان
آن وجه باقیست که از آنکه حق فرمود ولله علی الناس حج البیت
من استطاع الیه سبیلا ومن کفر فان الله غنی عن العالمین
کلام الهی حق در حالتی که دعوة الناس کرد و بزیارت وجه چون
هدی للعالمین بود هر کس که هدایت یافت و متوجه وجه شد در
سرای آن جهت

سرای آن جهت جاوید آن بار یافت و ایمن شد و هر کس که این دعوت را
قبول نکرد و در سرای باقی در نیامد و در سرای فانی که ما سوی
الله است بماند که عبارت از عالمین است از خوفی که داشت در وادی فنا
غرق شد و چون حق بیت جای وجه باقی بود و عالمین ما سوی الله فانی
تا بر آنجا چون فرموده بود که کل شیء هالک الا وجهه بعد از و من کفر
ما فناست فرموده فان الله غنی عن العالمین که از عالمین که ما سوی الله
ازحق الله از برای آن غنیست که مجموع فانی اند و در حکم عدم مثل
سایه ذات که هیچ کار ذات سایه ذات موقوف نیست بودن و نبودن
سایه بحسب ذات علی التسویه است سبحانه اعظم شانه ای طالب اگر حجر را
این سنگ صاحب عیار با این کیفیت بزرگی کم عیاری و تمام عیاری
نتیجه که در بیابان که آن سنگ بیت نشان فصیح صدای حق آمد و زنگ
او وعده حق چنین بود فرموده که او بدایت تعظیم کرد ای الله
نکرد و حق تعالی است گواه صدق الله العظیم وصدق رسوله الکریم
ونحن علی ذلک من الشاهدین والحمد لله رب العالمین ... تم ذکر
الواح و کسر حجرات در مشعر الحرام که از پیش گذشته است آنچه موسی کلیم
در آن وقت که غضب بر مشرکان بخشم که گوساله پرست کرده بود

کسر الواح فرمود و قوم که انابت کردند فاقتلوا انفسکم از برای آن گفته
بوجهی که در علم قدیم حکیم علیم جلّ و علا چنین بود که در وقت ظهور آن جاری
کتاب آخر در وجه انسانی بعد از ظهور بر جمال المستقیم کتاب خاتم
انبیا علیه و علیهم السلام مشرکان بجمال العین بیکبار بقتل حکم شدند آمده
که در کتاب کریم انبیا خاتم و حبیب حضرت ملک علیم جلّ و علا حکم خدای را در آخر
چنین بود که اذا انسلخ الاشهر الحرم فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم
که این سلخ ماه ما جرت بعینه همان معنی کسر لوح و حجره داشته
و شک نیست که اگر قوم حضرت موسی هم مشرک نمی‌شدندی و هدایت را نگذاشتندی
و متوجه گوساله ناقص و بی هدایت نشدندی مثل کفر کافران این
زمان ملعون دو جهان و مستحق عذاب در دنیا و آخرت [illegible]
[illegible] از ازل آن تا ابد الآبدین بود [illegible] مشرک
بجمال العین ایشان تجلی [illegible] که از عالم
جاهل ظالم کافر فاسق فاجر مشرک بجمال العین گردانیده تا بیکبار بقتل آیند
و نیست شوند بحکم نص کلام تنزیل ملک جلیل [illegible] که فرموده فلا تقربوا
المسجد الحرام [illegible] فاقتلوا المشرکین [illegible] در این سوره که نام
توبه دارد که حضرت موسی کلیم مشرکان قوم خود را از برای انابت همان فرمود
فاقتلوا انفسکم

فاقتلوا انفسکم فتاب علیکم عند بارئکم که بوجها بعینه همان معنی است
که فان تابوا و اقاموا الصلوة و آتوا الزکوة فخلوا سبیلهم که صلوة
عبارت از آنست که رو در موضعی میکنند و در سجود می‌بینند که چون باشد
[illegible] و هدی للعالمین [illegible] از برای نفس خود البته قتل
و ذبح می‌باید کرد تا بحقیقت عند الله انابت ایشان قبول باشد
رب العالمین و مالک یوم الدین حضرت تمامی ادیان و ملل را در دنیا
حبیب خود را از غایت محبت و عشق که با او داشته آورد و همه را دین
و یکی [illegible] گردانید چنانچه بدیده تحقیق مشاهده میشود
که جمیع معانی کتب آسمانی سوای کتاب جامع خاتم انبیا [illegible]
[illegible] که در [illegible]
وجه مطلق او موجود نبود [illegible] که لله الواحد
القهار و چنانچه حضرت موسی کلیم از طور که بیرون آمده الواح را شکسته [illegible]
[illegible]
نمیکند و چنانچه حضرت موسی کلیم [illegible] از برای [illegible]
کردن نیز مناسبت [illegible] دارد که همان [illegible] که بعینه همان [illegible]
که موسی کلیم از برای [illegible] بود [illegible] از کوه [illegible]

سبیلهم

کنند
برخی آیند همان قدر سنگ می شکنند و سخنها را در آن که ظاهر
وخدا را در آن شکستن یاد می آورند و جواری کوسارها از آن
سنگ جماد ظاهر میکردانند که بوجهی عظیم دیده که حجاب خلق کرده
بود این بود والسلام   بسم الله الرحمن الرحیم یس والقرآن
الحکیم انک لمن المرسلین علی صراط مستقیم رسول نبی امی را بر
انبیا علیه و علیهم السلام خصوصیتی که با صراط مستقیم است یکی اینست
که آن را از وجه اعیان میتوان دانست که هفت کتابت بر وجه دارند
که هر یک حرکت از چهار سطر و خط الهی اند [illegible] سطر باشند صورت [illegible]
[illegible] رسول نبی امی [illegible] و از آن وجه که البته خط [illegible] استوا بر وجه که
[illegible] اول بر [illegible] میکند تا [illegible] صورت [illegible] خدای [illegible] در وجه
ظاهر میشود [illegible] وجه سطر آن [illegible] رسول نبی امی [illegible]
علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات برخلاف انبیای دیگر بر صراط
مستقیم باشند که چون این رسول نبی امی بر صراط مستقیم بود [illegible]
احدیت تعالی او را [illegible] خواند که [illegible] است [illegible] و در سوره
فتح نیز که [illegible] فتح [illegible] استوا است [illegible] حقیقی [illegible] نعمت خود را
هم بر همین حبیب خود تمام کردانید از [illegible] صراط مستقیم [illegible]
بعوض

بعوض آن [illegible] دو در [illegible] که در مثال آن هفت
اصلاست برخلاف [illegible] اول [illegible] رکعت نماز بر دو واجب کردانید
و بر آنهان او که هم از بیان [illegible] دو در روز آخر کرده
حلقه معلم جمیع اسماست آن [illegible] رکعت نماز را تمام کردانید و بعد
از آن [illegible] بر مثال بلا زوال خود در سوره جمعه بدین آیه فرمود که
فاذا قضیت الصلوة فانتشروا فی الارض وابتغوا من فضل الله
واذکروا الله کثیرا لعلکم تفلحون و ازین جهت که رسول نبی امی را
در مثال آن هفت بود که [illegible] دو خط استوا که [illegible] بر آن هفت
میکند تا از هفت خط الهی [illegible] خدای [illegible] ظاهر شود این
رسول نبی امی در سوره که هفت آیتست در شبانه روزی [illegible] رکعت
نماز واجب میگذارد و در هر رکعت در قرائت آن هفت آیه
از [illegible] رب العالمین و مالک یوم الدین [illegible] یکبار طلب
هدایت [illegible] صراط مستقیم و ظهور او [illegible] روز دین میکرد [illegible]
اشارت آن صراط مستقیم را المخصوص [illegible] میکردانید که انعام
از [illegible] مالک یوم الدین [illegible] یافته بودند و ایشان غیر المغضوب
علیهم و لا الضالین بودند [illegible] نعمت و [illegible] عنایت [illegible]

یعنی [illegible] نماز [illegible]
[illegible]
[illegible]

اما در حقیقت چون رسول نبی امی از فتح مکه وفتح میسر شد که صورت
کیسو را ببست و بتان کعبه دو نیم کردانید و بران خط راست عبور کرد و منزه
زیارت حجر الاسود خداوند حفظ ستوا شد لاجرم ازین فتح کرد در ضمن خود
تسلیم وجه داشت بالله ذات و صفات حق محض و مخصوص شده بود
حبیب الله گردید بعد ازین فتح باآن دو خلعه ازلی ابدی مشرف گردید
که لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تأخر وازین فتح ازلی
ابدی حبیبان دیگر را سرور دو جهان جاودانی کردانید که فرمود
اذا احب الله عبدا لم تضره ذنبا تا معلوم شود بیقین که آن
فتح عبور بر صراط مستقیم وجه و داخل شد نشست در دار القدم
جاودانی که لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تأخر در ضمن
این فتح است تا چون رسول نبی امی که ازین فتح هدایت بر صراط
مستقیم یافته بود و مغفور گناهان بیش و پس شده حبیب الله شد
ایشان نیز که بدین مقام عالی فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر آه برسند
حبیب الله باشند و ایشان یحبهم ویحبونه نیز گردند ذلک فضل
الله یؤتیه من یشاء والله واسع علیم الحمد لله رب العالمین
الرحمن الرحیم مالک یوم الدین ایاک نعبد وایاک نستعین

[illegible]

ای طالب اسرار اسم حق امر کار چه از هدیت تلاوت
می چه در باب که هرگاه که تجلی هو کلمه حق ذوالجود بر جبل
وجود شود و از هم بریزد حق رحمان بر عرش عظیم استوا شده اند
باشد زیرا که تا کوه موجود لکم حقیقت دکا از هم فرو بریزد از روی
نقاط و کتابت سواد و بیاض وجه [illegible] است و [illegible] که خدا کهیعص
در فصل وخط وکتابت قرار نشو اند گرفت لاجرم از هم بریزد تا حادث
باشد که حق رحمان بر عرش مجید [illegible] تا بشاد که له ما فی السموات
وما فی الارض وما بینهما وما تحت الثری که عبارت از جمیع اشیا است
که قالوا انطقنا الله الذی انطق کل شیء که رحمن اسم صفت است
تکلم بسم الله الرحمن الرحیم یعنی بنام الله که رحمن است و کلام قدیم
ملک علیم است که صفت ذات بی مثال ذو الجلال است و کلام قدسی
کلیه زهد ایت حق ملک علیم حق ه از روی معنی چون بیان رؤیت
رسید با وجود آمد یعنی چون خود بین و خداشناس شد فرمود
کانا اول المؤمنین تا معلوم شود که این در ضمن معرفت و شناخت
نفس خود و رب خود است که حصول این معنی از روی بینش
واول مومنان حق کلیم است با آن ذلیل که قبل از واحدی

از انبیا و اولیا و خاصه‌ان سخن اطلب رؤیت وجه ذات
نکردند چون از زبان آن قوم ایمن از خوف عدم رؤیت اولی
ترنبود لاجرم از جمیع مذکور از قول او گوید که انا اول المؤمنین
و از برای اینست که هر کس که بزیارت جای آن وجه باکی میرود بعد
آن کتابت وجه که چون لوح شکست و رحمه بر عرش استوا یافت
طواف میکند که آن سنگ را که بر میان آن حجر سیاه است از زبان
آنها که کتابتیست از آن کسر لوح در شان اوست که کان امناً و من
کفر فان الله غنی عن العالمین که عالمین از آن وجه که با کو
الله اند و سایه ذات الله واقع شده اند و چون هر ذات و شخص
از سایه خود مستغنیست بطریق اولی که ذات حق خلاق وجود
نیز که از هیچ کار او موقوف بعالمین که ماسوی الله اند
باوجه باقی مجموعه فانی اند نباشد که یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید
والسلام   الکرة مسیح کلمة الله که ظهور از مریم بکر کرد صلواة
الرحمن علیها که ادراک اهل ظاهر از دریافت آن در شکیک
و خیالات فاسد باطل محال افتاده است و سر حکمت آن
کما هو حقه نمیتواند بفهم رسید و تغییر و تاویل بعضی کلام
تنزیل

یعنی که بعینه ظل او
واقع شده غنی و بی نیاز
باشد و بکلم کل یوم هو
فی شان صح

تنزیل را بعضی دیگر نمیتوانند یافت در آن محل که در سوره مریم بکر
سلام الله علیها که کهیعص است که حق در آن تعالی میفرماید فارسلنا
الیها روحنا فتمثل لها بشراً سویاً که باجه مریم بکر آن روح آمد که در صورت
بشر در آمد بود راست در تکلم در آمد و گفت انا رسول ربک یعنی این آیت را
از سوره احسن القصص در می باید یافت که حق یوسف جمیل در منام
دیده که انی رأیت احد عشر کوکباً والشمس والقمر رأیتهم لی ساجدین
که حق یعقوب بتاویل آن رویا با احادیث فرمود که اگر در واقع علم
تاویل احادیث یعقوب و یوسف نبودی و اگر بودن ممکن نیست
حق یوسف از رؤیت خود چیزی دیگر از علم معنی بعالم صورت خبر نتوانستی
آورد اما که حق یعقوب با زوجه فرزندان حق یوسف جمیل را در حالت
رفع ابویه علی العرش سجود کردند که الرحمن علی العرش استوا آن
مظاهر اند که حق یوسف جمیل بود فی الحال بی توقف چون عالم بعلم تاویل
احادیث شده بود بتاویل رویا خود مشغول شد و گفت یا ابت هذا
تاویل رویای من قبل قد جعلها ربی حقاً یعنی حق الله که پروردگار
صورت نگار منست آن حوادث را راست گردانید بحکم ذلک من فضل
الله علینا و علی الناس و لکن اکثر الناس لا یشکرون و حال آنکه

دخی گورندر دکی مریمه
دخی گورندی جبریل یری
اکا که بیکست سور بنده

تا برسی در عالم معنی جرم کبری نورانی را که عبارت از شمس و قمر و کواکبند
دیده بود که او را سجده کردند که تأویلش به پدر و مادر و برادران کردند
صحیح شک نیست که بعنوان آن گفته که ایشان عند الله شمس و قمر و کواکب اند اگرچه
بحسب ظاهر صورت بشریت معین داشتند تا از بین معنی آن صادق نیفتد
و تحقیق در حکایت مریم بکر حامله شود بیش از حمل او از روح خدا
و رسول خدا و سخن خدا بود اما چون بعقیدت و نبوت و فرزندی بشر شوید در
بکر بکریت مریم علیها السلام بر آن اعتبار بود که دست غیر او را نیابید و مس نکرده
لا یمسه الا المطهرون حمل او از روح القدس بود که هیچ بشری بشر خلقت
او نرسید و نتوانست رسید والله اعلم سر نیست از اسرار الهی و بنا بچه
بر قاتل قتل واجب می شود بر عاشق نیز بحکم من عشقنی قتلته ثم ما قتل بود
از برای آن چون حاجیان زیارت وجه الله میکنند و از آن وجه دعا عاشق
آن بوده اند چنانچه بمجاهده و مشقت راه دور و دراز اختیار میکنند تا ما معشوقه
ایشان بر آن وجه ذات حق تابع می شود که هر کس که عاشق میشود گویا قتل کرده
است قربان که بعد از زیارت از برای نفس خود میکنند دلیل من عشقنی قتلته
است تا معلوم شود که هر کس که عاشق میشود گویا قتل کرده است و خونی
در ذمه دارد چون از برای معشوق خود بجهة معشوق خود قتل
می آید

می آید معشوق اوست که باز دید و دست بحکم و لکم فی القصاص حیوة
که چه حیات و را ابدالآباد خواهد بود که معشوق و محبوب در تبع او شود
ای عاقل قصاید و دقایق کلام قدیم خالق خلایق حق ندا بکه بحکم و لکم
فی القصاص حیاة تا در عالم توحید حق احد صمد لم یلد و لم یولد
در بیابان و دیده باطن نه بینی و یکی ندانی راه تحقیقت حیات نخواهی یافت
یعنی اگر گوشت بریده گوشت خود را قائم مقام آن گوشت کرد آن و اگر
چشمی کند چشم خود را قائم مقام آن چشم کرد آن تا و الجروح قصاص
و لکم فی القصاص حیوة یا اولی الالباب پس چون حیات کلی مخصوص
توحید بوده است و حیات کلی نیز در حکم فنا او خواهد بود که شرک گمراهی بود
یا ایها الذین آمنوا انما المشرکون نجس فلا یقربوا المسجد الحرام چون
آن مسجد الحرام از روی توحید هدی للعالمین است که مجموعه ما سوی الله اند
منزل نجس مردود دو جهان جاودانی را از تقرب جستن او حق جدا کرد
خانه پاک منزه فرمود   بیان آن که بعد از الرحمن علی العرش
استوی له ما فی السموات و ما فی الارض و ما بینهما و ما تحت الثری
که عبارت از جمیع اشیاست فرموده اند یعنی بعد از الرحمن بر عرش استوی
خدا استوی وجه آدم که عرش عظیم است آن عرش راست باشد

هم بواسطهٔ آن حفظ که بر وسط جمیع اشیاست مر اشیا را از آن
ابعاد ذات چه سفارسی که رحمانیست و جای دیگر که بیان
هم بمنزلهٔ زنده بجای علی کرسیه هم در رقم آن آمده و نموده اند
مفهوم آن باین از روایات خداوند بیان آن اینست که چون در
روز قیامت اهل بهشت در بهشت بصورت امرد خواهند
رفت و کاردانی برای صورت غذای آن خواهند بود
که صورت امرد قرار خواهد که کرسی الهیست بیان آن با ایمان
از عرش و در آدم نزول بکرسی و بهتر الصلوات الله علیها در
روز زده باشد که آیا کرسی الهی سر جمیل آنست که نبود ان
الله جمیل یحب الجمال در آنکه ربی فی احسن صورة بجای تفسیر احسن صورة
بصورت امرد مطلق نمود صدق الله العظیم و صدق رسوله الکریم
والحمد لله رب العالمین — قوله تعالی قل ان کانت لکم الدار
الآخرة عند الله خالصة من دون الناس فتمنوا الموت ان کنتم
صادقین ولن یتمنوه ابدا بما قدمت ایدیهم والله علیم بالظالمین
از آن وجه که ظهور دار الآخرة در یوم الآخر خواهد بود که جمعه
است در سورهٔ جمعه نیز در آیات آن باین معنی نزدیک است از برای
رذاعم

[illegible]

... منکران کل یوم هو فی شان که بدلیل کما لقیامت ... التسع
شکر شان آن شده بند در روز جمعه که روز آخر است قوله تعالی قل
یا ایها الذین هادوا ان زعمتم انکم اولیاء لله من دون الناس
فتمنوا الموت ان کنتم صادقین ولا یتمنونه ابدا بما قدمت ایدیهم
والله علیم بالظالمین چون منکر آن روز آخر بودند که جای در فرح
از لذات آن نتوانند بود که موت او را که عبارت از نشش روز
دنیاست تمنا نتوانند کرد که در دار الآخرة که عبارت از یوم الجمعة
است و در روز جمعه است زندگی جاوید شوند و از آنجا آخر شود قولی انار
و آخر دعویهم ان الحمد لله رب العالمین در سرای آخرة از آن وجه
به مقام اقامت جاوید انیست بجز که اولیا الله را ... باید
برنج مخصوص باشد اما چون مقام اقامت است بیشتر الّا از سه
نوع صلات می باید که کلم تقلیب که از بیان است ... دارم
صلات جمعه حضر باشد از برای آنست که از دیگر نامها است
التمام در کلمه آخر صورت جمعه که جمع قیلوت حضر ظهور گردد
است والحمد است که صلات بی قرارت او حضور آنکه نیست
و ... آنست که دوازده ... که ششم روز و یوم مزید بود

[illegible]

آخر است که روز خلقت [illegible] از جمله [illegible] و آنچه در حدیث است که قیامت در روز جمعه
خواهد بود موافق و مطابق کلام قدیم رب مالک [illegible] الدین است
تا که روز قیامت را در جمعه [illegible] یوم الآخر فرموده اند و روز جمعه
که از جمله آخر ایام هفته است از برای آنست که از روز یکشنبه [illegible] هفته است
و روز آخر یازده تا آخر ایام معلوم شود که روز آخر است [illegible]
[illegible] مکرر است و اگر باز جمعه [illegible] بودی [illegible]
پیدا شدی [illegible] یا دور [illegible]
که اهل [illegible] اند و اگر [illegible] اند که [illegible] دیگر هم در
[illegible] وهم [illegible] که در [illegible]
سبحانی [illegible] که عبارت از [illegible] نیست و از
[illegible] که کتاب [illegible] بیان وجود [illegible]
از آن [illegible] که کل [illegible] مبارک [illegible]
[illegible] فرموده اند [illegible] از بیان [illegible]
که [illegible] فرموده اند [illegible] حق [illegible]
برده از [illegible] آدم [illegible] بود [illegible] ایجا
[illegible] قیامت [illegible]
[illegible]

[illegible] کتاب [illegible] از مظاهر اشیا نزول [illegible]
[illegible] در عالم [illegible]
تا [illegible] موجود [illegible] بود که [illegible] دار العاقبة [illegible] فضله
[illegible] نیست [illegible] بود که [illegible] ابدا [illegible]
از [illegible] که [illegible] است که [illegible] بود
[illegible] فیها ولا تعری [illegible]
[illegible] کثافت [illegible] انسانی و تمامی اعضاء [illegible] بود [illegible]
[illegible]
[illegible] لباس را [illegible] کشید که [illegible]
[illegible] کردن [illegible]
بود که یا آدم [illegible]
که لباس [illegible] با آدم و آدم [illegible] بواسطه [illegible]
[illegible] کهنه نمیشود [illegible]
شیطان [illegible]
با کلا و شربه فرموده اند [illegible] آدم [illegible]
[illegible] از روی کرامت [illegible] فرموده [illegible]

[illegible] اول [illegible]
[illegible]

[illegible] دیو [illegible]
[illegible]

شنید

انزیزه وکلا منها رغدا حیث شئتما ولا تتبعوا خطوات الشیطان
انه لکم عدو مبین چه دشمن از بنا انکار بزرگ تر توانه بود که
دلالت [illegible] شجره فی الجنة کرد بگردد بگفت که آن شجره خلد است
و ملک لا یبلی و ملکین بخرد بگفت آن ملعون شد و عاجبین بلعنة اللعنة
الله والملائکة والناس اجمعین بنحو است که بسبب بنید انسان را منقطع
کرد اندکه ملعون مردود و مطرود درگاه میگفت آدم بنا ... تا
بواسطه ایشان شده بود و بنی آدم تا ما ن حوا را دشمن
او نگردند بنحوی و او اختیار کردند تا مخصوص شدند تابو و بنو
تا بیاکه فرمود لاملان جهنم منک وممن تبعک منهم اجمعین
وازین جهت که در شب رمضان که مامور با کل و شرب شد و هو
با تر مانن نیز هستند که از رجم شیطان شد و ... بلیه ...
انسانست که فرمود در سوره که منسوب با بغاحت قد خسر الذین
قتلوا اولادهم سفها بغیر علم وحرموا ما رزقهم الله افتراء علی الله
قد ضلوا وما کانوا مهتدین و در جنب ان فا ... تنبیه
که واقع اند انشا جنات معروشات وغیر معروشات والنخل
والزرع مختلفا اکله وازیتون والرمان متشابها وغیر متشابه
کلوا من

کلوا من ثمره اذا اثمر وآتوا حقه یوم حصاده ولا تسرفوا
انه لا یحب المسرفین الخ با زفرمود ولا تتبعوا خطوات
الشیطان انه لکم عدو مبین که دلالت شجره خلد و ملک لا یبلی
میکرد و بان تکونا ملکین او تکونا من الخالدین کلاف این غرور
دیو لعین فرمود که وما جعلناهم جسدا لا یاکلون الطعام
وما کانوا فیها خالدین تا معلوم شود که شجره خلد شیطان شجره
بوده است که خدا کل و شرب است و آن شیطان عدو دین در پید
انداف چنین بغرور دلالت کرد که گفت ما نهیکما ربکما عن هذه الشجرة
الا ان تکونا ملکین او تکونا من الخالدین و قسم تیر دین خود
تاکید و مبالغه کرد که وقاسمهما انی لکما لمن الناصحین ای آدمی
اگر در حقیقت آدمی با نسی شک نیست که کید و غرور شیطان را دریابی
ولی روی سخن عدو خود مکن که حق تعالی در باب آدم فرموده بود
که انک ان لا تجوع فیها ولا تعری و حال آنکه در وقت تقرب
جستن بان شجره فی الجنة و چشیدن آن حق فرمود که بدت لهما سوآتهما
که سواة ایشان ظاهر از برای آن شد که چون اختیار کردند تا عریان
شدند و مراد الله غیر از این بود و آدمی که تابع شیطان شد و خود

بود داده که این معنی نکرد تا منع آن جود باز از نار خروج کنید و حواله
کنید تا بجا که فرمود یا بنی آدم لا یفتننکم الشیطان کما اخرج ابویکم
من الجنة ینزع عنهما لباسهما لیریهما سواتهما که همه دلالة
بر خلاف زعم تا بیان شیطان میکند والسلام و آنکه حضرت
فرمود که در آیید درین قریه و بخورید ازو از هر جا که خواهید که این قریه
از آن وجه که ام القری است حکم جنت دارد که حضرت آدم و حوا صلوات
الله علیهما در آنجا مامور باکل بودند از هر جا که خواهند که یک
جنت را نام سلامست و حضرت آنها حجة آن قریه که نام ام القری است
حقیقت فرموده است که دار السلام است و قرینه روشن آنکه حضرت آدم را
قریه در وقت در آمدن باکل فرموده اند حیث شئتم و [illegible]
الله [illegible] و فرموده حضرت ابراهیم خلیل حضرت خلیل [illegible] بکار
کشند آن خانه با حرمت که بیت الله است چون بود و [illegible] کنید
و نان دادن و شمع حور انیدن از سایر انبیا علیه و علیهم السلام
مقدم الجنس معروف و مشهور او بود که سزد خضیب صلوات
الله علیه در میان جمیع فرق و ملل شهرت تمامی دارد و خبیای محاسن
صورت که عارض ازو یافت بواسطه آنکه از زبان الهی حضرت [illegible]
آن خانه

آن خانه پاک با حرمت کشید تا معنوی نیز بواسطه اکل و شرب بکار
برد تمامتر ازو یافت لاجرم بوجهی دیگر از عنایات الهی حجة مخصوص شد
قبل از تمامی بنی آدم به آن تشریف دو خلعت خداوند جانه که بیان قدسی
فرمود که اکسوا خلیلی [illegible] چون قلم وجود بواسطه سنت ابراهیم خلیل
الرحمن در ملک وجود او بواسطه آن قلم قدرت خدا [illegible] توانند شد از وی
کتابت خدا که وعده صدق فرموده بود که فسأکتبها للذین یتقون
ویؤتون الزکوة والذین هم بآیاتنا یؤمنون الذین یتبعون الرسول
النبی الامی علیه افضل الصلوات [illegible] که مرو در ام القری گردند
که حضرت خلیل صورت و معنی عام او بود لاجرم بدو خلعت خدای نو شیدن
شد که موافق حال او بود که بردن جامه ایست که [illegible] از سواد و بیاض
[illegible] الله و توفیق [illegible] سبحانه و تعالی [illegible]
آن وجه که ممکن نیست که از جمیع مخلوقات و موجودات در عالم شهود
ظهور [illegible] کلام الهی بغیر از انسان از جای دیگر تواند بود [illegible]
وجود او از عرش وجه او و یکی از عرش [illegible] کرسی دهان
و زبان او که حدیث است که کرسی نسبت با عرش چون حلقه ایست
که در بیابان افتاده باشد و از بیان الهی ثابت شده است

الذین [illegible] که بعد کلان تابع
2 رسول نبی امی [illegible]

که آن کرسی الهی است که هر روز برون زدن آن آهیست که بر او [illegible]
است که ظهور [illegible] آن از وسع ودندان کرسی بحسب عشق
نیز در اندرون خود دارد که تمامی مخرج نطفند تا جرم آنچه فرماید
کل شیء هالک الا وجهه له الحکم والیه ترجعون چون از سر کلمه
ثنا و ستایش الهی خدای سرای جاودانی را ادراک کردی و از عالم
فانی که بغیر ازین وده باقیست خلاصی یافتی بعد ازین بتحقیق میدانی
که حق عزّ شانه و تقدس ازین مقام عظیم ایشان خبر داده بودند
که لا یذوقون فیها الموت الا الموتة الاولی ووقیهم عذاب
الجحیم فضلاً من ربک ذلک هو الفوز العظیم [illegible] نیز
حکم است که محبت و عشق عاشقان بآن وجهیست که در حقیقت [illegible]
الله است که [illegible] علام و خداوند [illegible] کلام [illegible] اسم مبارک علام [illegible]
بر زبان خود فرمود که [illegible] کرد این را عشق نامه نام حق [illegible] نگیرد
تا ابد برین سبق • از آن وجه که جاودانست والحمد لله رب العالمین
[illegible] شد چون [illegible] وجود [illegible] وجود وجه انسانی سرای جاودانی
[illegible] نیز دانست [illegible] از جهت آن عند الله اجریست
عظیم که فرمود لا تنزل الرحمة علی قوم فیهم قاطع الرحم از سرای [illegible]
در جای دیگر

در جای دیگر فرمود الرحم معلقة بالعرش تقول من وصلنی
وصله الله ومن قطعنی قطعه الله و امثال این حدیث که در سه کتاب
مجید ولی حمید حق مذکورست و ازین جهتست که آتش عشق
سرآمد شریعت انبیا و حکما و عقلا و غیره است چنانکه در مثنوی
آمده است که همه را [illegible] یا دمی باید نهاد و بحکم بیان الهی و تأویل
خدای وحده لاشریک له که اگر این آتش عشق و محبت الهی
در باطن عاشقان [illegible] و جمال با کمال پادشاه صاحب
جلال در دو جهان بر تیغ و خنجر [illegible] زبانه و شعله گوهر
وجود از دود دل و آه جان تنگ [illegible] وجه انسانی که عبارت
از سرای جاودان [illegible] وجود [illegible] قدر [illegible] و منزل عشق
الهی [illegible] که سبب وجود سرای باقی نامتناهی الهیست [illegible]
این عشق الهی موجود شد بنای سرای جاودان مستحکم و [illegible]
نیست کما قال وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها ان الانسان لظلوم
کفار که انسان از بیان الهی چون بسر [illegible] حکمت نرسید از ظلمی
که در نفس و جبلت خود داشت شاکر این نعمت الهی نتوانست
شد و چون در جای دیگر ظلوم را جهول فرموده تا جرم [illegible]

که قاطع الرحم بودند بل انتم قوم تجهلون خطاب فرمود و چون
ایشان نیز چون قوم نوح باب هلاک کردیتان که جای ایشان
ایشان هم نار سعیر خواهد بود که مما خطیئاتهم اغرقوا فادخلوا بئس المصیر
نارا لا جرم چون آتش عشق را بی عذری در محل خود بر بخت
شیاطین از بیرخان که جای ایشان نیز نار است و بعد از ایشان
با آتش است و بار آب است نه بسبب آتش بر می جوشند و از بر
ظلوم و جهول طوفان نوحی میگردد و چون بر میجوشند که بحکم
فار التنور از مقام آتش خروج میکند اما چون عشق حقیقی
از نار الهی خروج و ظهور دارد و آن را بکشتی زار
روان میکنند تا بنا د سرای جاودانی از و محکم و استوار کردد
بیان این عشق از این رو که ازلی بوده است ابدی نیز خواهد
بود که حق الهی فرموده اند که هر کس که چنین عاشق نیست خود
نیست و جاد است و طریق عاشقی را نداشته است اعوذ بالله من
الله غفرانک ربنا و الیک المصیر . مریم علیها اول
که دیدار مبارک بنمود و از آن وجه که بود تا نیز خواهد
حق القدسیة نیز در آیتی مناسبة حال او و من المقربین فرمود

که میتوانند بود

که میتواند بود که ملائکه باشند که مثل او محل و مقام ایشان سموات است
و در آیتی دیگر این صریحست که فرمود لن یستنکف المسیح ان یکون
عبدا لله و لا الملائکة المقربون شم مثله که از پیش گذشت
که حق آدم و حوا صلوات الله علیهما از آن وجه که آخر مخلوقات اند در آخر ایام
مخلوق شدند که جمعه بود لا جرم هر فرزندی که از بطن حوا برای وجود
می آید مثل هفته و وجه جواهفت کنا قدر قوة ازلی حق
لم یزلی حق تعالی بروجه دارد میتواند بود که در ازای
روزی واقع شده باشد و از جمله باید که آدینه کریم
المزید است داشته باشد که از فضیلتی که چون روز جمعه دارد سر آمد
مجموع مخلوقات الهیست و اوست که از روی توحید بدر رازی گاه گاهی
تا بیانهای وجود را فرو میکرد از بیان الهی و نیز اوست که از آن هفت
مکرر نیست چون آدینه فرد است و بر سر که وسط وجود دست مخلوقست
که در روز جمعه چون آفتاب بوسط آسمان رسد گذاردن نماز جمعه درست
بخلاف نمازهای دیگر و حق کلمة الله که در آسمان بود نام مبارک او
با بیع انبیا مسیح بود که بخط استوای آن چهار کتاب حال و محل
موسی سوم است که بر آسمان وجود بود که در وقت وضو کلان دیگران

آن چهار را مسیح می باید کرد که در از او بوجود و بعد که در وقت وضو
بخلاف دیگران آنچه او بر مسیح می باید کرد که چهار کلمه اسم عیسی
و مسیح است که جز از مسیح او داد و در وضو حضرات چهار رکعت که اقتدا
بواسطه التمار رسد نزول اجلال از آسمان کرد عند المنارة البیضا
شرقی دمشق که بار نشانست که تعلق سواد و جه دارد که علیکم بالسواد
الاعظم که حق داوند حدیثه را باین معنی فخر بود که فرمود النور حتی و النور
سواد الوجه فی الدارین و منارة جبائیکه جای نداء سلامست که از
آسمان آمده است چون طور وجود انسانی از روی زمین مرتفع
است و ببیضا بوجهی از آن جهت فرمود که آنروز زراکه این معنی و حقیقت
در وقت نزول و ظهور جواب کرد در آن بیضا فرموده بود تا در یغ
موافق و مطابق یکدیگر باشند لن یلج فی ملکوت السموات من لم یولد
مرتین معنی این حدیث را از کلام قدیم حق که در بای بسم الله قرآن
شده است بجوئید که در اینجا دو بار قمر انسانی را منشق می باید شد
یکبار از برای سواد یکبار از برای بیاض و در کلام تنزیل نیز همچنین
آمده است که لا تفتح لهم ابواب السماء و لا یدخلون الجنة حتی
یلج الجمل فی سم الخیاط چون آسمان می بایست رفت تا بجنت
داخل شوند

[illegible]

داخل شوند بعد از ذکر جمل خیاط که سم خیاط فرمود که هر دو جدا و ندشی اند
یکی در اول که لیست و یکی دیگر در آخر که سوز نست بی آسمان از آن وجه که دود
تعلق بسواد وجه که موست داشته باشد و جنت بیاض وجه باشد که در رخت آدم
الهیاست که موتعلق با تجاج دارد که بیاض در رخت ایشانست اگر گوئید
که جبل نیز تعلق با تجاج دارد آن را از وجه ابتهاج بجوئید که آن مقدم
بیاض وجه که بی موست در رخت آن سواد موست که اهل جنت بر آن صورت
جدا جادو دانی خواهند بود تا معلوم شود که جنت حقیقی بیاض وجهست
و در بیان اللهم بیض وجهی از بیان آنست که جمیع سواد وجه را از میان بر
باید خواست تا سمو بیاض بوجه دیگر سرای جاودانی گردد که در کلام تنزیل
حق جلیل است نیز همین معنیست که فرمود کل من علیها فان که موست
که بر زمین وجهست که در شان اوست که و یبقی وجه ربک ذو الجلال و الاکرام
در قوله حق که جاه این امت بهاین ای بحجبی یافته از حق بدید ابیر
یعنی آدم را و احمد را بهم فهم کن پس رو سوی ملک قدیم از آن
این معنی بود که حق برادر حقیقی علیه افضل الصلوة در آن حدیث مبین فرمود
که شوقا الی لقاء اخوانی یکونون من بعدی بهم نبیین نبی منزله الله الحدیث پس
فرزندان آن خلیفة الله صلوات الرحمن علیه این فرزندانه باشند که بتر

این معنی از صوابست که قه رب العالمین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین
که رسیده باشند نه آن ملاعین که از متابعت شیطان مردود بی سجود
ملعون مطرود از بی اسرار بیخبر باشند چنانکه قه الله ملک یوم الدین
که در جای دیگر بیان فرموده الا که ی ح آه امة احمد بخط استوا
ره بنزده جون وسط خواند خوا سبحان ما اعظم شانه و برهانه
واین که در روز جزا با مرحمت خدا جمیع بزرگان را که در عرش دو تن
در نظر آه دارد که مقام ه در اورند اول دو جامه سبز حضرت خلیل الله
علیه السلام بوشانند بوجهی دیگر از برای انکه بد و درست مبارک جود
کل سبز شده و جامه در مقام مبارک که جای وجه هدی للعالمین ح لهذ
بوشانیدند از بیان الهی و تاویل جدال وحده لا شریک له که فرمود
قوله آه کرد بر گردش جداری کرد راست حق تعالی کعبه
کعبه جای خدا است . و سنة الهی نیز چنین است که در آن خانه گر
با خروج جامه سیاه بوشانند بمناسبت حجر الاسود که نشان حطو را
الهیست جون اعلام کلام الله صورت که بر وجه حوا علیها السلام
که کلام معنویست از ید قدرت ح قه ملک یوم الدین که مکتوبست
که یک اسم مبارک هدی للعالمین ام ابوتی ست که ح الحمد قه فرمودند
مادر بر

مادر برادمی حوا بوده داندار بینا و نابینا بود از برای آنست که بر شما
واجبست که وجه خود را از نامحرم بوشند که همه خلایق ابنا زمان نامحرمند
بخلاف مادر و پدر و برادر حقیقی که بندگان ح قه احد صمد بندح ه
فافهم اگر فهم وحشتی دارید و السلام . ان الله لا یغفر ان یشرک
به ویغفر ما دون ذلک لمن یشاء خبر رحمت بلانهایت ح قه رحیم
کریم است ح آه که از این بنده عاشق دیدار او نه بندگان مشتاقان جمال
با کمال او میرسد و حوا بدر رسید که میتوانند بود که از رحمت نامتناهی
ح قه الهی ح آه و ذنوب که مادون شرک باشند بی انکه توفیق کند در انابت
باید از بندگانی که حبیب باشند بر خیزد بیز به من یشاء که عبارت از بنده
خواهند بود یحبهم و یحبونه در شان ایشان کرامت فرموده اند و ...
کلی است که میتوانند بود که کناهی که غیر شرک باشند بی توبه عفو نکند که
اذا احب الله عبدا لم یضره ذنبا که کناهی که شرک باشند هم توبه بر حی فرد
هر گاه که از شرک انابت کند و رو بوجه توحید ح ابو البشر آورد در صلوة
و بکو داید هم میکنند بنا به این آیه که در سوره توبه بعد از فلا یقربوا المسجد
الحرام آمده است که فان تابوا و اقاموا الصلوة فخلوا سبیلهم ان الله
جدالی ح قه ارح . انها آنست که ح احدیت تعالی شانه میفرماید که شرک

تا بدین مقام نمیرسد موحد نمی شود پس چون بآن مقام خود اکر
برسد شک نیست که موحد باشد و چون موحد باشد البته مغفور و در
جوار بود زهی عنایت و عاطفت و رحمت و مغفرت که حق تعالی در باره
بندگان بمشتاقان جمال با کمال خود از ازل الآزال ارزان داشته
اند الحمد لمن له الحمد والسلام علی من اتبع الهدی: فیض و فوائد
که قبل ازین در لیلهٔ سید الایام و عید المؤمنین و حج المساکین بر دل این
بنده از جناب حضرت خداوند روز ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء نزول
اجلال فرموده اینست که از برای یادگار در سلک کتابت منتظم میشود در یوم
در آن روز بزرگوار سنه خمس عشر و ثمانمایه بسم الله الرحمن الرحیم یسبح لله
ما فی السموات و ما فی الارض الملک القدوس العزیز الحکیم هو الذی
بعث فی الامیین رسولاً منهم یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم
الکتاب والحکمة وان [illegible] الحکیم ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو
الفضل العظیم: ای طالب حقایق و دقایق کتب [illegible] حالق [illegible]
حق تعالی بدانکه این آیات بینات از بدایت دارد [illegible] صفات حق [illegible]
[illegible] خلیل الرحمن صلوات الله علیه میکند که فرموده
بود ربنا وابعث فیهم رسولاً منهم یتلوا علیهم آیاتک و یزکیهم
ویعلمهم

ویعلمهم الکتاب والحکمة انک انت العزیز الحکیم که بعینه در بعثت ترکیب
دعا همان کلمات تامات اجابتست که حکمت الهی را اقتضا آن بود که
خانهٔ خدا را از مکان و جهت حق خلیل الله که از حجاز بود در دیار [illegible]
در موضعی که دور از مساکن عماره باشد بدلیل غیر ذی زرع بنا کند از
برای آنکه سنت نطق قدیم خداوند علیم که صورت او در آن وجه است
از جمیع بنی آدم [illegible] ظاهر میشد از برای این معنی حق خلیل
دعا کرد که پروردگارا [illegible] رسولی از ایشان با ایشان فرست چون
دعای حق خلیل در محل قبول افتاد حق تعالی فرمود که هو الذی
بعث فی الامیین رسولاً منهم بعینه چنانکه ارادهٔ حق خلیل الرحمن بود
و این که حق تعالی [illegible] را از جمیع بنی آدم امیین خوانده و این
رسول نبی [illegible] ایشان بود امی فرمود و معنی آن نیست که [illegible] آن
ظاهر تعبیر کرده اند بلکه از بدایت حق سبحانه تعالی که از روی تاویل [illegible]
این معنی دارد که از جمیع بنی آدم نطق [illegible] موافق و مطابق
کتاب ام الکتاب نطق [illegible] واقع شده است [illegible]
[illegible] است [illegible] است که آن [illegible] کتاب
ام چهار [illegible] پس بدین اعتبار تمام [illegible]

که پادشاه عاشقان محمد مصطفی که سید کاینات و سرور موجودات
بود از عرب بود تا بنا نسبت او باشند و آخرین را نیز از آن وجه
که منهم فرمود هم او خواهند بود که ظهور از آن نسل پاک فرمود المهدی
من عترتی من اولاد فاطمه صلوات الله علیها و در صحیفه الهی
نیز آنچه چنین است از برای اشتباه آن معنی کتاب ام الکتاب را
اگر چه بسته خلیل الله می بایست خلافت اما سبب این رسول نبی
او که او بنده دین و ملت ابراهیم بود آشکار شد تا از آن خلافت
معنی کتاب الهی مشخص شود و از سر عروج کند و در سدرة المنتهی
که سر نطق و صحیفه الله است قرار گیرد و بدلیل علم آدم
الاسماء .. کلها که کل اسما عبارت از آن سر نطق است که نزول است در جهان
دیگر چون آخرین ظهور ایشان بود که آن مهدی بود که مسیح بن مریم
را می بایست او در چون مسیح نیز با مقصود شد که اولی دیگران
او نیز او بود و ختم آخرین انبیا حبیب الله در سوره نزول
اجلال کرد که آن سوره منسوب بیوم الاخر است از برای آن
سوره را سوره جمعه نام است که فرمود لا تقوم الساعة الا فی یوم
الجمعه که آخر ایام است و این که فرمود ذلک فضل الله یؤتیه من
یشاء دو جهان

مبانیها بو جهاد دیگر آن معنی دارد که چنانکه نطق الهی از روی
ظهور مخصوص بقوم عرب بود و آن چهار صحیفه الهی در میان جمیع
قوم عرب و عجم مشترک است پس می باید که چون آن فرمود که اراده ذاتی
روان بود که از میان جمیع قوم عجم بقوم فرس که این فرماید که
ظهور قائم الهی آنچه در علم قدیم او چنین بود که از این قوم حزب الله باشند
که هم الغالبون در شان ایشانست و خلیل الرحمن که دعا
دیگر کرد و گفت واجعل لی لسان صدق فی الآخرین عبارت هم از آن
چهار صحیفه آخر بود و از برای آنکه بنی آدم با جمیعهم اگر چه هر قوم علی حده
با این صحیفه ایشان متکلم شدند بغیر عرب و این حزب الله مخصوص
که لو کان الایمان معلقا بالثریا لناله رجال من ابناء فارس صدق
رسول الله اما چون از روی صورت و چه در کتاب
وجه وجه در دندان و اطراف وجود و سپید و مفصل و بقیه
آنها آن بر ایشان اند علی السویه اند لاجرم قابلیت نیز دارند که اگر ایشان هند
باشند و روم و ترک و غیره که تعلیم ساجدان و شاگردان خلیفه الله
تعلم جمیع اسما کنند که فرموده اند در این آیه قوله هر که او را صورت
آدم بود را باید که دشمن این آدم بود اما در حقیقت

خلقنا الله ایشانند که این روح الهی در آن کس که کلمهٔ حق لم یزلست
اوّل در ایشان دمیده شد و اول ایشان بروح حدایی زندهٔ
جاودان شدند و از ایشان هم این روح الهی در جمیع دیگران
دمیده شد و خواهد شد چنانکه بدیدهٔ بینایی و تحقیق فا معه
میبرود اما هر کس را که بصارت قلبی باشد با بن معنی بینا تواند شد و بیکبو
سپاس حق ربّ الناس و ملک الناس مشغول تواند شد و دگر
آخر دعا باز آن جا تعظیم را بر لسان صدق تواند آورد که آخر دعوٰیهم
ان الحمد لله رب العالمین ربّ العالمین خلیل الله دعا میکرد که
واجعل لی لسان صدق فی الآخرین از برای آن بود که موعود آن در یا
روز آخرهم بایا بود که هذا یوم ینفع الصادقین صدقهم و چون
در روز آخر یا که یوم المزیدست عبور بر خط استوای صراط المستقیم خواست
بود که افتان چون بوسط سما برسد افتان و سطر الصلوة دور کوع
کذاردن شرط واجب باشد لاجرم چون بر عدل و قسط ذات
صفات که قایم بالقسط است برسند شعار ایشان صدق و راستی
خواهد بود و ایشان را این صدق چگونه نافع نباشد که بر آن صراط
مستقیم عبور از دوزخ میکنند تا بجنت که در علای وجو...
اسحق برسند

وجاست بر سند و خالدین فیها ابدا در آن دار الزوار از هدایات و رحمة
حق پروردگار صورتها نکارخانه قرار یابند و از برای شکر و سپاس این
ربّ الناس ملک الناس اله الناس در آن ابتهاج و دعاور دکنند که
الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شکور الذی احلّنا
دار المقامة من فضله چون در بیا روز مزید صادقان اصدق ان
نافع ایشان نباشد که این صدق مقتضی ان التقوی و صحت صلاحیت
است که حق فرمود انّ الارض لله یورثها من یشاء من عباده والعاقبة
للمتقین و یرثها عبادی الصالحون و چون آخر تقسیم بر وجه اتمّ بود
بر آن صراط المستقیم که از عبور آن صراط چهار دیگر بر خط الهی مزید میشود
لاجرم خلیل ربّ العالمین لسان صدق را در آخرین طلب فرمود
که عبور آن خط استوار است بر لسان است که هم در سورهٔ جمعه است
که آخرین منهم لما یلحقوا بهم و هو العزیز الحکیم ذلک فضل الله یؤتیه
من یشاء والله ذو الفضل العظیم مذکور که در این روز جمعه چهار رکعت
صلوات دیگر بر پانزده سفر مزید میشود که یکی اسم مبارک روز جمعه
یوم المزید است که صلوة جمعه از آن و مرتبه قایم مقام سفر است
نبی امّی علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات فرمود که لیس

بلکه فرجمعه تا اینجا بیان و تاویل آیه جلیل که منظور بود. یا ایها الذین امنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله وذروا البیع ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون

یعنی اگر بدانند که این روز جمعه که ظرف قیامت چون یکی علم دیگر یوم الفتح است که روز گشادن ترکیب جز و فصل که یوم الفصل نیز از این وجهست که بمنزله باز گشتن است که میباید دست از بیع بدارند که بیع چون عقد ست حل و فتح است از برای این معنی بود که حق فرمود ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون فاذا قضیت الصلوة یعنی در رکعت که در عدد تمامی اسمای کلها است فانتشروا فی الارض وابتغوا من فضل الله که فرمود در حق آیه تا عوض براشیا محیط شود در ره بیدا آن خدا بی نیاز لیشهد بر [illegible] تمام

تا جرم بعد از بین از برای آن فرمود که واذکروا الله ذکرا کثیرا لعلکم تفلحون

چون بعد از اتمام صلاة وجستن آیت خدا است بندگان خدا گویند که ذکر خدا بسیار کنند تا جرم در بیت دار القرار از آیه حق غفار مستثنا شده اند بقول سلاما سلاما جون فتاج شد که قوله چشمان در جنت سلاما سلاما مراد بود از فلاح که در صلاة یافته اند

خیر لکم

بانه اند لا جرم ابد الآباد بین بذر که حق خدا که مشغول خواهند بود که جبار است که در حقیقت سلام است و مومن است و عزیز و [illegible] و متکبر سبحان الله عما یصفون و این که حق در سوره جمعه فرمود که فاذا قضیت الصلوة یعنی آخر شدن صلاة در بسیار روز آنست بوجهی که پانزده رکعت اول چون با عدد ایام سته جمع شدند هم در این روز که نام او جمعه است رکعت صلاة تمام شد عدد اسمای کلها که نطق خداوند این روز نست آیه که تمام و کمال شد اند والسلام علی من اتبع الهدی مثل اینکه حق آیه اینان سبیح مثانی و القرآن الکتاب عند تحکمات فرمود چون اینها آنست که از آن وجه که محکمند اصل واقع شده اند که اول در ام این کتاب ازند قدر بیت آیت حلال و وجود آیه نوشته میشود و در آخر که سرای [illegible] و دانیست همه را باز جوع با تن سبیع مثانیست تحکم کل شیء یرجع الی اصله که از و باز مراد همان ام است که در جنت هم را او در ما باید شد و از بیان این آیه همه را با بین اعتبار عمر چهار ده ساله خواهد بود که اصل بتفسیر عبارت از بیان است والسلم تم ابدا فی ایه ای هرکاه که تکلم و علم آدم الاسماء کلها وانبئونی باسماء هؤلاء ان کنتم صادقین سر خدای [illegible] حد [illegible] دیگر بتفسیر زد

که مؤلفه ستر اصل ... که حروف مجمع بوده است و بمعنی در حق محمد بود الوالد
سراسر به که لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی علیه مالم ...
فی نزول کهیعص الآیه با بیان دلیل و بیان و تاویل حروف جلیله
معلوم می‌شود که چون از انبیا رسول نبی امی سابق بود دین
او ستر هذا باشد که الآیه قوله از لیه که آدم از آن وجه که بین ذا
حقیقت کتاب اوست تمام حروف جمع بود که ستر حد است چنانچه ...
که سرا به است از اینجا همه انبیا علیه و علیهم السلام بر ذکر همه ستر
آمده‌اند که چنانکه سابق گفته شد واللّه اعلم و در آن محل
که حق اشاره می‌نماید که امتان رسول علیه السلام نیز که اینجا انبیای
ماضی چون گواهی دهند امتان آن انبیا از نهایت جهل منکر آن
آیند و گویند که شما چگونه ... بعد از ما اقلا بیاز کجا معلوم شد
شما را که انبیا تبلیغ رسالت حذاکرده‌اند امتان حق رسول ختم از
سر علم و دانش بجواب ایشان مشغول شوند و گویند که از کتاب
آسمان حق حجت صادق که رسول است علیه الصلوة والسلام که در این
مقام حق اشاره می‌نماید قوله تعالی بی این شهیدان امت الحق باشند
که علم کتاب با او عاید باشد الآیه بی باین دلیل چه‌الان شهید ذی علی
الناس

الناس طایفه مخصوص خواسته بود که علما امت باشند و زاهد
و عابد و غیره که آن وجود اصل وجود آنست که بتزکیه این امت
شهید است و نبود که ما مدینه العلم و علی بابها و در این محل که
الله حق صفت تزکیه ذات بی مثال خود می‌نماید قوله حق ای
ربید اگر کسی سوال کرد که تزکیه شهید بحیثیت تو از کجا معلوم است جواب
کان لی مع علم بالملاء الاعلی و لقد زینا السماء الدنیا بمصابیح
من کل شیطان رجیم و زینت ... خمسون صلوة فی کل یوم و لیلة
و امثال این الآیه از بیان تزکیه ذات بی مثال دهانند حق معلوم
میشود که آن تزکیه دیگر که حق نامه الهی حق در بیان آمده است
در حق دیگر بغیر از نیست یعنی آن تزکیه را خاص از برای بندگان
خود فرموده‌اند بدو قید یکی وجودی و دیگر عدمی که فرموده
که شهید می‌باید که گوینده کلمه شهادت باشد و تارک الصلوة
نباشد با وجود علم فافهم والسلام قوله تعالی یا معشر الجن
والانس الم یاتکم رسل منکم یقصون علیکم آیاتی و ینذرونکم لقاء
یومکم هذا قالوا شهدنا علی انفسنا وغرتهم الحیوة الدنیا
وشهدوا علی انفسهم انهم کانوا کافرین ذلک ان لم یکن

وصفتنا ها
کان

بیک مهلکا یعنی بظلم واهلها غافلون ای طالب سر از
حق پروردگار حضرت آدم اگر ادراکی داری دریاب که آن دو گروه
یاجوج و ماجوج مفسدون فی الارض معارض ذوالقرنین این
جن و انس بودند احوال خود بر نفس ناشناخته خود گواهی دادند که کافرند
وان قریه وجود ایشانرا حق تعالی از برای آن هلاک کرد که اهل آن قریه که اند
زا کاره ایشان بود از صورت وجود خود غافل بودند و ره بوجود خود
نبرده بودند که من عرف نفسه فقد عرف ربه و حق عزت با ایشان رسولان
فرستاد و ایشانرا از آن غفلت بانواع ایات بینات آگاهانید و ایشان
همچنان بر قرار آگاه نشدند و در آن حوالی غفلت ماندند تا از یکی ناگاه
هلاک شدند و اگر جنبش نباشد یعنی و لا تزر وازرة وزر اخری چون
خواهد بود یعنی چون اهل قریه گناه و ظلم باشند قریه را چون هلاک
باید شد تا ازین قریه معلوم شود که در ظاهر و نطق هر دو عین همدیگرند
بدانید خدای را حضرت که نور علی نور اما ادراک کردن این معنی موقوف
بهدایت اوست که فرمود یهدی الله لنوره من یشاء از برای خلوت
یمین معنیست که قریه صورت ما نیز عمارت از اهل خود که در و
ساکنند دارد که چون اهل او از وی بیرون رفتند از خرابی

نهاد

نهاد تا نبودی بیکبار رعایتهای فیلهانرا حبابهم جند بیرون
معنی آن ظاهر از برای ترجیح ذکر خفی بر علانیه دلیل و حدیث و آیه آورده
و حضرت صادق علیه السلام فرموده است که خیر الرزق ما یکفی و خیر الذکر الخفی و آیه
اینست که اذ نادی ربه نداء خفیا اما ابتدای نداء خفیا را [illegible]
حضرت زکریا ذکر باری بعزم که کرد بعد از آن گفت و خبر از ضعف حالت خود
خود داد که انی وهن العظم منی واشتعل الراس شیبا که بنده او
حق با حالت صورتی او مناسبت بود و معنی حدیث نیز بوجه بهمین
است از برای آنکه هر کس که تنهائی حضرت زند کار کند ذکر او بهم خفی اولی
باشد حضرت ابراهیم خلیل که عامر جای وجه الله بود که با بغداد
و لیکن بنده از آن وجه است که سیر ید فون و جهه طلب در بغداد
بعضی دیگر دیدند تا حضرت خلیل الله نیز در اول راه جنبش خود
دلیل و نهار کرد تا بعد از آن هدایت با آن وجه ذات یافت و گفت
انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض که آن سماوات
ارض در شش روز مخلوق شده بود بخلاف وجه آدم صلوات الله
علیه که از آن خاک پاک مخلوق شده بود که حضرت آدم بهم هم روز در ایجاد
وان حلقه اهل در روز خرید بود که و کان عرشه علی الماء

آنها عرشها نیز در بیاروز سید الایام شد و بران بازبرای آن بود که اگر
جامه دیدن وجهتی در وجود چشم است که یک قطره انبسته دیگر
انهی در آنکه می بیند مراتست تا برلوح جز ناشسته نماید بنیت ابنیه دیوار
نیست والسلام ... الهی ... بعد از آن که فرعون را با قوم او دعوة
کرد که علا فی الارض بودند فرمود که واورثنا القوم الذین کانوا
یستضعفون ... مشارق الارض ومغاربها التی بارکنا
فیها وتمت کلمة ربک الحسنی علی بنی اسرائیل ... سوره اعراف که
صفت عرف از بیان الهی ... بکرات رفته است و حال آنکه در سوره
الملک است که چهار حرفست این ضعیفان که میراث گیرنده اینانند
که منجمان طالع ایشانرا منحوس گفته اند اما عندالله میمنه یکی بوده
است که میمنه مسعود در آن ظاهر در ظهور صاحب کمال منحوس بودند
که از غایت غرور و تکبر که دارند از سر بدر میروند و گوش سخن
حق نمیکنند و ایشان که ضعیفانند که طالع ایشان بحسب ظاهر
ضعیف حال واقع شده است از هر کس که هر نوع سخنی بگوش
ایشان میرسد تا ناگاه از آن مغز سخن میرسند که قوت و سعادت
دو جهانی ایشان ... در آنست بیا ایشانرا که طالع در اول و ثانی

مسعود

اول

مسعود بوده است آخر منحوس میشود و ایشانرا که در ... منحوس
بوده است مسعود میشود که وجعلوا اعزة اهلها اذلة وکذلک
یفعلون وقوله تعالی یا قوم هذه ناقة الله لکم آیة فذروها تاکل فی ارض
الله ولا تمسوها بسوء فیاخذکم عذاب قریب فعقروها فقال تمتعوا
فی دارکم ثلثة ایام ذلک وعد غیر مکذوب فلما جاء امرنا نجینا صالحا الی
فاخذ الذین ظلموا الصیحة فاصبحوا فی دیارهم جاثمین ...
مهلت الهی که سه روز بود که با به شب ... خواهد بود معتاد
دو ماهه صورت اجزا ... باقیست ... در آن صبح که صیحه
واحده هلاک شدند صبح جمعه بوده باشد یعنی در همین روز
قیامت که هلاکت ایشان ظهور رازید قدرت خداوندی نور جهان
ازین روز آخر کرد که ... صالح فرموده بود که فیاخذکم عذاب
قریب که ... الهی ... که علم ساعت مخصوص اوست ورود اوست
فرموده بود که وان الساعة قریب چنانچه در حکایت لوط
بعد ازین چنین بود که درباره تکذیب قوم نیز فرمود که ان
موعدهم الصبح الیس الصبح بقریب ... در زمان ایشان
نهی ازین هلاکت از برای ظهور این حقیقت وجود ... بود

اما حقیقة آن علامت موقوف با بیا روز قیامت بود که یکبار
هلاک شوند و نیست گردند تا وحدانیة که ظهور در حضرت این صبح
صادق داشت قایم مقام جمیع ما لکان شود که کل شیء هالک الا وجهه
له الحکم والیه ترجعون و جمای معنازین درباره قوم شعیب میفرماید
که ولا تنقصوا المکیال والمیزان انی اریکم بخیر وانی
اخاف علیکم عذاب یوم محیط که آن روز که محیط است بهمه روز
ظهور عرش و کرسی الهیست که فرمود که وسع کرسیه السموات
والارض و روز ظهور اسم الله الواحد القهار است که فرمود که والله
علی کل شیء محیط و فرمود که وقد احاط بکل شیء علما تا اینجا
باز قوم شعیب را نیز یک صیحه واحده گرفت و فرمود که فاصبحوا
فی دارهم جاثمین تا اینجا که تا صریح فرمود ان فی ذلک لآیة لمن خاف
عذاب الآخرة ذلک یوم مجموع له الناس وذلک یوم مشهود
در رسالت صلوات الله علیه چون فرمود بلوغ که من ادرک
الرکعة فقد ادرک الصلوة لاجرم مؤذن این صلاة در بلال
فرمود که شین را از سین فرق نکرد تا آنکه توحید من ادرک الرکعة
ظاهر شود و چون این بلال خوانندهٔ مردمان بود باین حجر الاسود
که چون او

که چون او از سیاه بود و خط استوا چون بچه میان وجه داشت
در رسالت علیه الصلوة والسلام فرمود که چون بمعراج میرفتم آواز
نعلین میشنودم گفتند که من میرفتم پیشتر از من بگوش من می آمد از آن
جبرائیل سوال کردم که کیست که در پیش ماست او در جواب گفت که ایها
حکمتی این معنی اگرچه بوجها دیگر در موضع دیگر گفته شده است اما یک
وجهی دیگر که اقرب است آنست که چون حجر الاسود با بلال و بلال
با او در رنگ مشابه خدا این حجره بود این وجه هم باشد از هدایت
بیان حج یعنی چون حجر الاسود از جنة آمده بود که بلند سدرة المنتهی
بلال حبشی نیز چون در مثال او بود در پیش رو چون رسالت از آن
وجه که چون بوجه شده بود هم دیگران در آسمان داشت یکی در سدرة
المنتهی که عندها جنة المأوی است ای طالب هرگاه که بدانی از روی
تحقیق وجود صاحب موقوف بعدل و قسط است که در باب
خلیفه له حدیث یملأ الارض عدلا و قسطا آمده بود زمینی که تعید
وجود خلیفة الله بود که یرثها عبادی الصالحون فرمود تا معلوم
شود که معجز صالح علیه السلام ناقه شکافته از برای آن بود یعنی چون معجز
ابا صالح بواسطه مکان ایشتر عدل و قسط بود در ...

که فرموده · صالح را صالحی را اجابت · از خطار خاطرها
بانسط دان · بانه سینه را خصا و غیره را بر بیا قیاس کن چنانچه
که خاتم انبیا علیه و علیهم السلام را سین خوانند تمام انبیا را
ذکر این قیاس حروف الٓم اند در بیان حال فرموده که لا نفرق
بین احد من رسله که مجموع حروف یک وزن دارند و کس در تواند
با فتح توحیدات ترکه · طبیعت موزون داشته باشد از معراج حد
و منه کلام فضلا من الله و نعمة والله علیم حکیم والسلام · در آن
محل که الف حمه در حق الف ابا حه بیناتی را که در سورهٔ معراج آمده
یکجا جمع فرموده اند تا اینجا که قل لئن اجتمعت الجن والانس
علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن الآیة اینجا اشارت که الف حمه در تحدی
درین سورهٔ مخصوص بمثل این قرآن فرمانند توجه اینست اند بود که
مراد ازین قرآن صلات باشد که نزول درین شب معراج کرده و هم درین
سورها است که حق قرآن میگوید صلاة مجموعه که ان قرآن الفجر کان
مشهودا که بیشتر ازین فرموده اند اقم الصلوة لدلوک الشمس الی غسق
اللیل وقرآن الفجر ~~کان مشهودا [illegible]~~ النجوین
اینجا اسم اشارت هذا میفرمایند که اشارت بالقبل الصلوة فرض
باشد یعنی

باشد یعنی اگر چهار رکعت باشد رکعت مشغول اند آورد باری دو
رکعت بیاورد و حال آنکه چون تواند آورد که این صلات که عند الله
قرآنست و بی قرائة قرآن عند الله مقبول نیست چون قرآن ظاهر نیز
از ملائکه مده است که جن و انس را در آن مقام چه تحمل نسبت الی [illegible] بعدا
که آیت بیز اشتیین خوانده اند و فرموده که از ثقل که دارند بر روی [illegible]
علم اند خروج بر سما و آن نتوانند کرد که در جای دیگر فرموده اند
یا معشر الجن والانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار
السموات والارض الی آخره که بوجهی کنایه از دخول جنت است
که فرموده و جنة عرضها کعرض السموات والارض اما در سورهٔ الرحمن
علم اند آن اشارتیست که حق درباره این دو طایفه فرموده اند که
سنفرغ لکم ایها الثقلان این وعده وقتی باشد خواهد رسید که
رحمن ندم در دوزخ نهد و سبزه بر روید و یکبار حق در دوزخ
عالی باشد بر زخ روشن شود که خلایق را بر صراط مستقیم در آن روز
قرار خواهد بود که در نور دیدن آسمانها و زمین باشد که ان ربی
علی صراط مستقیم و لئن متم او قتلتم لالی الله تحشرون
در روز جمعه که شخص بر منبر میرسد بوجهی از برای آنست که تا دلالت

کند از آن روز روز نیست که لمن الملک الیوم لله الواحد القهار
که جبار متکبر که ظهور خواسته کرد لاجرم وقتی که خطیب در حالتی
که شمشیر بر دست دارد ذکر قیامت و وعید آن میکند تا سبب شمشیر
که ملائکه بصدا و ندا این روز را عقب بیک دم میکردند اگر بعضی نشنوند
ای وای بر حال کسانی که از بیم ادراک آن باطل خالد بر نمیگشتند
اما سبب بر گشتن بعضی آن بود که حق تعالی فرمود سبقت رحمتی غضبی

در بیان کل یوم هو فی شان در آن محل که حق تعالی فرموده اند قوله
تعالی وجه آنکه کل یوم هو فی شان که اهل سنت گفتند روز بعد
خدا را کار نماند و بگفتم کل یوم هو فی شان دایم در کار است چرا که سخن
عین ذات است را بی شود و حادث باشد نه قدیم سبب آنکه سنت اهل سنت نیز
با این عقیده که خلاف کل یوم هو فی شان الآیه این مسئله از آن جمله است
که اخوان سلف سلام الله علیهم چون معلوم نکرده بودند که بر ذهن شان
تناقض نموده است و حال آنکه چون به سرائر الهی حق تعالی رسید سر بیانش صحیح
و روشن است که حق تعالی فرموده اند اما اخوان سلف را نیز دو
در بین بوده باشد که صفتی که عین ذات باشد و موکد باشد یا آنکه این
نشود چگونه حادث باشد و این کلمه نیز با زبان که نه قدیم و حادث

آنکه از ظلام

آنکه از ظلام کل یوم مراد صفت روز است که شهور و سنین وجود
دارد و منه اثبات دیگر بوده کار بیان الهی صفت آنهیست بیان آنکه
باشد یا جبار یا بهر روز او را صفتی خواهد بود و چون صفت عین ذات
باشد بغیر ذات شئ دیگر چگونه وجود داشته باشد و حدوث صفت
با این اعتبار باشد و توان بود که ذات هر لحظه بصفتی موصوف شود این
نتیجه آن دهد که ذات را دایم صفتی باشد اما یکی رود و دیگری بجای او
آید پس او دایم در این زمان صفت او در کار خواهد بود و این کار دایمی
او حدوث دایمی باشد که هر چه تغییر کرد در صفت دیگر آن تغییر
او نظیر می آید لا ینقطع و لا یزال اما صفت را از آن وجه که از ذات
میتوان دانست ذات قدیم باشد و صفت محدث والسلام مسئله در
سوره که نسبت بدخان با آن مناسبت دارد اول ذکر لیلة مبارکه
آمد در سوره متعلقه بمعلوم شود که عبارت از آن دخان آن
و کتابتهای صدا است که در وجه ابو البشر حق تعالی تعلیم قدرت الهی نوشته
شده است للذین یتقون که الم هدی للمتقین قوله تعالی بسم الله
الرحمن الرحیم حم والکتاب المبین انا انزلناه فی لیلة مبارکة
انا کنا منذرین قوله تعالی اذا جاءک المنافقون قالوا

ذات تعلق و ... [illegible] (حاشیه)

أَنَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللّٰهِ وَاللّٰهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللّٰهُ يَشْهَدُ إِنَّ
الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ و در جای دیگر میفرماید که وَیْلٌ یَوْمَئِذٍ لِلْمُکَذِّبِینَ
که در این روز این ویل بر این منافقان کذاب این بود که معلوم
شد از بیان الهی چون که وعیدها فرموده بود و جای بِئْسَ الْمَصِیر نیز
معین کرده بود که اِنَّ الْمُنَافِقِینَ فِی الدَّرْکِ الْاَسْفَلِ مِنَ النَّارِ
اعوذ بالله من سخط الله از آن رو که سردار پیشوای جمیع کذابان
شیطان ناری دروغ گو بود که انا خیر منه میگفت و دروغ گوی
و برادرزاده آدم مشغول میشد تا از جنة که مقام اکل و شرب است او را
بیرون اندازد که وعده داده بود که لَاَحْتَنِکَنَّ ذُرِّیَّتَهُ اِلَّا قَلِیلًا
این لفظ که احتناک در لغت معنی از بیخ برکندن دارد و لویشه وجه
بر لب نهادن و سر در آن کشیدن است که لویشه مینهاد از برای آنکه تا
بخورد و نگوید که مظهر صورت که روح الهی است از اکل و شرب است
و چون بخورند و بگویند یقین که از بیخ بن برکنده خواهند شد
بحکم ویل یومئذ للمکذبین این زمانه باز در پای کذابان ملعون
خود که در درک اسفل میسوزند در نار سعیر بئس المصیر لاینقطع
و الی ابد الآباد اگر سوال کنند که در حدیث کعبه که ما بین المشرق و المغرب
واقع شده است

واقع شده است مسلم است که جاده و جهت اما چون نسبت که بیت المقدس
بر طرف دست چپ که مغرب است واقع شده است جواب آنست که آن
موضع مناسب حال بیت المقدس است از آن وجه که جای صدا و
ظهور ست [illegible] چون آن جا زمان کاخ داود خلیفه که میا خروج زبدا
حق او فرمود و از بیان الهی ح ه که سنگ را جان بر بکوه که صدا
ظاهر شود و تا داد الله برخطا کنند که در غروب آفتاب والحمد لله
رب العالمین الم ح ه در سوره هود که از مقطعات
و آن است که ... بعضی سور فرموده و حال آنکه چنانچه از مقطعات
این سوره عظیم الشان بری تمام میشود که در دهم است در حرف
حروف از اول سوره مقطعه که الم ذلک الکتاب است تا اینجا
ده سوره اند و اگر فاتحة الکتاب حساب کنند ده سوره گذشته باشد
و حق در دهم فرماید که ازین ده سوره گذشته که ما آوردیم
شما که منکر اند ده دیگر مثال آن بیاورید اگر هستید صادقین چونکه
در الواح حق موسی کلیم ملک علیم آن ده آیه را نوشته بود و آن ده آیه را
بامر الهی فرمود با حق کلیم خود که وَاْمُرْ قَوْمَکَ یَاْخُذُوا بِاَ
حْسَنِهَا رَاَیْتُ رَبِّی فِی اَحْسَنِ صُورَةٍ که صورت امرد قطط

بودیکر فتند وجدا نکرد ند از حکمت کسر الواح بین آن د ... را
چگونه توانند اورد وددر اول سوره که الم ذلک الکتاب بست
که فرمود فاتوا بسورة من مثله تنزیل است به بیان گذشته از تو فیق
حق آیتها خداوند تاویل و بیان که آن و آنکه فرموده اند ولا تقربوا
مال الیتیم الا بالتی هی احسن از برای آنکه نیز بنده یتیم چون آن یتیم
بنوز در احسن صورتست که صورت اصلیست لاجرم تربیت بمال
او بمناسبت حال او باحسن باید کرد نقل از مصحف مجید چون
جمید که مکتوب است از خط ید الله فوق ایدیهم سوره یونس
بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الناس قد جاءتکم موعظة من ربکم
وشفاء لما فی الصدور وهدی ورحمة للمؤمنین قل بفضل
الله وبرحمته فبذلک فلیفرحوا هو خیر مما یجمعون قل ارایتم
ما انزل الله لکم من رزق فجعلتم منه حراما وحلالا قل الله اذن لکم ام علی الله تفترون وما ظن
الذین یفترون علی الله الکذب یوم القیمة ان الله لذو فضل علی الناس
ولکن اکثرهم لا یشکرون وما تکون فی شان وما تتلوا منه من قرآن
ولا تعملون من عمل الا کنا علیکم شهودا اذ تفیضون فیه وما
یعزب عن ربک من مثقال ذرة فی الارض ولا فی السماء ولا اصغر
من ذلک

من ذلک ولا اکبر الا فی کتاب مبین الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم
ولا هم یحزنون الذین آمنوا وکانوا یتقون لهم البشری فی الحیوة
الدنیا وفی الآخرة لا تبدیل لکلمات الله ذلک هو الفوز العظیم ای
طالب حقایق ودقایق کلام ملک علام که در بین روز قیامت این
فوز عظیم آن فوز عظیم است که حق در جای دیگر میفرماید بقوله تعالی ولئن
اصابکم فضل من الله لیقولن کان لم تکن بینکم وبینه مودة
یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما اگر از این فوز عظیم توقع
نصیبی داری ای طالب در این آیات بینات ذات حق صفات ما
نیک نیک بکن در این روز قیامت وبه بین که از برای این فوز عظیم
که آن تربیت جان تو شده است با آیتی که فرموده است ومفاخرت
و مباهات دو جهانی ما بود آن از رحمت حق الله که حجة
است والباقی معلوم والسلام علی من اتبع الهدی چون در اول این
آیات عظیم ان از حق شافی شفای قلبی آمد که در قرآن
بخلاف فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا ولهم عذاب الیم بما کانوا
یکذبون میشود نه بود که بر حق الله آن کذب را فرق بکنند وشفاء
در حالت صحت صورت از برجسته صورت بیرون میشوند آمده نیز

حکم صورتی حرج نیست بلکه از برای تقویت [illegible] و بایست دو حال
صحت معنوی نیز با مرج حکم معنوی [illegible] اگر شکر آن نعمت حقیقی
نکنند و شکر نعم لا تحصوها مشغول نشوند تحمل که ایشان را بزه باشد که
فرمود انّ الله لذو فضل على الناس ولكنّ اكثرهم لا يشكرون و در ماعده [illegible]
عظیم از برای ایشان که بغیر علم حرام و حلال کنند [illegible] الله [illegible] افترا کردند
کرده روز مزید یوم الوعید فرموده که لا یحزنک قولهم انّ العزة لله جمیعا
هو السمیع العلیم الا انّ لله من فی السموات ومن فی الارض وما
یتبع الذین یدعون من دون الله شرکاء ان یتبعون الا الظن وان
هم الا یخرصون اگر از عالم شرک بیرون آید و در عالم توحید در آید بداند
از روی علم الیقین و ببیند بعین الیقین که هرچه در جمیع آسمانها است و هرچه
در زمین است بیقین و بکشف حقیقی ملک آن حق [illegible] است [illegible]
احد صمد لم یلد و لم یولد [illegible] سبحانه و تعالی عما یشرکون که [illegible]
[illegible] فرمود که هو الذی جعل لکم اللیل لتسکنوا فیه والنهار مبصرا
انّ فی ذلک لآیات لقوم یسمعون قالوا اتخذ الله ولدا سبحانه هو
الغنی له ما فی السموات وما فی الارض ان عندکم من سلطان
بهذا اتقولون علی الله ما لا تعلمون ای مشرک که دو بینی برگذار

[illegible] شده که همه کائنات و موجودات وجود صورت و معنوی
وجود از او یافته اند چگونه یکی [illegible] با دو بابه اثبات میکنی این خطا
خطای تو نه آخر از غایت الحقیقت چون [illegible] از علم
شرک بیرون نیامده و در عالم توحید در نیامده ناچار این ادراک
حیثیت از لوازم [illegible] العین نیست و تا آن [illegible] حیثیت تو نیز
[illegible] موحدان [illegible] شده از هم [illegible] ادراک
حیثیت [illegible] خواهد بود لاجرم از برای همین فرمود
فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم پروردگار [illegible]
جاه و جلال با کمال بی زوال تو که در ذات نیست [illegible]
[illegible] نیست که ما بین [illegible] فرموده و این [illegible]
[illegible] مؤکد گردانیده [illegible] حال بندگان موحد
خود گردان [illegible] العین [illegible] از روی زمین پاک
که جای [illegible] بندگان صالح [illegible] نیست [illegible]
یا اله العالمین و یا خیر الناصرین بفضلک و کرمک یا ارحم الراحمین
[illegible] یا خیر الناصرین ای طالب اگر [illegible] که معنی
حقیقی [illegible] رسالت [illegible] صلوات الله والسلام [illegible]

معلوم کن که چون جبرئیل امین با کهیعص را آورد از حق عنده ام
الکتاب و یکیک را بر حق رسول الله بگفت و این رسول: حق در عرض
هر کی غلط بگفت تا از خدا که جبرئیل در جواب گفت که کیف علمت ام
اعلم و حق عنده ام الکتاب درآمد که چه میفرمایند قوله تعالی چه وجواب
در آن مقام که لا یسعنی فیه ملک مقرب و در آن مقام که جبرئیل گفته
بود لو دنوت انملة لاحترقت الا به صدق الله العظیم چون جبرئیل بر خلقت
نیاید بگشت که در ازای [illegible] نمود نه بهیبت رسیده بود که باز مانده
بود که اگر نزدیک میشد میسوخت بعلم آن اصل کلام کی توانستی رسید
و صورت آن سر را در آن سر نه انگشت دو دست چون دیده
بود و معنی که جهیعص را از کجا دانستی که این معنی مخصوص حق تواند
سر ابیه بود که هم وجود اصل او را با این انبیا را حق خوانده تعبیر
ام الکتاب چون مظهر صورت حقیقت او بود و او حبیب نسبت با و
نازل شد که فرمود و لقد آتیناک سبعا من المثانی و القرآن العظیم
که هیعص از طس حم ق ن والحمد لله رب العالمین
منشد در کتاب صورت مصطلح چنانست که اب ت ث
نه چه [illegible] نویسنده انچنانکه در تلفظ می آید نویسند یعنی لن
لی تی

بجیم
ل تی ی جیم تا از را در تلفظ می اید یعنی به حرف و دو حرف
همان یکجا بیش مقصود نباشد که در صورت تا بلسنج موافق گفتار و جای
حفظ و ام الکتاب نیز باشد قوله تعالی و لولا فضل الله علیکم و رحمته
ما زکی منکم من احد ابدا معنی تحقیق آیة از هدایت خداوند کلام و ملک
علام چه آنست که اگر نه ذات حق بودی و نه کلام او بودی بر شما هیچ
از شما ابدا الابدین ممکن نبودی که پاک شدی و لکن الله یزکی من یشاء
والله سمیع علیم از آن وجه که علم با تدبیر ما سبق سمیع عبید سمیع
یا علیم فرموده اند یا بصیر [illegible] الحاکم کل شیء یرجع الی اصله الحکم الیتا
تا صورت جواب در روز قیامت مجموع مخلوقات را حق خلاق علیم
چه بازخواست گشت لاجرم آن روز زیرا که قیامت در روضات خلود
کرد حق حبیب رب العالمین عبد خود که در وقت بازگشتن حق
آن روز را عبد لک و یا لیتک من عبید ما نیز آن فرمود که ای حبیب فرمود
بود که بهشت فی نفس ساکنه آتاوات منه کما بدئ و این حدیث از برای
آیه فرمود که در کلام مجید چنین بود که والذین یؤمنون بالآخرة
بو منون به که در علم قدیم حق علیم چه چنین بود که خلود قیامت از
سایر انبیاء الله و فرق و ملل و امت از نبی نبی اُمی و اصحاب او باشد

بین ما جا را بیار روز عید که باز گشته است از آن او و احسان او باشد

والسلم . قوله تعالی و رحمتی وسعت کل شی فساکتبها للذین

یتقون و یؤتون الزکوة والذین هم بایاتنا یؤمنون الذین یتبعون

الرسول النبی الامی ای ابطالب تحقیق قطعات توحید بدان و در یاب

که این رحمت حق خالق کل شی ح ه که بهمه اشیا رسیده است حوال

موسی کلیم را در تورت چنین خبر داده بود که از میان جمیع بندگان من

مخصوص شده است تا بیان رسول نبی امی علیه افضل الصلوات

والتحیات بیا ابطالب اگر تو صحبت امت و تابع این رسول نبی امی

شده خلاف دیگران می باید که این دید و حروف از حواس ذات تو باشد

بلکه بر هر ذره از ذرات کاینات و بر هر جزوی از اجزای موجودات این

رحمت را بحکم والله من ورایهم محیط وسیع و منبسط توانی دید که اکرام

دیگر ادراک این معنی نکنند و نتوانند کرد بر ایشان چرخ بشبه از بشین نیست

از برای آنکه ح کافی ام الکتاب ح ه این رحمت را از ایشان دریغ داشته

و نشنوید بلکه بتوار زان و کرامت فرمود بسبب اگر تو این رحمت را

از آن وجه که کعبة الله که ام القراست و در مثال ام الکتاب آیت وجه

ح ابو البشر ست ح ه که این رسول نبی امی چون بوجهی دیگر از انجا

بود آن بود

بود اش بود بخوانی و از طواف جای وجه الله این معنی را در یاب در شبه

و شک و تردد از جمله نوا ... بود که این رسول نبی امی فرمود که هر کس را که استطاعت

باشد و بان کعبة الله نرود در شرف زیارت او در نیابد فلیمت یهودیا

یا او نصرانیا ثم القتل تا حدیث مطابق قرآن باشد که ان شاء الله بوجه

این استطاعت نبود و این رحمت الهی را بر جمیع اشیا وقتی محیط و منبسط

توانی دید که در میان وجود شب و روز فرق نکنی که حق تعالی ح ه در باب

عاشقان وجه خود بالغداة والعشی یریدون وجهه شکر فرموده

بود در موضع دیگر آن غدات و عشی را نور علی نور نیز خوانده بود

حقیقت کرده که یهدی الله لنوره من یشاء اما چون این تابعان رسول لبعا

نبی امی باین هدایت از متابعت این رسول اصلی رسیده بودند که در

حقیقت آن رحمت وسیع وجود کامل مکمل او بود در باب آیة ح ه

هدایت باین معنی فرمود تا در عالم توحید در آیی و این معنی را در یاب قل

یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعا الذی له ملک السموات والارض

الخ از برای آن در وقت توجه ام القری در صلوة ام الکتاب را نیز ...

که صفت الله است و در وقت زیارت صفت طواف میکنی یکی از برای

موی سر و دو ابرو و چهار از برای چهار ... که در حقیقت ...

خواهی در آمد خلاف آن لعین در وجود که صفت بابلیس فقط بیان کمال

شنید و در سجود نیامد تا از آن صفت بدر افتاد و ملعون ازلی و ابدی

شد اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ای طالب این سخن وقتی بر تو

روشن شود که از سر صدق و اخلاص شرف تلاوت کلام قدیم ملک علیم

که را در یابی بسم الله الرحمن الرحیم ده آیه ما انشی چون میبر درون اید بین

در قیامت اتفق کو بیدار میم یا بر اتی دان کر بای نسبت است مصطفی را

بلیا بام چه نسبت است از برای ابیا ز دلهای کافر لغت در محشر با و زد ولد

سر کر با شد او زنی بو الکبر یا بر خواند ندشی یاد در ای سر هم درین

معنی خبر آمد زدان جنت اند رکت بایه آمات حق تا در ابراهیم

داده ای سر تا شود اینی ز حق بابی خبر چون تو آدم از این پور شد کلام

ادمست بیش حق اسم اعظم است روی خود در خاک کعبه بنشین سجده

کرد حق تعالی را طلب زانکه خاک و حب ادم را خدا داده بود

ای طالب اندر کعبه جان صدق الله العظیم و صدق رسول الکریم

و نحن علی ذلک من الشاهدین والحمد لله رب العالمین در روز

میثاق کرا شیاء من حیث المجموع با خداوند کلام که ناطق شدند

از برای آن بود که در جواب الست بربکم بلی گویند و در گواهی ذوات

اینده حلود

اینده گر حلود که در نطق آمده بودند و پرده از روی کار بر میداشتند بیان

که در تخت جلود دستور بودند ای هذا دستحو استند که پرده از روی کار

ایشان برافتد در سودای دو جهان کردند چه گفتند که تم شهدتم علینا کنند بحق

جلود در جواب گفتند که ما نه تنها بنطق آمده ایم و بس و گواهی میدهیم

بلکه همه اشیاء را که خداوند کلام و حق علام حجه در سخن آورده است تا از

قرینه جلود در سخن ایشان معلوم میشود که هر شی که در سخن آمده از برای ابراز

و گواهی در سخن آمد تا در وحدت دور از شرک چون بایی مقام برسد و بو نبا

مظهر نطق به بیند سر تعینی و رحمتی وسعت کل شی برسد از هواتیتیان

انهی ده که ز نو و لقد جئناهم بکتاب فصلناه علی علم هدی و رحمة الایة و کلام

ان

مسند کعبه از وجهی که حقیقت تمامی عالمیان است که خداوند او را هدی

للعالمین فرموده در وفتا توجه بآن طرف در صلاة از برای آن است که

قرآن در سیح غیب که کعبه مثال که مظاهر اسماء کلها است و نیک نسبت که هر شی

که هست و بود و باشد و خواهد بود ذهنی و خارجی آن شی را خدا تعالی

خواهد بود که آن شی را بآن اسم خوانند و قرآن خود نیست که ما فرطنا

فی الکتاب من شی ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین ایا یکیا وجه

مناسبت دیگر هست میان قرآن و علم آدم الاسماء کلها که بدلیل سما کلها

ذهنی
ادراک اولی نسبه دیگر
خارج
تا رحمه لنا او از نه

در شان اوست که حق فرمود کل شیء احصیناه فی امام مبین از برای آن بود
از بیان الهی که صلوات نیز از روی رکعت بعدد اسمای الهی است که در حقیقت که
صورت صفت کتابت ام الکتابت و رکعت است که اشیا مع کل الوجوه
اسم دارند که سدرة المنتهی عبارت از انست که لوح محفوظ نیز عبارت
که حق جبرئیل امین را که از نشو ذات حق معلم اسما بود و از از لوح محفوظ مجوز
و در صورت لوح محفوظ که حق آدم است بجا الولد سر ابیه می آمد تا حق محمد را نیز آن
صورت حاصل شد چنانچه جمیع بنی آدم را چنانچه حق اینها درج تا آنکه فرمود اند قوله
بسم الله جبرئیل آن لوح را محرم شده بسوی اسما و صحا محرم شده بعد از آنکه حق تعالی
از فضا کنند بر صورت دو صورت آدم را نیز دستبند بعد از آن پیش
محمد آمده آتش عشق محمد در گرفت علم خط لوح را از سر گرفت تا بدانی خبر حق
دیار نیست و بوار با صورت حق کار نیست صدق الله العظیم ابن طالب سر الله اگر پرده را
از پیش چشم خود در کشی تو در چشم تو عیان باشد بی هیچ شک و تردد که با این معنی
قایل شوی که بغیر از یک ذات و صفات که حق است احد صمد لم یلد و لم یو
بولد ست هیچ شمار در کاینات موجود نیست و بحکم فاینما تولوا فثم وجه الله
بهر طرف که خواهی روی توانی آورد و از شکوک و از شبهات شیطان منزه گی
دو بینی نجس العین خلاص شده این توانی بود و از برای مثال وجه ذات
حق بود

حق بود که حق فرمود و من دخله کان آمنا و الحمد لله رب العالمین
حق رسالت ما در شبی که در حج تا سدرة المنتهی که از موضع کرد که باز دو
او تا آنجا بود دیدن چون از تجلیات وجه توجه کردن بهم بوجه رسید که فرمود رأیت
ربی فی احسن صورة و از بیان الهی حق تفسیر فرمود که حق قرار قطع
صدق الله العظیم وصدق رسوله قوله تعالی ولقد رآه نزلة اخری
عند سدرة المنتهی عندها جنة المأوی الایه این سدرة المنتهی که از بیان ما
دلیل حق جلیله حق خلیفه اوست بوجهی از آن جهت که نشو
مخلوقات به دلیل قطعی وجود انسانست این نوع حیوانست که انسان
که حقیقت واقف نشد یکبار بوجود او تمام شود چنانچه کوکبی که در فلک
البروج است نور او را از سماوات و اشیایی که در ما بین او و عالم خاک
واقع شده اند مانع نمیتوان شد بخلاف خاک که مانع است تا دلیل بلند
بر آنکه هر فیض که از سدرة المنتهی که بوجهی فلک البروج است بحسب صورت
تا عالم خاک میرسد و بمنع این نور آن بسیار است که در اینجا اند که تا به عالم
خاک کسی مانع آن نمیتواند شد چون به عالم خاک مانع او میشود تا از
روی معنی تحقیق و تبیین شود که در حقیقت سدرة المنتهی وجود بزرگوار
محمد مصطفی است بی شک و شبه و تردد رحمه الله والسلم ... آن حدیث

کہ حق حبیب الله فرموده، اول ما خلق الله تعالی نوری یا بعبارت دیگر بوجهی که گفته‌اند
بود که نسبت با مخلوقات دیگر از آن وجه که در غایت بزرگوار، و دو نور تابان
او چون از روی درجه از جمیع ارواح و انوار اسبق است اسم اعظم
نیز وجود کامل مکمل او باشد از این جهت است که هر که اسم اعظم را بخواند و در دل
و سینه خود دارد از همه اشیا حقیقت بجمیع حقیقت از او شوند و تمام نسبت
که این معنی وقتی میسر شود که این کس در دنیا و قانون این رسول نبی امی
باشد و او را در یافته باشد که بتحقیق اسم اعظم الهیست که در شان او
از برای ظهور شریعت این دلیل که حق فرموده و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین
از آن وجه که او رسول ایشست یعنی اصل و واصل وقتی تواند بود
که بتحقیق بر همه مقدم باشد از برای آنست که اول از و صادر شد ادم که هست
و آدم نیز نسبت تا به حق خاتم خوانده میشود بعد از آنکه از این جایگه بر سید
این جهت فرموده از بیان اینکه آدم و من دونه تحت لوائی یوم القیمة و چون
رحمت این کلام هست حق فرموده و رحمتی وسعت کل شی و این رحمت ر
که از برای تابعان این رسول موصوف بصفت امی از برای آن نوشته
که اول بر صراط مستقیم در وجه جمیع انسان صورت نطق او و فهمیده شد
که او اصل باین اعتبار است و تا کسی این نسبت را بیدا نکند سیاوراد در قیاس
بام کی بار خوانند

بام کی بار خوانند و در جنت بصورت تمام کی تواند داخل شد که شیطان در قرآن
گفت که بتمام شود در گفته بار که خدا در قرآن او را بسجود فرمود با او
شد از جنت که جای اهل ایمانست بدر افتاد سبب شکل نیست که هر کس گفته این رسول
امی نباشد ره با تمام خود نخواهد برد که جمیع تمام است از بیان این وجه و انسر
یسألون به و انا یحکم که طالب رحمت میخواهند از بیان اینکه حق تعالی بنقیب خود اعلام
مانند اعوذ بالله من سخط الله و النار ای طالب تحقیق بیقین بدان و شک
و شبهات از میان بردار که تا در دعوت حق رسول نبی امی در دنیا پی و تسلیم
او نشوی در جنت بصورت تمام در نخواهی رفت که او در آن صورت مادر آن
دارد که حق نبی امی علیه افضل الصلوات از برای این معنی فرمود که الجنة
تحت اقدام الامهات و حق این رسول نبی امی علیه السلام از آن وجه که رحمة
للعالمین بود چون امی بود رو در رحمت للعالمین داشت که هم
ام القری است ما ارسلناک الا رحمة للعالمین مفسر آن آیه شود که حق در باب بهشت
جاودانی فرموده است که وجنة عرضها کعرض السماء والارض اعدت
للذین آمنوا بالله و رسله ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل
العظیم که عبارت از بهشتی جاودانی است که رسیده که هم در صفت بهشت
جاودانی خود فرمود با و حال این جایی امر دان خواهد بود که نیابند

که فرمود بسم سماواتی و منا الارض مثلهن از برای این در صفت فاتحه

که آن رسول نبی امی فرموده که آدم و من دونه تحت لوائی یوم القیمة یعنی اگر

در زیر علم این رسول نبی امی در بیایند با آن جنت که توانند در آمدکه حق

فرمود کعرض السماء والارض اعدت للمتقین از برای اینکه اینست که انبیا

که حق تعالی درشان حبیب خود در حق او فرموده

چون او رحمة عالمیان باشد رحمت جمیع انبیا نیز باشد که عالم عبارت از

ماسوا الله است ای طالب از این کلمات و مقدمات را حالیا ایمان ... از

فهم کن و دریاب که بی متابعت این رسول امی جنتی نمیتوانند شد به هیچ

از وجوه از برای اینست که از آدم تا ازل ازان الی ابد الآباد به

جنت نبود که تا میان با وساطت متابعت رحمة للعالمین در روضه عبادت

متوجه شده للعالمین شوند که ام القرآن است و بعد و صفت کتاب اصل

از بعض حواصلها سلام ... اهل جنت طواف کنند

و ابتدا از آن حجر الاسود کنند که بار حکم حدیث این است اصلی از جنت

آمده است تا در تحت لوای این رسول امی مقدم الجیش در آمده

جنت شوند و الحمد لله رب العالمین و این الحمد لله رب العالمین از کلام

الله است بواسطه اینست که موقوف ... از صفت کتاب ... است

جبایه ...

صفت اینست

جهت که راست ... در ادای صلوة و توحید بهدی للعالمین من باید خواند

تا مخصوص شوند با آن آیت که حق فرمود که والذین هم علی صلواتهم یحافظون

اولئک هم الوارثون الذین یرثون الفردوس هم فیها خالدون که ...

در سفر و حضر ... بار و گاهی در بعضه در حضر ... بار از برای آنکه آن

صفت آیه ام الکتاب با اعتبار عناصر محکم ... است و با اعتبار حق

... است که آدم از آن وجه که جنت مقام اصلی او بود شصت گز

بالا داشت ... است و در آسمان داشت که جنت را

... که از تقسیم الهی شصت درجه و دو ... تمام شده

است والسلام علی من اتبع الهدی ... ای مومن اگر در حقیقت مومنی از کلام

تنزیل ملک جلیل ... در سوره مومنان این آیه را بخوان و از روی حقایق

و دقایق این معانی را چون در تیم ... در گوش ... فرمود

درباره کفار این زمان که در دنیا تصور کرده اند وعده حق تعالی ...

وقیامت را قوله تعالی وقال الملاء من قومه الذین کفروا وکذبوا بلقاء الله

الاخرة وانترفناهم فی الحیوة الدنیا ما هذا الا بشر مثلکم یاکل مما تاکلون

منه ویشرب مما تشربون ولئن اطعتم بشرا مثلکم انکم اذا لخاسرون

چون این کلام قدیم الهی به حبیب خدا نازل شد ما باید که وجه ...

با و داشته باشند و حال آنکه این حسب الله در شرع آنرا اکراه شرکت
نه داشت و اگر چه در اکل نیز بود چنانکه اشنح ما بر سر عرض کلی آنکه آن قول
حق نبود که در وهم و خیال کافران بود و از شباه نظاهر می آید
والسلام قوله ۲۵ ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل
علیهم الملائکة الا تخافوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنة التی کنتم توعدون
نحن اولیاؤکم فی الحیوة الدنیا وفی الآخرة ولکم فیها ما تشتهی انفسکم
ولکم فیها ما تدعون نزلا من غفور رحیم ومن احسن قولا ممن دعا الی
الله وعمل صالحا وقال اننی من المسلمین طالبا گر راه بنحو حق در
پی بر همه اشیا بیابی سر و پا نفس تو جانست و جان ذات خداست
جای جان تو از آن مکن بجا جز ان کلام ناطق امد ذات تو گو بگو بسم
آیات تو در حقیقت گشته کز تو ظلام روز نیست از فضل سبحانی تمام
ا و ب و ت و ث تا شین جان تست و ذات حق [illegible] کنم تبق
ور آن کاشیا همه قایم با وست امد آن ذات که وصفش [illegible] ست
فضل یزدان ذات [illegible] بود و خلق تر ازان از امر کن
جامهٔ مؤمنیه از بهر لباس کرد در بر حق چرا ای ناشناس
زیرا ما نکه در فضل سته رو نما شد ذات حق از فضلها
درشتا

درشتا چون آن شتا نازل نمود جامهٔ مؤمنه زان در خورد بود
اول از الحمد در گیر و جواب [illegible] ز آنکه هست او فاتحه از غیب ذات
پنج الحمد تا ابجدست و حرف [illegible] آمد است از فضل یزدان چو حروف
هر یکی هستند از ایشان چو هزار در حساب قبط عدل کرد کار
گر شدی از فضل قرآن حسابی در وجود خویش اینها را بیابی
اول از وجه دیگر از دست و پا پنج چار ده را ز قوی و بندها
زان ملک هر روز از حق پنجاه [illegible] میکنند بر بیت معمورت طواف
میکنند بر گرد تو هر روز طوف ره ندارد در تو لیک از وهم خوف
یک ابلا از حدیث جبرئیل میکنند اینها را روشن از خلیل
میاح داشت چون هفتاد پرده در [illegible] هر یکی زیشان هزارند اینها زمان
وای بر شیطان که هفت جا در سجود نامد و زین چارده اگه نبود
ای طالب معنوی نفخه هرگاه که سر پنج الحمد کتاب مجید بر سبعی هر یکی
پنج چارده حرف فند و در وجود خود صورت ان [illegible] را ادراک
وجه و دو دست و دو پا در یابی که هفتاد با شند و بدان که عند الله
بحکم یوم کالف سنة هر یک هزار اند یقین که بدیدهٔ قلبی مشاهد
توانی کرد که هفتاد هزار ملک که بر گرد بیت المعمور حق چگونه در

هوا حنه ولیکن چه سود که راه بیت المعمور باین کیفیت ندارند
که حق جبرئیل امین مقدم الجیش از ابرار اینان فرمود که آن بنی وبینه
سبعون الف حجاب من نور لو دنوت منها بعضا انمله لاحترقت از ذکر
انمله درین مقام دلیلی کلیست که حق خدای عالمیان وخلاق وجود که
مکان درین مقام نیست که فرمود هو بهمه اشیا محیط از کرد کار جبرئیل
را درین عالم چه کار قال النبی عم ما طلعت الشمس افضل من
یوم الجمعه ای طالب اسرار حق که کردگار خداوند اوفید کار حق
بدانکه مناسبت در میان شمس و روز جمعه چیست که شمس طلوع
نکرد که افضل از جمعه باشد بلکه جمعه از و افضل باشد مناسبت اینست
که شمس انور سیار اینست که بواسطه نور او خلایق محسوس همدیگر
مشاهده میتوان نمود کرد و حال آنکه روز جمعه که حق جبرئیل سید الانبیا
والمرسلین آورد از حضرت علام آنحضرت در مرآه صورت بیضا اور
وحال آنکه آفتاب را این خاصیت است که بواسطه نور او خلایق
محسوس روی همدیگر ببینند واین مرآت بیضا را خاصیت ذاتی اینست
که مجموع مکونات از محسوس ومعقول روی خود را درین مرآت
بیضا ببینند بلکه ذات حق احدیت تعالی روی خود را درین مرآت بیضا
دیده که فرمود

٤٠
بعثت

١٢٨

دیده که فرمود لا تقدم الساعة الا فی یوم الجمعه بس ای طالب باین اعتبار
فضیلت شمس از کجا وفضیلت مرآت بیضا از کجا اما مناسبت
کلی در میان هر دو این بود که بکی اشیا ظاهر را بهمدیگر می نماید و یکی
دیگر مجموع مکونات محسوس ومعقول را در خود می نماید و ماه که بوجهی
هم رو نماست مثل آفتاب نور را از آفتاب می گیرد و قایم مقام آفتابست
واتش خود قایم مقام هر دو است و باین فضیلت از بیان آنحضرت
شمس و نار مجوس پرستیده شده بودند که این فضیلت در ذات اینان
عند الله بود که این زمان از بیان حق تا مدتی او ظهور کند والسلام
ای طالب بدان که در کلام مجید حق ولی حمید آیه در صفت قیامت
میفرماید که لا ظلم الیوم پس بدلیل این آیت می باید که تا قیامت نشود
وآن یوم معهود در میان نیاید وجود ظلم مرتفع نشود و برقرار خود
باشد وفکر نیست که حدیث مخبر صادق می باید که موافق کلام قدیم ملک
علیم باشد پس از جهت حق سید کاینات و سرور خلاصه موجودات
خبر داد که اذا رأیتم الرایات السود من جانب الخراسان فاتوها
ولو حبوا فان فیها خلیفة الله المهدی یملأ الارض عدلا وقسطا کما ملئت
جورا وظلما اگر نه شر لا گویند حشر و حاخواهند خطا تعقب و موافقت در

میان آیت و حدیث چون خواهد بود و چگونه راست آید تا معلوم شود
لا ظلم الیوم کرده بود که ان الله سریع الحساب به ظهور در منظار حلیله
خود خواهند کرد که کعبه مثال اوست و بادی و مسجود عالمیان هست با وجه
مناسبت نام او بیت الله است و بحکم لا ینال عهدی الظالمین ظهور امام
عادل از اینجاست که یملأ الارض عدلاً و قسطاً کما ملئت ظلماً و جوراً
اینا رح باوست چنانچه در باب دابة الارض که هم خروج از مسجد الحرام
جای او هم آنجا کرد که مردمان در زمان او بعض روسفید و بعض روسیاه
خواهند شد و شده اند و این بحکم حدیث نیست و بحکم قرآن که فرموده یوم تبیض
وجوه و تسود وجوه باتفاق اهل ظاهر در روز قیامت خواهد بود
ای طالب اگر میخواهی که آیات بینات ذات و صفات را از روی
یقین دریابی رو بعالم توحید آر و از شرک محض بگذر و شرط درست و
را یکی دان و بدان که چه معنی دارد که حق در وقت ظهور دابة الارض
فرموده اند از بیان خبر صادق رسول و حبیب خود قوله تعالی [illegible]
مردمان از خوف او اند [illegible] و نهند باشند گر و یا بند نجات
کو بیا و خواهم شمار ام شکست [illegible] زین بصا و از حق هر کس که هست
الآیه چون دابة الارض ظهور کند که از بعض آیاتست که بعد از آن
حق لا ینفع

لا ینفع نفساً ایمانها فرموده اند و باتفاق همه مسلمانان و مسلمانان تمامان برآنند
اند که چون از اشراط الساعت یکی بیاید و بعد از آن نه ایمان کافر قبول است
نه توبه فاسق و فاجر و خبر صادق نیز بر بنا ناطق است که در آن وقت
نماز بعض مسلمان قبول نیست از آن جهت که دابه او را هم در هم خواهد شکست
که بیشتر از ظهور دابه انابت نکرده بود تا بعد از آنکه از عصای موسی که
در دابه داشت روسیاه شد بخلاف اهل توبه و صلاة بیشتر که هم در وضوی
صلاة از برای ظهور این روزی بایست گفتند در وقت شستن رو
که اللهم بیض وجهی یوم تبیض فیه الوجوه ولا تسود وجهی یوم تسود فیه
الوجوه بعد آن روسیاه که توبه نکرده بود چون دید که دابه ظاهر
شد و توبه او قبول درگاه حق تعالی نیست چرا در نماز دور و دراز بگذار
و این حال از دو وجه خالی نیست یا آنست که او بوجود خبر دابة الارض
نبرده است یا انکار کلام الهی دارد این مسئله عامست از برای آنکه هر وقت
که بقول او دابه ظهور کند همین حال خواهد بود اغلب وجوه آنست
که از نهایت شیطنت که دارد ره بوجود دابه نمی برد و نمی تواند برد که اگر
ره بردی که حق دابه ظهور کرد و او بی توبه و ایمان بود بدانستی
به تحقیق و یقین که از اهل دوزخست هم بحکم آیه و هم بحکم حدیث

بیان
مجد دین

وشك نيست كه اگر سياه روئی خود درست شده كردی چون پيدا از شهر
مسلمانان رانده و در در شدی از آن وجه كه ايشان هنوز سياه
رو و سفيد رو در هم مخلوط شده اند و ملك بحكم تصور ميكنند وايشان
از آن جهت كه هنوز از اول اتا رستد و سفيد رو هايند هنوز آن
قوت نيست كه سياه رويان را بهمان ابرو ريخته از ديار خود
بيرون توانند كرد ملك تقرب بتيغ و شمشير نيست و معدوم توانند كرد ايشان
بهر تقابا بند كه وقتی وكمتر زمانی بديان درجه خواهند رسيد كه به يكباره سياهان
روی خود معدوم شوند و در بلاد آينده كه حق فرموده و خبر داده اند كه وسيق
الذين كفروا الى جهنم زمرا حتى اذا جاؤوها فتحت ابوابها وقال لهم خزنتها
الم يأتكم رسل منكم يتلون عليكم آيات ربكم وينذرونكم لقاء يومكم
هذا قالوا بلى ولكن حقت كلمة العذاب على الكافرين يعنی اگر در اول فرار
نكنند و برقرار بر عمل صلاح خود مشغول باشند بزودی بجای خواهد رسيد
كه خود گويند بلی در جواب خزنه جهنم بخلاف اهل ايمان و توبه و سفيد
رويان كه در شأن ايشان نيست كه حق سبحانه فرموده اند كه وسيق الذين اتقوا
ربهم الى الجنة زمرا حتى اذا جاؤوها وفتحت ابوابها وقال لهم
خزنتها سلام عليكم طبتم فادخلوها خالدين وقالوا الحمد لله الذي صدقنا

وعده

وعده واورثنا الارض نتبوأ من الجنة حيث نشاء فنعم اجر
العاملين سلام كه خازن جنة بر متقيان ميكنند از براى
آنست كه بواسطه صلاة و سجود داخل جنة شده اند
يا چون كه آخر صلاة است و حق ذات خداست كه بر ايشان مسلط شده
است كه از براى آن سكينه كه بر ايشان مسلط و منبسط و محيط
شود كه والله يدعو الى دار السلام ويهدى من يشاء الى صراط
مستقيم بعد از سلام ذكر صراط مستقيم براى آنست كه هرگاه كه سلام
كنند وجه تسليم ... آن شود هدايت بر صراط مستقيم يافته
باشند كه جای خداست كه اين الله استوا آيست. قال رسول الله
صلعم لا صلوة الا بفاتحة الكتاب اين صلاح كه بی فاتحة الكتاب
كه سورة الحمد است و فاتحة كتاب است درست نيست از براى
آن درست نيست و در محل قبول نشود از آنكه از سورها
بحكم حديث و بيان اين معنى آنست مناسب حواف ام القرى
نسبت كه از حجر الاسود ابتدا می بايد كرد كه اين الحمد را نيز بكنام ام الكتاب
وجوه در فتح صلوة و قرائة ام الكتاب بتوجه ام القرى
وحجر الاسود می بايد شد در هر ركعتی يكبار اهدنا الصراط المستقيم

سلام ... در صلات
... سجود ...
... حلم

می باید گفت پیش از آنکه گفته است ایاک نستعین یعنی یاری از تو میخواهیم که هدایت کنی مرا بآن صراط مستقیم که بر میان حجر الاسود یعنی بآن خط سفید که بر میان سنگ سیاه است و انتاقدم الحبشی که حبیب الله است از آن وجه کرده است او در محل قبول بود عند الله دلیل کند دعوی فوق اوست که بتکافت و خط سفید بمناسبت حجر الاسود از خون سیاه نمود که الم نشرح لک صدرک نیز در شان او بود و این الحمد که صفت اینست و طلب صراط مستقیم درست از برای آنست که آن حجر الاسود که از جنت آمده است و لکن بتاراج ابو البشر است که از جنت بیرون آمده بود که تا کسی رو بآن خط سفید نبود از جنت در دوزخ بگذرد و جنت و بهشت تا بر بهشت رسید بهشتی نخواهد بود و ان صدق للعالمین او را هدایت بجنتی که عرضها کعرض السموات و الارض که بوجهی عالمین عبارت از آن کنند نخواهد کرد پس ای طالب اگر هدایتی که حبیب الله را از فوق بود و توجه تا بآن سنگ سیاه و شرح صدر او دریافتی بر تو واجب و لازم میشود که آن طایفه مخصوص را علم ربانی که بعد از اهدنا

بعد از اهدنا الصراط المستقیم مذکور شد که حبیب الله و جمیع اهل صلوة طلب هدایت بصراطی میکردند که صفت او این بود که صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم و لا الضالین که علماء ظاهر نیز گفته اند و تحقیق نموده اند که بنا بر اقرار صیغه ماضی میتوان کرد بلکه از صیغه مستقبل و مضارع میتوان کرد که الم نشرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه باز در شان ایشانست تا معلوم شود که چنانچه روح و نور آن خاتم رسالت بر زمره انبیا بود روح و نور این طایفه مخصوص نیز بنور و روح او متصل است و چون معلوم کنی که بواسطه این شرح صدر و فرق کنید وجه از تسلیم الله متبع او کرده و محقق میتوان شد این طایفه مخصوص را نیز چون حبیب الله حبیب الله دانی و ایشان را از نکیر بکر جدا انگرد دانی که باز از پنج الحمد صد و چهارده سوره قرآن در دو سوره الحمد مقامات که حق میفرماید و حق حبیب خود را از حبیبان دیگر خبردار میکرداند و لا تطرد الذین یدعون ربهم بالغداة و العشی یریدون وجهه ما علیک من حسابهم من شیء و ما من حسابک علیهم من شیء فتطردهم فتکون من الظالمین که چون حق حبیب الله

این تحبیبان دیگر شنه یافته بود فتح کلام ملک علام بآنکه دید تع
فرمود که سوق الی تعادت بوای یکونون من بعدی ثم منزلتی عنده
لیس ا نبیا و لا شهداء یغبطهم النبیون والشهداء بمقعدهم ومنزلتهم
عند الله الخ و بشر یعنی هو یغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تأخر
برسی که باز در سوره فتح انا فتحنا ست که فتحی قریبا نیز اینجاست که قال یوم
الفتح لا ینفع الذین کفروا ایمانهم ولا هم ینظرون یحبهم ویحبونه نیز
آینده بودند که حبیب چون مغفور گناهان بخشیدن و پیش شد حکم
نفس کلام الهی و دانست که دیگر حبیبان خواهند آمد و برادران
او خواهند بود که درز بود اذا حبب الله عبدا لم یضره
ذنبا در این مقام سخن بسیار است که اگر شرح آن نوید خواهند نمود
بجائی خواهند رسید که ولو ان ما فی الارض من شجرة اقلام والبحر یمده
من بعده سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله اما ختم من ادرک ان کلمة
عنها ادرکه الصلوة چون یکی در عالم توحید تمام مقام جمیع
شد شنیع که موحدان آینده از پس مقامات مجموع را در خاطر
این فقیر چون میگذرد در ک جو ینهند کرد از مبدا آینه حق علام
و خداوند سوکلام سبحانه ما اعظم شانه ولا اله غیره سبحانه و تعالی
عمانیز کون

لیس الم

محمد الموصلی محمد بیا

عما نیز کون قوله تعالی یوم تبدل الارض الخ این که خبر ده خبر
داد که روزی که بدل شود زمین بغیر زمین که هر کس بحسب
ادراک خود از قلوقات از برای عیر بیان کرده اند و وجهی
گفته اند و خلاق کاینات و موجودات بیان فرمود که تا بدل
باصل خود شوند که با آن اشیا بدل بجمله و کلام شوند شک نیست
که در آن حالت بحکم لمن الملک الیوم لله الواحد القهار حق خداوند
کلام خواهد بود و این روز شک نیست که امروز است که حق اوست
کلام و ملک علام حق و لا الٰه غیره فرموده اند حقیقت آن قطع سبب
ایزد بر همه اشیا محیط سر سر اشیا نطق حق غلیظ
قوله تعالی ولقد رآه نزلة اخری عند سدرة المنتهی از آن
وجه که در درخت منتها عبارت از وجود اصل موجود است
لفظ عنه نیز درین محل مناسبت با آن مقام دارد که فرمود روشن
گردانید که و کان قاب قوسین او ادنی یعنی نور ذات حق الهو ایضا
که نزدیکی در درخت منتها دید فرمود که آن قرب بجان تا جد غایت
بود یعنی تا دو ابرو بود که بوجه بیت اینجا تمام میشود و چون
از لام الف و جار جوی در درخت منتها خبردار بود او ادنی

که آن موجود شوند
بحکم الیکم ترجعون
لا تر جعون و بحکم
کل شیء یرجع الی اصله
سبب هر گاه که

نیز فرمود که هم در شان اوست که کلا لا تطعه واسجد واقترب

در بیابان موحدان و عاشقان جمال با کمال ذات الوهیت را هیچ

شک و شبهه و تردد نیست که از مقام الوهیت برتر بیده مقام

عالی تر و بیشتر برگزیده تر و پسندیده تر از مقام حضرت پادشاه عاشقان

محمد مصطفی علیه افضل الصلوة واکمل التحیات نیست که عشق

این وجود پاک صورتاً و معنیً بر جمال جمیل پادشاه صاحبان حسن

و جمال با کمال باجمت احدی از عاشقان دیگر بیشتر نشد و نخواهد

شد و با عتقاد این فقیر حقیر این حضرت پادشاه عاشقان و مقتدای

و پیشوای جمیع موجودات و مکونات است و برین فقیر یقین بگویند

که نیست و نخواهد بود من الازل الی الابد که کنت نبیاً او بود که خاتم

النبیین نیز او بود از ذات حضرت ذو الجود و الجمال و الحمد لله

رب العالمین والصلوة والسلم علی خیر خلقه محمد و آله الطاهرین

که کاملین و عارفین اند و علی جمیع الانبیاء والمرسلین والاولیاء

والاصفیاء والاصفیاء والاتقیاء والعابدین والطالبین و مشتاقین

والمحبین والعاشقین وسلم تسلیماً ابداً دائماً کثیراً والله

علی کل شیء محیط والسلام علی من اتبع الهدی . حبیب رب العالمین

در صلاة

١٤٥

در صلاة که در شب معراج بر وی واجب شده بود و نور ذات الوهیت را

در صورت آدم که خداوند بصفت کن بیان دلنوازی جان شکار است

دیده بود از برای آن در فاتحة الکتاب و ام الکتاب طلب صراط

مستقیم میکرد که بحقیقت معانی قرآن قدیم ملک علیم حضرت رسیده

بود که حضرت شاه ظهور ذات خود را بوی داده بود که ان ربی علی صراط

مستقیم که و ما من دابة الا هو آخذ بناصیتها که از پیش فرموده

روشن است پس هر کس که بحقیقت در صفت آیة الحمد دعا کرد و بحکم

ادعونی استجب لکم دعا را او به حضرت مجیب الدعوات در محل قبول

آمد می باید که بحقیقت و عیان مشاهده جمال با کمال پادشاه صاحب حسن

جمالان دو جهان حضرت او را نیز چون پادشاه عاشقان حاصل شده

باشد و از اخوان حضرت حبیب الله از غایت و نهایت بدایت حق

لم یزل و سلطان لا یزال حضرت شده اگر چه از این مقام ترقی نیست

اما رسیدن بآن مقام عالی بوجهی ممکن است زیرا که نهایت و بدایت

و نهایت بدایت   بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین

الرحمن الرحیم مالک یوم الدین ایاک نعبد و ایاک نستعین اهدنا

الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم

ولا الضالین این بیت و بحرف ام الکتاب علی الترتیب بحکم
انا افصح من تکلم بالضاد بحرف ضاد تمام شده اند پس چون
بضاد افصح نباشد که از زبان آنحضرت مستفاد شد از آن وکیه در نظرام
الکتاب بود واقع شد و چون منظر منتها بهار نیز بود واقع بضاد
نیز باشد بوجهی دیگر از منتهای بهار است که و ما یعلم تاویله الا
الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین ایاک نعبد و ایاک
نستعین اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب
علیهم و لا الضالین فاذا قضیت الصلوة فانتشروا فی الارض
وابتغوا من فضل الله واذکروا الله کثیرا لعلکم تفلحون این که
حبیب الله فرمود انا افصح من تکلم بالضاد این حدیث موافق
آن آیتیست که کافران و منکران او را بر چنین فصاحت و بلاغت
مید نستند که میگفتند بمو اذن یعنی میگفتند که او در مجالس و محافل
گوش بشنیده نیست که بجز شنیدن کاری دیگر ندارد یعنی در
کلمات نمی آید که ما در فصاحت و بلاغت او شنیده معانی سخنان
او را تو بنیم کردو این رسول فصیح بحکم من صمت نجا خاموش نموده
بود از برای آن صاحب چشند که ایشان نمیدانست که قابلیت و
واستعداد

در ستعداد ادراک حقایق و دقایق کلام فصیح او نیست و اما
خبر از زمان ظهور فصاحت خود میداد میگفت که هرگاه که خداوند
کلام ملک علام که فرقت احد صمد لم یلد و لم یولد است آنچه بیرون
از جمال با کمال خود بر اندازد و بحکم ان علینا بیانه تبیان و تاویل
کلام قدیم صفت ذات خود در آید فصاحت و بلاغت من بر همه
اشباح شما روشن شود که شما در این حالت مرا شنونده بجز نمید انید
و حال آنکه فصاحت و بلاغت را ماده شنود نیست که شنونده
ناشنونده تنک نیست که نتوانند گفت این چیز را که اصل هنر بود که او
بر عکس تصور کرده بودند و بوجهی دیگر این حدیث موافق آن
آیتیست که حق در شان این رسول فصیح فرمود که ولولا فضل الله
علیک و رحمته لهمت طائفة منهم ان یضلوک و ما یضلون الا
انفسهم و ما یضرونک من شیء و انزل الله علیک الکتاب و الحکمة و علمک
ما لم تکن تعلم و کان فضل الله علیک عظیما یعنی اگر حق علیم
در خاد که مختصر است در بیان کلام قدیم خود نیامدی
بزرگی و فصاحت این رسول افصح قوم ما ظهور کردی و
بر دانت و بشنوانید او بر عالمیان که خود خلل التست بی انکار

[illegible]

شری اما چون بر خلاف زعم کفار و اهل انکار بود حق آن صلات
و مغفرت را بر ایشان رد کرد که فرمود و ما یضلون الا انفسهم و ما
یضرونک من شی الی و کان فضل الله علیک عظیما و اقم
الصلوة طرفی النهار و زلفا من اللیل ان الحسنات یذهبن
السیئات که با بن صلات که پاک کننده بدیهاست حق بیتو
و حبیب الله گردیدن که مغفور کن هان ببخش و پس شوند ذلک ذکری
للذاکرین الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین
ایاک نعبد و ایاک نستعین اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین
انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم و لا الضالین این که هرگاه که
مصلی متوجه کعبة الله شد و در قرائت سبع مثانی اهدنا
الصراط المستقیم میگوید کنایه از است که چون
متوجه هدی للعالمین شده است هدایت از خدا و ند هدایت می طلبد
وجون لصراط

وجون لصراط المستقیم هدایت می طلبند قرینه روشن اینست
ابا کعبه هدی للعالمین بصراط مستقیم قوه ذاتست که از آن خاک
پاک مخلوق بود و آن صراط مستقیم اینست که آن حجر الاسود خطی سفید
که بر میان خود دارد هادی آنست و چون پیغمبر مقدم الجنان
که هدایت از و طلبید دید با فوق هدایت او آنست که در مقابل آن حجر
الاسود فرق مبارک را بشناخت خلیل الرحمن شکافته تا بنرد حق
خلاف حسن تقدیم محسن شده حبیب کردید و در سوره فتح با با فتوح
مالانهایه و نهایتها رسید بسم الله الرحمن الرحیم انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر
لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر و یتم نعمته علیک و یهدیک صراطا
مستقیما و ینصرک الله نصرا عزیزا که تمیز نفر بود که از آیند کان حق
علام الغیوب و غفار الذنوب خبر میداد بسم الله الرحمن الرحیم اذا
جاء نصر الله و الفتح و رایت الناس یدخلون فی دین الله افواجا فسبح
بحمد ربک و استغفره انه کان توابا بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله
رب العالمین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین ایاک نعبد و ایاک نستعین
اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب
علیهم و لا الضالین این الحمد را که در صلات میخوانند و توجه بر هدی

بعالمین [illegible] است و هدایت بصراط مستقیم می‌خواهد می‌باید که بداند که
چنانچه کعبه لله هدی للعالمین است و از ان وجه که هدی للعالمین
است از کل فج عمیق باو راه است آن سوره را نیز که مخصوص باو
بامین مناسبتی در رسالت علیه السلام فرمود که فاتحة الکتاب دوای [illegible]
وننزل [illegible] من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین الایه یا ایها کلام الهی
الناس قد جاءتکم موعظة من ربکم وشفاء لما فی الصدور وهدی
ورحمة للمؤمنین قل بفضل الله وبرحمته فبذلک فلیفرحوا هو خیر
مما یجمعون بخلاف اهل [illegible] که فی قلوبهم مرض فزادهم الله
مرضا ولهم عذاب الیم بما کانوا یکذبون . قال لا صلاة الا
بام القرآن بدلیل بیان خدای که در [illegible] شده است ام
القرآن [illegible] طلیعه ابو البشر است [illegible] از [illegible] انکه در وقت این بیان
دلیل قوله صحیح [illegible] در حق آورند که فرموده بود که [illegible] کلام الله
الناطق ما کان محمد ابا احد من رجالکم ولکن رسول الله وخاتم
النبیین از [illegible] توجه در صلاة بام القرآن است والسلام [illegible] واین
هم در [illegible] شده است که صوم باز ایستادن از کلام [illegible] است
بغیر کلام خدا باشد و در آن حالة منفرد باشد که کتب علیکم الصیام
کما کتب

کما کتب علی الذین من قبلکم یعنی از فرزند [illegible] معلوم می‌شود
که صوم متعلق بکلام خواهد داشتن از [illegible] وحده لا شریک
و دلیل خدای بجای دیگر [illegible] در [illegible] آمده است که [illegible]
گوینده مراد [illegible] باشد در بیان [illegible] العرش که
فرموده اند که چون ملک در صورت [illegible] ایشان در می‌آید [illegible]
می‌آید که شئ خدا را بر داشته باشند سبحانه تعالی عما یقولون
انکه در توریت آمده است که [illegible] می‌خواستم [illegible] که فائده
حاکم [illegible] هوا و ماهیان دریا باشد آدم را بیافریدم که بر
صورت ما و هیئت ماست [illegible] طیور که در جو فی سماء الله
ما یمسکهن الا الله می‌باید که نگاه دارنده ایشان [illegible] که
حاکم ایشانست که بر صورت [illegible] است [illegible]
در مدینه [illegible] در کرده [illegible] در کشیده اند [illegible]
بواسطه آنکه چهارده ملک در [illegible] بوجهی می‌باید که
حقیقت امام المتقین باشد بدلیل حدیث صحیح [illegible]
[illegible] علم که فرمود انا مدینة العلم وعلی بابها و در [illegible]
در ان محل که فرموده اند [illegible] باب [illegible] ابیات [illegible]

آورده اند که دو نوبت نا ملائکه و طبلنا رحب با بن المبارک
بود که در سوره برای منع مشرکان تحت الطاعین از خانه زباکی ام
القرآن نیز یاد کرده بود تا معلوم شود در وی علم النبیین و علم الیقین
که مشرکان تحت الطاعین همان دجال لعین هستند که در ام القرای مکه
منع در راه شد از اینکه من الان الا بد در دو دیده دجال کرده
نهاده و ظهور معانی این صفت با باز نیز شیخ محی الدین امام المتقین
داشته تا معلوم شود که کشنده دجال نیز اوست چون کلمه
الله که کلام حق جل است و علی وجه با کمال که کعبه بود که روح
خدا و نسخه خداست والسلام ... انکه در صلوة خمس را که
پنجاه وقت فرموده بود و از ده یک قرار گرفته که در الحق
که فرموده اند که چرا در اول ده بار چنده نهاد در حج
میزبانیه که از برای آنکه بعد علم کلمه اسما و اجرا علم معا
از تبیان الحق چنین معلوم میشود که در اول ده از برای جزئی
شی بوده است که با حکام از دیگران زیاده تر است و کشف این
معنی از زبان نه تشهد شنفته و نه دعای قنوت استماع شنود
که بعینه همین صنعت والسلام هر کاله بنده توحید کتاب وجود
خود را

خود را بر جمیع اشیا محیط و منبسط دید بر حلاق فجار کرد در سینه و کاغذ
بند کرده اند و در زندان دار بند آن بنده توحید نفی و نفی شبه
که از آن ابرار است که بینشان مقام عالی او را از خدایی خود در
وقت و فاوت بدعا خواستند که گفتند توفنا مع الابرار در آن
محل در حق آن ج ه ج الله ح د فرموده الله که اگر کسی سوال کند که
اینکه فرموده که آب را در وضو بر ورساند سر الزاد اینه
باشد چون آن نیز ماشد که او در عالم گشا این معنی را فرموده
بود در آن محل این آیه را بر فاصد یدلیس من آوند که وما کان لبشر
ان یکلمه الله الا وحیا او من وراء حجاب او یرسل رسولا بآیة و علم
قرآنا و علینا کتاب حفیظ و عندنا کتاب ینطق این کتاب
حفیظ و ناطق که نیز در حق ... لم یلد ولم یولد است
ج ه این کتابیست که هم در سوره قطعه آمده است که یمحوا الله
ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب ح که در آن بار ...
فرموده انسان کامل که مظهر ذات ... صفات اوست حوا
سبب توجه از برای ظهور حقیقت این معنی است که ...
ظاهر ذاته ... نسبت کرده اند از برای ... حقایق وجود

البشير

بالحق هو

که جگر آن حضرت بجنبید و دست خود را بر پشت جانب خود

سود و جمیع فرزندان را از پشت حضرت خود بیرون آورد بصورت

مور بعضی سفید و بعضی سیاه و موافق حال در آیه که یوم تبیض وجوه

وتسود وجوه هم خواستند شود در بار دوم شکل سفید و سیاه

و نمودار اما غلط مفسران در این آیه از اینجاست که تصور

کرده اند که حضرت هؤلاء الی الجنة ولا ابالی و حضرت هؤلاء الی النار

ولا ابالی الحمد لله رب العالمین واعوذ بالله من کفر الله بیان

کهیعص حقیقت اسم ذات الوهیت شده است سماء

ابنیا اسم آن فوج ذات از نسخ که بر بیان اسماء خود ذات در

قرآن وعده لا شریک له الحکم و انبیاء جمیع سبحانه

و تعالی کما تذکرون قوله هذه الاسماء الحسنی حروف

مقطعه که ک ه ی ع ص کامل بدلیل کهیعص بر اکثر

هر اسم که حسنی بود از خود کتب بعضی صدق الله العظیم الذی

بعد از بیان اسماء حسنی ز بر کهیعص آن اشارات قرآن بود

بمعنی اسماء حسنی باید رسید که فرمود الله نزل احسن الحدیث

کتابا متشابها مثانی الایه والحمد لله رب العالمین تمت

رب العالمین

رب العالمین مالک یوم الدین که در بیان خلیل خود میفرمایند که

وکذلک نری ابراهیم ملکوت السموات والارض ولیکون من الموقنین

و در این حالة تنبیه میفرمایند که هر کس که بملکوت سموات وارض نرسد

از موقنان نخواهد بود از این بدایات چنین معلوم میشود که دابة

الارض که مظاهر خبیث شیاطین عنید پلید را از برای آن در هم خواهد

شکست و نیست و نفور کرده اند که موقنین نبودند و بی روی هم

ومومن و تقلید صرف بودند که فرمود اذا وقع القول علیهم اخرجنا

لهم دابة من الارض تکلمهم ان الناس کانوا بآیاتنا لا یوقنون

قد نری تقلب وجهک فی السماء که چون نماز از اسمان ای وگاهی

آن الایه از بیان این چنین روشن میشود که چون حق از اسمان آمد از

برای قبله که مناسبت او باشد رسالت متوجه اسمان که مکان حق است

شده بود تا آخر که متوجه شطر المسجد الحرام شد که هم اسمان وجود است

که جای آن وجه باقیست که کل شیء هالک الا وجهه و که در بیان انا مدینة

العلم وعلی بابها بی فاصله میفرمایند که بها بود سبعة ابواب کنت

مع الانبیاء سرا و معی جهرا بعض جهر بیان او باین اعتبار خواهد بود

که باب علم او واقع شده است که دلالت بجهر میکند و آن مختص است که اول

بر وجه ظاهر است • در جمیع صحف در بیان با ابیاتی فاصله میفرمایند
که آنی را به آیات احد عشر کوکباً الآیه تا بوجهی ابیات یازده و آن سه چهارده
باشند سوره که در انجا بجز عشق زلیخاست سلام الله علیها بحکم بیان تمام
صحف که فرمود • تا بود آوازهٔ عرش و کلام از منشی بر عاشقان
حق سلام • بوجها از برای آن احسن القصص است که قرین جناب سلام
الله علیها صبل بحکم طبیعت اصلی با صل خود کرد بحکم حدیث بابی
تمام صحف که فرمود فامدح الرحم فاخذت بحقوی الرحمن الی آخر السلام
یادی از زیر عرش رحمن بر بیخیزد که از شی وه در دست او تمام صحف در
تمام صحف از آیه بشری از بین یدیه بیان فرموده اند که بین یدیه و وحی او
که میفرمایند قوله صحف با مجمع بشری بین یدیه کتابیست از دیس صدق الله العظیم
• در بیان معجز اعجاز مقرون قدیم ملک علیم صحف صحف قل لئن اجتمعت
الجن والانس علی ان یأتوا بمثل هذا القرآن لا یأتون بمثله ولو کان بعضهم
لبعض ظهیرا ایم در بیع سوره او ترقی فی السماء الآیه اگر کسی سؤال کنند
که حتی وانس نفی مایع اعتبار بود ندارد از بیان آنی صحف که عروج
بر آسمان وجایی فوق وصف است که بوجهی هر دو یکی اند بدار بر دین
ترقی فی السما چون توانند بود جواب انست که ترقی و عروج کرده
ایشان بر آسمان

[illegible]

ایشان بر آسمان از برای آن بود که مثل اعمال فی بیاوزند و حال انکه ایشان در حال
روز روشن شد که از آن جمله بودند که خبر داد فرموده اند که انهم عن السمع
لمعزولون چون کلام ملا اعلی را نمیتوانستند شنود دیگر قدیم را که کلام
حق است لم یزل ولا یزال است چون بشنوند سورتی از آن جمله چون
توانند آورد و اما تحدی در صحف بر سبیل مبالغه است که اگر نیز ترقی
کنند بر آسمان چون کرند شک نیست که نمیتوانند آورد سجان و تعالی
عما یصفون • مثل کعبه هدی للعالمین است و آنهم هدی للمتقین است
تا آرجن که نماینده حقیقت تمام عالمیان است بحکم والعاقبة للمتقین
و تجلی در تعرف متقیان در نیاید شک نیست که هدی للعالمین را
و هدی للمتقین را با همدیگر تطبیق و مطابقه نخواهد بود • بنوشته
قبله کتاب موسی اماما و رحمة صحف حبیب علیه الصلوة والسلام چون
لمعین و حقیقت آن امام رسیده بود داتی بود لاجرم ازین جهت بیکبار
اینایع مشرف شد و مکرم گشت و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین •
حدیث لا حجبه ولا تشریق ولا قطر الا فی بحر جامع رمز آنکه نعت را
می باید که شکافته تا ظاهر در بحر جامع شود که صحف فرموده اند در صحف
هود صحف قطر از قطرات و شکافتن خلق کامل باین الآیه صدق الله العظیم

چون فرمود لا جمعة و لا تشریق و لا فطر الا فی یوم الجمعة از [illegible]
و چیست که بهفتم را می باید شکافت تا حقیقت این معانی ظهور کند
از هدایت بیان آیه [illegible] این معلوم میشود از [illegible] آن روح الهی که در
بینات ابو البشر دمیده شده بود فی قدسیت تکلم آن حدیث که فرمود
که هر که حق را از بر کرده باشد و فراموش کند اجزم است [illegible]
که هم در بیان [illegible] چنین آمده است که بی فاصل قوله [illegible] و [illegible]
علی الخرطوم و هدیناه النجدین الایه صدق الله العظیم [illegible]
الله یأتی بالشمس من المشرق آتش که خلائق را از مشرق بمغرب راند
و اصحاب الیمین ما اصحاب الیمین و اصحاب الشمال ما اصحاب الشمال
الایه صدق الله از این هدایت آیه این معلوم کن ای طالب از [illegible]
پس اگر چه نیز ازان ترس سودی بوجه نکند که آتش از مشرق خلائق
را بمغرب میراند که جوف جای عذاب و دوزخست بدلیل [illegible] صحیفه
الله و الیه [illegible] آتش است که [illegible] که با موسی کلیم انی انا الله
گفت و نیز آن آتش است که میراند همه را در عذاب دوزخ از جنس
شیاطین [illegible] او خواهد بود [illegible] باین [illegible]
[illegible] و اصحاب الیمین ما اصحاب الیمین و اصحاب الشمال ما اصحاب الشمال
صدق الله العظیم

صدق الله [illegible] قالوا کیف نکلم من کان فی المهد صبیا در وقت
[illegible] و علم [illegible] و [illegible] بحکم کلمة القیها الی مریم و [illegible]
حقیقی [illegible] من عرف نفسه فقد عرف ربه الایه ازین بیان آیه [illegible]
این معلوم میشود که کلمة الله که در مهد سخن گفته این سخن گفتن
بحسب [illegible] بوده است که عبد الله بعینه همان تکلم است که از زبان
ظهور میکند از برای آنکه در جای دیگر [illegible] عیسی
کلمه است بمریم نسبت نکرد متکلم نشد چنان که کسی که اصطلاح لغت
صوری را [illegible] در و نظر میکند آن خط بی کام و زبان با آنکس
در سخن است کلمة الله دران زمان که در مهد بود [illegible]
که صورت کتابت خط [illegible] که ظهور سخن از دست برو داشت [illegible]
بتواند بود که با بشارت آن سخن گفته باشد که انی عبد الله اتانی
الکتاب چون کتاب [illegible] داشت لاجرم سخن ازان کتاب و بان
کتاب میگفت اما با بشارت [illegible] از مادر او که مریم بکر بود
صلوات الله علیها [illegible] خداوند کلام [illegible] سخن گفتن
ظاهر فرموده بود چون قوم او از و سوال کردند [illegible] و بحکم
فاشارت الیه اشارت [illegible] کتابت کرد که بر [illegible] داشت

که حق کلمة الله در ان کتابت از و در وجود آمده بود که الم غلبت الروم
از ابتدا ابتدا الهی و توفیق نامتناهی همان بیان میکند که لله
الامر من قبل و من بعد تا الی که حق کلمة الله فرمود که و اوصانی بالصلوة
والزکوة ما دمت حیا ... که حق سبحانه حبیب رب العالمین
علیه الصلوة والسلام تا نور الوهیت را حق در [illegible] ان قرینه
[illegible] و [illegible] بر و واجب و فریضه نشد از برای آن فرمود
که حبب الی من دنیاکم ثلث الطیب و النساء و قرة عینی
فی الصلوة صدق الله و صدق رسول الله تعالی حقیقت الهی [illegible]
از انجا در یابند که حق در وقت وضع حمل مریم را فرمود که تقول
انی نذرت للرحمن صوما فلن اکلم الیوم انسیا تا فاتت
به قومها تحمله قالوا یا مریم انی لک هذا و او در جواب گفت
قالت هو من عند الله ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب اگر
که این سخن بجهر بود و بحسب ظاهر بود و مشغول بود به سجده سخن [illegible]
خود کار کرده باشد و صوم خود را شکسته باشد تا معلوم
شود که سر خود آن سخن را بجهر نگفت بلکه بر رمز گفت که فاشارت
الیه هم در شان او والسلام علی من اتبع الهدی و اینکه
درشان

درشان حق یحیی هم بود که حق فرمود که هم معاصر مریم بود و اتیناه
الحکم صبیا نام شنوی بیان بی نی است بدلیل آیات محکمات هن
ام الکتاب که فرمود یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب
تا معلوم شود که ای تا بینند ام الکتاب [illegible] که در عهد صبا حکم حکمت
ام الکتاب را حق یحیی داد ما آن معنی که فخاطر ظهور این تشبیه از حق
مسیح ابن مریم او شد که هم حکما من قبل سمیا بوجهی عبارت از بی
وجهیست از میان جمیع پیغمبران دو پیغمبر را حق وهاب وجود در ایام
صبا حکم و تکلم با آن مناسبت داد که این نزا کلمه فرمود نه کلام فافهم
والسلام که بر وجه ایشان کتابت موزات بود بخلاف ثلاثه شرد که از
متشابهات نیست که فرمود و ما یعلم تأویله الا الله آن حدیث حبیب
خود را که حق الهی [illegible] در بیان او در داد که فرمود که زهراوین که سورة
بقره و آل عمران است در صورت [illegible] در آیند آن حق آنجا که
امروز بنهایت رسید و بظهور پیوست که معلوم شد که در جوف
سما نگاه دارنده ایشان نیست بغیر از الله که در اول آل عمران
از برای ظهور این معنی فرمود بسم الله الرحمن الرحیم الم الله لا اله الا هو
الحی القیوم صدق الله العظیم و صدق رسوله الکریم و نحن علی ذلک من [illegible]

ان مدیع والحمد لله رب العالمین ... یوم ینزل الله تعالی علی کرسیه
وانا اقوم عن یمین الله این حدیث صحیح از بدایت بیان آنست که
جبر ازان حدیث صحیح دیگر میدهد که فرمود آیة الکرسی را در قیامت
که خدا تعالی [illegible] در صورت رجل در آورد تا معلوم شود که نزول بر آن
خواهد کرد که کرسی حقیقی اللهیست دریاب ای طالب اگر فهم
داری والله اعلم ... چون سر مو پیدا کرد بر وجه هست پاره پاره
کنی البته ازو صدائی برمی آید چنانچه از انامل انگشت و مفاصل
سیصد و شصت استخوان بین صادق باشد بوجهی که فرمود
الملائکة یدخلون علیهم من کل باب سلام علیکم الی والسکم
قل لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لا یاتون
بمثله [illegible] این تحدی را در صورة [illegible] فرمود و کافران تا که
اقل الصلوة را عاجز کردانید و از جهت قرات صلات مجز خواسته
که اقل صلات فرض بود که چون اقل را نتوانند آورد بطریق
اولی که اکثر را نتوانند آورد آگاه دانستن این از بدایت آنست که
که چون نیست که قرآن فرمود و مراد صلات بود از برای آنکه صلوة
بی قرائت قرآن درست نبود بخلاف فرایض دیگر و از روی توحید
ختم الین

تمام این سوره بعکس فرمود که ولا تجهر بصلاتک و مراد قرآنست
که قرآنست والله اعلم ... کلمة الله که گفت تعلم ما فی نفسی ولا اعلم
ما فی نفسک انک انت علام الغیوب حقیقت این معنی را بوجهی
از وجوه از بیان علام الغیوب میتوان دانست که در بیان
قرآن میفرمایند که بعضی بعضی اند و بیان میکنند که هر کلمه نفس
موجود آنست خلاف عکس پس که وجود [illegible] بونست با کلام
که معانی و حقایق از ظهور میکنند موجود بود کتب علی نفسه الرحمة از بیان
اما این نفس وجود ذات حق بود که در شب معراج در صورت
امرد قطط روی نمود علی که در ذات موجودات بالقوه بود
در مرکبات بالفعل روی نمود از برای این بیان آیة الکرسی در
صورت رجل در آمد که موعود آنست نیز چنین بود هم در آن روز
که یوم ینزل الله تعالی علی کرسیه و انا اقوم عن یمین الله تمامی حقیقت
این بیان را از آن حدیث قدسی بی پرده رب در یابند که فرمود
کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق والسلام علی
من اتبع الهدی ... بوجهی که کلمة الله از برای آن فرمود که بار
دیگر که بیایم هر چه گفته ام ابرا در بیان آورم که اول کلمه است

که موجود است بعد از آن کلام که مرکبست اگرچه گفته بود که با نطقه بعینه
بوجهی همین جمعیت که در بیان آمد که بعد از قوت و صوت
کلام است بعد از آن کلام که خواسته آمد که آنکس که جبلت تباه و بیخود [illegible]
کردن فرمود که انا کلام الله الناطق در بیان عالم صغیر که عبارت از شخص
و در بیان عالم کبیر که انسانست فرق این قدر است که معانی
و حقایق در ایشان بالقوه است و در انسان بالفعل از برای آن
[illegible] الله بر صورت رجل که مسجود ملائکه است بر آمد و بر کرسی نزول
اجلال فرمود که کنز مخفی وجود بر تمنای خود را اظهار فرماید فافهم
علی هذا و الله اعلم این فقره که گفته شد بحسب صورت است و آنا در معنی بر
است از بیان [illegible] که عنقا نطق خدایی داد کر همچو ذات حق ز [illegible]
بدر از فهم و وهم و گمان بیرون شده [illegible] ذات حق تعالی احد
در توهم در تصور در خیال در نیاید ای پسر در هیچ حال [illegible]
با این بیان [illegible] نفس عیسی اگرچه خود بود بنسبت نفس ذات عیسی مرکب
بود و الله اعلم ترکیب از آن وجه که محل دانش و ادراک است [illegible]
و نه که احمد [illegible] خود است و بغیر از خود در هر کتی شیء دیگر [illegible]
رجوع دانش و ادراک که ترکیب است با خود حقیقی شد از برای آن
روح الله

و کلمة الله فرمود که تعلم ما فی نفسی و لا اعلم ما فی نفسک انک انت علام الغیوب
[illegible] خداوند که آسمان و زمین را فرمود ائتیا طوعا او کرها و اتیان در
جواب گفتند اتینا طائعین ایشان را از برای سجود کردن فرمود که بیاید.
ایشان بر خلاف ملائکه سموات که حالند در محل سموات طائعین
از برای آن گفتند که از حرکت ایشان ملائکه و اهل سموات در
طواف و سجود بودند از زمین خود از روی قابلیت فرمود که خلاصه
از زمین دارد آنچه مقصود منست و اهل سموات و سموات فرمود
آن ذات که مسجود بود ظهور از عالم خاک داشت بواسطه ترتیب سیر [illegible]
و اهل سموات [illegible] طائعین باین اعتبار گفتند فافهم و الله اعلم و الله یدعو
الی دار السلام از برای سجود و السلام [illegible] از [illegible]
از جنت فتاد [illegible] او بهندستان که گندم رو نهاد [illegible] از بیان الهی
[illegible] چون بیشتر معلوم شد که هندوستان آن سواد کتابت الهیست
که بر وجه داشت [illegible] خلیفة الله لاجرم آن نطق الهی که حقیقت وجود
الهیست و همه اشیا بدلیل و علّم آدم الاسماء کلها تا ابد زبان
که روز مشهود است و قیامت است و ظاهر شدن حقیقت اشیاست
که ذات حضرت [illegible] در آن کتابت سواد و [illegible] بود

بعد بخلاف این گروه رجوعست که حق فرموده هم در حق ایشان در این
مقام قوله حق ... باز از راه هوا چون باز گشت ... باز با [illegible] و از کشته
ادم زاد ای چو سر پدر ... تا نباشی هیچ شیطان خبر ... انجا که بیشتر ازین
فرموده اند قوله ... راه رو چون راه بر بنگیر شده ... در دو
عالم دین نیز دان نکبته ... الا ... صدق الله العظیم اما اگر تا ابد نیز گرگ
خود بگذارد که دین این جهان و آن جهان یکی شود که بو جهل [illegible]
برابر [illegible] که در آن جهان مامور شوند درین جهان هم مامور توانند
شد چون حق الحکم ولله الآخرة والاولی دو قیامت اشباح فرموده
اند در کتاب کریم [illegible] خود [illegible] والسلام قوله تعالی یا ایها الذین
امنوا ان تتقوا الله یجعل لکم فرقانا ویکفر عنکم سیاتکم ویغفر لکم
والله ذو الفضل العظیم هرگاه که عقیده اهل ایمان این باشد
که قرآن و فرقان [illegible] لاریب فیه هدی للمتقین بی سر و جهد منتفی
که از هدایت حق رب العالمین و مالک یوم الدین [illegible] فرقان
شده باشد شک نیست که امام و هادی تواند بود و بی شبهه هر که
این قرآن را مهدی نداند کافر است از برای آنکه آن مهدی موعود نیز
اگر حقیقت خود را ازین قرآن در بیان نیاورد بی شبهه هیچ کس
که از اهل

که از اهل ایمان باشد او را بابای و مهدی قبول نخواهد کرد
این آیه جلیل الله [illegible] بسیار کس خوانده اند اما چون
به این معنی نرسیده اند لاجرم مهدی نبوده اند چون وجود مطلق
که باین سر رسیده باشد و بر تقوی و زهد و ورع و پاکی او شک و شبهه
نباشد بی شک که بقول قرآن که کلام قدیم حق علیم است مهدی
او خواهد بود و اگر انکار این معنی کنند بقول حق خدا الغفور ری
خود کافر خواهند بود که یقولون نؤمن ببعض ونکفر ببعض
اولئک هم الکافرون حقا در روز جمعه که یوم المزید و عید للمؤمنین
و حج المساکین است از برای ادای حق او [illegible] سه بار ندا
در خلق عالم [illegible] از برای اجتماع تا دلالت بر بزرگی و علو
قدر و رفعت آن صلاح کنند اما چون دانستن این معنی که چرا
مختصر در سه بار شده است از سنت الهی و تقدیر ایزدی که حق
لم یزل [illegible] از برای آنکه آن سه نام که بر [illegible] سجده [illegible] عالم [illegible]
یقین محیط است در سوره جمعه سه بار ذکر رسیده که معبود حقیقت
[illegible] والسلام علی من اتبع الهدی [illegible] دانی که سوره کهف را
[illegible] حافظ در روز جمعه که هفتم است میخوانند از آن وجه که

کهف سوره احسنست دلیل صحت آن حدیثی است که آنحضرت حبیب رب العالمین
صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند که هر کس ده آیه که باز دلیل به صحت است
از اول سوره کهف بخواند از شر دجال لعین ایمن باشد که در حدیث دیگر
فرموده بودند که لها سبعة ابواب علی کل باب ملکان والسلام آن
حدیث صفت درگه دجال لعین عنید در اینجا هر خلق میتواند کرد بود
میتواند بود که ام القری باشد که مذکور است جنس اللعین از اینجا در دود
و قرینه آنست که بر ام القری عدد ابواب سبعه صفت طواف می بایست
کرد و آن وجود اصل علیه الصلوة والسلام که انا مدینة العلم فرمود
از آنجهت که آن بود از ام القری بود مسئله دیگر خداوند کلام
و ملک علام قدیم حبیب خود را که منع قرارت قرآن قدیم و بیان
او فرمود بدلیل ان علینا جمعه و قرآنه فاذا قرأناه فاتبع قرآنه ثم
ان علینا بیانه نیک وجه حکمت از بدایت آن نکته میتواند بود که اینها
که وجود اصل او را سبب خوانده بود و حال آنکه از جمع کردن که مراد
ترکیب است چون منع فرموده بود پس کی در بیان توانستی آمد
و آن وجود ذات بقول این وجود مجرد حق تعالی و تقدس جنگ بتاویل
خواسته کرد وجود کریم خود کلام الله فرموده بود تا جسم نیز اتحاد نتواند
مت علیم

مت علیم که آن در خفا بود ظهور کرد و بیان تاویل کلام قدیم
خود فرموده اگر به نقطه نیز گفته بود تا تصدیق حدیث من نور واحد کنند
با آن از آن رو که کلام الله بود و مبین مقدمات بود حلاف عکس بتقریر حق عنده ام الکتاب
و مالک یوم الدین تعالی شانه و ما اعلم بر آنکه در حق خدا پیام که مبین و مؤول بود خود را
هم فرمود دانست علم هر که بجهت اصلیت و بجهت تاویل و بیان که نور علی نور نیز باید
نور ه من آیات موافق کند با اصل که ببیست نه حرف بود که اگر گویند بی مرکب
تغییر میشود نمیتوان کرد از بیان حق تعالی که در یابند که لام الف مرکب را در کتاب حق
ابو البشر آدم از برای آن حق وسنا دیم از آن مت تا درکتب شود از بر خطا حسنت
تغییر و تاویل و بیان و دلیل دیگر روشن آنست که آن کلام که در او میشود
بود او را کلام بواسطه خوانده و آن کلام را که ترکیب حرف بود چون حدیث سلوة
و توریت و غیره کلام بلا واسطه نامیده آلم هدی للمتقین در حالتیست که مرکب
شود و در بیان اصل خود در آید که کل شی یرجع الی اصله نه آن ترکیب ظلمات
بعضها فوق بعض تکلم الناس فی المهد و کهلا بعینه نقل معنی دارد که
مهد مقام ترکیب است و کهل سی و سه ساله که از بیان الهی میشود و لام الف
مرکست که اگر در مهد نبودی و سی و سه ساله نبودی قال انی عبد الله
آتانی الکتاب نتوانستی فرمود و این کتاب هم شاهد شده است و هم شامل

ذکر چون خدای اکبر شاه و تقدس و ... حبیب الله علیه افضل الصلوة
در نزول کهیعص که نیز بود و حلیه کلام عالم الحکم آورد که از برای
آن نیز بود که کهیعص کرد ... از حبیبش او بود که یس والقرآن الحکیم
انک من المرسلین علی صراط مستقیم از آن وجه که [illegible] بود [illegible]
فرمود که من ادرک الرکعة فقد ادرک الصلوة [illegible] واجب [illegible]
بود بر رسول [illegible] هفت [illegible] واجب فرموده بود [illegible] الصلوة
حبیب [illegible] افضل الصلوات واکمل التحیات ثابت باشد که آن دو
یکی [illegible] بود که در قاعده [illegible] روح الله که [illegible] است [illegible]
صلاة واجب هفت است و چون آن هفت [illegible] وجه را که اصل است هشت
ما بایست شد [illegible] فرمود که [illegible] علی ثلاثة [illegible] سنة الا [illegible] الوتر
[illegible] صدق رسول الله [illegible] درست که [illegible]
و سریع الحساب [illegible] صدق داده بود که تنزل الملائکة والروح الذی
یوم کان مقداره خمسین الف سنة خروج [illegible] از آن [illegible]
و در یک روز که در شب [illegible] گشتن [illegible] صلوة [illegible]
که [illegible] الحبیب [illegible] است نیز بود [illegible]
[illegible] بود تا هفتاد و دو باشد که [illegible] پنجاه حرف و نقطه [illegible]
هفتاد و دو

هفتاد و دو ملفوظ [illegible] و با [illegible] بود که بوجه [illegible] آن روح
حروف ما بین نام کلام قدیم [illegible] باشد در مصاحف ملک از آسمان آمده بود
که موعود آن نیز چنین بود که از مصاحف محو شود و از سینهای حافظ
حفظ خوانان [illegible] که در قید کرده اند و [illegible] کند و رجوع [illegible]
[illegible] کند فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة که [illegible] در مصاحف
در آن پنجاه حرف و نقط صورت کتابت [illegible] بود [illegible] نیست که آن وجود
موعود که این حقایق از ظهور کرد که کلمة الله و روح الله بود وجود کریم
قدیم [illegible] خدا و کلام الله دانسته بود [illegible] و تحقیق [illegible]
این سخن [illegible] کلام [illegible] وحدت [illegible] کلام [illegible] از آنجاست که در
کلام قدیم [illegible] روح [illegible] نیست [illegible] نیکو نیست [illegible]
[illegible] نیست [illegible] قرآن نیست که من ادرک الرکعة فقد ادرک الصلوة
[illegible] القرآن [illegible] آن صلاة نیست [illegible] نیز قرآنست [illegible]
[illegible] سوره است که فرمود [illegible]
[illegible] قرائت [illegible] صلوة [illegible] قرائت درست [illegible]
[illegible] بیان [illegible] که در سوره [illegible] مذکور است که [illegible]
[illegible] نیست که [illegible]

مقام المحمود ... بسم الله الرحمن الرحیم انا انزلناه فی لیلة القدر
وما ادریک ما لیلة القدر لیلة القدر خیر من الف شهر تنزل الملا
ئکة والروح فیها باذن ربهم من کل امر سلام هی حتی مطلع
الفجر بسم الله الرحمن الرحیم حم والکتاب المبین انا انزلناه فی
لیلة مبارکة انا کنا منذرین فیها یفرق کل امر حکیم نزل الو
علی سبعة احرف دران شب که شب مبارک نزول اجلال فرمود
که حجر الاسود مثال اوست بدلیل صفت کعبه ... جوان
و بدلیل هدی و مبارکا للعالمین فیه آیات بینات چون ملائکه
و روح حرف بالغ نام نزول اجلال در شب قدر که مبارک است
فرمودند عروج در روز جمعه و سید الایام کردند و در وقت صبح که فجر
است و شکافتن است تا برجستن آن وجه مبارک که حجر الاسود مثال
اوست عبور نکنند هرگز این عروج بشارت حاصل نخواهد شد که
لا تفتح لهم ابواب السماء و لا یدخلون الجنة حتی یلج الجمل فی سم
الخیاط ... مشهود حبیب رب العالمین بلال سیاه ...
که ما در الهی آیه موذن صلوة گردانید یعنی ... ادخول
باب فجر ... شدند چون بلال از زبان الهی آیه ...

علی بربینی که هم طلق است دارد و آن حجر آیه ... ذاتی برا استوا
که صراط مستقیم است داشت که از بیان الهی آیه در اسمی بلال ابو ابو
... خداوند لایزال و سلطان ذو الجود ذو الجلال و الاکرام ...
صورت پنج وقت اذان که ۷۷ حرف تامه است ظاهر است که الست
بجای بخل و اجزاء او ... هفتاد و هشتند و فتی که نقطه ...
بی را در از ای لیس حذف کنند و الست ... و بوجهی دیگر که عید
الف بلال را به بی خوانند یعنی بلیل از روی تلفظ ... بلی
هفتاد و دو است که ... الهی آیه بیان ... وانجا و
پنج قامت فرموده اند و التمام ... جبرئیل امین ... از ...
معراج و آوردن حق که ... ام القری شد از برای امامت ...
رسول نبی امی علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات کما ...
از انست که از بدایت الهی آیه که تعلیم آن اسما و کلمها از آن
لوح محفوظ ... یافته بود که ظهور و میکردند اگرچه هم ازان
... ترکیب یافته بود اما چون صورت آن ... تسبیح
و تقدیس را در لفظ ندیده بودند و از خدا وند ... تعلیم ...
اسماست که ... تعلیم نیافته بودند کانه چون سایر اشیا ...

مغفور

دیگر تسبیح بوده باشند بدلیل و ان من شیء الا یسبح بحمده ولکن لا تفقهون
تسبیحهم و ملایکه یکبار از بیان معنی بخبر که ... گشته اند
ثابت کرد تا قابل خط و کتابت باشد یعنی اگر آن ملفوظ تسبیح و تقدیس
ملایکه را که شرف و فخر و مباهات ایشان بر تصور بر آدم خالی
بآن بود که گفتند و نحن نسبح بحمدک و نقدس لک بر جای منقش
نکرده اند و اصلاً آن تسبیح و تقدیس را بحسب اصطلاح بشکلی
و وضع منسوب نکرده اند بی شک و شبهه از روی تبیان و تحقیق
کاره ملفوظ خود نخواهند برد که دانسته آن ملفوظ موقوف
بتعلیم و لوح و رق و حرف و صفت و آن آن و در صحیفه ازلیه
بود که به قلم قدرت الهی آن قرآن اسماء کلها بر او منقش شده بود
باصطلاح صدائی و ملایکه و ابلیس از آن حال بیخبر و بی وهم و فهم
از آن جهت که حد در نور ایشان میدانستند و فخر و مباهات بآن میکردند
و نمیدانستند که در علام الغیوب در ما این قابلیت از نور تصور
ایشان نهان داشته که قابل شکل و صور باشد بلکه قابلیت و فضیلت
نمودن شکل و صورت ندارد بخلاف خاک ظلمانی که قابلیت شکل
و صورت ذاتی او داشته بین بدلیل ثم عرضهم علی الملائکه

صورت تسبیح

صورت تسبیح و تقدیس ایشان را از تعلیم الهی نداشته اول جا بر خود و بوی کبر
ددوا برون که چرا اسود در آن مثال است اول از آن آنچه آیند
و دانستند که صورت ست و سه ملفوظ ایشانست و واجب
استجود بران، و بواسطه این معنی شدند که جز بقرآن را ازین
آن نخوانده چنانکه تعلیم یافته بود سید المرسلین ... آورد هم در آن
صلوة تا چنانکه جبلی از آن احد خوانده حبیب برهان گفته
الهی بی کام و زبان آن جبلی بو جیم و اشارت از حرف جبل بخوانده
که وحی ایشان رستست بهمان کتابت ن و ابلیس ... عنید بلید
بیدبیر چون آن صورت اسماء در آن قرآن ندیده و نخوانده بود و
و مطرود و ملعون ابد و ازل شد و چون تعلیم آن اسما
در ضمن خود آن داشته که قرآن او را و معلم او را سجود کنند .. جبرئیل ...
در وقت ادای صلوة سجده آن اسماء کلمات و در وجود کرد
که آن نطق از چشم ما باکان بقول خدای ... از انجا
منقش شده بود و در سجود آمده تا از این کنایت معلوم شود که در اول
یعنی در علم الله سجود ایشان در او اسطه صورت اسماء مخصوص
تعلیم اسماء مخصوص بوده است بدلیل انکه چنانکه آن اسما اصلا حاجب بود و آن ...

صورت لوح محفوظ

... وجود ... باین ... تعلیم و ... ثابت ...

اصل جمیع الواح بود و بدلیل ام الکتب والسلم علی من اتبع الهدی
مصحف مجید که از وی جمیع آنچه حبیب او نازل شد از ان وجه که
بعض محکم بود و بعضی متشابهات در ترکیب اینها سی اجزا موافقت
اصل خود اگرچه بسیاری بهم شبیه هستند و بسیار دیگر بهم شبیهند
چنانچه [illegible] لفظ وجود [illegible] و بنی ادم
از ان وجه که همه [illegible] اند در فطرت [illegible] اند همه بهم می مانند بلکه
بحسب جسم و بحسب اختلاف الوان والسنه باز هیچ دو تن بهم نمی مانند
که آنچه خداوند [illegible] در بیان فرموده اند که ان تعدوا نعمة الله
لا تحصوها [illegible] والسلم [illegible] از همه اینها بیان [illegible] و تاویل [illegible] این
معلوم میشود که [illegible] در آن محل که هر کس که هست عاشق خود است
و تمیز در میان عشق حیوان وانسان نیز مانند که حیوان اشیا را بخود بدل
میکند وانسان خود را بعکس حیوان با اشیا بدل میکند و کمال مرتبه
[illegible] که از ان انسانست که موافق آن آیه تنزیل ملک جلیل
است که فرموده و هو معکم اینما کنتم خلاف ذلک والسلم [illegible] در بیان
دو نسخه که چهل روز طینت [illegible] صبغة الله واقع شده است در حساب
[illegible] چهل روز [illegible] تمام [illegible] انست که [illegible] نزد [illegible]

وآنچه [illegible]

و آنچه [illegible] موافق دو نسخه [illegible] است که دو [illegible]
کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف
کنز مخفی در [illegible] مقام [illegible] حقیقی اند و خلق در کتاب [illegible] تحقیق
در ترکیب در آید که عالم خلق است و بیان ذات خود کند که حق
مطلق است والسلم [illegible] و در خلق چون [illegible] از ذات خود که [illegible]
[illegible] لم یزل است [illegible] بود و [illegible] هیچ شی از اشیا موجود
نبود لاجرم خلق [illegible] عدم [illegible] و محو و فانی
شد تا ذات حق [illegible] لم یزل و لا یزال [illegible] باقی و [illegible] ماند
که کل شیء هالک الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون [illegible] عاشق مجازی را
[illegible] که هر گاه که از هوای نفسانی خود را باز دارد [illegible] اند که
از ان جمله باشد که علی قلوبهم [illegible] در شان او [illegible] از برای آنکه
و [illegible] صورت [illegible] لا یمسه الا المطهرون در [illegible] آمده است
که هر گاه که عاشق حقیقی [illegible] خود در کمال عشق [illegible] از عاشق
مجازی [illegible] ختم الله علی قلوبهم در شان
او است و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة و لهم عذاب الیم
[illegible] انما [illegible] زیاده شدن عشق عاشق حقیقی

از آنست که عاشق مجازی از سوای نفسانی وقتی از اوقات بشنواند
گذشته و بگذرد و لیکن بجز تشنه زنی مجاز در هیچ جا در معنی دیگر دارد
که در مجاز نیز هم این معنی ذات نهاده است که فرموده که حبیب سیم و زر [illegible]
بران صورت و ذو الجلال با کمال است همین ذاتی هست که در مسئله
قسطاطیس آمد این حرکت از غایت عشق ظهور کرده است والله
والسلم اینکه در حرف شین [illegible] در شان تعظیم حبیب صلواة
الله وسلامه علیه و آله و علی اولاده الطاهرین آمده است که
مظهر انوار ذات این جنابند باید اینست رحمة الله تعالی این
ازان وجه که فرموده اند که کلام خدا رحمت خداست و کلامست
که مظهر ذات از ان وجه که فرموده اند که کلام خدا مظهر [illegible] خداست
چنانکه انسان مظهر کامل است پس حبیب بوجهی دیگر این [illegible] ومظهر ذاته ابرد شمار باشد
باشد چنانچه فرموده والسلم . مثلاً معنی حدیث ان الجنة تحت واصلی
اقدام الامهات را از ابواب ثمانیه جنت در باید بحکم حدیث
در باید که کسی بر خط [illegible] امهات که [illegible] و در جنت بحکم [illegible] عبور
و فرده از زبان [illegible] بران صورت [illegible] بهشت
نکنند بهشت در [illegible] لاجرم [illegible] فرمانید
علیه الصلوة

١٦٠

علیه الصلوة والسلام که ان الجنة تحت اقدام الامهات رسول نبی امی ازینجا
جهت رحمة الله تعالی این بود تا معلوم شود که مجموع بنی آدم از روی معنی
اگر بهشتی خواهند بود می باید که تابع و امت این نبی امی علیه افضل
الصلوات باشند اگر نبی اند و اگر ولی که [illegible] ازینجا کرامت
در حق حبیب خود فرمود بدلیل رحمة الله تعالی که فرمود [illegible]
نبی او رحمة انبیا باشد الایه والسلم قوله تعالی ان الله وملائکته
یصلون علی النبی یا ایها الذین امنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما [illegible]
ظاهر در تفسیر او صلوا علیه گفته اند که از عظمت و شان کمال حبیب
رب العالمین بمقامی رسیده است که جمیع مؤمنان قاصرند بصلوات
که لایق حال او باشد ازین رو صلوات بصاحب او کردند
که [illegible] بدلیل اللهم صل علی محمد و علی آل محمد تا معلوم شود که
تا غایت هیچ مؤمن ناجی مامور باقی صلوا علیه نشد و ندانستند
که چنانچه [illegible] از برای خود و ملائکه خود خواسته از برای جمیع مؤمنان
نیز از غایت کمال عدل و انصاف همان خواسته که کمال عشق بازی
حقیقی هم به بیان آنست در بیان بود که چنانچه ذات [illegible] حبیبا [illegible]
و بیشتر جمیع [illegible] مؤمن او نیز همان باشد اما در علم قدیم [illegible] علیم

تا بتابد و کرات نظر ان استعداد نیست که بحقیقت انبیا همین ترسند
ما مور باید ... شده اند بلکه از دیده عاشق حقیقی کرده اند
ای هذا که عاشق و معشوق یکی شده در نظر عزیز تو حق خدا این خدا
دان در جمیع ما کان و ما یکون وحده لا شریک له والسلم
شبا فهمی که فکر قیامت از هول و هراس که دارند و روز در
حجر الاسود نظر دارند که مثال وجه آدم است فی الجمله از بهشت
فرستاده شده آن حجر که از جنت آمده از شیر که اول غذای فرزند
آدم است سفید تر بوده و علامت این بود که هر گاه که او سیاه
شود ظهور قیامت باشد بار دیگر در این وقت که سبیل اتفاق بروند
و بینند که در آن حجر هیچ سفیدی مانده است یا نه اگر مانده است [illegible]
از جمله منتظرین باشند و اگر بکلی سیاه شده است بعد از قیامت [illegible]
مگر از آن رو که منکر وعده خدا و رسول او شده [illegible]
تعالی فهذا یوم البعث و موافق انبیا است [illegible] حدیث است که فرمود حجر
صادق صلوات الله علیه و آله بعثت فی نفس الساعة [illegible] و لما تلی
کهاتین صدق الله و صدق رسول الله [illegible] فطمسنا علی
اعینهم فاستبقوا الصراط فانی یبصرون اگر [illegible]
که هر عیان

که هر عیان که حجر سیاه است هرگز سیاه شدنی نیست که آن خط سفید حکم
خدا او است که فرمود [illegible] قدیم است و از هیچ شیء
از اشیا محو شدنی نیست اما چون تا غایت نه دیدند که او نیز در [illegible]
بی بصارت ایشان سیاه است اعوذ بالله من سخط الله والسلم
ما فرزند [illegible] من القرآن [illegible] از زبان [illegible] معنی این نیست
که معنی چون مقدار که اصل وجه قرآن عبارت از آن نیست
همه یکی اند و هر یکی [illegible] در عالم [illegible] نیست [illegible]
[illegible] از هر جا که خواهند [illegible] باشند [illegible]
که فرمود [illegible] من ایام [illegible] همه یکی اند [illegible]
و [illegible] عبارت از [illegible] است و حال آنکه [illegible]
روز [illegible] عبارت از [illegible] قبل از خلقت
[illegible] کرده بود [illegible]
[illegible] تعالی [illegible]
[illegible] خدا و رسول خدا [illegible] کل شیء [illegible]
[illegible] حدیث صحیح [illegible] سید المرسلین که فرمود [illegible]
[illegible] الله [illegible]

انتهی عشرین ورقه که در حق حروف در بیان اعداد است فوله حروف است
که بدر رسنو جبیست و دو حرف حماد الاله مناسبت دیگر ازنحو ایند بلدی
للسفلین حروف یکی بیست که حضرت رسول نبی امی علیه افضل الصلوات مبعث
اینجا . حروف را اصل فرموده اند و حال آنکه حروف اند که اصل حق اند و حق اند
و بیست و دو اند و باقی آنها از جهت مناسبت دارند که وقت حق و
بوجه کردانش و تمیز حق و حق از شانست که حق کلمه خود را فرمود و جیهاً
فی الدنیا والاخرة ومن المقربین و چون آنحضرت بود در شان او بود و یکلم
الناس فی المهد و کهلا من الصالحین که صلوة که عمل صالح است بعدد
حروف خداست که اذا انشاء الله قوله تعالی مثل الذین ینفقون اموالهم
فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة
والله یضاعف لمن یشاء والله واسع علیم معنی هفت حرف است
الهی خود معلوم است اما سوال کردند که فی کل سنبلة مائة حبة چه معنی دارد
هم از مدینه الهی حروف جواب اینست که چون حبه که بوجهی از روی تحقیق و
عند الله نطفه است که اصل خلقت است و کلمه حدیث مجز صادق ما ارجمیع روی
زمین مقام در جایی داشته که حضرت موسی کلم ملک علیم علی صفحه بخدا کرده
که صد طفلان داشته برای مقام زد و در فرق قدیم ملک علیم که
دلیل آن آنست

دلیل آن آنست که زود بود که جبه آن نطفه قوله حروف الزانیة والزانی
فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة اما تمامی این سر که روشن از
نقطه حروف میشود از حروف حق که علم شرح ابات حضرت موسی علیم است
که هم در طلسمات واقع شده است که چون آن یک تن در ان نطفه
است بر طی هفد علم شصد شود از برای آنکه در عالم توحید بر هد در
یک تن موجود است در دیگری هم موجود است تا هم از برای اظهار شد
فی کل سنبلة مائة حبة فرمود که فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة الخ
سوال کنند که هفتصد را به هفتصد مناسبت چیست جواب آنست که اگر
علم هفتصد است اما در مراتب حروف در علم ابجد که از نسبت ملفوظ دارد نقطه
مقام دارد که بعد از وجود حروف بیست مختم معین است که باز مقصود است حقیقی
خلاف حروف نی که کاهی تا نیز بود هفت صورت مداد دکه علم بهرا از ملته
که از جای هفت آن نیز از ظاهر میشود و مناسبت دیگر در میان نطفه
و هفت و نه آنست که چنانچه فرزند در نه ماه تولد میکنند و هی بعد
در هفت ماه نیز تولد میکنند و مانند که خلاف هشت ماه که کانه دو ابعت
که بوجهی از برای آن نمی مانند که زود نیست در بهشت هشته ... خوا
بود و وعده خدا این بود که در تورات موسی که هر که خدا را ببیند

البته بمر دو در علم فرزندگار انعام افاده رحم حلقه میکنند و
نیز از برای صحت و غنیمت می نهد از آن جهت است بوجهی که خانه نهم
خانه شونست و خانه علم و دین است که ختم رسالت که مدینه علم بود ذی
ازین جهت فرمود که اطلبوا العلم ولو کان بالصین و خانه خوابست
که لم یبق من النبوة الا المبشرات که ختم حلم است ناطق فرمود الناس
نیام فاذا ماتوا انتبهوا ابار بوجهی دیگر سر حبه را از فناست دال
و ذال بجویند و دریابند بابن اعتبار که چنانچه ظاهر دال سه حرفست
حبه نیز ظاهر سه حرفست و دوم خاص آنکه از جمله حروف سه حرف ذالست
که نام چهارست مثل حبه که یک حرف در بطن دارد که نقطه نیز نقطه
چهار درست میان دال ازین وجه که باعتبار سه حرفست و باعتبار
چهار مفتوح باشد لاجرم چون آن نقطه که عبارت از حبه و
نطفه است برو اضافه شود علم الا منعقد شود که فرمود که
سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة و چون دال مثل ذا است در خانه توحید و از
روی سوره ظاهر فرمود که عزت عشانه و الله یضاعف
لمن یشاء و الله واسع علیم : مسئله دیگر اقل در نگ آن
نطفه در رحم هفت ماه است تا معلوم شود که از برای دیدن

هرحرفی

150

هر حرفی الکاهی مکشوف کردن است که در هر حرفی صد حبه بوده است اند
کلمه
تا این معنی را بوجهی از سیزده دریابند بابن اعتبار که ماه سی روز دوازده برج
را قطع میکند که آن دوازده برج از برای او منقسم به قسمت شده است که هر قسمی
از آن منقسم سی درجه است مثل کل سنبلة مائة حبة را بوجهی از این قسمه در تو آن باید
که دوازده برج و بیست منزل چهل باشد و سی روز و سی درجه شصت تا از نتایج چهار
قسمت از مواتیج التحریر صد عدد ظهور کند که آن حبه در ضمن خود این ثمره داشته
چهار حرف بود مثل نطفه و عناصر که مظهر او بود و بوجهی دیگر چون ماه هفتاد
از قطع کردن دوازده برج و بیست منزل و شصت دقیقه است که در آن ده منقسم
هم هفت و هم سه بود که شصت و چهل همان عدد صد باشد و الالم از جهل
کس میباید بوجهی تا نماز جمعه منعقد شود از برای آنکه تا معلوم شود که روز جمعه
کسب کرد فرمود از بیش صبا گاه و کیبار کسا نیز بوجهی در بیست بر مثال قسمت
صلوة و زکوة که از دهیکی آمد و از دهیکی دادن واجب شد هشت تو
تا چون تمام بود از آن وجه هفتاد و دو که میشد در رو آمد بعد از جز بیست
عدد تمام تا از برای آنکه این سر ظهور از دین او خواست کرد فرمود تعالی ان
الذین لا یؤمنون بالآخرة لیسمون الملائکة تسمیة الانثی مشیر اند
بودکه از آن قرینه یابند که حروف را با نقطه چون بال ملائکه اند فرموده اند

کس کی

حقیقه

الله ظاهر و نیز تعریضی دیگر که چون شمار ایشان حد و حال آنکه بوجهی همین اهل
ظاهرند که انکار اهل باطن دارند که باطن نسبت با ظاهر همان حکم آخرت دارد
که در شان ایشانست از بیان الهی در آیه که یقولون نؤمن ببعض و نکفر
ببعض اولئک هم الکافرون حقا آل عمران لقد من الله علی المؤمنین
اذ بعث فیهم رسولا من انفسهم یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب
والحکمة وان کانوا من قبل لفی ضلال مبین ای بطالبی بیان که این آیه
عظیم الشان چه سخن دارد و از ما بعد یا قبل فی ضلال مبین بر و که در اول که
فرمود که منت خدا بر مومنان است که رسولی از انفس ایشان بعثت ایشان فرستاد
و حال آنکه قبل از بعث رسول ایشان بر آنکه مومنند فرمود که فی ضلال مبین
نیز فرمود بوجهی متصور اند بود که در معنی این مومنان همان امیان باشند که در
سوره بسیده ابراهیم از برای اجابت دعای خلیل خود فرمود که هو الذی بعث
فی الامیین رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب والحکمة
وان کانوا من قبل لفی ضلال مبین که بعینه همان الفاظ است که در جای دیگر
در بیان آمده است که مراد از امیان اهل عرب‌اند که نطق ایشان است که موافق
و مطابقت کند ... واقع شده است و لفظ ایمان نیز چنانکه است دراز
آنکه ... دیگر آن کرامت فرموده اند که وتقدیسا له

سبحان

سبحان من المنان والقرآن العظیم از برای آن در شب معراج که بار دیگر
از آن لیله مبارک و جهت فرمود که رأیت ربی فی لیلة المعراج فی احسن صورة
فقط و فی احسن صورت که بعد از گذشتن تلک سور العظام لحکم آن است ماه
خلقا آخر و خود فتبارک الله احسن و در خلق آخر از آن جهت که احسن
خلق بود بدین خلقت خود کرد که فرمود فتبارک الله احسن الخالقین
و اینها آیه عظیم القدر سوره آل عمران نیز دلیل معنی ماسبق است که فرمود در شان
حج بیت الله فیه فضل الصلوات فان حاجوک فقل اسلمت وجهی لله ومن اتبعن
وقل للذین اوتوا الکتاب والامیین أأسلمتم فان اسلموا فقد اهتدوا وان
بان چراطی مستقیم است که از بیان الهی حفظ استوا است وان تولوا فانما علیک
البلاغ والله بصیر بالعباد بتعریض اوتوا الکتاب که قبل از امیین ذکر اهل
خوانده نکو رست که بنی اسرائیل و بعضی از ایشان مرکه اهل کتاب بود ند امیان
که تسلیم رده میکنند با آنکه از دو وجه یکی آنکه چنانچه است که ... است چون کتاب
الله دیگر عربیت سیاست که امیانند بوجه خاص چه کتابت و خود
که بوجه تمام بر تمامی جهان بنی آدم از بدایت مکتوبست تسلیم نمیکنند
و دوم آنکه صورت ... بنی آدم دارند چاه صورت نطفه
در بواقع شده اند می باید ... شود و تسلیم ذات ...

کردانیدن و ستر در باب جهر که نوزده و نیم مثقال است سر این معنی
ازام الکتاب روشن میشود که چهار حرفند و پنج نقطه دارند و یکی که نقطه
دیگر مزید شده است آن معنی را از حی ابجد آن در یابند که در بیان نصف
ماهها فرموده اند که در رساله نصف ماهها که تنظیم فرموده است از
برای آنست که چهارده را بدو نیم می باید کرد تا نه شود و در بیع حقیقی
دو هفت دو هشت شد رجال و نسا هر دو برابر بدند اما چون رجال این صفت
کتابت را از مطلع ام کتاب آورده اند و در وقت تعرف ایشان که تا
معین کتابه نوشته و خوانده شود حق ایشان زیاده باید داد که کر
در وقع بیست مثقال بودی یا عدد دیگر این معنی بدین کیفیت از
قوت بظهور نیامدی یعنی کسی ندانستی که نوزده در ازای چهارده است
که ام الکتاب است و نصف در ازای شق قمر و تمه این قول از بیان
آن حی دانسته که فرمود اکر مهر باشد فاتحة الکتاب که همان سبع مثانی است
تعلیم کند و لفظ فضایلی که در باب قراءة صلوة آمده است همان حکم
نصف دارد که آن سبع المثانی را می بایست شکافت که تا نه شود و نصف
باشد در ازای شهادت نسا و میراث ایشان که زن کاهی در میراث
نصف میبرد و دختر یکی و پسر دو و الله اعلم و حق عمده علم الکتاب که فرموده
زبر نصف

اند که نصف ماهها در رساله تنظیم که فرموده اند از برای آن بود که بدرا
می بایست شق کرد از بین مدرسه تنظیم شب برات می باید رسید که از جمع
ماهها در نصف شعبان واقع شده است بجهة الکرحکم حدیث مخصوص
حبیب الله است که شق قمر نیز از معجزات اوست که کسوه مبارک
را بسته خلیل از آن جهت که آورنده ملت او بود بشکافت که در قرآن
قدیم الم نشرح لک صدرک و لیدات بعثت و الکم قال رسول
الله صلی الله علیه و سلم افضل خدا رحمان امتی صدق رسول الله صلی الله
این حدیث صحیح از آیة سوره فتح بجویند که فرمود بعد از ذکر حبیب الله
محمد رسول الله والذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم تریهم
رکعا سجدا یبتغون فضلا من الله و رضوانا سیماهم فی وجوههم
من اثر السجود ذلک مثلهم فی التوریة و مثلهم فی الانجیل از انجهة که چون
رحما بودند که باج سید مخلوقات چوبان حق خدا و رضوان او بودند
و چون چوبان او بودند بحکم من طلب شیئا وجد و جد یافته است
که یافته باشند پس لاجرم هر کس که خواهد که حق رب العالمین و مالک
یوم الدین را بیابد بایست و چون او صفته ای که چوبان او بودند
دریافته باشند و چون آن رحما در حالت رکوع و سجود بتغون بودند

[illegible]

که بحکم سیماهم فی وجوههم من اثر السجود صورت آن را ست ... ...

ایشان میشد که با این صفت وجه بر چیز نمی باید که ذات خدا را در تعالی بگویند
بعد دست ذات و صورت ذات ... مرآتی باید قدرت و تمام آیات بیرون
آمده بر وجه ایشان ظاهر است ذلک مثلهم فی التوریة و مثلهم فی الانجیل که در
توریة و انجیل مذکور است الذین یتقون که الم ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین است
الی الذین یتبعون الرسول النبی الامی که سیمای درود جهای خود
اول از صفحه کتابیه پیدا کردند و دیدند و خواندند و در انجیل که باز
مصحف حیات بود که بهفت انگشتری مهر داشت که در قرآن بر نام
علیه افضل الصلوة خبر ایشان در این آیه عظیم الشان است که حق
احدیت ذات حبیب خود را علیه الصلوة والسلام عارف وجه ایشان
میکرداند که میفرماید قوله تعالی تعرف فی وجوههم نضرة النعیم یسقون
من رحیق مختوم ختامه مسک که عبارت از آن سیمای وجوه است
انتهی والسلم قوله تعالی بسم الله الرحمن الرحیم وقالوا لن یدخل الجنة
الا من کان هودا او نصاری تلک امانیهم قل هاتوا برهانکم ان
کنتم صادقین بلی من اسلم وجهه لله و هو محسن فله اجره عند ربه
ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون صدق الله العظیم ای طالب دخول جنت
وای عاشق لقای حضرت رب العالمین و مالک یوم الدین ... بدانکه

بحکم حق

آیه بعنی یرد دعوی باطل آن کذابان میفرمایند که بجای دلیل فر
مود که برهان بیاورید تا معلوم شود که دعوی شما صادق است
و بلا شک و شبهه برهان عند الله تسلیم وجه بوده است بالله
و حال آنکه برهان هم از زبان آنها از روی لغت عبارت هم از
وجه است که فرمود که برهان شعشعه از بره و برهه عبارت
است از زن عذار سته که مصحف حیات مهر بهفت
انگشتری داشت که مختوم ختامه مسک باز عبارت از آن سبع
بخلاف کل مدعی کذاب که در ظاهر این آیه جلیل القدر یهود
و نصاری بودند هر کس که بسر این معنی برسد و بداند
که برهان الهی تسلیم کردن وجه بوده است که لفظ برهان خود
همان وجه بوده است بلکه مخصوص با آن صفحه کتابیه که در
با آن صورت دخول خواهند کرد در شان او خواهد بود
که فرمود که فله اجره عند ربه از آن وجه که وجه خود را
از روی فنا تسلیم الله باقی گردانید و چون رضا او که الله را
قایم مقام و شد لاجرم اجر چنین عاشق حقیقی عند ربه باشد
وجوه ما بتسلیم کردن وجه چنین خواهد شد لاجرم در شان او

حواهد بود که چون ختم آیه با آن فرمود که فلا خوف علیهم ولا هم یحزنون که احلنا دار المقام من فضله لا یمسنا فیها نصب ولا یمسنا فیها لغوب دار المقامه و دار القرار بهشت است که در خاک خواهد بود که از جمیع اشیاء حکیم حقیقی از غایت حکمت قرار و سکون را در خاک پاک نهاده که الحمد لله رب العالمین قوله تعالی یا ایها الناس قد جاءتکم موعظة من ربکم وشفاء لما فی الصدور وهدی ورحمة للمؤمنین قل بفضل الله وبرحمته فبذلک فلیفرحوا هو خیر مما یجمعون شفاء لما فی الصدور بیان هفتم کتاب بنه آیه ام الکتاب که فرمود فاتحة الکتاب دوای کل داء که تعبیر شفاء لما فی الصدور بر این آیه میکند که فرمود قد جاءتکم برهان که عبارت از بیان و تاویل این آیه برهان بوده که در بیان احد والله در رساله الرحیم فاسد حبیح در اسم فرمود و در کلام قدیم نیز چنین بود که فرمود عند سدرة المنتهی اما عجیب صورت این سدرة المنتهی را که جنت نزدیک وی بود در روی زمین است که جای آدم است صلوات الله علیه در ره العارفین و وجود جنت نیز گویا عبارت از باغ و بوستان و آبهاست روانست

[illegible]

روشن حاصل و ظاهر از روی زمین است و بحکم آن حدیث که فرمود آن گفت اقدام الامهات بین می باید که جنت را که خصوصیت بامهات باشد و لهذا در جنت بصورت اثاث که مهاتند داخل میتواند شد و از این جهت است بوجهی از بیان آن آیه که در تبیین گور که رجوع بجای خاک که اصلست و ام است میکند با این حوا می باید گفت و همچنان زمین را با حوا مناسبت بیشتر است از آن که با آدم صلوات الله علیهما اگر چه آدم آسمانی نیز خاکیست اما از آن وجه که از بیان آیه آسمان محل فیض است تعلق با آدم دارد و زمین از آن وجه که قابل قبول فیض است تعلق با حوا دارد اما آن صورتی که احسن صورت و احسن تقویم است و در جنت در آن صورت میتوان در آمد که صورت سما و انسست که دخان حسین است و خود از خدا می باید و بلکه آن کتابت خاصه حق حواست صلوات الله علیها که آن آیه که در حق بنی آدم فرموده اند قوله تعالی نطفه را نه در رحم چون نطفه با آن زمان کند در رحم میگردد جا در رحم چون حبه بمکان کرده ... و دست و پا و هیچ آمد پدید بصفت خطا و بحوا آن در یافته بر روح رحمت آمد بیرون خط بر پا جای جز دا بر روان

آنکه دارند حور و غلمان در جنان ‌ از برای آن بر آمد زر ذات
جنت اندر پای کشت امهات ‌ چونکه روح الله درین صلت رسید
نام بود را عیسی مریم شنید ‌ از بیان آنکه چه آدم روح الله کلمة
الله است با تعلق بمریم نگرفت و نسبت خاص با او پیدا نکرد ظهور نکرد
در تکلم نیامد و بیان ذات خود که یکیست و بیان صفات خود که [illegible]
است نفرمود و الکن فقط بر تعالی یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر
و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ‌ زعلم عبد الله
المتکلم ان الله علیم خبیر ‌ ای طالب اسرار کلام حق ملک علام حق
بدانکه مراد ازین ناس مخلوق [illegible] ذکر و انثی اند فرزندان حق تعالی
و آدم علیهما السلام خواهند بود که در موضع دیگر در شان ایشان است که
اذ انتم اجنة فی بطون امهاتکم فلا تزکوا انفسکم و مراد از ذکر و انثی
آن دو عز نزال وجود اند که حق فرمود و بالوالدین احسانا و بعد از آن
الا تعبدوا الا ایاه و آن لا تعبد و آنچه فرمود و جعلناکم شعوبا و قبائل
لتعارفوا بود از آن دو وجود اصل وجود یافتند که آن دو
وجود در از ازل که بودند و شعوب و قبائل که شدند درین حقیقت
عبارت از ذریت حوا آدم بود و لتعارفوا لتعارفوا [illegible] که بیان بدون
ترکیب

ترکیب وجود ایشان باید بعد از الله مرکب شدند و عرفان بکدیگر حاصل کردند
و آن شعوب و قبائل بر کسی که بحکم کل شیء یرجع الی اصله و بحکم نحن
و آن که فرمود انکم الینا لا ترجعون رجوع باصل خود کرد و بلا بد
باصل خود با وصل شد از آن قبیل است که فرمود بعد ز بیان آن الحکم
عبد الله المتکلم که در اول قرآن صفت این متقیان بیان بود که حق فرمود
بسم الله الرحمن الرحیم الم ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین
الذین یؤمنون بالغیب و یقیمون الصلوة و مما رزقناهم ینفقون
و نا معلوم شود که کلام از متکلم حد بنسبت بلا بینی متکلم است و در
این متقیان که بعد از الم یابند و بعد از الم بموجب در صلاة و با
آوردند حق فرمود که اولئک علی هدی من ربهم و اولئک هم المفلحون
انکه حق این در تا حق فرمود که نهایت کار حکما و عقلا و اهل آن و
عالمان و متقیان سر عالم عشق و اخواهند نهاد و حال آنکه این
بهار عنصر مکرم که محبت است [illegible] از خانه عشق ازلی ابدی خبر نیست
وجود از ایشان حاصل کرد راسخ آتش است که خصوصیت عشق
دارد و از او آن شریعه صلاه نیست که از روز ابتدا عربانه تعلق
با آتش دارد که صلوة در آتش رفتن است که در آن سوره که نازل شد

[illegible]

شده چه در باب شیطان نار بی سجود فرمود که رجوع با اصل خود نکرده بود
و بزرگی اصل خود مغرور گشتند که از اینه الذی ینهی عبداً اذا صلّی تا معلوم
شود که چنانچه عاشقان مجازی شوق بآن صورت انسانی که عبارت از صورت
[illegible] خدای وست [illegible] آمیست می‌باز زند عاشقان حقیقی نیز در صلوة
توجه بآن وجه دارند و بعد صورت آن وجه هر شب و روز نه بار عبارت
از سواد و بیاض آن وجه است در قیام و قعود و رکوع و سجود [illegible]
خانه اند که جای آن وجه بایست از شش جهت بود که علام الغیوب این
پرستش مخصوص را که عاشقان حقیقی بجای می آورند صلوة فرمود
و چون نهایت همه کارها سر باشد عالم عشق و اخر [illegible] معشوق و
معشوق در حقیقت که در حقیقت جای آن وجه است و بلکه عین آن وجه است چون
آن عاشقان حقیقی این بود که چه فرمود [illegible]
که مخصوص بصلوات است لا یسمعون فیها لغواً و لا تأثیماً الا قیلاً سلاماً
سلاماً از لغو و تأثیم که استثنا فرمود مقصود تکلیف از قول سلاماً سلاماً
میتوانند کرد که از عبادات عبادت شبانروز [illegible] دائمیست والسلام
علی من اتبع الهدی [illegible] قوله تعالی تنزل الملائکة والروح فیها باذن ربهم
من کل امر سلام هی حتی مطلع الفجر از نهایه این آیه [illegible]

کرووح

که روح [illegible] آن که جبرئیل [illegible] کلمة الله باشد که چون
ملائکه نزول از آسمان خواست فرمود در آن لیلة مبارکه وجه که عبارت
از [illegible] بجای [illegible] قرینه که [illegible] نزول
از آسمان کند [illegible] بالهای ملائکه [illegible] که قرآن
و [illegible] فرموده اند که بال از آن جهت فرمود که بال [illegible] دارد
و [illegible] ملائکه [illegible] تسبیح
عبارت از آن [illegible] ظهور از آن [illegible] کتابت وجه کنند [illegible]
بظهور [illegible] روشن [illegible] فرمود اذ قالت الملائکة یا مریم
ان الله یبشرک بکلمة منه اسمه المسیح عیسی ابن مریم وجیهاً فی الدنیا
والآخرة ومن المقربین از آن وجه که نزول در وجه و ظهور از [illegible]
کرد که وجیه دنیا و آخرت اوست و از آن وجه که کلمة الله بود
فرمود که یکلم الناس فی المهد وکهلاً ومن الصالحین که عبارت
از مهد جسد او بود که از مریم بکر حاصل کرد و بعد عبادت از آن سواد
و بیاض وجه است که نزول در او و ظهور از او فرمود و مهدی [illegible]
باین اعتبار آن بود که لا مهدی الا عیسی ابن مریم والمهدی من ولد
فاطمه از آن جهت که عیسی که سخن خدا بود در [illegible] امام [illegible]

عطارد [illegible]

فرمود که انا کلام الله الناطق و ... مثل و عقد ... حتی یاتیکم
الیقین یعنی اجل آنچه مفهوم از آن آیه میشود که فرموده و بعض منهم
قتلتم لا الی الله تحشرون ... [illegible] ازان جهت بود ...
آن ظاهر تغییر تعیین [illegible] که فرموده و لکم فی القصاص
حیوة یا اولی الالباب که فرموده [illegible] آیه انا ... بسم الله
الرحمن الرحیم یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود احلت لکم بهیمة
الانعام الا ما یتلی علیکم اگر کسی بخواهد که حقیقت دریابد که [illegible]
[illegible] عقدها و [illegible] دریابد که فرموده احلت
لکم بهیمة الانعام یعنی هرگاه که شما بعقدهایی که در دستهای شماست
که از هر طرف عقدند که حق الله است وفا کنید آن بهیمه که از انعام
است بر شما حلال باشند دستها و پایهای ایشان نسبت با دستها
و پایهای شما [illegible] الا [illegible] از [illegible]
فرمود که [illegible]
[illegible]
که [illegible]
که ابراهیم خلیل [illegible] صلوات الله علیه و آله [illegible]
که وارد کلیم

که و ابراهیم الذی وفا کرد آن خانه را که جای آن عقدها بود [illegible]
اسمعیل که پسر او بود و بعوض فدا از نفس و ذبح [illegible] که جد محمد مصطفی بود
صلوات الله علیهما [illegible]
[illegible] بر آن خانه [illegible] عقدها است
و نماز [illegible] در آن خانه [illegible] عقدها است که فرمود حج البیت
[illegible] الله فی الارض و السموات [illegible]
عقدها رسد و تعظیم آن عقدها [illegible] خداوند خانه که [illegible]
[illegible]
[illegible] خلیل الله [illegible]
که رود در آن خانه [illegible]
[illegible]
من عذاب الله و الله [illegible] از بیان و تاویل [illegible] خلیل [illegible]
معلوم شد که [illegible]
[illegible]
[illegible]
دلیل قطعیت [illegible]

که باز بر [illegible]
و امر [illegible]
دو صفت واقع [illegible]
[illegible]

سخنی آمده اند فرمود که سه روز سخن مگو مگر برمز که رمز عبارت از سخن
گفتن است بعلم بیان کنایه که صورت سخن اند نه اگر صورت سخن نبود ندا
برمز قایم مقام سخن نتوانستندی شد و کسی نشان فهم سخن و معانی سخن
نتوانستی کرد و سه روز که سه شب از بیان آمده که در ضمن خود دلالت
که ۶۲ ساعت باشد و معانی تسمیت اجزای آن ست کلام قدیم که هست
ظهور سخن و معانی از اوست که لله الامر من قبل و من بعد · از بیان حادث
الی عبارت از اینجا بیست یعنی [illegible] از رب خداست اگر بنفس
کلمه فرمایند و اگر بصورت ست خود فرمایند که صلیبه و قایم مقام ست
که رمز سخن و سخن پوشیده است که آن ست سخن دارد ست کنایت
تا بود پوشیده بود و حضرت که یکی بود در این صفت ما مادر مریم بکر
همچنین مستور و روپوش بود و چون ظهور از آن کنایت کرد
علایق را بر خاستن دعوت کرد که باین صورت در رود داخل خواهند
شد که مثل حیاتی که بصفت انگشتری مهر داشت و [illegible]
عبارت از مبا بود و در دیباچه محمد [illegible] صلوات
دراینجا که صفت [illegible] برزم الفوز میکرد که این صورت صفت کنایت
مریم بکر و صلوات [illegible] تمام این نیز گذشت
تذکریا

آن ذکریا به بلغیه ایام الا رمزا فرمود چون از ان ظلمه وجود جسد
بود ظهور را از ان کنایت بر جای سواد خواست کرد که لیله مبارک [illegible]
از آنجا بنسخ از ظهور کلمه که آن بکر بود حسن تکلم کرد ما از وجود خود
ظهور کنند که بعد از سن بلوغ صلاه از برای توضیح این معنی فرمود که و
اذکر ربک کثیرا و سبح بالعشی و الابکار که بعینه همان
معنیست که فرمود فاذا قضیتم مناسککم فاذکروا الله عند
المشعر الحرام واذکروه کما هدیکم وان کنتم من قبله لمن الضالین لم
بیشتر از بر از اشعار این معنی فرموده بود که سبب علیهم صباح
ان یبعثک [illegible] مقاما محمودا که ذکر بر رود کار صورت تکرار [illegible] در ربع
عشی و ابکار علمشان [illegible] ببیار و بیشتر میتوانند کرد که ایشان
کل صلوتهم دائمون در شان این عاشقان نیست از سبب الی
و نا [illegible] والتم [illegible] شد در ربع که منتظر است [illegible]
که بجای که [illegible] ظهور کند فرمود که سه روز سخن مگو تا معلوم شود که [illegible]
[illegible] ظهور [illegible] خواست کرد [illegible] در آن صورت ظهور خواست
تکرار فرمود که الا رمزا تا معلوم شود که سر [illegible] اند که نور علی نور
یهدی الله لنوره من یشاء از عالم ظاهر سه روز از سخن

کفتن منع نمود که مراد الله سه حرف بود تا معلوم شود که آیه از عالم باطن
ظهور خواست کرد تا کسی هم از آن سه حرف ظهور خواست کرد که تجلّی نمود
قبل سمع عبارت از این بود که هیچ نبی پیشتر از تجلی کلمه نخوانده
بود که حضرت عیسی علیه السلام که هم خدا بود بعد از ظهور کرد و بوجهی از آن جهت که هردو
یکی بود خود نقش و معاصر بودند والسلام * معنی حیات را که حضرت عیسی کلمة
الله فرمود که بعینه انگشتری مهر دارد و هیچکس از اهل آسمان و زمین
یارای آن ندارد که قدم پیش نهد و آن را بگشاید که فرمود هر چه
بنام من بکشایم یعنی تا کس خود را بعین [illegible] و کلام نبیند آن حقیقت که مظهر
[illegible] است [illegible] و با [illegible] از گشاده نخواهد شد چون ملائکه
و انبیا را و اهل آسمان و زمین را مجال و یارای آن نبود که قدم پیش
نهند و آن را بگشایند دجال لعین اعور اجزم ابتر ناقص الخلقه
در مدینه بعینه در که هم عبارت از آن معنی حیات نیست چگونه داخل
تواند شد که ملائکه از آن جهت که [illegible] نتوانستند کرد بر آن ابواب
سبعه در باشند که از این مقام که اهل علیین است که سید المرسلین
بود خبر فرموده که لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی
مرسل و فرموده بود که انا مدینة العلم و علی بابها و حضرت علی در این مقام
بوده که فرمود

بود که فرموده [illegible] کیفیت ما الله اعلم از برای این معنی بوده تا کی [illegible] الله از
آسمان نازل شود و بیان شریعت افضل انبیا [illegible] رسید که نیات و [illegible]
موجود داشت علیه فضل الصلوات و اکمل التحیات مشغول شود [illegible]
[illegible] سید کونین و هادی خلایق رب العالمین از آن [illegible]
جمیع کائنات ظهور کنند تحقیق رسند و برقرار [illegible] باشند و چون آن
[illegible] در ظلمات ثلثه خواسته بود [illegible] ایام با آن [illegible]
منع تکلم فرمود که الا رمزا [illegible] اشارت [illegible] بکتاب [illegible] ظلمانیست که ظهور
آب حیات [illegible] شی حی [illegible] دلیل آنکه الف لام عهد است
معهود آن آب نطفه خواهد بود و آن سبعه [illegible] از آن [illegible]
سواد [illegible] پوشیده است بدلیل [illegible] والسلام بسم الله الرحمن الرحیم
وورث سلیمان داود وقال یا ایها الناس علمنا منطق الطیر و اوتینا
من کل شیء ان هذا لهو الفضل المبین منطق [illegible] کالانعام بل هم اضل
بجهت که [illegible] انسان را از سایر حیوانات دیگر بنطق [illegible] کردند و انواع
دیگر [illegible] حیوانات را [illegible] دند و ایشان را [illegible] قسم کرد
[illegible] با اراده [illegible] کنند و بعضی بغیر اراده [illegible]
که از غایت عنایت خداوند کلام و [illegible] ایشان [illegible] بدلیل

ظلمانیست

داخل [illegible] خوردن
[illegible]

انام ما خاطبکم بنطق حاصل بوده است و هرکس با اصطلاح خاص دیگر
تکلم میکرد نه چنانچه هندی و رومی و چینی و حبشی هر یکی با اصطلاح خاص
با یکدیگر تکلم میکنند و کسی که اصطلاح ایشان نفهمید نه بشنید و نه آواز فهمید
و چه آواز هر دابه که هست یکی است از جهت آنکه هر حیوان بودند آن معنی
در معنی کار حرف ایشان را توان گفت که نامی اصطلاحات ایشان را میگفت
و چند کلام قدیم ... علیم ... واقع شده است که از هدهد نطق نبودی
از کجا گفتی یکم نقض ... احطت بما لم تحط به وجئتک من سبأ بنبأ یقین
و حضرت سلیمان از کجا معلوم کردی که آن بو بود که از لفظ او ظاهر میشد که در ضمن
خود این معنی داشت که از تکرار آن لفظ از هدهد آنچه چند فقره کلام و معنی کلام
بتر تا به سر دو باره او و حفظ استوائی باید رسید که ذات سبا او آمده
بود که تنها ... بلقیس بود که سبا هفت در داشت و نگاهم ...
وجوههم نضرة النعیم ... من رحیق مختوم ختامه مسک ... و الله
... داشت و ... بیست سنه ... که اول آن شق
تا به سر هدهد که باز دو لفظ است که در ضمن خود دو معنی ...
دارد در مورد سر ... بلقیس سلام الله علیهما ظاهر میشد و بعد از آن در
سر مبارک سلیمان ... سنه ... که با این معنی ...
و نات بود و ارم

و نات جود و کرم ... دو خلعت بر و سیاه و سفید بکم بالبیداء و العقبی
در بیان روز و هدهد و ... بوشانید لاجرم چون هدهد ناطق بود و از نطق
بو بوی او حضرت سلیمان این معانی را ادراک میکرد و از بیان ... که آن
بو بود در ضمن خود این الفاظ ... داشت که با اصطلاح ... این معانی
از آن الفاظ ظهور میکنند که گفت احطت بما لم تحط به وجئتک من سبأ بنبأ
یقین بوجهی آن لفظ بو که تکرار از اصطلاح نطق هدهد ظهور میکرد اگر
دو بار و اگر سه بار این معنی در ضمن خود داشت که دو صفت اسم هدهد ... بیست
... بدلیل شق القمر که آن قمر که از برای قرب ساعت منشق شد و وقتی منشق
شد که در غایت ... بود که بدر خواهد بود بدلیل ... القمر
لیلة البدر یوم القیمه ... از ساعت ... و آن لفظ بو خداوند ...
صورت بود از کمال قدرت خلاق وجود تعالی شأنه و حضرت سلیمان
از تعلیم ربک الاکرم الذی علم بالقلم علم الانسان ما لم یعلم دریافت که چون
انسان ناطق طیور نیز ناطقند و نطق ایشان را فهم کرد از نیکبختی ایشان
رفت بدلیل انطقنا الله الذی انطق کل شیء که فرمود و او ... کل
شیء و چون از حضرت رب العالمین ... با این هدهد ... رسید که خود باز ... عا
... بود ... ولم یوت احدا من العالمین لاجرم چون

از رحمت حبیب به عوات د ماد و در محل قبول او فماد و ضم آیة بدیع
فرمود که انّ هذا لهو الفضل المبین والله یهدی من یتبع هدیٰ بسم الله
الرحمن الرحیم الر کتاب انزلناه الیک لتخرج الناس من الظلمات
الی النور باذن ربهم الی صراط العزیز الحمید از مطالع این آیة
جلیل القدر العظیم الشان پیداست الفجر باید رسید که تا آن سواد
موی سر را از میان شعر نکنند و نشکافند بان صراط عزیز از آن
وه کرانا یافت بود از دقیق نمیتوان رسید و حمید از آن وجهست
که نفایح از انجاست که برآن حانه که از ان خدمت طائف انعوی میکنند
ابنه از ان حجر اسود میکند که خط سفید بر وسط خود دارد که تا دی
عالمیانست با بنا حقایق و دقایق از خدا و بذکر ذکر خان خلائقست
بود چون انسان را حرکت از عالم ظلمت بعالم نور من بایست کرد
که در وسط ظلمت بود که آمد از ذکر روشنی نور فرمودند و ظاهر گردانیدند
که الی صراط العزیز الحمید تا معلوم شود که بدیده تحقیق و تعیین که
آن نور از صراط عزیز حمید بوده است که باز در صفت آیة
ام الکتاب در صفة [illegible] با راز و بی غرض و واجب طلب
آن صراط مستقیم از رحمت رب العالمین والرحمن الرحیم و مالک
یوم الدین

[margin note, illegible]

یوم الدین تا کل نعبد و ایاک نستعین من بابت کرد که اهدنا الصراط
المستقیم صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم
ولا الضالین آمین طوبا لهم و حسن مآب که در حقیقت اینا
جماعتند که حجاب اند انبیا بیتی گفتند و از خدا خواستند که
توفنا مع الابرار که صفت ای رحمت نخارجه فرمود اند بر حق
مجاز که کتاب ایشان در سجین است قوله تعالی کلا ان کتاب
الابرار لفی علیین وما ادریک ما علیون کتاب مرقوم یشهده
المقربون که علیین در وجود آن صفت کتابیند که صفت آیة فاتحة
الکتاب صورت ایشانند که نماز گزارند بان و صل اعلا علیین است
و قرات این صفت آیة فاتحة الکتاب و ام الکتاب نیز در احدیث
که جمال با کمال خود را هم در شب معراج دران صورت نمود درست نمود
و صفت والحمد لله رب العالمین ای طالب اسرار رحمت که کار او نیز
کار صورت نگاره اتحاد وجه و وجه بزرگوار را در یاب از بیان
دو مرتبه که یکی ذات الرحمن است و یکی دیگر مهدی جبل ذکر نما
دران [illegible] که حدیث حبیب خود را در بیان می آورند در صفت
مهدی که فرموده اند اجلی الجبهه واقنی الانف خوانده بود
جبهه

بعینه از مراتب بیان و تأویل ... حمید ... تمام صنعت ... داده
است که عصا بر ایشان کافر و مؤمن او نهاد و کافر و مؤمن را از هم
جدا کرد و با انگشتری سلیمان هم مهر بر پیشانی کافر او نهاد و ضیائی ... جبهه
احل الجبهة ... الف بود ... داده نیز خداوند عصای موسی و انگشتر
سلیمان بود از اسرار همان جبهه و ... تا معلوم شود که در دین پاک
موحد ... در کی ... شرک ... نشنید که هر دو ذات با
صفات ... خلق که غیر از آن یک وجود در حقیقت شیئی دیگر
موجود نیست والله اعلم ... در بیان بسم الله
الرحمن الرحیم ... فرموده اند که دست که روان کننده
قلم است و ایستاننده قلم است ...
الف ... بیان الف ... دست ...
ایستاننده قلم و روان کننده قلم ... از بیان الف ...
... صورت الله واقع شده است ...
الف قلم نیز در اسم ... است والله ...
... قلم ... که برو ... الله ...
الف که صورت ... طواف کعبه ... ظهور کرده است ...
که آن کشتی را

که آن کشتی را نزول بر منزل مبارک بود در جمیع منازل عالم که کعبه است
به ظهور کرده است ... که ... اول هدی و مبارکا للعالمین
خواند وجود در بیان آورد و فرمود که ... انما ...
که ... حکم ... خود را چون ... نصیحت میکرد که ما ...
با ... تعظیم عظیم ... کعبه است که ... مشرکان
... المسجد الحرام ... و چون از ... آن
کنبتای سیاه ظهور کرده است که حجر الاسود در ازای ایشان است
جای دیگر فرموده اند قوله تعالی بسم الله الرحمن الرحیم حم والکتاب
المبین انا انزلناه فی لیلة مبارکة انا کنا منذرین فیها یفرق کل
امر حکیم تا معلوم شود که این لیلهٔ مبارک همان لیلة القدر است که فرمود
تنزل الملائکة والروح فیها باذن ربهم من کل امر سلام هی حتی
مطلع الفجر و شک نیست که سلام مخصوص است ... که چون فرموده
بود که کل شیئی هالک الا وجهه ... اصحاب یمین ... سلام
فرمود الا قیلا سلاما سلاما که والله یدعوا الی دار السلام و یهدی من یشاء
الی صراط مستقیم للذین احسنوا الحسنی و زیادة و لا یرهق وجوههم
قتر و لا ذلة اولئک اصحاب الجنة هم فیها خالدون ...

که فرموده وجوههم قطعاً من اللیل مظلماً اولئک اصحاب النار هم
فیها خالدون و والله در ربک الاکرم الذی علم بالقلم چه فرموده
که اسلک فیها من کل زوجین اثنین. زبان [illegible] این معنی حکم
کرده است که چون قلم دو زبان بود چون عصا و ثعبان [illegible] یک
[illegible] که چون [illegible] در همین داشته زبان [illegible] سر زبان. و [illegible] کلمه [illegible]
زده یکی کاف بود و یکی نون که از کلمه [illegible] آنها [illegible] هر گاه که
از [illegible] آنها دو [illegible] آنها در سفینه در [illegible] روی [illegible] نوشته
که همه اشیا در آن کشتی [illegible] درآمده [illegible] بیان و تاویل نوشته
[illegible] یوم الموعود [illegible] که فرموده اند [illegible]
[illegible] معنی [illegible] که بیشتر در کلام تنزیل
حبیب خود [illegible]
[illegible] هر گاه که بدلیل نص کلام قدیم معلوم شد که همه اشیا موجود
از [illegible] گفتن شده اند [illegible]
خلقت [illegible] همه اشیا درآمده باشند و در [illegible]
روشن است تا معلوم شود که ما آن کشتی و آن [illegible] بوده است
[illegible] سلک است [illegible] بسیار [illegible] داشته [illegible]
که بر زبان

که بر زبان این اصطلاح جاریست که در سلک کنایه میگویند والا چه بود
که بنده [illegible] لاجرم در ربک الاکرم الذی علم بالقلم در صفت ایشان فرموده
اند بعد از ذکر اصحاب یمین که بوجوه اصحاب قلمند که از بیان الف مخصوص
یمین است که ومن کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی واضل سبیلا
دجال لعین از آن رو که جاهلست و جهل ضد علم است در حد [illegible]
علم وجود پاک محمدی مدخل ندارد که بر [illegible] باینست و چهار ده
ملک دربان دارد و ازین جهت بود که شیطان ابلیس نیز از جنت
رانده شد که جای اردان و امثال نیست [illegible] که بر رو [illegible] کتاب
الف دارند که سدرة المنتهی عندها جنة المأوی است [illegible] حبیب دید از خدای
خود را ازین جهت در [illegible] دید که عبارت از احسن [illegible] است که بیان فرمود
رایت ربی فی [illegible] قطط والحمد لله رب العالمین [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم
ولئن شئنا لنذهبن بالذی اوحینا الیک ثم لا تجد لک به علینا وکیلا
الا رحمة من ربک ان فضله کان علیک کبیرا [illegible] وحی [illegible] فرمود
که اگر خواهیم که از لوح ضمیر حبیب خود ببریم [illegible] عامست و شامل
هر چه داخل وحی است هست اما بقرینه که در سوره معراج واقع شد
خصوصیتی با وحی صلاح [illegible] دارد که هم در شب معراج فرمود که

[illegible]

فاوحی الی عبده ما اوحی که این وحی مبهم سر حضرت واحد او بود که
تا غایت احدی از مخلوقات بدان نرسید که قل کل یعمل علی شاکلته
عبارت ازان است و هم درین سوره عظم شأنه گفته است که تا کسی
بر سر وحی حضرت الهی نرسد بر شاکله او عمل نتواند کرد و در کتابت
ازان اشکالست که در وقت وضوی صلوة آب با خاک باشد میرساند
تا معلوم شود آن احسن اشکال باشد بر سایر اشکال دیگر که آن مواضع رخوت
بودهای باین اعتبار فرموده اند که بحسب ظاهر علمای وجه حرمت وبا از حضرت
حضرت الهی و حضرت خدای اند که قل لئن اجتمعت الجن و الانس علی
ان یأتوا بمثل هذا القرآن دلیل این معنیست که حضرت تحدی تنزیل بتاویل
و نمود ازان وجه که مثل تنزیل تاویلیست که چون عند الله بود و حکم و ما یعلم تاویله
الا الله از روی وقف حقیقی تحدی بآن فرمود و درین محل چون قرآن
از بیان و تاویل الهی حضرت رسالت بود مثل او بیان او خواهد بود که حضرت
این جن و انس از مقالتی که داشتند و بر روی زمین مانده بودند از بیان
الهی حضرت عروج در شب معراج بر سموات و حضرت نتوانستند او ور دار حقیقت
آن نیز محروم بودند که بنجاه جزا بود در پنج جزا قرار گرفت و بعد ازان
مختصر شد در رقت و حضرت که اگر نه از رحمت حضرت جلیل حضرت

که خداوند

از کتابی
سر و ... آیه
لیله ...
نتوانستند ...

که خداوند
تاویلیست در بیان احدی حضرت حبیب از یمین و بیک وکیل دیگر بغیر از حضرت
حضرت جلیل حضرت نخواست بود که بواسطه این تاویل و بیان سلطنت و بادشاهی
بر دوام حضرت پادشاه عاشقان صلواة ~~...~~
الله و سلام علیه و آله در جمیع موجودات ظهور نتواند کرد از برای اظهار
این معنی هم درین سوره بعد ازین حضرت فرمود که و من اللیل فتهجد به نافلة
لک عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا که اگر رحمت و فضیلت ازین افزون تر
بودی حضرت حبیب ازان مقام محمود خود خبر ندادی و نفرمودی که ... الاولو
و الا خود ازبرای آنکه یمین این مخصوص اوست من الازل الی الابد که از
شاکله یک شکل است حضرت او و کلم کلتا یدیه یمین در آن دو دست
و شاکلت نیز بوجهی از اینجاست که حضرت جداست در شش انگشت و حضرت
جداست در چهار انگشت که باز بوجهی از مبدا حضرت الهی آن حضرت مبدا انگشت با
انگشت صورت حضرت نیز هستند که لام الف بوجهی از بیان الهی مکرر است و
بوجهی مکرر است درین محل سوال نباید که در لغت شاکله خوی و سیرت خوی ؟
را میگویند جواب از خلقت نیز خوی و سیرت را میخواهند از برای آنکه
معنی سیرت و صورت هر دو یکی اند که نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء
در حضرت حضرت در ان محل که فرموده اند که جدا انگشت ابهام سبابه تر و تیره

نزد ما ثابت بخبر از انبیاء علیهم السلام است چه که معلوم می‌شود که چون موسی کلیم ملک
علیهم صلوات الله علیه بر کوه طور با خدای خود دهان بدهان زبان بزبان
تکلم فرمود چنانکه در توریت آمده است و چون عالم سمع آن نسبت
با رضیات کشادن آمد دروش تر بدیا بی مناسب مقام وحی واقع
شده اند که سخن گفتن رمز و نهانی نیست و دلیل یکی آنکه چون حضرت رسالت پناه از آسمانها
عبور کرد چون بسدرة المنتهی رسید و قدر او در قرب قاب قوسین بدید فاوحی الی
عبده ما اوحی شنید بگوش هوش بدلیل نزل به الروح الامین علی قلبک
بر قلب بیت الله او نیز دل احلال از آن کرد که تا معلوم شود که آن وحی را
بگوش صوری نتوان شنید بلکه بسمع دل وجان از آن کس میتوان کرد
از هدایت الهی که وحده لا شریک له وجمیع قرآن را چه جبرئیل امین به حضرت
بسر دحیه کلبی که باز عبارت از قرآن است می آمد و می آورد که بر جان ان رسانید
با آن کتابهای وجهت می آورد که نزل القرآن علی سبعة احرف که سوی سر
و دو ابرو و چهار حرف اند چون نور ذات را در کتابهای سدرة المنتهی برو
دید با آن مناسبت فاوحی الی عبده ما اوحی فرمود که وحی اشارت بان کتابها
ست که کلام رمز نیست لاجرم حضرت موسی کلیم علیه السلام قبله بود در دو ملک
شام بر جای ظاهر و حضرت ابو البشر زد صلوات الله علیه و اولاده الطاهرین بنا کرده بود

اعتبار مقام

اعتبار مقام ظلمت است که در حق او فرموده اند قوله ظلمات ابا دیکر که حق ظاهر از دوست
نور محض است دوست داند و از دوست و وجهی دیگر چون شام به مغرب
نسبت که جای ظاهر بوده است یکی ظلمت دیگر آن باشد سبب با بنا دلیل خرابیان
که مشرق است بوجهی دیگر جای وجه بوده باشد که و تخر بانی خرابی از آن
وجه که وجه چند ظاهر است چنانچه مشرق ضد مغرب است یوم یاتی الله بالشمس
من المشرق که حق عنده ام الکتاب و علم الکتاب چه بیان و تاویل طلوع آفتاب
از مغرب نوعی دیگر فرموده اند در آن محل بگویند که عبارت از نعیم و ذوق نیست — و غربیست که
هر موحد که بتوحید حقیقی رسیده اند که باعتبار که مشرق و مغرب است و باعتباری
مغرب مشرق […] مسئله اینکه فرموده که انی وجهت وجهی للذی […] حنیفا و ما انا
من المشرکین […] که شرک ضد توحید بود و شرک بجنس العین سببدین که
در محل توحید واقع شده است حنیفت او حنیف خواهد بود که پاک است و پاکی
را نسبت با توحید اینست که اگر آب را پاک میگویند وجه منفی آنست که از غیر خود
پاک باشد و اگر خاک را میگویند همینست که از غیر خود پاک باشد هر چیز را که هست
قیاس بر این کنی بخلاف مشرک بجنس که یکی را دو تصور کرده است و از یکی
هر دو یکی اند قبول نمیکند لاجرم از نجاست […] در دوئی مانده است اگر
اینها را رد میکند اینها عین آنست و اگر آن را رد میکند آن عین اینست

تا همه از شویث و نجاست شرک که دارد منکر دین پاک باشند که صفت آن
خانه پاک این بود که از کل فج عمیق او آن شد که متوجه او شوند و نیز باز
او روند که این دین پاک وقتی ثابت میشود که وجود غیر از میان برخیزد
و همه اشیا را همین یکی ذات بی صفات دانند که حق تعالی احد صمد لم یلد
و لم یولد و لم یکن له کفوا احد است تعالت شانه وما اعظم برهانه والحمد لله رب
العالمین . مثله هر ذات شخص بوجهی از روی حقیقت در مقابل حرف
واقع شده است و این معنی ظهور از یک شخص حاصل میکند از برای آنکه هر حرفی را
سه حرکت و یک سکون از لوازم است و خود که حرفست که پنج باشند
مقل نیز در ازای آن حرفست که قعود او در مقابله سکون نشست و قیام
و رکوع و سجود او در مقابل آن سه حرکت دگر که مجموع پنج باشند چون
اوقات صلوة والله اعلم مثله معنی الطرق الی الله بعدد انفاس
الخلائق است از بیت الله که هدی للعالمین است در دین باید نیز
که هم در شان اوست که فرمود فساق کل فج عمیق هر کس که از غایت مشغلت
کافر شود و متوجه هدی للعالمین نشود لاجرم حق از بخشش آن او خبر
دهد که و من کفر فان الله غنی عن العالمین . قوله تعالی وقل لعبادی
یقولوا التی هی احسن ان الشیطان ینزغ بینهم وان الشیطان
کان للانسان

۱۷۹

کان للانسان عدوا مبینا ربکم اعلم بکم ان یشأ یرحمکم وان یشأ
یعذبکم وما ارسلناک علیهم وکیلا . مثله از آن وجه که خلیفه بود
خدا قائم مقام خداست و از بین در رانده است بعد [illegible] سموات
که در تحت وجود و الارض خلقهن داشت و هو بکل شیء علیم فرمود که اذ
قال ربک للملائکة انی جاعل فی الارض خلیفة و نه رسول . و که گفت
انجا آنه فرمود که خلق الله تعالی آدم فی یوم الجمعة که عبارت از یوم الاخرة
است که لا تقوم الساعة الا فی یوم الجمعة و بروز عرش رحمان
در این روز هم عبارت از وجود خلیفة الله است که از قرینه خلق الله تعالی
آدم علی صورته و علی صورة الرحمن [illegible] و صراط مستقیم و جای او
استوای قامت اوست که فرمود الرحمن علی العرش استوی و ان ربی علی صراط
مستقیم کما قوله تعالی چون صراط مستقیم از [illegible] وجه اوست پرده
برداشته از [illegible] جبرئیل از آن وجه که چون کلمة الله روح الله است
که در میان مسیح ابن مریم و جبرئیل مناسبت این بود که هر دو را روح نامیدند
اند تا در صورت [illegible] دحیه کلبی می آمد از آن کتابتهای الله وحی الهی
را ادراک میتوانست چون تا قرآن مجید بود ناچار او را [illegible]
نه [illegible] مظاهر باشد تا آن وقت قدیم از آن [illegible] بدلیل بود

علی نور ظهور نتواند کرد چنانچه حضرت عیسی از مریم که مادر صورت مریم در بدایه
تکلم در آن مهد مظهر نتوانست کرد احادیث قدسی را که حضرت حبیب الله
عند سدرة المنتهی در لیلة المعراج شنید در وقتی بود که فرمود رأیت
ربی فی احسن صورة و بیان فرمود که حضرت مخاطب از آن خبر فرمود
که رسول رب العالمین که با هر قطره باران ملکی همراه است یعنی خبر از آن
مبدا میداد که ظهور از آن قطره باران میکرد که اگر آن قطره نبودی آن
صورت که وجود ملک است از قطار نتوانستی شد بدلیل و یسبح
الاصوات للرحمن که فرمود و یسبح الرعد بحمده و الملائکة من خیفته از
برادران حضرت جبرئیل و ملائکه دیگر و در جهار تامه خود کردند از برای تعظیم
ظهور خود در سجود افتادند و آنکه مطیع این امر نشد از برای آنکه در بدایه
ملعون و لعین دینست و نابدید شد اعوذ بالله من غضب الله
حضرت آدم ع در کلام مجید خود فرموده است ذکر خلیفه خود که تعلیم اسماء کلها است
و چون کل اسماء در آن صفت کتابه دوده و سیاهی استمان و مداد
بود قبل از ذکر او فرمود که ثم استوی الی السماء فسویهن سبع سموات
و هو بکل شیء علیم و از حکمت در آن صفت کتابت نطق و
او بود و بلافاصله فرمود که و اذ قال ربک للملائکة انی جاعل فی الارض
خلیفة

خلیفة تا آن خلیفه بتعلیم آن اسماء که صورت آن اند تعلیم ملائکه با آن
اسما کند که صورت کتابت و جای اوست تا معلوم شود که منزلت صورت
آدم که خط است اسم اوست و چون آن ملائکه که منحصر در سبب اند صورت
ایشان نیز در آن وجه که نطق است خط است که متحد او اسم که فرمود
علّم آدم الاسماء کلها و در آیه دیگر با ملائکه که تحدی فرمود بدین معنی فرمود
که فقال انبئونی باسماء هؤلاء ان کنتم صادقین یعنی خبر دهید مرا باسماء آن
مسمیات که در تلفظ تمام آید و مرا تسبیح و تقدیس بآن میکنید و فحوای ما
بر صاحب سخن و ما از آن می‌نماید و مقصود الله مراد آن بود که از آن کتابة
حضرت آدم که اسما اند بآن [illegible] برسند که مسمیات چنانچه در اصطلاح
صوری هر کس که کتابت ظاهر را نخوانده است شکی نیست که نخواهد دانست
که اشکال مختلفه حروف هر یک بنطق کدام حرف دارند و چون در اصل اصطلاح
عاجز باشند در فهم خود بطریق اولی که عاجز خواهند ماند و رحمن را از ضد او
که شیطان است در خط و کتابت تمیز نخواهند کرد و چون اصطلاح خط صورت را
ندانند بطریق اولی اصطلاح لفظ الهی را هم ندانند پس در شان ایشان خواهد بود
بلاشک و بلاشبه که فرمود و من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی و اضل
سبیلا و شک نبرد و در این معنی نیست که بنحوی که حرف هیچ حرف خط

وکتابه بدانند در بهشت چشم او چه ورق کاغذ سفید وچه آنکه بروکتابت باشد
وای از آن روزی که عالم نادان بر حرمان عامی نادان باشند و ذلک نیست که آن روز
روزی خواهد بود که حضرت صادق صلوات الله علیه وآله خبر صدق از آن روز
داده اند که قرآن از سینها برود و از زردی مصاحف محو شود و نیز دیگر
عرش خداوند دو در آواز آید که خواننده و به عمل نکرد مرا و آواز او
مثل آواز [illegible] باشند که حضرت الهیه تأویل و بیان فرموده اند که از آن جهت که
کل خداوند وحی است از سایر حیوانات و ذلک نیست که قرآن بوجهی نازل شده
بجا اول واقرب آن بود که عند الله که آواز او مثل آواز خداوند وحی باشند
الکه در ظهور قیامت فرمود که ترى الناس سكارى وما هم بسكارى ولكن
عذاب الله شدید که تفسیر این آیه در جای دیگر میفرماید که یا ایها الذین آمنوا
لا تقربوا الصلوة وانتم سكارى حتى تعلموا ما تقولون چون مکنه
سکر عند الله آن بوده است که مست وقتی باشند که ندانند چه میگویند چنانچه
در رسالت فرمود که لا صلوة الا بفاتحة الکتاب پیغمبر این قاریان مبتدا
نستند که از جهه و چه سوره فتح قرائت صلوة منحصر در آن بر این جهت
که فاتحة الکتاب وام الکتاب از برای چه شده است ومراد الله چیست
واین حکمت منحصر در پنج وقت چرا است و به فته و به وبه نیفیم

از وجوه شده اند

از وجوه شده اند و در عمل پنجاه جزا بود ودو و دو وسه و چهار
مثل اجنحه ملائکه و بنگاه جدا شده است و حکمت الهی در بیان سبب
که فرمود حضرت حبیب الله که اول ما یحاسب به العبد یوم القیامة
الصلوة باقی میزان و زکوة و حج و قرآن و صوم و جهاد
و تمامی شریعت از قیاس بر این که در ظهور این حقیقت جریان
و نادان و تنجر چون سایر عوام و اقوام دیگر بیرون آمده
و بجز نقشیه حرف چون سایر الناس دیگر چیزی ندانسته
این موجود الهی بود که در قیامت همه عریان باشند این معنی بود
که از بیان الهی بظهور پیوسته که اول از میان تمامی انبیا و اولیا
که فاضلان و حضرت آن حضرت الله حضرت ابراهیم خلیل دو جامه پوشانند
بپوشانند که حضرت الهی در بیان آورده اند و تأویل فرموده که فرمود
حضرت چون خلیل الله دو بار احرام بست از برای حجاج آن
جنس از بهشت این دو حله بیاورند بپوشانند دست خدا
بنیان صدق الله العلی العظیم وصدق رسوله الکریم ونحن علی
ذلک من الشاهدین والحمد لله رب العالمین مثل چون حضرت
موسی کلیم ملک حضرت خداوند علم بود در آن حالت که قوم مستغنی

علم

آن بجو استند چه فرمود که ان آخرب بعصاک الحجر فانفجرت
منه اثنتا عشرة عینا قد علم کل اناس مشربهم که چه خداوند
تا ونه و بیان چه ه فرموده اند که مشرب وجود را ناس بخط خوا نند
دانست چون آن عصا که قلم ای است واز آن میرود وجاری
آن دارد و همیشه از برای کتابه که مشرب وجود ناس مستوی است.
حفظ و کتابه که وجود از آن داشت لاجرم دانستند و خواهند دانست
که کار با آن بگردد و داشت لاجرم معلوم شد که آن عصا در اصل
وضع چون قلم بود منه انفجرت از چوب آن بود که از دوازده چشمه
بر جوشید بر مثال کوه وجود ناس که از قلم قدرت آن از دوازده
چشمه او نشست از بیان الله و تا ونه جدای وجه تا شریک به والقلم
ادم و من دونه کتب لوا یوم القیمة معنی این حدیث را از بیان
چه آن چه ه در باید در این محل که فرموده بود قول چه ه بیان همه وجود
ادم است اما طالب در بنجا مست که چه در رساله الآیه از آن
وجه که تا بود حافظ وجود هر بود و در روز ظهور این بر زد در بخت
لوای فرمود و آن حدیث دیگر که فرمود هم در روز قیامت که
آیة الکرسی در سوره ... جبل در آید و با آنکس و سخن آید در ...

که در

که در این محل چه الآیه بنمایند که قول چه ه در فارسی گویند کرسی
دندان الآیه از آن وجه که دندان کرسی نطق است چون کرسی
بر می آید آن آیه که تعلق با او دارد که ... الحیات و بیت ...
خدا بیست بعد کرسی بر کرسی نزدن اجبال میتوانند کرد و در
سخن میتوانند آمد چنانچه آمد قرینه قرآن و کرسی اینجا بود که از بیان و
تا ونه چه ه در بیان آمد و از آن وجه که بظاهر چه آدم پدر
خاتم بود چهار دندان اول بر می آید مود دو از زیر و دو از بالا و این
چهار را از ... دیگر بجهت سبقت ذاتی هست چنانچه بوجه دیگر
چهار آخر را ... کرد که بوجهی چهار اول در ازای چهار حرف لام الف
چه آدم مند اگرچه لام الف را در آخر می نویسند مانع نیست که دندان ...
است ... بتبدل خلاق عظیم اوست تا این اعتبار منتقل چهار را در
چهار آخر میتوان کرد و ... در وضع اصل چهار را بر ... تقدم ذاتی
هست و لهذا در کجا با انبیا بر ... آمده اند بخلاف کتاب خاتم
و از آن وجه که همیشه نگاه دارنده ضمیمه وجود آدم ... خاتم
بوده است بخلاف این چهار کرسی که مخصوص به ... است چنانچه
از تمامی وجود کرسی مخصوص به دندان بود از بیان ... چه

کل

در دندان نیز بر سر مخصوص بابت دندان است که نبات علی از دولی
و حاید ن و تسبیح الله را معمور داشتن بر شانست و کرسی [illegible]
ایشانند که نام ایشان کرسی از آن جهت است که نام ایشان بر حق آمده یعنی
که عبارت از سوی و سعه است بر شان نمیتوانند مد
ربیان عرش و کرسی ذات خود کنند والله علی اتبع الهدی
درج یکی که قرآن تفضیل حبیب بر حبیبه [illegible] که بالی
کعبه بود که بیت الله و مقام خداست و بعد از بیان و تأویل الله تعالی
جلیل القدر را استشهاد خود آورند که ولمن خاف مقام ربه جنتان
اینجا بنده حقیر فقیر این معنی را بنوعی در کتابی آورده است
اما معنی تحقیق عند الله اینست بر شیئ ولمن خاف مقام ربه جنتان
که از غایت ادب بی زبان رود در چیزی کرد که آن چیز مقام رب او را
چون جان در میان داشت و از تنش جسته رود در روکردن بر نشستن
رب خود میکرد لاجرم از غایت ادب که خوف از مقام رب خود میکرد
و از وجود رستن استاد بجنتان رسید و لعب با بجهتی از خداوند
خانه یا دستاده عاشقان با فتح صلی الله علیه و آله که عاشقان
دیگر بند والله [illegible] مثلا از حدیث دابة الارض که در زمان او روی
سیاه و سپید

سیاه و سپید خواهند شد و از نزول او و زمان در جواز
های دور و دراز خواهند گریخت و از آیه یوم تبیض وجوه [illegible] اکفرتم بعد ایمانکم
معلوم میشود که این روسیاهان نه آن اند که اهل ظاهر تصور کرده اند یعنی نه آن کافران
صوری اند از برای آنکه ایشان چون هرگز ایمان نیاورده اند بعد ایمانکم بر ایشان
چگونه صادق باشد که میفرمایند که لا یکلف الله نفسا الا وسعها چون این
روسیاهان بد اصلی واقع شده اند از آن رو که ایشان که نداشتند
خود نداشتند و ایشان که داشتند هم نگذاشتند [illegible] من الله
تعالی و بی شبهه بر ایشان نسبت کرد دعوی خواندن خط و کتابت کردند و در
آخر در خواندن خط آن از لفظ و صدای از مایان که عاشقان
مجازی اند سبب [illegible] که در شان ایشانست که [illegible] الدنیا
والآخرة ذلک هو الخسران المبین [illegible] علماء ظاهر که میگویند که کلام خالق
خلق [illegible] خالی از حرف و صوت است مگر از برای آن میگویند که از غایت
انکار [illegible] ولی الله و منکر حدیث [illegible] نبی الله نیز هستند از برای ائمه [illegible] صادق
رسیده است که [illegible] در شب معراج با [illegible] حبیب و رسول و نبی
خود که تکلم میفرمود با آواز [illegible] علی [illegible] میفرمود [illegible] که آواز کلام
قدیم [illegible] ملک علیه [illegible] مشابه آواز علی بوده باشد [illegible] و شبهه چون

و تسود وجوه
آن روسیاهانند

صورت صوت در گوش هوش آن نبی متشکل شده باشد آن صوت خالی
از حروف نبوده باشد که متواتر و متعین است که هرگاه که کسی تکلم با آواز
کند در اینجا حروف خواهد بود دوای بر سر آن حرکه از برای مصلحتی با آواز
قائل شده اند و از برای مصلحتی دیگر بحرف قائل نشده اند که در شأن ایشان است
که یقولون نؤمن ببعض ونکفر ببعض اولئک هم الکافرون حقا آن
آواز که بسمع مبارک آن حبیب الله و نبی الله رسید آواز علی بود که ولی
الله است و آن ولی الله را در این مقام عین ذات حق می باید دانست
نبی الله فرمود که آن الله بود که با من تکلم میفرمود واگر آن آواز را
آواز خدا دانند بی حصول شرید بیده تحقیق و یقین که سخن خدا نیز با آواز بوده
است که در وجود ان آن آواز را گوش هوش سمع ادراک میکند
و دلیل دیگر که فرمود در سوره حم و یل لکل افاک اثیم یسمع آیات
الله تتلی علیه ثم یصر مستکبرا کأن لم یسمعها فبشره بعذاب الیم
تا معلوم شود که آیات الله بغیر از کلام او نیست که استماع بگوش میتوان
کرد اما کان لم یسمعها آنانند که باین معنی قائل نیستند لاجرم شدن
ایشان بعذاب الیم است والحمد لله رب العالمین و اگر بر این اعتقاد
که میگویند که من آن رسول صلوات الله علیه و آله بحسب صورت
بوده باشد

بوده باشند نه بجواب بین لطایف اولی که آن سخن و آواز آن سخن نیز
بحسب صورت بوده باشد اگرچه در خواب نیز شخصی که با شخص تکلم
میکند بیشک و شبهه در عالم خواب بیان ادراک آواز میتوان کرد
و این دلیل روشن است اگر کسی را بتدبر فهمی و حستی باشد والکلام
و هیچ شک و تردد نیست در این معنی که اگر آن صورت و صدا بسمع
مبارک آن سید کاینات و خلاصه موجودات نرسیدی از میان
اصوات دیگر تمیز نتوانستی فرمود که گفت از میان آواز ها با آواز
علی مرا ندا که فرمود انا و علی من نور واحد کما قوله آن که آن
... سوی کعبه کرده بود ... بیت المقدس فرمود
در حقیقت رو بسوی خویش داشته ... روی جان و دل بسوی او داشت
عشقبازی کرده بار وی خدا آمده زیر لوایش انبیا ... ستر از انبیا
از وی بود حق تعالی از کجا وش محمد تا که باشد او میزاد ای پسر
خلقت اشیا و این نوع بشر ... راه این و مذهب این و کیش این ... زان
نبوت ختم شد بشنو یقین صدق الله وصدق رسول الله وصدق ولی
الله والحمد لله رب العالمین حمد الشاکرین والصلوة والسلام علی محمد
و علی الانبیاء والاولیاء اجمعین وسلم تسلیما دائما کثیرا

بحکم الحق یمینک را از بیان الحق قلم قدرت خداست که جا در یمین دارد
هر جابی لوح یا رخواهد بود که جای کتابت الهیست و چون
حوا را صلوات الله علیها مناسبت با لوح است از اخبار صادق
رسیده است که حق خلاق عظیم جل حوا را صلوات الله والسلام علیها
از پهلوی چپ خلیفه خود آفرید تعالی شانه و از آن وجه که از یک
طرف آفرید یک طرف کتابت الهی بر حق دارد که صفت او گلست که یمحو الله
ما یشاء ویثبت وعنده ام الکتاب از آن وجه که ام الکتاب بجز الله
بود چنانکه خواست یک طرف کتابت وقتا او را محو کرد و چون در
آخر بران صورت او کی خود در بهشت خواستند فتح کرد
نبی امی که از آن روز که متعین است که قرآن بیضاست کلا و
سوا دحاس جز داد که یوم تبین الله تعالی علی کرسیه وانا اقوم
من یمین الله یغبطنی الاولون والآخرون که از اولین وآخرین
او بود تا بیان او چنانکه در توریه آمده من اوله ما انجاز الذین
یتبعون الرسول النبی الامی صدق الله وصدق رسول الله والسلام
اما حدیث کلتا یدیه یمین بیان حدیث ان الجنة تحت اقدام
الامهات بنفرد بدلیل این آیه که فرمود کل نفس بما کسبت رهینة

الیمین فی جنات یتساءلون عن المجرمین ما سلککم فی سقر قالوا لم
نک من المصلین از برای الکه چون کتاب کوهی و ... هر دو سفر
بود دست حق فصل یمین ندیدند و منکر شدند از جمله مصلین که توانند
بود و یک صفت دیگر از ان جماعت آن بود که گفتند ولم نک نطعم
المسکین از آن وجه که فرمود ان لا تجوع فیها ولا تعری که لباس
بهشت می توان رفت و لباس از طعام و خوردن و دادن حاصل
میشود آن لباس که نوعی عبارت از وجود جنت است و مناسبت صلوة
و طعام را از افعال خیر خلیل الله در می باید یافت که چون بانی کعبه بود
که قبله صلاتست بجای پسر خود اسمعیل با مر حق جلیل جل و علا گوسفند
قربان کرد از برای طعمه مساکین ضعیف بی قوت تا بآن قوت کامل الی
در قیام و قعود و رکوع و سجود صلوة توانند آمد چنانچه از سنت
خلیل و ملت و حکمت جلیل وجود ... ظهور کرد و در بیان افعال
جد خود آمد از تاویل حق جلیل جل ... در این محل که بیان
گشتن نوح با خیز مانید که لم است وخلقت الازواج کلها را از کلام
تنزیل خود دلیل تاویل خود حر آورد بعد از آن میفرماید در شان
خلیل خود با که فرمود انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا

یعنی وجود را در پیش آن ذات آورد که فاطر السموات بود و ارض
نا در او نیز بنگاهند خط الستواها چون سموات و ارض بنگافته و دهند
در کشتی نوح ها که تم است در آید و چون حق فاطر السموات و الا
بحکم حال و محل وجه او نیز بنگافته کیسوی مبارک را دو بخش کرد از
طرفین از برای ظهور این فطرت و شکافتن انداخت میراث حق
از فرزندان حبیب ه رسید که او زنده دین قیم او بود از آن
راست که بر وسط خلقت داشت که هم در می حق بود از بن
حق همین فرمود قوله حق که جعلنا کم امة وسطا هم زوجین اشیا
باشند و همه اشیاء عبارت از ست و صد که هر گاه که دو جمع که
کرار نماست که از صدق است و زوجیات این اشیا نسبت چنانکه گفته
شده است هر گاه که در کشتی نوح که تم است در آمد همه اشیا در کشتی
او در آمد انا صدق الله تزیین قدرت بیان و زینت عظمت خداوند سبحانه
و تعالی تا اثر کون سبحانه و تعالی عما یصفون که بقرینه این دو آیه
عظیم الشان بود که حق انا نقطه تحت البا داد از غایت توحید و نهایت
احدیت و واحدانیت حق صمد احد صمد لم یلد و لم یولد و لم یکن
له کفوا احد در نهج البلاغه امیر فرمود که من وحده فقد حده
کم هرتا ولی

کم هرتا دانی که بر ذات احدیت جز و اثبات کنی تعین که بتوحید نرسیده باشند
بلکه مشرک باشند و چون مشرک باشند بحسب العین باشند و از ظهور جانب حق
پاک که ظهور الله صمد لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد از حق
دور باشند نعوذ بالله من سخط الله و اعوذ بالله من غضب الله که
فرمود لمن الملک الیوم لله الواحد القهار و شیطان سرکش
ناری نه آن بود که انکار خاک صاحب صورت کرد بلکه منکر آب نیز بود
که حیات همه اشیا از وست بحکم و من الماء کل شیء حی که گفت آن بی دید
عبید خلقتنی من نار و خلقته من طین که مراد خاک و آب است که حق
الله که خداوند تاویل و بیان است این دو جز ادعای را بماشق
و معشوق فرموده اند تا معلوم شود بوجهها که معشوق خاک پاک است
که چون جان در بدن آب در آمده است و آب عاشق خاک قشنه
که باز جان بدن جمیع اشیا ذکر شده است الی ما لا نهایة که تا معلوم
شود که حق ملک جلیل حق از این جهت فرمود که و من الماء کل شیء
حی بقرینه حدیث قدسی که حق الله فرمود انا عند قلوب
منکسرة و قبور مندرسة پس هر گاه که محل و مکان حق لا مکانی
حق این موضع خراب بوده باشد و از ارادة ذات و بران محروف

شود که به اسباب زحمت و مکان لامکانی خود کرد اند لاجرم فرماید که
وان من قریة الا نحن مهلکوها قبل یوم القیمة او معذبوها عذابا
شدیدا کان ذلک فی الکتاب مسطورا تا بعد از آن در خطاب الله
که لمن الملک الیوم و بهم خود در جواب لله الواحد القهار
با بیان دلیل اظهار این بزرگی خود در لعبون باطن خراب و هلاک کرد
از برای آن بود که بیت خود را بوجود خود معمور کرد اند و شیطان
و شیاطین که بر این معنی خراب و معمور رسید نیز لاجرم کار شان
همیشه انکار حسنست و بجز عجب و تحجب اش نرا بیشه دیگر نمانده است
تا وقتی که نیست و معدوم شوند چنانچه شدند و میشوند الحمد لله
القهار — قوله تعالی فانذرتکم نارا تلظی لا یصلیها الا الاشقی الذی
کذب وتولی وسیجنبها الاتقی الذی یؤتی ماله یتزکی وما لاحد
عنده من نعمة تجزی الا ابتغاء وجه ربه الاعلی ولسوف یرضی
حق جلیل جلاله بیان و تاویل این آیه کلام نیز اینطور فرموده
اند که درین سورهٔ لیل مبارک حسنم و شده است که فرموده اند
در حق اهل خدا آن حق تعالی در آن محل عزیز الوجود که جمیع وجوه فرموده
اند که بیشتر مانند که هر که این آیات و جزای خدا را بخواند خدای تعالی روی
اورا

اورا از آتش دوزخ نگاه دارد و الحمد لله و المنة و الشکر لله
والسلام ... ایطال بتر کلام قدیم ملک علیم جهة موافقت حدیث
حق حبیب که در شان اوست که قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی
یحببکم الله موافقت آن حدیث را با کلام الله در باب که حق حبیب رب
العالمین صلوات الله والسلام علیه و آله اجمعین فرموده که روز جمعه
از میان سایر ایام کم بود حق ذو الجود و الجلال و الکمال بمن ازلی
فرموده از آن آیه که حق فرموده کما لعنا اصحاب السبت که حد دینکلام
و ملک علام بیان فرموده اند که از برای آن ملعون شدند که روز معظم
را که روز جمعه است روز شان الهی ندانستند و از سر کلیه یوم حرم
فی شان غافل بودند لاجرم این روز جمعه در میان ایشان از آن
روی که روز بی کاری و فراغت بود کم شده بود نیز به مدینه الهی و زین
توفیق نا متناهی که در باره این بندهٔ ضعیف نحیف از حق کریم
خداوند تاویل و بیان فرموده اند که مراد از سموات علویات
و ارض سفلیات و سته ایام را عقد تام فرموده اند و بهم اشیا علوی
و سفلی را در خلق خداوند او گردانیده اند اگر از بیان وجه سوال کنند
جواب آنست که فرمود را تعلم ان ساعة الا فی یوم الجمعه که یوم

و خداوند در حجم ... کرامت شده است و الحمد لله رب العالمین اما از آن وجه که حق ...

المزید باین اعتبارست که بحکم کل یوم هو فی شان که فرمود شان
اعم است از خلقت در یوم المزید که در شان آنست حق تعالی
ظهور کرد لاجرم چون جمعه را بحبیب خود کرامت فرموده بود که
مرات بیضا و یوم المزید است فرمود که انا و الساعة کهاتین
زهی عنایت و زهی عاطفت و زهی مرحمت و زهی هدایت که هم در شان
این حبیب خود فرمود و خبر آینده را صریح کرد که لیس علیک هدیهم
ولکن الله یهدی من یشاء لاجرم از آن وجه که رحمة للعالمین بود
رو در هدایت عالمین داشت که جاذبه هادی عالمیان است که نور
علی نور یهدی الله لنوره من یشاء از این قرینه بود که فرمود یسئلونک
عن الساعة کانک حفی عنها قل انما علمها عند الله اگر در باب مهدی علیه
والسلام علی من اتبع الهدی آن باید و اصحاب را که چون کل یوم
اسمان هم هفت بود حق کلمة الله حق را عیدا لاولنا و آخرنا فرمود یعنی
اثر ابتدا از عید مرات بیضا جمعه در می باید رفع کرد آن مرات بیضا عید اما
که حق آدم بود که عبارت از وجود جمعه بود و مقصود از جمعه او بود در
مخلوق شده بود که از آن وجه که اصل بشر بود عید اول او بود باز چون
ظهور قیامت هم در جمعه خواست بود که یوم الآخر عید آخر ما هم دو
که حق رسالت

که حق رسالت صلوات الله والسلام علیه وآله الطاهرین بموافقت این
آیت عظیم الشان فرمود از روایت جنت ایمن و که بعید لک ولامتک من
بعدک الی آخر وان حدیث دیگر که فرمود المؤمن مرآة المؤمن تا معلوم شود
که هر یکی از این دو مومن عید هم دیگر واقع شده اند که از بیان الهی تا این
هر آن حق عید عبارت از خود است تا این مومن از آن مومن بوجود
خود از روی بنای باز گردد و آن مومن از این مومن که در سالی که
سیصد و شصت روز است در ازای شصت درجه فلک که بین عید
از انست و در ازای شب مفصل انسان که یک عید دیگر آخر اوست
دو عید واقع شود تا از تقسیم شب شش شصت اند از بیان الهی حق
یک عید از برای بیت باشد و یک عید بطن از برای سکو باشد و تکبیر
که هر یکی دوازده اند دال است بر دوازده برج و دوازده ماه
که در ضمن خود دو شب عدد دارند والحمد لله رب العالمین
آنکه در خبر صادق آمده است وحی آن در بیان آورده اند که حق کلمة الله
از آسمان نزول کند و دست خود را بر بالهای ملائکه انداخته
باشد یک وجه از وجه الله آنست که این معنی دارد که بالهای ملائکه که تاب
پرواز مسکینند مثنی و ثلاث و رباع بود که کلمة الله نیز ظهور نخست صعود

سیصد و شصت درجه

با آن مثنی وثلاث ورباع خواست کرد چنانچه کرد که عبارت از صورت
ثبوت وثات اند وچنانچه پرواز ملائکه بیان بود که دستت پرواز
کلمة الله درین صورت هم از دستت که بی دست این صورت ایشان
در وجود انسان از جای دیگر وجودی کیرد وصورت اصلاش آن که
سود واند هم در دست ظاهرست ودر باینز که وتشهد ارجلهم
بما کانوا یکسبون اما ازان وجه که حق الله حقه صورت بنجاه [illegible]
دست در وجه اثبات فرموده اند وفرموده اند که مالی از برای آن فرمود
که مالی مورد ادصورت مثنی وثلاث ورباع را لطف در وجه بکو بیند
که بجای عبارت ازین است مثنی را ازدو ابرو بیابند که یک جنس است
وثلاث را ازدو لب که بازند جنس اند ورباع را از یک چهار فرده که یک جنس اند آنکه
حق الله حقه در حق ... فرموده اند ...
روشن بکفتم ... آنکه هم خود از عنایت کرم عمیم ولطف قدیم
هدایت فرموده اند درحق ... از خدا راز فراوان داشتم
یادکار این راز حق بگذاشتم. ازان راز فراوان ازان وجه که
اندکی بابت بنده ضعیف نحیف فقیر حقیر خود از نهایت نهایت جود ...
هدایت فرموده اند آن سه شعر را که در یک شعر آخر که یک شعر دیگر
روشن

[illegible]

روشن فرموده اند از نور ... ازلی وابدی بجز ... عالم
بزاری خود بعکس ازشان ... معبود تمامی ... وجود خود شان نزده
محل هم از بیان کلام قدیم او در یابند وشکر وسپاس منعم حقیقی
را که حق خداوندنا وبلی وبیانست حق آنجا آرند که فرمود لئن شکرتم
لازیدنکم ولئن کفرتم ان عذابی لشدید عاشقان را که
... یحبهم ویحبونه فرموده که لایخافون لومة لائم از حق
رب العالمین حق ه در شان ایشان نیست ازسایر عاشق نامان
دیگر ممتاز فرموده اند بوینه یحبهم ویحبونه که در مابعد آیة درشان
ایشان منت که فرموده به عه حصر وقصر که انما ولیکم الله ورسوله
والذین امنوا الذین یقیمون الصلوة بعد ذان وه یعشوق
ویؤتون الزکوة تا هر عاشق که از اهل صلوة وزکوة نباشند از عشق
وه محبوب حقیقی خارج کرد یحبهم ویحبونه وهم راکعون عاشقان
که اهل صلاة وزکوة نشد که حق ... تنبیه در شان ایشان فرمود
که الا ان حزب الله هم الغالبون که بحکم تغلیب از بیان الهی ...
بعد ... وبر یابند ده غالبت که اما صلاة کردند وزکوة
نیز ازده یکی در ... ان ... حسبته که حکم تغلیب ازو

ظهور کرده‌اند از نادیدن و بیان فضل خلیل ع و السلام
قوله تعالی الذین آمنوا و در شان عاشقان میفرمایند که می‌باید که از هوای
نفسانی پاک باشند یعنی دست تصرف را از شهوت نفسانی کوتاه دارند
و بمجرد محبت آن وجه قانع باشند هر چند که امر عامست مخصوص حسینی
با عاشقان مجازی دارد یعنی چنانچه از آن وجه که محبوب ایشانست
بنجس اند و بحقیقت نرسانیده اند که از چه جهت محبوب و دلفریب
ایشان واقع شده است می‌باید که از تصرف صوری پرهیز نمود در نگاه
دارند تا موافق معنی ایشان باشند بخلاف اهل طهارت حقیقی که بسر
طهارت معنوی رسیده باشند که فرمود لا یمسه الا المطهرون و
قوله تعالی ما جان رسول نبی امی را امت و بسعد از سایر امم برتری
آن فرمود که توجه بکعبه کردند که بحکم حدیث از بیان الرحمن در روی
ارض واقع شده است و چون ابراهیم خلیل او را رو در بنا
کرده در بارهٔ دین رسول امی فرمود در صفت دین قیم او
باین کرد که دینا قیما ملة ابراهیم حنیفا و ما کان من المشرکین
که فرمود انما المشرکون نجس فلا یقربوا المسجد الحرام تا آنجا که
فان تابوا یعنی از شرک و اقاموا الصلوة بعد از آن و ... فخلوا
سیماهم

۱۹۰
سیماهم می ح ه و اگر عصاره بر پیشانی مرد مؤمن نهد نقطهٔ
بر جبین پیشانی او ظاهر شود در روشن که همهٔ وجه او را روشن گرداند
که یوم تبیض وجوه و تسود وجوه و ... علم الله و ...
تا تمامی بر روی او ظاهر شود که سیماهم فی وجوههم من اثر السجود
و نور سپید بر پیشان او که هذا المؤمن و این از اد و اهل بهشت که
رسالت گفت امتی منه در روز قیامت غر المحجلین باشند یعنی رخسار
و با دست و پیشانی از اثر وضو منور در وقت وضو باید خواند اللهم
بیض وجهی بنور و جرهک یوم تبیض وجوه و تسود وجوه ... بعلم
کلمهٔ الهی اینست که نور از روی ها ایشان بیرون آید که رخساره ایشان که
شکافته شده اند بعد ... خدای ... الله که اشرقت
الارض بنور ربها و وضع الکتاب و این مواضع شکافتن ارض
کلمهای خدا که نور است ظاهر شود لاجرم در قیامت گویند ربنا اتمم
لنا نورنا بجهت آنکه بهشتی اند ... روند ... سطا ...
سطر ... که خواندند و ... و نور ... الهی علا
باشند ناچار گویند ربنا اتمم لنا نورنا که لسان اهل الجنة عربی
و فارسی دری چون بر ... ادم و حوا ... سطر در

در مقابل سجده ذات قدیم را مخصوص ظاهر شود دعای ربنا
اتمم لنا نورنا ظاهر شود یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم
والله متم نوره ولو کره المشرکون چون دابة الارض بیرون
آید اذا وقع القول علیهم اخرجنا لهم دابة الارض تکلمهم الی آخره
مردم از خوف او در صلوة گریزند و نمازهای دور و دراز گذارند
و آن دابه گوید که من شمار در بیم جواب شکستن اگر نماز گذارید
و اگر نگذارید یعنی یوم یاتی بعض آیات ربک لا ینفع نفسا
ایمانها الخ و آنکه رسول فرموده باشد اجل الجبهه بود و اقنی الانف
از نشان کبر بر انف و نهادن عصا و نقطه بر جبهه و دیگر
بوضع وجه و جبهه آدم که اذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن قال
انی جاعلک للناس اماما قال و من ذریتی قال لا ینال عهدی
الظالمین و اذ جعلنا البیت مثابة دارد . چه معنی دارد که
هرگاه که مصلی در صلاة امامت مکرر دیدم در کعبه و زهو الله
تعالی اماکا . امام باید که در صلات قرائت خواند و ماموم شنود و اگر
نخواند صلات ماموم درست نیست مگر آنکه او با آن حدیث
و [illegible] استماع میکند و قیام و قعود بعد از آن بجای آورد مجانست
که [illegible]

که آن عاشق صادق و مجازی که مشاهده شد [illegible] الله بر وجه مجنون میکند
و گفته اند که آن طاعت است و چه کتابت تحقیقت والسلام الا
صدق الله العظیم که فرموده بودند قبل از این که ابدت لعبادی
الصالحین که اهل صلات اند ما لا عین رأت و لا اذن سمعت و لا خطر
علی قلب بشر که با حقایق بیان و تاویل کلام تنزیل بود که از ترکیب
[illegible] نظهور پیوسته که در [illegible]
[illegible] ایشان اگر رویها از عصای [illegible] دابة الارض سفید خواهند شد
در آن روز که آن واقع شد آن روز را یوم تبیض فیه الوجوه
فرمودند [illegible] از روی توحید یکی دانند و باز مفتر [illegible]
الوجوه سیماهم فی وجوههم من اثر السجود ذکر دادن و قرینه [illegible]
که چون رویهای ایشان روشن شود آن وقت باشد که [illegible] کلا انی
و [illegible] نامیده آنکه بر روی ایشان ظاهر شود و باز تفسیر
آن سیما دو چه که از اثر وضو هست بحدیث آن حبیب خود فرمود که
فرموده بود که امت من در روز قیامت غر المحجلین باشند
از اثر وضو یعنی چهار دست و پای ایشان سفید باشد فرمود
که در وضوی صلات بجبهه اینمی باید گفتن که اللهم بیض وجهی

بشود و چنانکه یوم تبیض فیه الوجوه و چون سفید رو شوند فرمود
که ایشان حسنی خواهند بود در وعده و فرموده اند که نور از روهای
ایشان بیرون آید و تاویل فرمود که چگونه بیرون آید یعنی و فتح
بیرون آید رو به ایشان شکافته شود بعد دست [illegible] و
الله و بیان و تاویل آن شکافتن و آن نور از آن آیه کرده
که اشرقت الارض بنور ربها و وضع الکتاب که ضمیر ماند در آن
و وضع [illegible] ارض کلهای خدا که نور است ظاهر شود و دیگر
بیان این نور اول است که حق حبیب فرمود که اول ما خلق
الله تعالی نوری و با آن نور کرده اند که [illegible] است با آن آیه
که مومنان گفتند که ربنا اتمم لنا نورنا و چون تمامی نور [illegible]
بود تعلق به آدم داشت حق آیه [illegible] ابد لبد تاویل آورده
اند و بعد [illegible] حبیب خود تعیین فرموده که از چه وجه این نور
تمام تواند شد از آن وجه که فرمود [illegible] لاهل الجنة عربی و
و فارسی دری که امام [illegible] نور در علم حق [illegible] در بین
دوران صدق بود و بیان و تاویل این حدیث صحیح از کلام
قدیم خود فرموده اند از قرینه آن که یریدون لیطفئوا
نور الله

نور الله بافواههم والله متم نوره ولو کره المشرکون و باز چون
این روسفیدی ظهور این نور تعلق به وضو و صلاة داشت در ظهور
حق دابة [illegible] فرمود که مردم از خوف او در صلاح گریزند و نماز نمای
دور و دراز گذارند آن دابة گوید من شما را در هم خواهم شکست اگر
نماز گذارید اگر نگذارید و بیان حدیث دابة نیز با این آیه کرده یوم
یاتی بعض آیات ربک لا ینفع نفسا ایمانها و دیگر آنکه چون وضو
حق اینجا امام مخصوص حقیقتی بود امام مهدی را که فرزند حق رسول او
عین دابة الارض گردانیده اند که اجلی الجبهة اقنی الانف
از عصا و خاتم حق دابة بود حق آن هم در این محل بیان فاصله بیان
این امام کرده که از چه وجه ظهور کند از آیه اذ ابتلی ابراهیم
ربه بکلمات فاتمهن که بعد از این اتمام کلمات که [illegible] بود تحقق
عند الله شد و از برای ظهور امام حق که ظهور از نسل پاک او خواست
کرد قال و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین را تا بعد کرده اند
اند که امام آینده از غایت عدل تمام وجه ارض را از بیان کرده
بعدل و قسط بر گردانید و چون امام را واجب و فرض بود
روها در جای کند که ظهور او از آنجاست بیان اذ جعلنا البیت

مهدی

کرده اند که مناسبة دارند و نیز قدرت بیان کلام تنزیل از تاویل
حضرت جلیل جل وعلی براین معنی آنکه در شان ایشانست که من
قبل القرآن برأیه فقد کفر که فما اصبرهم علی النار نیز صفت ذالی
ایشانست که عذاب عظیم و عذاب الیم و عذاب مهین را چون محل
خواهند گردید غضب الله علیهم ولعنهم واعد لهم جهنم وساءت مصیرا
حق الله جل وعلی بعد از ذکر والسموات مطویات بیمینه که فرمود
سبحانه وتعالی عما یشرکون که درین محل بیان و تاویل اسمها
بر انگشت بر داشتن حضرت احدیت است مردم حق از آن دیگر این معنی
میبین آن شرک که خواهد بود که فرمود فویل للمشرکین الذین
لا یؤتون الزکوة که چنانچه از ده انگشت یک انگشت جدا
میکنند از برای گواهی توحید از تحت که آب از آسمان
خورده است چون رزق یافته اند دست بیرون میکنند سبحانه
وتعالی عما یشرکون حضرت احدیت در سوره حمعسق که میفرمایند
تکاد السموات یتفطرن من فوقهن یعنی کلام تنزیل از بیان
تاویل حضرت جلیل جل وعلی این زمان ظاهر شد که آن معنی آن چنان
ببین تا چون نشان میدهد حمعسق ظهور از شان ناز
چنانچه

چنانچه فرمود در حدیث که زهراویین در صورت ابرهای سیاه
در آیند چون نور الهی در تحت ظلمت آن دهان جسمانی کتابت بود
لاجرم حق فرمود که تکاد السموات یتفطرن من فوقهن والملائکة
یسبحون بحمد ربهم ویستغفرون لمن فی الارض الا ان الله هو
الغفور الرحیم بیان تاویل حدیث حبیب الله که فرمود لی مع الله
وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل از حق جل وعلی در
یابند در آن محل که فرمود قوله حق جل ذکره احمد مرسل چو بر خواست از میان
غیر ذات حق نبود آنجا عیان لی مع الله این مقامست ای پسر نه ملک
ره برد آنجا نی بشر از برای این کرامت است که حق فرموده اند در شان
عظمت جلال حق حبیب خود که ان الذین یبایعونک انما یبایعون
الله ید الله فوق ایدیهم وقل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله
در شان حق مسیح ابن مریم حق احدیت بیان که چه کرامت فرمود در آن
آیه که فرمود انما المسیح عیسی ابن مریم رسول الله وکلمته القاها الی
مریم وروح منه که بواسطه آن روح الهی بود که حق او بشر مسجود ملائکه
مقربان و غیره شد و ابلیس بوسطه ملعون و مردود ازل و ابد
گشت بدلیل اذا سویته ونفخت فیه من روحی فقعوا له ساجدین

معلوم شود که روح الله ع ه اسماء کلها است که پیش از آن مسیح را
روح خود خواند کانه انما انا الی مریم فرموده بود ابطالیب که در
توالی با فتح از ظلمت شرک خلاصی نشستی که عند الله ع ه ورود مجرد
یکی اند که ع بو البشر ع ه که مسجود ملائکه بواسطهٔ اسماء تعلیم نمابود
وگاهی از برای روح الله که در وجود دیده شد که عبارت از هر دو سه ع
ازلی ابدی. بیت اما فرق این عقده ارست که ای روح الله
ع ه که در مریم بکر دمیده شده و مسیح که سخن خداست ظهور کرد
اول آن روح را در حق ابو البشر ع ه دمید تا مسلم ملائکه با این روح
که اسماء کلها است شد و سجود ایشان گردید کلهم اجمعون. الا ابلیس
ابی واستکبر وکان من الکافرین بر این دلیل معلوم شد که تقدم ذی نبی
از این ع ابو البشر و مسجود ملائکه است که از آن ملائکه که آن بود که محال
بر در علم امد و گفتم انا رسول ربک تا چون ع مریم بکر بسلوة علیها
بعد از تزکیه نفس خود که گفته و لم یمسسنی بشر و لم اک بغیا تسلیم حکم
الهی شد از برای ظهور روح الله و کلام الله که الله بعد از آن که در شان او فرمود
که و نفخنا فیه من روحنا ختم ع ه با این معنی فرمود که و کانت من القانتین
برای آنکه بعد از سوال و جواب تسلیم روح الله و رسول الله شده فرمان خدا را
بجای آورد

بجای آورد و آب روی ظاهری که از همه چیزی عزیزتر دانست بحکم و انفقوا
مما تحبون در میان قوم خود بریخت و ملامت و سرزنش قوم را یکبار
اختیار کرد و بجز از این جوابی دیگر در مقابل خطاب و سرزنش ایشان
نداشت که چون گفتند ای اخت هرون فرمود که انی نذرت للرحمن صوما که چون در
واقع از روح خدا بود شک نیست که من عند الله خواسته بود و در جواب
بتیغ السکوت ایشان ختم باین فرمود که الله یرزق من یشاء بغیر حساب.
والسلام علی من اتبع الهدی. قوله تعالی یا آدم اسکن انت و زوجک
الجنة وکلا منها رغدا حیث شئتما ولا تقربا هذه الشجرة فتکونا
من الظالمین. ای عاقل بدانکه آن شجره که خدا به نقرب باو منع
آن شجره است که حق فرموده کلمة خبیثة کشجرة خبیثة که بار خبیثه در قلب
بنده خبیثه تعبیر از دانه [illegible] جای نکند که شجره خبیثه
که ابلیس بر تلبیس حسین از نهایت خباثت وضا ع ه ابو البشر و اهل و نسل
بشر را با ودلالت میکرد چون خدا اکل از شجره بود در حق خود من
کل الوجوه قطع توالد و تناسل داشت و چون انسان بنیان
الله بود و منهدم و در تعمیه نشد و ابلیس تلبیس بر نبیس نیز
از زن صدق [illegible] ملعون ازل و ابد شد که فرمود در حق قوله ع ه

دیو ملعون نیست آدم زبیر انیستش از خلقت آدم خبر
صدق الله وصدق رسول الله وصدق ولی الله کما قوله که علی را
از نبوت انبیا و ولایت شده بدید ذات حق در ذات حق از حق رسید
والحمد لله رب العالمین بکلم سدینه وبیان تاویل حق جلیل که
جون بعد از دستش و صبر حق شد که کوه عرفات مقامیست که آدم و حوا
صلوات الله والسلام علیهما دران مقام مبارک عارف صورت
ومعنی یکدیگر شده اند و بعد یکدیگر دران موضع مبارک یافته اند که
که در کلام تنزیل از روی توبیخ و سرزنش فرزندان ناخلف آدم
وحوا را یاد میکند که لَیْسَ عَلَیْکُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ
رَبِّکُمْ فَإِذَا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَاذْكُرُوهُ
كَمَا هَدَاكُمْ وَإِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الضَّالِّينَ مسکن بودن همه اهل بهشت
در دوان خواهند بود که برود بعضی آیه کتاب الله که دار بنیاد حرم
از صد و بیست و چهار سوره قرآن مجید سوره که منسوب است بعضی آیه
که فاتحة الکتاب وام الکتاب است از آیه منسوخ و از سخن شیاطین
وکفار و سحره و جز هم مبرا و منزه است که من اوله الی آخره هر سبعه آیه
او تمام آیات رحمة واقع شده اند از برای الذی رحمة رب
العالمین

العالمین که در بهشت مدخل بتوان کرد و مقیم دار مقامه
من فضله توان شد فرمود ولولا فضل الله علیکم ورحمته
فی الدنیا والآخرة لمسکم فیما افضتم فیه عذاب عظیم وآخر دعواهم
ان الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین
ایاک نعبد وایاک نستعین اهدنا الصراط المستقیم صراط
الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم ولا الضالین که
هدایت بصراط مستقیم نیز در بین معنی آیه رحمت است که بی آن از
شتق صراط به حرم بهشت جاودانی دخول نتوان کرد والا
که رسالت صلوات الله علیه واله الطیبین الطاهرین روز ظهور
قیامت را و روز ظهور رحمت خدا را و روز خلقت که حلیه التور
در آن بیضا و عید فرمود آن معنی را از رتبه محفظه بوجه معلوم
نتوان کرد که در آن خاصیت آنست که در روز دیده شود
بیا هر کاه که موفق مرا که دو شخص باشند با یکدیگر آن دو شخص چنانچه
در آینه نظر میکنند و وجه خود را می بینند هر کاه که روی در هم کنند
صورت یکدیگر را ببینند خاصیت مرا که از وجه هر دو ظاهر شود
از برای ظهور آن معنی است که تا این آن بیضا و عید در آن روز

(بر منبر)
چون [خطیب] که عبارت از عرشه الله است برآمد در قرآن آن دو خطبه
روی خود را از برادران مؤمنان که اقتدا بروی او کرده‌اند قائم
مقام قبله ظاهر کرد اینکه لوجهان دو خطبه از بیان آنها چه بر
فایده اهل اسلام ظاهر شایه مقام دو رکعت صبح بود که از افتتاح
بوجهی از برادر اینست در استماع دو خطبه که در هنگام عید امام
امام قرائت می‌کند و ماموم می‌شنود و چون از بیان آنها چه
معلوم شد که محراب که جای امامت او محراب از برای آن نام
شد که جای حرب با شیطان کند هر بدکار و در وجه او حمله
نکرد و او را جایز جدا ندانست و از برای خدا سجده را تمام کرده
در سجود نماید و این معنی می‌خواهد که در آن مقام بر خصوص آن
غیر بلید که در روح الله کند و در سجود ابلیس او را در آن
مقام با تلبیس جنبیدن بر تلبیس حرب باید کرد که آن بعضی [illegible]
فرمود که آن موضع را محراب با این معنی نام شد و حال آنکه
خطیب نیز در آن حالت می‌رود در مؤمنان می‌کند شمشیر که
آلت حرب و قتل و سفک دماست از آن بردست دارد دو
خراطه مبینا دنوشان شده است تا معلوم شود که علو جای
معنی

معنی بی شمشیر که آلت حرب و سفک دماست ممکن نیست و چون عبد (عبادت)
انعود و بازگشتن است خطیب حقیقی که محمد مصطفی است صلعم
در عید بر منبر برآید و روی خود را که بحکم الولد سر ابیه از آدم
یافته بود قائم مقام قبله کرد اینکه بحکم کل شیء یرجع الی اصله به آدم [illegible] روی
او باشد که شک نیست که روی او روی خداست که اگر نبودی چه نظر
بودی در سوره فتح که ان الذین یبایعونک انما یبایعون
الله که لفظ انما بوجهی موضوع از برای حصر و قصر است و در چه
چه و در [illegible] و در چه چه بکرات این معنی آمده است در
مواضع خود بگویند تا مطلوب حاصل شود ان شاء الله و شش هزار
سال بسال آخر شد که چه جبرئیل امین در وسط سدرة المنتهی که عبادت
کرد مقابل دو رکعت نماز جمعه نبود مگر این دو رکعت خواهد بود که روز
در حالت دو خطبه که آفتاب بطلت می‌رسد یعنی در مقابل کعبه که وسط
ارض است از آن جهت که مثال وجه الله که باعتبار شرق و غرب که یمین
و شمال بود وسط ارض وجود واقع شده است از بیان آنها چه مؤمنان
مرآت بیضا یکدیگر می‌شوند بر خوند شیاطین و دفع شیاطین مذکور و معنی
با آلت حرب و سفک دما آن دو خطبه را که بوجه قائم مقام دو

سکا سیمت ابلیمدر با
الاهد له ابدیر

دو رکعت ادا میکنند در حالتی که رو در یکدیگر کرده اند اگر گفته شود
یرجع الی الاصل عبارت از این نعلم هست و آنکه حبیب الله فرموده بود
که روز جمعه عرش خدا ظاهر خواهد شد که جای ظهور رحمانیت که
الرحمن علی العرش استوی له ما فی السموات وما فی الارض وما بینهما
وما تحت الثری این روز عید و یوم المزید بود که از بیان آله
و عوالم نامتناهی او حق در بیان آمد والسلام علی من اتبع الهدی
ح الهی ح ره رحمتی که بذات بی همتای خود اضافه فرموده بود در
در توریة ح موسی کلیم ملک علیهم ۱۵ باد فرموده که رحمتی وسعت
کل شیء و بجای تی مخصوص و ارزان فرمود که بشرات بیز از سایر
انبیا و مرسلین علیه و علیهم السلام با این تشریف رحمة بود خدا
و ممتاز گردانیده بود که وما ارسلناک الا رحمة للعالمین اگر و اینجا رحمة
عالمین را در ظاهر لفظ اضافه بذات رحمن ونسبت خود نکرد اما
از قرینه عالمین که عبارت از ماسوی الله اند صریح و روشن میشود
که اگر این رحمت بوجهی عین ذات حق نباشد لیکن بیست که هم از
حق جدا نخواهد بود چنانچه در حشم ع ت ح ه فرمود جو
حق ز حق نبود جدا تو خدا را می طلب در جمله جا ولولا فضل الله
علیکم

علیکم ورحمته ما زکی منکم من احد ابدا ولکن الله یزکی من یشاء والله
سمیع علیم نامعلوم شود که بدیده تعیین که تزکیه وجود هر موجودی
من کل الوجوه موقوف باین دو قید وجودیست و بس چنانچه
دعوی بدو گواه عادل یعنی دو گواه که تزکی داشته باشند که فرمود
قل کفی بالله شهیدا بینی وبینکم ومن عنده علم الکتاب نامعلوم شود که
این نقطه من که دلالت بر عموم میکنند تزکی او علم الکتاب نسبت
والحمد لله رب العالمین و قرینه دیگر آنکه این که آن رحمت را وسعت
کل شیء صفت اوست که از برای امتان ح رحمة للعالمین ح ت
ربک الاکرم الذی علم بالقلم نوشته بود از کتاب آسمانی در کتاب
توریة که از آن ح موسی کلیم ع بود یاد فرمود که او را اماما و رحمة
خوانده بود والسلام ⁂ قوله تعالی وسیق الذین اتقوا ربهم الی
الجنة زمرا الی وقالوا الحمد لله الذی صدقنا وعده واورثنا
الارض نتبوأ من الجنة حیث نشاء فنعم اجر العاملین صادق
شدن وعده الهی ح ه در باب ارض که متقیان او عده فرموده
و کرامت کرده بود بعینه همان ارض است که فرموده بود در
در زبور ح داود خلیفه ع نوشته که ولقد کتبنا فی الزبور

مرا ملکی

من بعد الذکر انّ الارض یرثها عبادی الصالحون که این [illegible]
بعینه همانند که در جای دیگر روشن گردانیده اند که انّ الارض لله
یورثها من یشاء من عباده والعاقبة للمتقین بقرینهٔ عاقبة الامر
کار است معلوم میشود از روی یقین که ارض دار المقامه خواهد بود
که فرمود احلّنا دار المقامة من فضله لا یمسّنا فیها نصب ولا یمسّنا
فیها لغوب والحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی حبیبه و آله
الطیبین الطاهرین قوله تعالی وانفقوا فی سبیل الله ولا
تلقوا بایدیکم الی التهلکة واحسنوا انّ الله یحبّ المحسنین
این نفقه در سبیل خدا آن نفقه است که فرمود هم درین سورهٔ عظیم
الشان جلیل القدر ویهلک الحرث والنسل والله لا یحبّ الفساد
که هم درین سوره است نساؤکم حرث لکم که صفاتی [illegible] فرمود
است میدانست هرچند آن نفقه از دشمن بود و تفسیر این معنی درین
1 سوره در جای دیگر میفرمایند که فرمود مثل الذین ینفقون ا
موالهم فی سبیل الله کمثل حبّة انبتت سبع سنابل که حبّه درین مقام نطفه
خواهد بود که بر وجه انسان از آن حبّه در رحم امّهات
هفت صورت میروید و بعد از آن بعالم ظهور میآیند و نطفه در
عالم صورت

انبتت ح

عالم صورت دو معنی میشود بدلیل والله یضاعف لمن یشاء والله
واسع علیم که هم درین معنیست که فرمود کلوا من الطیبات واعملوا
صالحاً که عبارت از مباشرت حلال است بواسطهٔ قوتی که از آن اکل
طیب حاصل میشود بخلاف شیاطین مفسد و مهلک حرث و نسل
زهی عظمت و جلالت خلاق عظیم و خداوند کریم و کردگار
صورت نگار که در شان بزرگواری اوست که هم خود فرمود هو الذی
یصوّرکم فی الارحام کیف یشاء لا اله الا هو العزیز الحکیم قوله تعالی
ومن یسلم وجهه الی الله وهو محسن فقد استمسک بالعروة
الوثقی والی الله عاقبة الامور تمسک بعروهٔ وثقی مؤمن موحّدی را
مسلم است که بحکم یحبّهم ویحبّونه برادر ح حبیب الله شده باشند و متعرف
را شکافند و [illegible] کتابه الهی را تسلیم [illegible] الهی گردانند تا بآن عروه
وثقا که دو گیسوست تمسک کرده باشند چنانچه حبیب الله کرد
بحکم این آیه از هدایت خداوند کلام و ملک علّام [illegible] که فرمود
فان حاجّوک فقل اسلمت وجهی لله ومن اتّبعن که اخوان آینده
بودند که رحمتی وسعت کل شیء در توریة از [illegible] قدرت [illegible]
ربک الاکرم [illegible] از برای ایشان نوشته شده بود که فرمود

بود که الذین یتبعون الرسول النبی الامی الذی یجدونه مکتوباً
عندهم فی التوریة والانجیل که در آیه ما قبل نیز بعد از ومن تبعنی
بعینه تکمین معنیست که فرموده قل للذین اوتوا الکتاب والامیین ء
اسلمتم فان اسلموا فقد اهتدوا وان تولوا فانما علیک البلاغ
والله بصیر بالعباد این که جناب رسول نبی امی را وا ایمان دیگر را و هم
می بایست کرد از برای آن بود که ایشان که عرب بودند و خداوند
نه بودند و در وقت اول [illegible] کتابی نیست تا به کتاب را بطور
نمی شکافتند که معجزه شق قمر بدر از آن رسول دو رقم است که [illegible]
داشته بود و هم جود در آن ذات [illegible] صفات بعنوان کرد لاجرم
از برای رد زعم یهود و نصاری که بلی من اسلم لله فرمود و در شان
رسول امی بخلاف ایشان فرمود فان حاجوک فقل اسلمت وجهی
لله ومن اتبعن از برای تمامی معنی بود که خطاب باین رسول امی
فرمود که یس والقرآن الحکیم انک لمن المرسلین علی صراط مستقیم
ای طالب اسرار بدانکه ظهور این معنی از بدایع آن خداوند کلام
است که آیه علام است [illegible] که [illegible] را افتتاح بذات بی شبه
ومثال خود فرمود جناب [illegible] که کتابی تصنیف کرد آن
کتاب را

تسلیم صح

کتاب را

اشاره باو میکنند جناب شاه هر شوی اضافه این [illegible] حقی
که ابلیس [illegible] طالب [illegible] ببیند [illegible] فابیند و اگر چه از کمال خود
بیخبر بود که هر جا که بینندگان خداوند کلام میرسند ایشان را از سایر ابنای
جنس خود به بهشت بهشتی رسی و دولی [illegible] میکردانند از روی
طین و تنگر [illegible] اند از غایت حماقت و جهل مرکب که در تفخر و مباهات
ایشان میکوشند و اقرار بر عظمت و جلالت قدر عالی ایشان میکنند
جناب ابلیس خسیس بر تلبیس در جواب الهی انا خیر منه خلقتنی من نار
وخلقته من طین میگفت و از عظمت و جلالت عالم خاک و آن که ماده
طین اند خبر نداشت که آب که بردارنده خاک است که عرش الهیست بحکم
وکان عرشه علی الماء در آن [illegible] عالم نماست و در شان او گفته
ومن الماء کل شیء حی لاجرم چون ابلیس خسیس را این ادراک
پاک نبود نجس العین کردید و از آن آب پاک بی طهارت مانده مخصوص
شد بخطاب فاخرج منها فانک رجیم وان علیک لعنتی الی یوم
الدین که جناب [illegible] عبارت از بیگانگی و دوریست و دفع این جناب
با مر الهی که خداوند کلامست باین دو جزو اعظم نشد بخلاف آن دو
جزو دیگر که باد دست و آتش ابطال در باب اگر از بدایت

که اصل جمیع کلامست
با ختلاف آیه الی
انطقنا الله الذی انطق
کل شیء بحق علامت
[illegible] ۵ صح

خداوند کلام فی کلام حق نصیب از کسی داری و العلم عند من [illegible]

که شیطان لعین که در کلام قدیم ملک علیم در معنی موضع از وال

الله سر از سجده خلیفه او به تکبیر کرد معنی در روح خلیفه او [illegible]

معنی بود که [illegible] باشد ندانست آن معنی که روا زمستانی یکدیگر بند

که اسم او علم آن مسما بود چنانچه در حق آدم از بیان و تاویل آن مذکور

شده است قوله تعالی از برای معنی خطر در معنی جا [illegible] بحث این

است و شیطان از خدا [illegible] در کتاب حق تعالی اسیر از برای آنکه هم

خطر شر هر خطی جار است و باشد جار معنی [illegible] شیطان از دور

تا ب و تعنت عنا بدان ای الطالب که این سخن کن بیتست [illegible]

از حال شیاطین که بس کن بد آنها بر رود دارند و چون بدان

خداوند از کلام نافته اند که آنرا تواند خواند و از بخل مخبر [illegible]

بیرون آمده لاجرم در تاب و تعنت در آن تا رسید که فاخر با آنکه [illegible]

غضب الله علیهم لعنهم و اعدّ لهم جهنم و ساءت مصیرا شیطان لعین

رو از مسما داشم خود نشناخت [illegible] از اسم خود علم رو تافته تو نا

با اسم خود نتوانست یا فتح مسمای آن اسم گشته اند رسید آن حد

در دود حدود را خدا این تبرهای [illegible] به بینید [illegible] باید [illegible]

ربکم الاکرم

ربک الاکرم [illegible] علم بالقلم حق تعالی [illegible] وجه خلیفه خود

کرد صورت آنرا از روی قدرت در اسم خود او آشکارا کرد [illegible]

تا معلوم شود که بوجهی روا نام و مسمای خود گردانیده است

که شیطانست اما چه کند و چه چاره سازد که قادر بر کمال و خداوند

لا یزال تعالی شانه از غایت قدرت ذات قوت ازلی خود چنین فرموده

بود که و لو نشاء لطمسنا علی اعینهم فاستبقوا الصراط فانی

یبصرون که [illegible] فتح الهی با وجه پاک اصل حسن و جمال

با کمال حق حبیب فی رب العالمین ای عاشق صادق بدان و

ببین که به غایت و نهایت کمال رسیده است که ذات بجوید و جوید

شاهد و مشهود خود از و جهان [illegible] او گردانیده است که در حق او

در بیان و کذلک جعلناکم امة وسطا لتکونوا شهداء علی الناس

که فرموده اند که اگر سوال کنند [illegible] شهداء علی الناس [illegible] شهداء

جمعست اما جمع تعظیم است تمیز باید که در کلام تنزیل در بسیار جای

آمده است که جمع گویند و مراد واحد باشد چنانچه فرموده [illegible]

[illegible] حتی تقضی بها و حینا الیک هذا القرآن و ان کنت من

قبله لمن الغافلین در حق او در بیان آدم و من دون [illegible]

که [illegible] بدانستی که [illegible] [illegible] آدم [illegible]
[illegible] در بیان [illegible] [illegible] آدم [illegible]

تذای یوم القیامة چنان روشن و مبین و مبرهن میکردانند ترتیب
قیامت که از تحت لوای حمد تحت لوای اوست و ستقوقونه قوله ع
میشود از اقتضای این سر پدید که چرا که ابتدای دین سر که رسید با سبب
ظهور آدم از احمد بود هر که در گردانید به دیو ربوده حالیا اگر
ابتدا معنی از توفیق الله و هدایت ما فیما اورد سر نور سر کتاب
مسطور شده الله فوق ایدیهم که بر سجده هزار عالم محیطند از کمتر
بنده از بندگان حق تعالی رب العالمین و مالک یوم الدین حق ظهور میکند
که حق حبیب الله از این معنی خبر داده بود که شد قال النبی لو کانوا
یکونون من بعدی هم بشرکی عند الله سبب در این روز قیامت از غایت
نهایت شوق چگونه نیز باشد که امتی امتی که هم در حق حق تعالی بیان
فرموده اند قوله ع امتی چون می برد ره بدین در قیامت
امتی گویند ازین محمد و آل النبی صلوة و سلم علی حبیب رب
الطیبین نقاهر و هم در حق بشارت دیگر از تبارک
الله این بود که فرمود حق تعالی امت را شفعاء انداز این امتان شفاعت
اتیان در جای دگر بعد از این هم فرموده اند قوله ع
جاه این امت بباش ای پیغمبر یافته از حق بدر را تا پیغمبر
یعنی ادم را

یعنی ادم را احمد را هم ... کن بیا روسوی ملک قدم الحمد لله
رب العالمین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین ایاک نعبد و ایاک
نستعین اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب
علیهم و لا الضالین شعار اهل اسلام است که هرگاه از خداوند
کلام و ملک علام حق تعالی اشیا را درخواستی مانند تمسک بابن سوره
فاتحة الکتاب کنند و به جا و درخواست از حق تعالی انرا که محبوب
و مطلوب ایشان باشد طلب دارند و حال آنکه در بین هفت آیت
رحمت را میخوانند و آنچه بظاهر طلب میکنند صراط مستقیم است که
انعام شده است از حق تعالی ذو الرحمة الواسعة بجای ایشان که غیر المغضوب
علیهم و لا الضالین صفت ایشانست و چون این صراط از کمال
در قلب وجود است که آن مریضان که این فاتحه میخوانند و بتر
او نرسیده اند که در واقع بحکم حدیث دوای کل دا بود و بحکم نص
قرآن شفاء لما فی الصدور سبب درمان ایشانست لاشبهه و شک
که حق فرمود فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا ولهم عذاب الیم
بما کانوا یکذبون هرگاه که برحست خلقت جمیع اشیا ظهور میکنند
و آن الف علم کنند حق زند صمد لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا

احد

بر جمیع اشیا محیط و منبسط نه بینند از ان مرضی قلبی که در وجود
وجود دارند ممکن نیست که بهیچ وجه از وجوه دوا و شفا یابند
والسلام مثال مثلهٔ فرعون که دعوی خدائی کرده بود در خبر رفته
بحکم ولیست التوبة للذین یعملون السیئات حتی اذا حضر
احدهم الموت که در وقت غرق و هلاک شدن آمنت برب موسی
و هارون گفت و در جواب شنید که آلآن وقد عصیت من قبل و کنت
من الکافرین و منصور حلاج که بعینه همین دعوی کرد و او را علما
اسلام باین سبب که کلمهٔ کفر گفته بود بکشتن دادند و بعد
سوزانیدند و حال آنکه ایشان که این قتل بر و روا داشتند فتوی
دادند و تقلید او ورزیدند هم ایشان بعد از قرنها قایل شدند در
ولایت او و بعد ذکر لعنت الله رحمة الله علیه گفتند و این چنین
میگویند و حال آنکه اگر بظاهر حال او نظر کنند کفر او اشد است از کفر
فرعون در حال هلاکت از ان گفتن خود باز گشت و منصور باز نگشت
حتی که او را بردار کردند و قطع دست و پا کردند چنانکه فرعون اهل
ایمان را که بسخن موسی و هارون بگرویده بودند ... قطع ... کرده
سنگسار کردند از ان گفتن خود بر نگشت سبب تغییر گرد همان این
دو وجود

دو وجود حلاج

از کجا خواهند برد که فرعون را کافر دانند و منصور را مومن و موحد
از انجا نیز توان برد که فرعون از ان دعوی باطل بگردید زان
رو که تقلید میکرد و بجز وهمی که در باطن او در آمده که در آب نیل
غرق خواهد شدن از ان کلمه تقلید بر گردید و حال آنکه منصور بر شقاق
او بود و این مسلمانان تقلیدی که منصور را بقتل آوردند و بعد از
بکمال رحمة الله علیه مشغول شدند از ان جهة بود که تقلید و آواز شنید
منصور را قوم زمان او گفتند که ازین گفتن انا الحق برگرد برگردید
کشنده تر را خواهیم گشت از گفتن نترسید و همان گفت چون او را
بردار کردند همان گفت و چون قطع یدین او کردند بر قرار خود
این گفت میگفت و در حالت سنگباران نیز بر قرار خود بود تا از
غایت تقلید و وهم و گمان میگویند که چون او را از دار بزیر آوردند
و آتش در زدند و بسوزانیدند چنانچه یک توده خاکستر شد بر همان قول
خود بود و از غایت مبالغه خاکستر او را در شط بغداد ریختند بروی
آب ان خاکستر و در آواز انا الحق در آمد لاجرم چون مقلدان آنجا
این حالت کردند بحسب ظاهر که بهیچ وجه از وجوه ممکن نیست که آنچه
در تصور و وهم و خیال فاسد ایشان آمده است وجود هستی

دانسته باشند لاجرم بجای نعمت الله که درباره فرعون تقلیدی شد
خود میگویند در حق منصور رحمة الله کنند و چون فرعون دعوی خدائی کرد
شرک کرده نه توحید از برای آنکه خود را چون ملک مصر [illegible]
دیده مصر جامع معنوی که ناحیه و لا قریة الا فی مصر که اگر دریافتی
ملک مصر جامع معنوی که انسان [illegible] است بودی حال برخلاف این بودی
که واقع شد و احدیت از آن وجه که هیچ است که شرک او را بر او
ظاهر کنند از پیغمبران دو پیغمبر را بدو فرستاد یعنی موسی و هارون
بودند که موسی کلیم الله بود و هارون افصح منی لسانا که موسی و ها
رون [illegible] از ذات شدند که خداوند [illegible] سخن بود که مصر جامع وجود او را
بر صورت خود آفریده بود و خطاب نامه خود را داده بود و فرعون
تقلیدی از این معنی بیخبر چه جای آنکه ملک معنوی است و وجود [illegible]
است بودی ملک [illegible] ملوکی [illegible] و عاشق صادق که منصور [illegible]
بود رحمة الله علیه از غایت عشق مجازی [illegible] عشق حقیقی رسید و بود
که گفته اند که المجاز قنطرة الحقیقة است و دانسته که در عین [illegible]
در بیان این سخن فرموده اند فانه علیم بذات الصدور در [illegible]
حال عاشق صادق چیست که مثل منصور باشند که هم در شأن این
عاشق صادق

عاشق صادق فرموده قوله رحمة الله علیه منصور حقیقت لاف خدائی [illegible]
ای دل اگر از آنکه چو منصور زمانی بخود آئی ایضاً قوله رحمة الله
نور رحمت افتاد بشبی در دل منصور زبان انا الحق [illegible]
برآمد [illegible] در مقام دیگر تنبیه فرموده اند قوله رحمة الله علیه
همچو منصور راز انا الحق دم مزن پیش نامحرم دم از محرم مزن
[illegible] در مقام آخر که مقوله انا [illegible] خبر داده اند اگر از آنکه بحق زدیم
انا الحق داد دیم بجونی خود گواهی فرعون تقلیدی در قید
هوا و هوس را این مقام کجا روزی خواسته شد که در شأن
اوست که بعد از این [illegible] الله رحمه فرموده اند در [illegible] دایم
در بند از سر و کلاهی والسلام علی من اتبع الهدی فرق دیگر اینست
در میان گفتن فرعون و منصور که چون فرعون دعوی باطل
کرد و دعوت حق باو رسید در حالت اختیار خود قبول نکرد
و منصور که دعوی انا الحق کرد و از قبل موسی و هارون دعوت
حق باو نرسید از برای آنکه آن حق بوجه تجلی در مظهر پاک او کرده
بود و سوال نکنند که در جواب آن حدیث چه میگوئی که [illegible]
فرموده اند علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل که از انبیاء بنی اسرائیل

جنابی موسی و هارون بودند قبل از ایشان یوسف صدیق بوده
که علم رؤیا از ح حضرت رب العالمین و مالک یوم الدین ح ة
باو رسیده بود بدلیل ذلک من فضل الله علینا و علی الناس
ولکن اکثر الناس لا یشکرون که ح خدای ح ة در ح ة
تنبیه بابن معنی فرموده اند قوله ح ة احمد بخط استوا
ره نبرده چون وسد خواند خدا ولئن سألتهم من خلق
السموات والارض لیقولن الله قل الحمد لله بل اکثرهم لا یعلمون
که مقام تقلید با نست والسلام مولد و طینت ح رحمة للعالمین
از سایر زمین از مقام هدی للعالمین بود که از تاثیر زمین که تعبیر وجود
ادست ح ة جای دعوت بود در وقت دعوت رحمة للعالمین که خواست
که آن رحمت را بعالمیان برساند اول از ان مقام مبارک و هدی للعالمین
آغاز کرد اما مقتضی سنة الهی این بود که آن قوم در اول حالت تمرد
بدعوت نامه او فرو ننهاده و رد ح نمودند تا وقتی که آن وجود مبارک را از ان
مقام با اختیار هجرت می بایست کرد و متوجه مدینه شدن بعد از ظهور
خلاف اهل مکه قوم مدینه باو گرویدند و سر بدعوت حق در دادند
تا بعد از ان که از تاثیر الهی بسبب سعادت ایشان فتح مکه نیز روزی

شد جنابی

شد جنابی قبل از فتح ح الهی ح ة در رؤیای صادقه او نموده بود
که واقع شد چنانکه لقد صدق الله رسوله الرؤیا بالحق لتدخلن المسجد
الحرام ان شاء الله آمنین محلقین رؤسکم و مقصرین لا تخافون الی
آخره بسبب تعلیم انسی آدم و جدا کردن خط عارض از خط نفس
از بیان الهی وحده لا شریک له بعد از آنکه این فتح واقع شد اگر سوال
کنند که چرا در ان موضع مبارک و هدی للعالمین خود آن زمین را
اختیار فرمود جواب بدو وجهست یکی آنکه تا وجه التباس از میان رفته
شود که در صلوة توجه بکعبه کردن از وجود رحمة للعالمین و نسبت
بکعبه ذلک وجود هدی للعالمین است که مقصود و نفع رحمة للعالمین
وجود از هدی للعالمین یافته است که در ح ة ح ة الهی در بیان
این معنی فرموده اند قوله ح ة احمد مختار ز بر انبیا هر چه از ان
آمد بزبان خدا چون ز حال مکه او را خبر داد آدم شد زوجه
او بدید ادمش لوا از ان بود رحمة للعالمین زین جهان بوجه
و دوم آنکه از غایت حق شناسی جود و احسان خواست که با وجود
مظهر خدا ان و رحمة للعالمین او شرف مدینه و اهل مدینه و سایر
عالمیان برسند که هر کس که بروح از حظ افزون شده است از شرف
برسد که

عالم تا بنور خاتم چون مکه میرود بواسطه زیارت آن فخر وجود
رحمةً للعالمین ناچار رسم برانگیخته مدینه را دریابد و بحضور
زیارت آن سرور مشرف شود که بوجهی نتواند بود که با وجود منظور نظر
رحمةً للعالمین او در شان آن حاجی کریمی باشد که حق الله تعالی
فرموده اند قوله تعالی و لمن خاف مقام ربه جنتان والحمد
لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد نبینا ما بینا و رحمة للعالمین
من فضلک یا ارحم الراحمین وسلم تسلیماً کثیراً ... از میان حیوانات
بتخصیص حیوانات موذیه تشبیه خاص مار از جهت دو زبانی با
مشرکان نجس العین دارد یا با نیز گوئی که بحکم نص قرآن مشرکانند
مار دو زبان در سخن خواهد آمد و گفتن لا اله الا الله کن ...
باز از این بابت زبان بگفتن کفر ... و از یکباره دیگر میگفتند مانک
که حق تعالی جل جلاله در حق الله حال جود حق تعالی فرموده اند
که چون قوة ازلی در باطن مار در آمد مار میخواست ... که در
حالت واحد مخالف ... کند نتوانسته است از برای آنکه
از آن قوت هر اولاد که از یکباره زبان او ظاهر میشد از
یکباره دیگر همان او از ظاهر میشد لاجرم با مانع زکوة
اگر چه دو لفظ

حقاً حقاً

از این دو لفظ عنه که بصورت مخالف بودند اما بعینه در معنی
یکی بودند که کفر است و مال وحدیث است که هر کس که با ما ز جبلک فبکند
جدا او را دوست میدارد از برای اینست که هر جا که او را ببیند
می باید که یک لحظه امان حیات ندهند از آن وجه که صفت مشرکان
دارد و در کلام منزل حق جل جلاله در باره مشرکان نجس
العین فرموده اند که قاتلوا المشرکین کافة کما یقاتلونکم کافة که
مار است که از سایر حیوانات قاتل تر واقع شده است و در جای دیگر
فرموده که اقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم والسلام ... مشرک نجس العین
میخواهد که برخلاف توحید دوئی اثبات کند چون مار آنچه ... دو زبان میخوانند
که مار را نیز جهد بر این است از میان الله حق تعالی که از سر دو باره زبان میشنوند
که کلمه مخالف یکدیگر ظاهر گردانند و این معنی ممکن نیست که هرگز او را
میسر شود ... و این اعتقاد جمیع مشرکانست در دو لیاقت
اند بتخصیص منصفیان که مجوس این اعتقاد اند که حق رحمة للعالمین
اثبات ما قدری خوانده است از آن جهت که در حقایق آن ذات احد
صمد لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفواً احد البته البته تصور باطل
خود اند از ذات دیگر میکنند و انباز شریک باری گرفته اند

از فابیچ شرکی ذاتی ادارند چنانچه مجوس یزدان و اهرمن میگویند و
هریکی را صاحب اختیار برابر میدانند و جز از اعتقاد اتحاد وجود
نیز ندارند که ابلیس پر تلبیس خسیس بود که با وجود خبایث ادراکها
خود در المخلوق خالق حقیقی میدانست بعد از آن خالقیت او که الجهه
بتقلید قایل بود فبعزتک میگفت و اقرار میکرد خلقتنی من نار و خلقته
من طین ع در بیان و تاویل و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین
که حق تعالی جلیل در حق حضرت فرموده اند که بی حضرت محمد صلوة
الله علیه رحمت جمیع انبیا علیه و علیهم السلام باشد از آن جهت که
عالم خارج از ما سوی الله است پس بعضی از انبیا هدایت التحیة
خلایق را بدو وجه واجبست که متابعت حضرت رحمة للعالمین کنند
تا از اهل جنت شوند یکی با آن وجه که بی حضرت در بهشت میتوان
رفت و از میان جمیع انبیا حضرت رحمة للعالمین است که امت و
دیگر آنکه حضرت آدم علیه السلام به بهشت میروند که فرموده هو ستون ذراعا
فی السماء و حال آنکه از میان جمیع انبیا باز این اندازه قد امت که
خطاب بوجود رحمة للعالمین اوست که حضرت خداوند علام الغیوب
حضرت فرموده یس والقران الحکیم انک لمن المرسلین علی صراط
مستقیم

مستقیم که بازی عبور بر صراط مستقیم در حصول بهشت نعیم میتوان کرد و
جابجا و دار النعیم میتوان شد که این وجه ثالثست از سه وجه بود و جهها
که حضرت رحمة للعالمین صلواة الله والسلام علیه الولد سر ابیه فرمود
و قبله خود را بمتابعت جد خود حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام که انی جاعلک
للناس اماما در شان اوست اقتدا التوی کردانید که فرمود از جهت
مبارکا و هدی للعالمین است از آن جهت که موضع رأس و جبهه
حضرت ابو البشر و مسجود ملایکه است بحکم خلق الله تعالی رأس آدم و جبهة
من تربة الکعبة که حق تعالی معنی کعبة بیت الله است که آمدن حجر الاسود
که مقدمه طواف معنی از وسط از جنت با این معنیست والحمد لله رب
العالمین ع ای طالب اسرار قرآن از هدایت حضرت سبحان چه
چون ترا معلوم شده است که صلات بی قرائت قرآن بهیچ وجه
از وجوه مقبول حضرت خداوند قرآن نیست از آن جهت که در شب معراج
که صلات بر وجودی که علیه الصلوة ان قرآنه که صلات بی قرائت و
وجود هستی ندارد یعنی عدد بیست حرف و بیست و دو نقطه
که بجا آوردند از قرآن مجزی از سه سطر و سر حرف ترجمه نحو بهی جود را
دریابید اگر خواهی که از جمله یؤمنون بالغیب و یقیمون الصلوة

[illegible]

باستی که قبل از بین ذکر حکیم الم است که در واقع بی تکرار پنج حرف
که شمرده آن پنجاهند از بیان الّتی ح ه که ختم مقطعات با پنج حرفی
شد که علم پنجاه بود و چون قلم نویسنده این پنجاه بود بعد از ذکر
حمید نون که بوجهی پنجاه است بحسب جمل بوجهی دیگر حرف و
نقط پنج است که آن پنجاه را وجود از حرف و نقطه بود ذکر و القلم
و ما یسطرون از پنجهست فرمود و چون بر علیه الصلوة نیز تحدید
است واجب شده بود بعد از ذکر جلیل القدر ن و القلم و ما
یسطرون ما انت بنعمة ربک بمجنون در شان حضرت وی
فرمود که قصد جنون نیست تا بدانی که این نعمت است که در جای
دیگر حق الله فرموده اند که و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها
که حق خداوند نعمت در بیان آورده اند که این صورت کتاب تکوین
است که حق الله تعلیم قدرت بر وجه انسان کرده است که از ازل
تا ابد ممکن نیست که دو صورت کتاب یزدانی بر وجه انسانی
از روی مناسبت صوری مساوی توانند بود و قرینه قرآنی
از هو الّذی حرمت سبحانی ح ه اینست که بعد از لا تحصوها
فرمود که ان الانسان لظلوم کفار ناچار از پرده
خاتمیت

خاتمیت ظلم که در نهاد خود داشت در بنیاد فتح ناشکر نعمت الله تواند کرد و
نهایت که خلاص گشتن که تنبیه فرموده بود که لئن شکرتم لازیدنکم
ولئن کفرتم ان عذابی لشدید و این الم که پنج حرف است بتکرار که
بعد از سوره بود که مخصوص است بصلات که قراءة فاتحة الکتاب
در پنج وقت صلات است که تتمه پنجاه است و از آن وجه که نهایت پنجاه
این پنج بود که من جاء بالحسنة فله عشر امثالها باین
مناسبت ختم حروف مقطعه بحرف فرمود که علم پنجاه سوال نماید که
چون اول پنجاه صلوة فرمود باین مناسبت بایستی که علم پنجاه
مقدم بود بر پنج از الجمله که سوره که اول قرآنست که او را فاتحة
الکتاب بوجهی از برای آن نام شده است از حق واضع اسما
و معلم اسما حق که مخصوص بصلوات پنج است نه پنجاه بس اولی آن
بود که اول ذکر پنج باشد که محل بواجبی از برای اوست و ختم به
پنجاه باشد تا معلوم شود که این پنجست که تمام مقام آن پنجاه
اصل است والسلم علی من اتبع الهدی مسئله نجم لیس للانسان
الا ما سعی اگر این آن انسان ما سعی بودی بایستی که سعی
هدایت را در بیع استندی ما فتح از عهد این هدی للعالمین

ازان وجه که در جواب فرعون که حضرت موسی علیه را مسحور گفته بود که
فرمود وانی لاظنک یا فرعون مثبورا یعنی هلاک شده که در واقع اگر در ابتدا
فرعون را بوجهی از وجوه وجود هستی می بود شک نیست که اینجا
ملیح بود و سوا آیات از هدی للعالمین از ذکر حضرت موسی کلیم ع
می یابیم که در آن زمان خیمه میعاد قایم مقام هدی للعالمین بود
بوجهی از آن وجه که الواح عبارت از وجه بود و مقام در آن خیمه
داشت که بر مقام خلد و صدره آمد البته نبود حضرت موسی کلیم
ملکی نبیلهم حور مقصورات فی الخیام لم یطمثهن انس قبلهم ولا
جان عبارت از آن الواح و از آن حرفهای خدا ایست که در
ست که در خیام بودند که هر گاه که از خیام مراد خیمه میعاد شد
جمع خیام جمیع تعظیم باشد چنانچه خداوند عالم جل در خواهشهای خود
بیان فرموده اند با آنکه چون کتابهای هر یک علم کلی اند فقط
جمع باشد و هر یک مقام یک حوری باشد که فرمود لم یطمثهن
انس قبلهم ولا جان والله اعلم قوله تعالی اذهبوا بقمیصی هذا
فالقوه علی وجه ابی یات بصیرا یعنی هدیتی در قرة عینی
فی الصلوة را از من ادا نمی توانی یافت که از هر جهت [illegible]

جمیل

جمیل چون بوی بستان جان عاشق منکشف کلبه احزان رسید
فی الحال بینا شد حضرت پادشاه عاشقان صلوات الله علیه و آله
چون طیب مشک گیسوی شد آنرا دوست میداشت فرزند دلبند
چشم او بود در نماز واصبر نفسک مع الذین یدعون ربهم بالغداة
والعشی یریدون وجهه ولا تعد عیناک عنهم ترید زینة
سورة الکهف
الحیوة الدنیا ولا تطع من اغفلنا قلبه عن ذکرنا واتبع هواه
وکان امره فرطا حضرت امیر علیه الصلوة والسلام در روز جلوه
پدر بزرگوار محمد صلوات الله علیه بدلیل سنگ الدما شمشیر دسته
مبارک گرفته بر منبر بر آمد و روی خود را که قایم مقام روی پدر
او بود در جای [illegible] دو خطبه که قایم مقام دو رکعت صلات
بود بوجهی که صلات بی توجه بقبله روا نیست قبله بنی آدم که سید
و بر پا استاده که عبارت از مقام استواست در حالت استوای
آفتاب بر فقرا دو خطبه بخواند و یکی تکبیر گفت تا بنی آدم را
معلوم شود که بجا آوردن [illegible] باید که
که از نشنود [illegible] کنند با آن شمشیر سنگ [illegible]
فریضه و واجب باشد و چون مقصود باشد [illegible] بود بلکه

ملک بدر را و بود نیز از ادای دو خطبه جنابی خلق الله را و درود
او روی در رو جا بدر کرد و حجاب ها با و انمند اکرده باد ای دو رکوع
نماز مشغول شد که ما خلقت از عبادت شش هزار سال قیامت و قربه
بود که افضل جمیع ملائکه است فقد علی منه والاکرام قال علیه الصلوة
والسلام حبّبت الیّ من دنیاکم ثلث الطیب والنساء وقرة عینی فی
الصلوة معنی این حدیث را از نهایت حرف علام و ضیاء دندست
کلام چه ای طالب دریاب و از روی توحید هر سه را بدان
طیب که فرمود مبارک از ان حظ و کتابت نا ست و مطابقه
و موافقت این حدیث از روی حجت با این آیه است که هم [illegible]
درشان حبیب رسول امی علیه الصلوة که فرمود تعرف فی وجوههم
نضرة النعیم یسقون من رحیق مختوم ختامه مسک که سرنامه طیب
وصلوة خود [illegible] تا نواع از بیان و تاویل حرف جلیل [illegible]
عدد همان کتابت است که تا در شب معراج که عبارت از ظهور آثار
نور ذات الوهیت را در ان لیلة القدر [illegible] کتابت آم [illegible] حی علی
الصلوة نزد صلوة بران عدد برد و ارجب شد دریا بار که در
دار [illegible] نام در عالم توحید در ثنا از جمله ثالث ثلثه که

بنالغنی

بناشی چون توحید طیب و نسا در یابی بدانی که در وقت ادای تحیات
جنابی به مباشرت حلال هر امست طیب بیزار لوازم اوست و نماز نیز
که قایم مقام آن دو بود از جهت سود [illegible] که فهر است یعنی با یا
مناسبت توحید در صلوات نیز در آن حالت حقیقی هست و از الجمله که
نسا وصلوة را باهم مناسبت خاص هست در حالت حیض صلوات
که از ایشان ساقط میشود و را قضا نیست و چون نماز که قایم مقام
ان دو بود و از روی تحقیق قرآن از ین دو بود در حدیث با یا
یعنی موخر بود و بعد از آخر ادا کرده میشد یعنی یازده رکعت که عدد
آن یازده است که در حروف مقطعه نیامده اند بود لاجرم خطاب
کاف و للآخرة خیر لک من الاولی بوجود مبارکست که نماز نافله
او نوعی بر بی عدد افزود و چون از بهر او خبر نیامد که نافله
هم درشان او بود این فاضله که و لسوف یعطیک ربک فترضی
که آن مقام محمود است که چون در آن مقام از برکت نماز نافله که عدد
آخر شب برخیزد و از عنایت رضا و خشنودی که داشته باشد یعطی
الا تو بون و الا فرون که بید و بید و چه [illegible] الله بر خیزد بیک دو [illegible]
صدارا دوست است و هر دو [illegible] و فدا و نزد [illegible] بند

را صنع

که در ازای نقطه صاحب البیان مقام محمود است و یکی وجه دیگر
بعدد چهار انگشت کف مخصوص نماز نوافل جمعه است یازده نه
و حرف آخر ذکر دنا در روز آخر بیان مقام محمود بر نفوس الحمد لله رب
العالمین و چون البیان فاصله است که مقام شفاعت ماحیان است شک
نیست که هر کس که با بیان مقام محمود از ابتدا با آن حرف دو [illegible] در برسد که
که در خواست او عند الله در محل قبول خواهد بود که نوح هم عملی
وعده بود که فرمود لسوف یعطیک ربک فترضی والحمد لله رب
العالمین [illegible] ملک علام و خداوند [illegible] کلام حق در [illegible]
ظهور او بر مقام در بلد الامین و مسجد الحرام خوارزم چون [illegible]
یوسف صدیق خود [illegible] اول ستاره دید ستاره سخن گوی که
نابیه با ذات او در سخن آمد و گوید که فرستاده سخن میکند
که بهر که هزار سال یکبار بر می آیم تا با ذات حق و ستاره
باشد لاجرم چون بدو وجه ظهور سخن خواسته بود یکی در خواب
و دیگری در [illegible] آن ستاره جلیل القدر عظیم
ز سخن گوینده بایست بود که بوحی میشنید بود که سرگاه
باشد که بهر سی هزار سال یک برج را قطع میکند تا [illegible]
سی صد و

سی صد و شصت و هفت فصل انسانی را که در ازای سیصد و شصت
درجه فلک بر وجه نسبت سیصد و شصت هزار سال در بیان که به
کائنات و موجودات از برکت برآمدن آن ستاره [illegible] سخن گو
شوند در بین روز رستخیز و وعده و عید الهی [illegible] انطقنا الله الذی
انطق کل شیء والحمد لله رب العالمین ، ایشان که بتقلید عالم
سموات را عالم نورانی دانستند و تفسیر الله نور السموات را برای
خود تا واقف شوند بنور [illegible] در میان سوره از سر نور علی نور
یهدی الله لنوره من یشاء محروم بودند که خواست نور حقیقی
بعد ابتدا ایشان بشود ستاره [illegible] صاحب لامکانی توانند
یافت و بعالم توحید پاک رسیدن و از [illegible] خلاص یافتن
والسلام [illegible] آیتی در سوره جمعه فرمود و آخرین منهم لما یلحقوا
بهم و هو العزیز الحکیم ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله
ذو الفضل العظیم آنست که از جود و فضل خود در بیان او ردن
اند در حق [illegible] قوله حق ، یازده کنز [illegible] ناحد است ،
از ره توحید اندر [illegible] است ، با چهار دیگر از حکم خدا
انگه آدم ز [illegible] ندا ، و دلیل دیگر از بیان و تاویل
نحو

در وقت جلسین در آن که چنانکه لما یلحقوا بهم آیه‌ای الهی اند و در
سورهٔ جمعه مذکور شد نماز این روز عید المؤمنین نیز شد در شأن
تا بعد و علّم آدم الاسماء کلها بنده خدا بر نشین خدا نام کرده با
و مأمور بار دیگر شده بحکم فاذا قضیت الصلوة فانتشروا فی
الارض وابتغوا من فضل الله واذکروا الله کثیرا لعلکم تفلحون و
که باید در جستن بهشت است چه دریافتن تا اهل صلاح بدانند
که بعد از اتمام صلوة بیرون آمدن این دوام خطیر انتشار عمل
و بعضی است یکی جستن در فضل الله دوم و یکی ذکر او بسیار کرده
تا از اهل فلاح باشند که هم در اذان صلوة تکرار این فلاح
را با دیگر شده و با وحی شتابیده شد والسلام علی من اتبع الهدی
مسئله کلی علی کلی از مراتب الهی در آن چون تکرار در قرآن از سه
کتاب ملک کریم علیه السلام معلوم شده است که خلقت دو دست
آدم در از ادب نطق در حالتی واقع شده است و نسبه
با جمله انبیا مخصوص با دوست هم از انبیا هست که در روز قیامت
از بهر الله که قلتاپدیه بین برخاسته که مقام محمود است بعضی
الاولون والاخرون فرمود و از برای ظهور این نسبت

که علاکیت

که ملاکیت و نجات جمیع بنی آدم و تم را برقولی کلمهٔ شهادت نهاد که
فرمود عصموا منی دماءهم الخ که اگر خلاص خود خواهند از قتل و اسیر
ایشان را باید گفت که اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمد
رسول الله واگرنه هلاک شدن در وقت گفتن این کلمه چهار انگشت
مسبحه را از ایشان جدا کردن و راست داشتن که اشهد ان
لا اله الا الله واشهد ان محمد رسول الله و بااین دو گواه از جمیع مکروهات
خلاص یافتن و از اهل نجات شدن پس درین مقام راست بوده
باشد که فرموده باشد که یغبطنی الاولون والاخرون و هم این مقام
بوده باشد که خبر از محرمیت خود فرمود بخلاف مخلوقات و موجودات ذکر که
لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل که آن وقت
گفتن کلمه شهادت است که کلمهٔ محمد رسول الله است که در آن وقت
لی مع الله است و بس که جبرائیل امین هم از برادران فرمود که میدانست نسبت
که درین مقام در نهی گنجه ان بینی و بینه سبعون حجابا من نور لو دنوت
من بعضها انمله لاحترقت که در آن الهی از برای ظهور این معنی فرموده اند
قوله جبرائیلش را در آن عالم چه کار صدق الله العظیم
والحمد لله رب العالمین ان حدیث صحیح حبیب که در بیان

تاویل حق تعالی جلیل جل و آمده است که حق غفار الذنوب
وستار العیوب جل و در هر شب جمعه شش صد هزار عاصی
از آتش دوزخ خلاص می دهد و نجات روزی میکرداند که
فرموده اند که آن شش صد هزار از برای شش روز است که
به برکت شب جمعه که معلوم ست بانواع از بیان الهی جل و که بعد
او از کجاست از برای هر روزی صد هزار باشد از بدایت الهی
و نقش نامتناهی این معلوم میشود که هفته در ازای سبع سنابلة
فرمود فی کل سنبلة مائة حبة پس شش که عبارت از شش
سنبله است که در ضمن خود ششصد داشت باشد که بحکم وان یوما عند
ربک کالف سنة مما تعدون متضمن شش صد هزار باشد که این کتابه از توفیق
در آخر روز پنجشنبه در وجود آمد سبحانه ما اعظم برهانه و تعالی شانه والحمد لله رب العالمین
دران محل که حق خداوند تاویل و بیان جل و در حق نبی جل و تعظیم جای به
حق خلیفه الله خود میفرماید از جهت خلیل خود دم عزت این خلیل الله
طلب خوش بزد و خوش در اندر طرب عاشقی را از خلیل الله حق
ای عاشق صادق دریاب و بدانکه این چه مقام است که حق
نبی خبر داده است یعنی حق خلیل الرحمن از آن وجه که روز جمیع سموات

وستان سموات نکرداند و متوجه ارض شد و روا از روی سجود دور
کرد که ظهور وجه حق خلیفة الله از آنجا بود او را شیاطین ناری در نار
انداختند و بسوز انیدند و از برای این بود که حق پادشاه عاشقان
محمد مصطفی صلوات الله علیه که آورنده ایمان دین و ملت حق
خلیل الله بود در روز خلقت آن وجه پاک بشمشیر تیز ابدار بر قبر
برآمد بحکم ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله و بحکم قل ان کنتم
تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و وجه خود را قائم مقام وجه بیدار کرده
اند که بتحقیق و یقین میدانست که اگر نابستی شد بند در دست او
نباشد شیاطین همان فعل پلید خود ظاهر خواستند کرد که حق پادشاه
عاشقان از غایت عشق که داشت بران رو بسبب چیزی چیزی
بدست آورد تا از مقصود ذات خود با وجود سلطنت شیاطین
لعین باز نماند یعنی بخبر از آنکه شیاطین خواستند که او را از ان
عشق و محل خبر باز دارند و در نار اندازند و ما حصل خود باز گردانند
او بان شمشیر تیز ابدار ببرید آنرا که بر فوق اعناق دارند مانند گل
بنان از برای آنکه در شان ایشان نشست شاقوا الله و رسوله که
بیشتر از بیا روئی ایشان مبادا که فعل کفر شرک خود را اظهار توانند
دونیا

کرد که وقت رسید که بیکبار نیست شاید بد شوند چنانچه تخم دانه که
بخس دیگر بر روی خاک پاک بنهند باز روید که حق صادق الوعد وعید
وعده صدق فرموده اند و از غایت مبالغه چهار بار تکرار فرموده اند
قوله ح ه هر که گوید این کلام الله نیست نیست گردد نیست
گردد نیست نیست پروردگار با عزت و عظمت و قدرت
و هیبت چهار کلمهٔ ازلی ابدی تو که بزودی زود نسل شیعه خارجی
بجهد از خانهٔ پاک چهار عنصر مکرم محترم پاک گرداند که در عالم
ازان جمله اند که بهیچ حال مدخل نکرده اند و ممنوع اند که
در شان ایشان فرموده که ان لا تفتح لهم ابواب السماء
ولا یدخلون الجنة حتی یلج الجمل فی سم الخیاط ازان دیگر
جمل و سم خیاط نرسیده اند والحمد لله رب العالمین [illegible]
بود که بود و نه نام داشت تا مسما [illegible] صد بایند از [illegible]
داود خلیفه را از یک پنج صنع کرد که از چهار ده چشمه [illegible]
یک ذات است که مستحق سجود است و حبیب خود [illegible]
نکنند اینکه اگر ده شدی همان حکم صد داشتی [illegible]
اما از هزار یک بر سر آورد حکم آن از بیست [illegible]
که تا فاتحه

که تا فاتحه گفته اند و نوشته اند که لام الف از آنجهة که حرف واحد
عین همان [illegible] است نام برده اند از روی توحید که انجام آمده
نیز عین همان آمده بود که فرمود من ادرک الرکعة فقد ادرک الصلوة
و صد دیگر از هزار اگر یک بر سر آمد از صد یک کم آمد تا معلوم شود
که نهایت عدد هزار است و اسلام ع ح رسول نبی امی از کرم شعرا از
برای تعظیم و بسیار [illegible] در تیم خوانده اند اما آن مناسبت را
از توریة موسی و صحف انبیا در تیم امی علیه افضل الصلوة
نبرده اند بلکه بتقلید سخن گفته اند از برای آنکه باین معنی نرسیده
اند که در توریة موسی کلیم ع ح ملک علیم [illegible] فرموده اند
که اول چیزی که خدای تعالی بیافرید در تن بود بشنید که شنید از [illegible]
آن نور است که فرمود اول ما خلق الله تعالی نوری تا معلوم شود
اول خلقت را یکنام در [illegible] بوده است و یکنام نور در توریة [illegible]
در آن نور رسیدی و روشنیت و قلم نور باین اعتبار است
که نویسندهٔ نور است که قرآن نور است و عقل نیز نور است
از آن وجه که از بیان [illegible] پیداست که باز عبارت از [illegible] است
که آن معنی نور الهی را در بند کرده است بدلیل نور [illegible] نور

که خط دو نور حقیقت که بقیة الله فرمود من قبل و من بعد عبارت
از تا سنت فی بضع سنین که قبل از بقیه آثار بود سنین
در بعد محل مناسبت آنست که حق خداوند تبارک و تعالی اشاره
فرموده اند که آن هفت حوت هفت گاو یوسف علیه السلام تاویل
بال داشت چون سوره عظیم الشان الم غلبت الروم
منسوب بروم است لاجرم از اشعار خاصه و میان فرقه
است که کتابهای وحی را در وقت سلام کردن بران و بعالم
مقام سلام کرداند و اگر چه از بیان تعظیم بخصوص غافل باشند
اما فاد رحمت رو فعال ما یرید آنچنانکه از دست اوست [illegible]
برای ظهور ذات صفات خود از آن وجه که کل شیء هالک
الا وجهه در شان اوست در بر دیار و اقطار عالم بهانه
نشانها دعا است تا در وقت ظهور از جمیع اشیا [illegible]
ره [illegible] حقیق بود تواند برد و موجد خود را با حق نشانها
تواند شناخت و سهل و آسان قالوا بلی تواند گفت در
جواب الست بربکم و الحمد لله رب العالمین [illegible] مثلا آنکه
نعتم که در رتبه موسی کلیم تا حضرت خلیل و خلاق حضر [illegible]

فرجه دو نور

فرجه دو نور

بزرگوار حق حبیب خود خواست از پرتو آن نور حق و ظهور
حق این معنی از قوانین سار روشن جنبود او حق آنکه در اول
خلقت آن در را بیافرید و بنظر رحمت در و نظر کرد تا از فیض
رحمت معلوم شود که آن در یکتا وجود پاک بی همتای انکس است
که در شان او فرمود و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین و دیگر
آنکه بعد از نظر رحمة ولولا فضل الله علیکم و رحمته لکنتم من الخاسرین
چون آن در آب شد بعد از گداختن از بخار آن آسمانها
موجود [illegible] که عبارت از افلاک است که هم در شان این نور
و در یکتای بی همتا بود که حق فرمود لولاک لما خلقت الافلاک
این طایفه اهل تحقیق و توحید بکنشت دیر ترسا و یهود از
برای این میروند تا حقیقت وجود محمدی را که بحکم نص قرآن
مکتوبا عندهم فی التوریة والانجیل بود بر ایشان تا بنا کیفیت
که در بیان آمد از بدایت الی و توفیق [illegible] ثابت کرداند
از برای آن نمیروند که بر زعم کفار فجار منکر ابرار تقویت دین [illegible]
کنند اعوذ بالله من سخط الله کنشت یهود از برای آن میروند که
بر اثبات [illegible] کنند که قایلند که نبوت حق موسی کلیم ملک بحکم صحبه
تا

میعاد بود که والحاله منزه بیت المقدس که حق داود علیه بنا
کرد و حق سلیمان که داننده زبان مرغان بود تمام کرد قایم مقام
جسمیه میعاد اهمیت که ظهور در یوم موعود خواهد کرد چنانچه
کرد که از حق موسی کلیم تا حق صاحب مقام که نور اول و آخر است رو دران
موضع داشتند و آن موضع پاک را قبله خود و خانه خدای خود دانستند
و حال آنکه بحکم حدیث امیر المؤمنین صلوات الله علیه ثابت شده است
که آن عرض مقدس موضع خلقت ظاهر حقیقة او است که حق نطفه
در شبستر پاک است که بدلیل الولد سر ابیه عبارت از وجود مبارک
حق محمدیست تا معلوم شود که از برای تعظیم وجود آن در یتیم بود که
حق موسی کلیم با جمیع انبیاء بنی اسرائیل علیهم السلام رو در جسم لطیف
که بیت المقدس بجای او است داشتند از برای آنکه قلب پاک
جسمیه بیت المقدس بود و قلب عالی بیت المقدس خارج ابوالبشر
بود و قلب عالی ظاهر ابوالبشر آن نطفه مسعود پاک بود که بعینه خود
پاک حق الولد سر ابیه بود که حق خداوند ناویل و نعم البیان و حق
الحق خود حق تاویل معنی هدایت فرمود قوله حق ٥ آن ذره
آن در نطفه آدم بد نشست در مقام ظاهر جسمه زان ز دست هم
از برای

از برای ظهور این بین و تحقیق است که در حق حق خود فرموده حق
. . . آب نطفه چون شود زادم بدر ، چند شد هم در تن پاک
هم سیر ، صدق الله العظیم بلکه از برای تعظیم وجود اولی و آخری حق
نور اولین و آخرین نیز رو دران موضع عزیز الوجود کرده در سجود
آمد چنانچه در حق حق از هدایت الهی حق در بیان آمده است
قوله حق ٥ ، گر چه او رخ سوی کعبه کرده بود ، یا به بیت الله نشسته
فرموده بود ، در حقیقت رو بسوی خویش داشت ، روی جان و
دل بر روی خویش داشت صدق الله و صدق رسول الله و صدق
ولی الله ، نه بیجا خانه موحد داننده تبرئم وجه الله بدین تر سالیان
از برای آن میروند که در کشف حجاب بود ایشان کرامات و ماده یا
و پیشوایان انبیا شده ست که حق کلمة الله و روح الله فرموده اند
که مصحف حیات را که بر کرسی بزرگواری نهاده اند و بهفت انگشتری
مهر کرده اند که هیچ ملک مقرب و نبی مرسل آنرا نتوانست که باز
نماید و باز آنکه ما حقی که از غایت مبالغه فرموده است
که کیست از اهل آسمان و زمین که قدم پیش نهد و آن مهرها را باز دارد
هر چه من به بندم هم من بگشایم تا معلوم شود که مصحف حیات

خشنوم نزد و بود است که از حرکت دهم شد این بار که آمد چون
مهر از مصحف حیات برنداشت از برای آن تجردی اختیار فرمود
این بار که در دین حضرت نبی امی آمد و آن هفت مهر بر داشت
تزویج و تاهل اختیار کرد سیوم نبی لا اله تعالی علی کرسیه وا
اقوم هی یمین الله تا ترسایان بی بهره نگویند که تجرید از تاهل افضل
بر معنی که این شخص حقیق ثالث بود از آن وجه که جمعی میکردند علم
زعم ایشان وقتی که خدا بر کرسی صورت حوا و مریم بگذرد
کرد آن نفس پاک از مقام راستی برخاست تا طائفه ترسا حقیقت
از آن متحیر شوند که از سخن پیغمبرشان که بشارت بران قابلند و دینه
سخن مخالفت میکنند حقیقت حق محمد ترا احمد به صلوات الله علیه
بحکم مکتوبا عندهم فی التوریة والانجیل بشارت داده بدلیل قطعی صحیح
الکوت اگر بقدر انصافی داشته باشند ثابت کرده اند از برای آنکه حقیقة
خصوص کلام حق کلمة الله اینست که حواری را از حال آینده خبر
دار میکرده اند تا بدانند که بعد از پیغمبر ایشان پیغمبر دیگر خواهد
آمد مناسبت ختم آن مصحف خاتم جمیع پیغمبران علیه و علیهم
الصلوة والسلام باشد و امی شد برای آنکه قبله او هم امی باشد
و در صلات

و در صلات
که توجه بایشان نتوانند کرد ام قرآن رجوع نمودند که کتاب و قرآن و خلاف
انبیا [illegible] ام الکتاب نازل شده باشد و طواف حج و بزرگ ام قری
چون ام قرآن فاتحه الکتاب است که هفت آیتست و چون
آن مصحف حیات که هفت مهر دارد که عبارت از هفت خاتم
وجه ما در دیگر و ست ملیها سلام هفت باشد که او نیز زنان
وجهه ما در منحو [illegible] نسبت خاص با رسول امی علیه افضل صلوات
از این جهت بود و خود در مدینه علم خوانده باشد و خبر داده باشد
که دجال لعین چون همه جهان را بگیرد در این مدینه من که هفت در دارد نتواند
باشد در نتواند آمدن بعد از آنکه بی خبر باشد و [illegible] شود خبر دیگر داده
باشد که من از آسمان نزول کنم و در دین او ظاهر شوم و متابعت او
اختیار کنم چون بردارنده آن هفت مهر منم دجال لعین را که در
مدینه هفت در راه نداشته من بکشم و همه خلق عالم را یکبار در دین
اسلام کرد [illegible] باکی غیر منسوخ حضرت محمد که پیغمبر آخر زمانست [illegible] داند
چنانکه دجال بیشتر از ظهور من که کلمة الله ام و کشنده دجالم همه
عالم را گرفته بود و بعد از حضرت رسول نبی امی تغییر از آنها وجود ندارد
پس اگر که عبارت از مصحف حیات نیست بون حال بر عکس شود خلاف را

چنانچه انبیا پیشین بر خبر صدق داده بودند تکلیف زمیان بر دارم
چنانچه بعد ازین هیچ وحی از خدا بر عالم نرسد و خداشناسی با همدیگر الفت
نمایند همه یک دین و یک مذهب شوند چنانچه قدم کوس سبحانی زده
در جمیع کائنات فرو گرفته و این نتیجه وعده که از
خود را بگوش هوش جمیع موجودات و مخلوقات رسانید تا کوس
کوس سبحانی زده در کائنات اسم ربوبی ذات و صفات
صفات تا معلوم شود که آن خبر صدق که در کلمه الله با تو
داده بود تحقیق و یقین بظهور رسید و هیچ شکی و تردد دیگر
نماند که هم خود گفته صدق خود را ثابت گردانید چنانچه او را
بدیده تمام مشاهده میکرد و قوت آن دو هم اشیا نیز
بی خبر خدا از اشیاء بنید تحکیم صدق صدق
و توکه مسلمان اگرچه بنام بی شک بعض ازین کلام مذکور را ایمان دار
که به هیچ نداری و او که ترسا است هم بی شک بعض ازین کلام
ایمان دارد و اگر هیچ ندارد که یقولون نؤمن ببعض و نکفر ببعض
که صیغه مضارع است که اگر حقیقت نظر میکنند بروز شما بیدار
انصاف در میان آورید و تعصب را از میان بردارید

نکته نیست

نکته نیست که از آن جمله باشید که قرآن فرموده که چون تو هند از حق
تعصب با کفار ه بر دو زبان ناه سوی کرد کار اما توفیق از آن
وجه که عزیز است و نایافت رفیق هر ناکس نمیشود و بسیار ازین اخبار
که اخبار ایشان بران ناطقند از حد احتیاج کرد کار که ه د
دالت بر ضلالت ایشان بصحت رسیده است اما در قلوبی که مرض
خود را از کاسه شربت شفاء لما فی الصدور که عبارت باز از آن
صفت آیه فاتحة الکتاب است بصحت بدل کرده باشند بدلیل
یا ایها الناس قد جاءتکم موعظة من ربکم وشفاء لما فی الصدور
وهدی ورحمة للمؤمنین قل بفضل الله وبرحمته فبذلک فلیفرحوا
خیر مما یجمعون ای طالب ترا از قرآن باز زبان و تاویل حق
وفضل سبحان حق بدان که در سوره سبحان الذی اسری که منسوب
بمعراج است ودر ان آیه مبارکه که حق خداوند علام در جای آن
قرآن الفجر که فرموده صلوة صبح را خواسته تا معلوم شود که خدا
قرآن بوجهی صلوة بوده است و هم در آخر این سوره فرموده
که ولا تجهر بصلاتک که عبارت ازین صلوة درین محل قرآنست
که جهر وحق از قرائت روشن میشود و اهل ظاهر نیز درین محل

قبل ندارند بوجهی چون معلوم کردی ای طالب که حق گاهی قران
میفرمایند و مراد او صلاتست و گاهی صلات میفرمایند و مراد
او قرانست از این دو مقدمه صحیح الوجه سوره مزمل برو اگر از
اخوان حق حبیب میخواهی که شوی بحکم قم اللیل برخیز و بحسن حق
و حق خدا مشغول شو که هم درین سوره است تا چون حق خدا
چه بیابی این معنی بر تو روشن شود دران لیله مبارک که قبل از
جنس حق خداوند کورست که حق ترا رخصت داد از برای تسهیل
و آسان که فاقرءوا ما تیسر من القرآن چون معلوم کرده که میتوانند
بود که قران صلوة باشد و شک نیست که بعضی آیة قران معنیر بعض
اند آنچه سوره مزمل تفسیرا نه سوره معراج میکنید یعنی بگذارید
نماز از آنچه آسان ترست و حال آنکه در سوره معراج آمده حق
قران صلوة را خوانند که در وقت ایضه از همه صلوة دو رکعت فجر سح
و در سفر از برای آنکه در صوم فرموده بود که یرید الله بکم الیسر
و لا یرید بکم العسر جمیع صلوة چهار رکعت بعد در قران فجر دو
رکعت میشوند پس معلوم کردی ای طالب که بعد الله از تعالی بطور
و آن یک معنی فاقرءوا ما تیسر من القرآن آنست که بگذارید
آنچه آسانترست

آنت لیست از نماز از فرض دو رکعت که دراز ای حقه کن
واقع شده اند که از روی توحید همه اشیا زان دو حقه موجود شده
اند که یکی حقه دیگر متعقند و از حدیث یکبار رکعت بحکم من ادرک
از کعته فقد ادرک الصلوة که یکی از دو آسان ترست و در حق سی
حقه تخفیف این معنی از ان آیة عظام الت میتوان کرد که در تعظیم
صلوة سفر فرموده اند که بغیر از نماز شام همه دو رکعتی اند که
که فرموده اند که چند اند می آید از کثرت بوحدت نزد یکتر میشود
و در حق هم اثبات رتبا این معنیست قوله حق آنکه نه این بودی
زحرف کاف نون این همه نقش از کجا آید برون
بلکه از یک حرف او آید همین معنی قوسین و او ادنا یابی
سبحانه ما اعظم شانه وحده لا شریک له تعالی عما یصفون
چنانچه هر کتابی از کتاب مخلوقات اصطلاح خاصی دارد
کتب آسمانی نیز که کلام خالق مخلوقاتست حق اصطلاح
خاص دارد اما چه چاره که هم خود این اصطلاح مطلع
نشوانند شد و چون اصطلاح را ندانند ندانستن علم
آن کتاب مخصوص از لوازم باشد لاجرم فرموده‌اند

بجلوی نبی من علی اما باشاد زند و زده ماه در ماهی که قرآن
نازل شد فی احدیت بندگان را صوم فرمود از عموم آیات الله ده یکی وجه این
که فرمود انّا نحن نزّلنا علیک القرآن تنزیلا فاصبر لحکم ربک
فرمود که مبدا و معاد بنی آدم هم آدم است بوجهی دیگر زینب مدات
میتواند بود که لحکم و انّکم بینا تا خوشوند ذات الوهیت با ... از
خود فرموده که و هو یطعم چون قرآن از برای باز دارندی
نزول اجلال فرموده بود از برای ظهور ... یعنی میتواند بود
که حکمت صوم از آن جهت بوده باشد تا معلوم شود که خوردن نداخ والله اعلم
است و از آن وجه که ترک اکل و شرب دلیل موحدیت فی احدیت آیه
دیگر تفسیر آیه صوم ماه رمضان فرستاد که فرمود و لتکبّروا ... و لعلکم
الله تشکرون ... بوجهه ملک توجهات دیگر است
اما هر یکی در محل خود وجهی دارند و این که در اکل و شرب که سبب
حیات و شهوت است در شب فرمود بوجه از برای آنست که
کتابتهای سواد و جه که عبارت از لیله مبارکه است ظهور کند
که قرآن حقیقی در آن لیله مبارکه نزول کرده است که عبارت
از لیلة القدر است که با حروف قرآن مصور است ... از
انبیا و اولیا

انبیاء و اولیا با خلفاء خود مباشرت در شب کرده اند و چند شب
وارد است و در بیان آن آمده است که هر کس که در شب جمعه ...
هزار عاصی ... غفار الذنوب از آتش دوزخ خلاص میدهد
از برکت روز جمعه که روز خلقت آن است و دست صلوات الله علیه با ...
خود نزدیک میشود در وقت غسل که آب بر سر میریزد بر هر قطره
آب که از وی چکیده فی احدیت ملکی از آن قطره متوکل گردانند تا از
برای غسل کننده تسبیح و استغفار باشند و دم تا آنکه خود در روشنائی است
که فرمود که شب چیزها ... شب از برای آنست ای ...
تا در آن خلوت شب با آن کتابتهای سواد و جه ...
مسکین والسلام قوله تعالی فلیعبدوا ربّ هذا البیت الذی اطعمهم
من جوع ... ابتدا تفسیر این آیه را از افعال حاجی بدان ...
حج گذاردن او که بیت المعمور پروردگار او آنست که چون از ... حاج
برآمده و بابی العالمین گذشت و از مسجد الحرام نزول کرد
و جمرات شکست و ... و روز دیگر که عبارت از عید است
سر تراشیده و قربانی کرد بخانه اطعمهم من جوع از بر و ...
خانه است و آمنهم من خوف ... از آن نفوس ملکی ...

زاهد است که از اکل و شرب همیشه تا بودند در خوف و هراس
بودند [illegible] و از آن خوف از جوهی [illegible]
و دایم ضعیف و بی حرکت بودند چنانچه این زمان خداوند
خانه رحمت کرد و گرسنگانرا اطعام خورانید و از خوف خود
ایمن کردانید و ضعف ایشانرا که اصل خلقت ایشان بود بقوت
مبدل کرد که در بیان آورد که شرف اکل و شرب از آنجهت است
که انسانرا از برای قیام و قعود و رکوع و سجود نماز قوتی حاصل
شود تا بدان قیام تواند نمود تا قدری که فرموده اند با کل و شرب
چنانچه مشغول شود که قوتی حاصل کند که بدان قوت بجای برسد
که فرموده لا یسعنی فیه ملک مقرب و لا نبی مرسل با قدر الله حق قدره
و السلام ما ملایکه که انکار سنگ دا میکردند در ترتیب چاه
از آن وجه که در علم قدیم خود میدانست که چون خانه دارد البته
او را بعمارت احتیاج خواهد بود لاجرم در جواب ملایکه خبر
میفرمود که انی اعلم ما لا تعلمون و ایشانرا انتباه بآن آیه دیگر
میکرد و اجر و حقیقت اسرار ایشان ظاهر میکردانید قوله تعالی
انما یعمر مساجد الله الی آخره و بسر چند نیا جز از خال شیاطین
صفد مید

صفد میداد که در شان بنا نسبت که فرموده و سعی فی خرابها الا
اخر لاجرم هر فردی از افراد بنی آدم که بتراب بیابان گذشته رسید
و بخانه خدائی خود بیابان کیفیت رسید و داخل شد در شان اوست
از روی یقین و تحقیق که حق فرموده و من دخله کان آمنا و الحمد لله
رب العالمین و در کلام تاویل جلیل خود بهمین معنی اشارت
فرموده قوله تعالی چنانکه چو نسیم و چون دهی نرود اسب
جا کرت برود بسم الله الرحمن الرحیم ربکم الذی یزجی لکم الفلک
فی البحر لتبتغوا من فضله انه کان بکم رحیما ای طالب بدانکه
این رحمت فت کرد کار صورت نگار آنست که حق آدم دوم
نوح نبیست با فرزند خود میفرماید که در کشتی که قلم است در
وسط بیاورند تا آفت پروردگار و کردگار صورت نگار خود
توانی جست و یافت و از طوفان جهل و هلاکت خلاص شدن
و از جهل چون هلاک خواسته شدن از آنکه هر معنی که بر خاطر
بنی آدم گذشته اگر آنرا در قید کتابت نیاورد بتبدیل و شبهه
هلاک خواهد شدن و او در جهل حیران بدر عالم میفرماید که سر جبل
برایم تا جبل مرا از طوفان نگاه دارد و تا بدر موانا در

جوان ببر جا بهند ما خواننده می گفت لا عاصم الیوم من امر الله
واستثنا میکرد که الا من رحم که حق بپرورد کار وکرد کار سورت
نگار را از قوت ید و فهم قدرت خود در رقم ی حوح آه فرموده
که مگر کسی را که حق بپرورد رحمه کرد [illegible] و از قوت ید خود قلم لن
خود خط در آموزانید لاجرم در سوره حوامیم که صفات قرآن بر
خود صورت خط [illegible] بنجاه حرف ونقطه فرضیه شده بود فرمود
بعد از غطای کشتی قلم در دریا تمدادی که لتبتغوا من فضله
انه کان بکم رحیما والحمد لله رب العالمین حیات فجر بعضی
حیوانات را بدندان و شاخ و بال و بال میدانند دانسته
عمر انسان را بکتابتهای سیاه و در موی سفید میتوان دانست
که فرمود هفت خوشه تاویل سال داشت چون ایشان
بودند که در عالم معنی نشستی سال داشتند در عالم صورت
نیز دلیل جوانی و کهل و پیری ایشان بنشانند از برای آنکه لون
ان کتابتهاست آدمی را معلوم میشود اگر چه از سن پیر معلوم
میشود از برای آنست که فرمود خوابیستا با بیناشد در
تاویل هفت سال قحط گرشاید که از ان خشکی تا ببا
بیاض

بیاض تاویل خشکی سال فرموده باشد با وجود آنکه در هفت سنین
فرمود که لله الامر من قبل ومن بعد و السلام فارتد البصیر
من الایمان صدق رسول الله وصدق سرکار که ایمان باور داشتن
باشد از آن وجه که باور خبری را میتوان داشت که بسمع شنیده میشود
نه آنکه بچشم دیده میشود پس ازین وجه حیا از نارفته پوشیدگی باشد
که هر گاه که همه بر همدیگر آشکارا شوند و بدیده تحقیق ببینند و بنظر علمی و بصیرت قلبی که همه یکی وجود ند همچنانکه از گفتن وشنید
خود نسبت با خود از دیدن سر تا پا وجود خود هیچ حیایی ندارد
پس از دیگران نیز از آن وجه که عین وجود او نیند می باید که حیایی نداشته
چند انکه حجاب بیشتر و تنهاییست که حیای کودکان و نارسیدگان از
حیای بزرگان و رسیدگان بیشتر است از آن وجه که حجاب ایشان
بیشتر است فقس علی هذا این توجیه باطنی بود که در بیان آمد از ان
وجه که حال ظاهر بر عکس است چنانچه اکثر حالات اهل ظاهر ظاهر
و عکس اهل باطنست و در ظاهر هر چند حجاب بیشتر حیا کمتر
و بر عکس نیز در سلام [illegible] در رقم ه ح ه ح [illegible] ه بعد از عدد
سجود [illegible] و [illegible] که فرموده اند فوره [illegible] تو نعمتو

قال علی [illegible]
لو [illegible]
ما [illegible]
[illegible]
حیا بیشتر

فی الخیام لم یطمثهن انس قبلهم ولا جان ای یخلقهم یعنی مخلفه
ایشان هر کس که در چنین عشق مرد شهید است که عاشق و به تهمت
و عاشق خط قدرت الهیست که منقش ذات تو الهیست الآیه بند او ابدا
فضلا بعزة وعظمة حسن مجالست با کمال ذو الجلال بی شبهه و حقا
لایزال که بندگان خود را اینچنین موتی که متضمن حیات دو جهانی
جاودانیست از کرم و رحمت بی غایات و نهایات خود ارزانی فرماید
بحرمت حبیب که از ان وجه که رحمة للعالمین است و شفیع المذنبین
است یا اله العالمین و یا خیر الناصرین والحمد لله رب العالمین چالیا از
هدایات نامتناهی الهی این بنده بر گناه را این توفیق بس است که
قبل از انس و جان دریافت که تو موسی علیه السلام خیمه را قبله بود که ابد
ورود در ان خیمه میکرد با جمیع بنی اسرائیل که در زمان او بودند و بعد
تا خاتم صلوات الله علیه و در صلات و در سجود می آمد از برای
آن بود که حور مقصورات که سجود صلات بر عدد رکعات نهاده وجه
ایشان هست در آن خیمه مستور و روپوش بودند از انجهت
که مقام خلافت و صدر مقصورات نیز برای این فرمود
که هر کلمه در خیمه مقصوره اند یعنی یک ابر و خیمه یک خیمه است
که دران

... در ان خیمه ان سه مقصور است و یکی از بیرون دیگر خیمه بیا جه
دیگر است که دران خیمه مقصور است علی هذا تا خیمه و ...
که فرمود حور مقصورات فی الخیام لم یطمثهن انس قبلهم ولا جان
این رفیق خود نبوده اند از برای آنکه چون این بنده از توفیق الهی
... قبل از انس و جان جانی و دقایق این بیان الهی رسید بعد از این
منتهی بود که تمام انس بر سر هم جان و مانعی نباشد این بنده را
از هدایات هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و هو بکل شیء
علیم فضیلت استیفاء کافیست والحمد لله رب العالمین نهی توفیق
و زهی هدایات و زهی قدرت و زهی حکمت قل اللهم مالک الملک تؤتی
الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء و تعز من تشاء و تذل
من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر والحمد لله رب العالمین
الرحمن الرحیم مالک یوم الدین ایاک نعبد و ایاک نستعین اهدنا
الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب
علیهم ولا الضالین از معنی حور مقصورات فی الخیام این ...
... که بوجهی هر کتابی خیمه یکی حور هست که عبارت از ...
الهیست از برای آن خیام فرمود ... موسی ...

قبله خود کرده بودند از برای آنکه تا معلوم شود که آنچه از برای
صورت ایشان واجبست که ابلیس لعین که از این سجود سرپیچید
روی برتافته بود و در درگاه حق رانده شد و با شعلهای
نار پیوست اعوذ بالله من هذا یا الله العظیم والسلام در رتبه
حجت در ان محل که سیر مانند قوله الفقر سواد الوجه فی الدارین
سواد وجه خلانست و حورست و سواد وجه را جا بر نیمی
تقویم و فی فقر آنست که هر کس که بستر این سواد وجه رسید
فقر اوست بغیر از خدا کسی ندارد و مسکین اوست که مبالغه است
از سکون که غیر از خدا بکسی دیگر ساکن نشده است اینست معنی اللهم امتنی
مسکیناً واحیینی مسکیناً واحشرنی فی زمرة المساکین واینست
معنی الفقر الاحتیاج الی الله چیزی دیگر نماند ما شعاری که بدان محتاج
باشد و طالب را بغیر از حسن وجه الله کاری نیست معنی و لا تطرد
الذین یدعون ربهم بالغداة والعشی یریدون وجهه فتطردهم
فتکون من الظالمین که عاشقان وجه اویند که بعد دعوت ان حملوا نشسته
ما علیک من حسابهم من شیء انه نصدق بذلک علیهم یعنی عاشق
مسکین از مقدمات بیان و تاویل حرف حسلیبن است معنی ا
ادراک کس

ادراک کسی که فقیر و مسکین چون از عطایای الله بوجه او رسیدند و معلوم
کردند که از الله مقصود وجه او بوده است بدلیل کل شیء هالک الا وجهه
چون فقیر مسکین بان وجه رسید و در ان دار باقی از آفت جلیل حلول
کرد باین اعتبار دیگر هیچ احتیاج با الله ندارد از ان وجه که بوجه او رسید
و بعضی میدانند که از ان سدرة المنتهی وجه الله تنزل نقصانست
و ترقی خود هیچ وجه از وجوه ممکن نیست از بیان الله حق آن مسکینان
که حق حبیب الله فرمود که امتنی مسکیناً واحینی مسکیناً واحشرنی فی زمرة
المساکین این عاشقان وجه الله اند بوجه الله ساکن شده اند و هیچ
در شان ایشان فرمود و حق حبیب خود را از تعظیم ایشان خبردار
کرد و تنبیه فرمود که ولا تطرد الذین یدعون ربهم بالغداة والعشی
یریدون وجهه ما علیک من حسابهم من شیء وما من حسابک علیهم
من شیء فتطردهم فتکون من الظالمین این عاشقه وجه الله اند
که چون حق حبیب مقام سکون و عزت و عظمت ایشان را دریافت
فرمود که واحشرنا فی زمرة المساکین زهی علو قدر زهی مکرمت ایشان
فقرا مسکینان سبحان الله وتعالی عما یصفون حق شفیع
المذنبین صلوات الله علیه واولاده الطاهرین چون میدانست

که حق فرموده است که من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه از کجا معلوم فرمود
که حق غفار الذنوب چه اذن شفاعت باو شده است و پس از اینجا
که حق او را رحمة للعالمین فرمود معلوم گردد که اگر اذن شفاعت باو نبودی
او را رحمة للعالمین نخواندی از آنجهت که رحمت خود را که بر همه اشیا وسیع
بود از برای تا جان حق رحمة للعالمین نوشت بر نفس واحده خود
که حق خلیفه اوست که فرمود کتب علی نفسه الرحمة از قرینه الف لام
معهود روشن است که بر آن نفس واحده آن رحمت خود را نوشت
که بر همه اشیا وسیع و محیط است والحمد لله رب العالمین قوله حق تعالی
تا انا مل شد ز خلقت بیست و هشت گرد این خلقت بجز احمد که گشت
صدق الله از میان جمیع انبیا علیهم السلام مظهر بیست و هشت نطق قدیم
حق علیم چه حق محمد مصطفی بود و پس صلوات الله علیه وآله و بهر یکی را
معجزی بود مثل سفینه و عصا و ناقه و برص بردن و کور بینا کردن
و مرده زنده کردن و غیره و معجز این حق سید انبیا و سلطان اولیا
و پادشاه عاشقان قرآن بود که مرکب است از بیست و هشت حرف ابدی ازلی
الهی که بدان بیست و هشت نبرد و دست در کتاب حق آید و صورت پذیر
میشود که این شکل الف است و آن شکل ب و ت و ث علی هذا
پس

پس ای طالب اسرار کلام الله قدیم مناسبت این معجز قرآن بیست و هشت راز
ید قدرت الهی بجو که فرمود ید الله فوق ایدیهم که حدیث فرمود کلتا یدیه
یمین که بل یداه مبسوطتان در کلام الله آمده بود پس قرآن از آن وجه
که معجزه است با بار همه دستها در آمده باشد که فضیلت دست هم از این
جهت بود که کرسی این پادشاه ذو القوة والقدرة شده است که از
بیان الهی چه معلوم شده است که ید قدرت الهی بیست و هشت حرف خدای اوست
از برای آن که خلاق انبیا و رسل دیگر این حضرت رسول خاتم که بمناسبت
ختم خلقت دو دست خودی من مثلکم به بیست و هشت الهی بود و کتاب الله که
دو دست مخصوص او بود قرآن بیست و هشت او معجز او بود در پی خداوند
توفیق دهنده فهم و ادراک توحید پاک لاجرم از آن فضیلت باین
خطاب منزه و مباهی گشت که ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله
چون خطاب به بیعت دست کرد تا معلوم شود که هر دو یکیست که نور
علی نور بیان کند که بیعت بکدام دست کنند بعد از آن برای این فرمود که ید الله
فوق ایدیهم ای طالب اگر شرب موحدان داری این توحید را در توانی
یافت و ... و الآنه و الآنه فقس علی هذا والسلام علی من اتبع الهدی
ای طالب بدانکه بیشتر آنچه بکار رود واقع شده الذا از آنجهت که بیستی بتة

دارند وروی دارند اما وآن بیضا سید الایام البته دو روز [اول] درود

از برای آن خطیب دران روز دو خطبه میخواند یکی از برای ... و یکی

از برای ... و ازین رمزیست که دران حالت قرأت دو خطبه شمشیر

رو در دست دارد که ... الله ... در ... خود ... باین معنی فرمود

شرم باد ... صاحب ... بیدار ... بعد ... از دو ... حق ... برا

از برای این فرمود قوله ... نور از آینه گردست سود اعوذ بالله من

ذلک ... در کلام ... ملک جلیل ... بعد از قوله انتم منتهون که فرمود

لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوا

وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوا وَآمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوا وَأَحْسَنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ

ای عالم جناح دران طعام چون باشد که کسی را که احسان کرد و محسن

چون محسن شد حبیب الله شد و چون حبیب الله شد لیغفر لک الله ما تقدم

من ذنبک وما تأخر و بحکم حدیث اذا احب الله عبدا لم یضره ذنبا

شد اما وقتی باین منزل اعلای علیین تواند رسید که بموافقت ایمان

و عمل صالح و ... این هدایت از اصل کلام بباید که عمل صالح او بود

اثابت و ایمان که تصدیق قلبیست آن قلب جای اثبات

لا فرق بینه و بینهم از ان طعامی که ازان شراب کرده باشند ... خود

ان الله تعالی

... الله تعالی شراب ناممعلوم شود که آن شراب را ... میباید آشامید که ...

بر سند که فرق از میان برخیزد بقول ابه ... و بیان خدا ... تبدیل که

که در ... آمده است تا ازان ... باشد از تبدیل که ... الله ... در

... فرموده است قوله ... این سخن ... دین مصطفی

می شناسد و می شناسد اسرار خدا صدق الله العظیم والحمد لله رب العالمین

هر که ازان شراب چنین مست نیست ... نیست گردد نیست گردد ...

... امام المتقین کرم الله وجهه که بدلیل نور علی نور ... حبیب رب العالمین

انا وعلی من نور واحد فرموده بود چون ... کتابت ... این

... الله میدانست فرمود که لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا صدق الامام

والسلام ... احدیت تعالی شانه و تقدس که در سوره حم تنزیل من الرحمن

الرحیم که از سخن کافران بی فهم کر و کور فرمود که گفتند وقالوا قلوبنا في

أكنة مما تدعونا إليه وفي آذاننا وقر ومن بيننا وبينك حجاب فاعمل إننا

عاملون ... بیان و تاویل آنست که ... فرمود قوله ...

که بر انداز ... از ... تمام ... تعالی ماند و وجه و کلام ... صدق

العظیم که قلب ازان وجه که خانه خدا بود ازان کافران و شیاطین در زیر

بود و گوش که می شنیده سخن خدا بود ازان ایشان کر و کران بود و چشم

که آنچه دیدن صورت کلام خدا بود از ایشان در حجاب بود سبب وقتی که
حال شیاطین باز از ایشان چنین باشند که آن آنچه خبر فرمود خدا را از کجا
دریابند و کلام خدا را از کجا بشنوند و صورت کلام خدا را از کجا ببینند از برای
این بود که در سورهٔ عظیم المقص کتاب مبین حضرت عزت حکایت نه از حال
حال ایشان خبر میفرماید که لهم قلوب لا یفقهون بها ولهم آذان لا یسمعون
بها ولهم اعین لا یبصرون بها اولئک کالانعام بل هم اضل اولئک هم
الغافلون تا سخن چند بیشتر ازین در کتاب گذشته بود در باب لی
مع الله که هرگاه که رسالت پناه باشند دران وقت با الله باشند که هیچ ملک
مقرب و نبی مرسل دران وقت در نگنجد بعینه همین بیان فرموده
اند دران محل که فرمود که انبیا به دو وجه خدا بودند یکی آنکه کلیم بودند که از پیش
خدا بخلق آمدند و دوم آنکه بایشان رسیدند که خود را کلیم خدا دانستند
و درین محل دلیل لی مع الله را می آوردند و نزول کهیعص و دانستن
رسالت پناه که لی مع الله است و ندانستن ملک حضرت که آن جبرئیل امین است
یعنی هرگاه که باشند در آن حالت با الله باشند که فرمود که کلمة
بان وجه که چون باشند از خدا جدا نباشند و چون چنین
باشند در میان الله و موجودی دیگر از موجودات در نگنجد
یعنی دران

یعنی دران حالت میان الله و او وجود نبی مرسل و ملک مقرب و غیره
در نگنجد اما مقدم الجیش آن وجود اصل موجودات باشند که اول
مقام رسید و از مقام وصل خبر داد که رسالت پناه بود بعد ازان دیگران که خلیفه
بدان ملکیت و نبوت و رسالت بکنند تا این وصلت بخوب وجود چون
عاشقان صلوات الله علیه و علیهم اجمعین حاصل توانند کرد والسلام علی
من اتبع الهدی و مذهب ابو حنیفه که نماز جمعه سنت است
که جماعت او در یابد که از دو رسالت پناه عید فرموده است و شک
نیست که نماز عید سنت است اما عید دیگر فرموده است که عید مؤمنانست
نه از آن شیاطین کافر عید مؤمنانست و عید کافرانست که
و هم الظالمون نارا احاط بهم سرادقها وان یستغیثوا یغاثوا بماء
کالمهل یشوی الوجوه بئس الشراب وساءت مرتفقا روی این طایفهٔ کافر
ظالم را چون مس گداخته بریان از برای آن میکنند که
دران آب صافی حیات بخش مرآت بیضا که عید مؤمنانست روی خود را
ندیدند تا در آتش دوزخ که عذاب سوختند نعوذ بالله من عذاب
الله الاکبر فی هذا الیوم الاکبر که چون حج المساکین است که
واحشرنا فی زمرة المساکین فرمود حج الاکبر بی شبهه و شک

[illegible]

او باشد و نماز این روز عید سنت بود و جهت آنکه آن روز از ادب است و
دیگر آنکه بر خلاف ایام دیگر این روز را فضل جعلنا اللیل و النهار [illegible]
حبیب خود کرامت فرموده اند چون افعال حبیب الله بر سایر [illegible]
کان سنت بی مینا بود که صلات این روز نیز سنت باشد
وجه و بحکم لیجزیهم الله احسن ما عملوا و یزیدهم من فضله والله یرزق من
یشاء بغیر حساب وجه ثالث آنکه یوم المزید را چون بحضرت خاتم انبیا [illegible]
فرموده لاجرم با وجود او آن شش دیگر از روی [illegible] شش [illegible] بود
نطق محمد امت منقسم میشوند [illegible] وجود او [illegible] صاحب زمان [illegible]
و از روی [illegible] آن شش دیگر را چون یوم المزید با و داده باشد که [illegible]
ولقد آتیناک سبعا من المثانی والقرآن العظیم لا یسمعون فیها لغوا و لا
تأثیما الا قیلا سلاما سلاما از آن وجه که استثناء از لغو و تأثیم کرده [illegible]
در آن حالت فرض خواهد بود والسلام . و آنکه امام شافعی صلوة این
روز را فریضه دانسته است سر آن کشف از نفس میشود که عاشقان [illegible]
در آن مرآت بیضا که [illegible] وجه در شان آن بهشت از توجه آن
وجه کی سیر شوند و التفات [illegible] و شتاب کی کنند که کلما [illegible]
در شان این عاشقان است طوبی لهم و حسن مآب از قرینه [illegible]
ما التفت یمینا

ما التفت یمینا و لا شمالا که عبارت از سلام است که خارج شدن است از
صلات و بحکم تغلیب که حکم کلی دارد از بیان [illegible] بیشتر حالات این [illegible]
عاشقان بی نوای بیچاره دلالت برای میکند که در صلات دایمی باشد و گواه او
این کنایتهاست که بیشتر اوقات خود را بهر حال که هست باین میگذرانند که
یا حی [illegible] یا میخوانند و یا بنگر آن مشغولی که فرمود [illegible]
عبادت سنت [illegible] و [illegible] عنایتی که درباره این بنده ضعیف نحیف
خود میفرمایند و وعده صدق خود بجای آورند که او رثنا القوم الذین
کانوا یستضعفون مشارق الارض و مغاربها که عبارت از یمین و شمالست
الا قیلا سلاما سلاما یعنی در شان این بندگان ضعیف نحیف حق
فوت از لیست والحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر
خلقه محمد و علی جمیع الانبیاء والمرسلین والسلام . [illegible] اولا کلام
و ملک علام در کلام تنزیل که فرموده بود بهشتی در بهشت و دوزخی
[illegible] السموات و الارض خواهند بود ای طالب اگر میخواهی که [illegible]
این معنی از روی یقین برسی و از تقلید حرف خلاص یابی [illegible]
[illegible] متوقف شو و دریاب که در آن محل که [illegible] ماند که سموات
قابل فیض الهی اند و زمین قابل قبول فیض الهیست و بیان سموات

از فیروزه و زبرجد و لعل و یاقوت و مروارید میفرمایند و زمین سبز
علی هذا از زر سرخ و سفید و مشک و کافور و زعفران و ریاحین و (بستان) بو
و اشجار و فواکه و حبوبهای از شیر و خمر و عسل و آب روان که انبیا
الله علیهم السلام در عالم مکاشفه مشاهده فرموده اند که روح (بهشتی)
خود را دران مقامات با نواع لذات بلا نهایت و غایت متمتع گذند و
خالدین فیها ما دامت السموات والارض دراینجا ساکن باشند از غایت
عنایت و رحمت حق ذو الجلال و سلطان لایزال حق و دلیل بر فرمایند
که از چه وجه این معنی میسر شود بیان میفرمایند که اگر در آسمان این فیض
ذاتی نبودی در زمین که قابل فیض اسمانست و امثال اینها که مذکور شد
ظهور نکردی پس آنچه در زمین از فیض سموات ظهور میکند انبیاء الله
نتایج آنرا بالقوه در ذات سموات و ارض مشاهده کرده باشند الخ
که در آن محل این بیان بتمامی روشن میشود از تأویل الهی حق بین الطالب
ازین هدایت معلوم میشود که در باب که قید بهشتی در بهشت و دوزخی در دوزخ
بمادامت السموات والارض از برای اینست عند الله که ظهور این حظوظ (نهای)
مختلف که بارواح بهشتی و دوزخی خواهد رسید بعد از خرابی بدن
از تأثیر سموات و زمین خواهد بود که حق تعالی احد صمد لم یلد و لم یولد
و لم یکن له

ولم یکن له کفوا احد از ذات بی مثل و شبیه و بیهمتای خود حقه این فیض را
در ذات ایشان خلق کرده است بامر کن فیکون ازلی ابدی خود
حقه که اگر وجود آسمانها و زمین از میان برخیزد امثال این فیض مذکور
نیز از میان برخیزد و وجود بهشتی و دوزخی نیز معدوم شود که بر وعید
نیز که در باب دوزخیان از مار و عقرب و زمهریر و آتش و غیره
فرموده بود و مذبعینه ایشان نیز ظهور از قابل فیض و محل فیض خود الله
بود لاجرم حق خداوند کلام و ملک علام حقه حقیقتا بین دو قید فرمود
که خالدین فیها ما دامت السموات والارض الا ما شاء الله که استثنا
فرمود بیان آن نیز کرد که این دو طایفه از شدت اتصال میتوانند بود
که خود را عین بهشت و دوزخ مشاهده کنند از روی توحید هم
و این که حق فرمود که کل یوم هو فی شان میتوانند بود از قرینه این آیه
که هر کدام که وجود کل یوم از میان برخیزد که ظرف ایشان الست حقه
شان الهی نیز از میان برخیزد و حدیث حبیب الله که قایل توحید الهی الله
است بیان آن توحید فرموده است که عند ربک لا صباح و لا مساء چنانچه
قبل ازین فرموده بود که ساد جرعکته کان علیه عرش الرحمن اذ لا لیل
و لا نهار پس هر چه باشد همه وجود مطلق حق خداوند مطلق باشد چنانچه

کنز مخفی بود دیگر بار رجوع بذات خود فرمود تا بگر فرمود الآن کما کان
کان الله ولم یکن معه شیء عاشق و معشوق و عاقل و معقول و مدرک
و مدرک بالذات صفات حق احد صمد لم یلد ولم یولد ولم یکن
له کفوا احد باشد تعالی شانه ولا اله غیره سبحانه وتعالی عما یصفون
والسلام مسئله اینکه الله را در مقطعات حروف می نویسند
نه مرکب یعنی الف و بی و تی نمی نویسند بلکه آ و ب می نویسند از
برای آنکه مرکبات حروف نوشته میشود و در تلفظ مفرد می آید نه مرکب اگر در
واقع چنین نبودی در مفردات آنچنانکه تلفظ میکنند چنان نوشتندی
یعنی چون آ را الف میگویند پس بایستی که الف نوشتندی آن شیطان
و ابلیس لعین که دار حبه است و زقوم و طعام اثیم دارد و در کلام تنزیل
حق جلیل هم مذکور است بعینه وجود ناپاک بی باک منکر آب و خاک
جمعیت که آدم را خلیفة الله میدانند و سجود ملایکه میدانند و میدانند
که شیطان بواسطه انکار او و سجده نکردن او مردود ازلی و ابدی لعین
و ملعون درگاه حق آمده شد که چون با ایشان میگویند که بموافقت جمیع ملایکه
و حق جبرئیل امین که رود در خاکی جای بوجه او کرده امامت هم سید کاینات
و خلاصه موجودات هم محمد مصطفی کرد سجده هم خلیفة الله گفتند فتنه
نفس پلید

نفس پلید عنید مرید خود را که در کار می آورند و بانکار حرف مشغول میشوند چنانچه
شیطان و ابلیس پلید عنید مرید هم الله را خالق خلق و موجود میدانست و سجده
او سو کند نمیخورد اما سر باز او در گمان آورد که هر کس را که نبود برادر رای باشد
در یابد و تحقیق بداند که آن صورت حال ابلیس و آدم و خدا که در کلام
تنزیل مذکور بود اینست که از تاویل و بیان ذات نور ظلمت بر دیگر
در جمیع کلام در صفت موضع شیطان پلید عنید مرید بدید که سر از سجود کشیدند
این شیاطین اند که از برای آن صفت خط کتابت در سجود نمی آیند
و اگر چه همه یکبار مرده و گشته اند و حال آن صفت کتابت قلم قدرت الهی آمده اند
و در بیشتر کتب ایشان نقطه آن صفت کتابت بتخصیص شعر اگر بنظر
آن صفت کتابت را قبله خود کرده اند اما چون حقیقت نقطه او در ایشان
گفته میشود همه در انکار حرف می آیند و صد هزاران هزار ف در بر می انگیزند
و معارض حق میشوند چنانچه حکایت ابلیس خبیث پر تلبیس که معارض حق میشد
در کلام تنزیل مذکور است غَضِبَ اللهُ عَلَیْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَاَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ
وَسَاءَتْ مَصِیرًا الشَّیْطَانُ یَعِدُکُمُ الْفَقْرَ وَیَأْمُرُکُمْ بِالْفَحْشَاءِ
وَاللهُ یَعِدُکُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا وَاللهُ وَاسِعٌ عَلِیمٌ این شیطان
لعین که ابلیس پر تلبیس است لعنة الله علیه بنی آدم را بفقر وعده میکنند

بعینه این معنی دارد که حق آدم را صلوات الله علیه از اکل و شرب طعام
و شراب جنت منع میکرد و حق الله بر خود فقر را نادار ی ولی لباسی حریر سوی آمیخت
کرفت و منکر عبارت از آنست بغیره و عده میکند که عفو سترست و نوشیده
علایق بدت تهاسو آنهارا آن فقر را که اهل ظاهر سواد الوجه فی الدارین گفته
اند برزعم خلاف ادراک کج اشان این فقر است که شیطان آدم را بر آن میدارد
زان فقر که حق سید کائنات و سرور موجودات محمد مصطفی صلی الله علیه
و آله الطاهرین فخر باو کرد که سواد وجه دارین بود بر خلاف را سیاهی
دو جهان نامیدن شیطان مرید عنید بدبد بید لعنة الله علیه و علی اتباعه
دائما ابدا [illegible] ابطال اسرار الهی در باب که از جد فرشته خلافی اتباع
شیطان بی سجود در وقت ظهور حق دابة الارض از خوف او در صلوة
میکر ببرند و صلوة را دور و دراز میکذارند و حق دابه با شان میگوید
که شما چندانکه میخواهید نماز را دور و دراز میگذارید که من شما را در هم خواهم
شکستن از آن فرشته ابطالی که حق دابه عصای موسی را که در اول از آن
حق آدم بود که ان مثل عیسی عند الله کمثل آدم بر پیشانی خلایق کرمی نهاد
بعضی سیاه او و بعضی سفید و سفید ند و با بین دو صفت کافر و مؤمن از یکدیگر
جدا میشدند چون آن حال را کافران مشاهده کردند با خود اندیشیدند
که امروز

که امروز آن روزیست که در حضور صلوة تا وقتی که آن بر دیگر سیاه باشیم
میکنیم که اللهم بیض وجهی بنورک یوم تبیض فیه الوجوه ولا تسود
وجهی یوم تسود فیه الوجوه لاجرم از بین فرشته بیاد نماز را تیز زدند
ازکی مشغول میشدند که باشد که از سیاه رویی و عذاب الیم عظیم حق دابة
الارض خلاص یابند و این که حق الهی حق آن حق دابة الارض را بارض نسبت
فرمود که فرمود که از ارض بیرون آوریم از برای ایشان بعذاب
کنندگان اشتر اکه بعینه حق آدم خاکیست که شیطان دود و دور نسیان
روا زبرای او در سجود بنا مه و انکار بهتر بیت جمیع موجودات میکرد
که آن بود و خاک و فخر بنار میکرد تا در نار سوخت و روسیاه ازل و ابد
شد فانهم علی هذا ایها که حق علم بالقلم رسول نبی امی بود را
از نوشتن خط بدست راست منع فرمود که فرمود که ولا تخطه
بیمینک اذا لارتاب المبطلون بوجهی از برای آن فرموده باشند
که این کلام که باو نازل شد بخلاف کلام دیگران واسطه در میان
داشت که جبرئیل امین بود هم چون از حق احدیت این کلام با او
بواسطه رسید او نیز نخواست که واسطه در میان او و خلق دیگر
باشد از آن وجه که حدیث او نیز مثل قرآن بود و نوشته ولا تخطه بیمینک

دلیل روشن است که می باید که حق رسول الله علیه افضل الصلوات که فرمود
انا مدینة العلم و علی بابها صح امام المتقین [illegible] تعریف علم فرمود
که فرمود العلم نقطة کثرها الجاهلون نوشتن خط دانسته باشند که اگر
در واقع بحسب زعم شیاطین خط نوشتن و خواندن ندانستی
چه حاجت بودی که حق تعلم بالقلم صنعی کتابت اد کردی و ذکر همین فرمودی
که جای قلم صور نیست در تمامی وجود من اوله الی آخره صنع نوشتن
از برای آن فرمود که مبطلون در شک و گمان نیفتند که حکم سخن اوست
که می نویسد سخن او نیست بلکه او واسطه بیش نیست [illegible] خداوند
کلام و ملک علام [illegible] و مخلوقات با جمیعهم و السلام [illegible] فرموده و رحمتی
وسعت کل شیء فسأکتبها للذین یتقون و یؤتون الزکوة والذین
هم بآیاتنا یؤمنون الذین یتبعون الرسول النبی الامی [illegible] آیه
آن رحمت خود را که بر همه شیء وسیع است از برای تابعان رسول نبی امی
از برای آن نوشت که ایشان بر خلاف زعم شیاطین [illegible] خط
و احاطه آن رحمت را از آن [illegible] بر جمیع اشیا محیط
و وسیع و منبسط به بینند که حق خدا [illegible] کاینات و موجودات و
مخلوقات [illegible] امتان و تابعان رسول نبی امی را [illegible] فرموده اند

در ربع ی

در ربع ی [illegible] حق خاطر قبض خواند از آن [illegible] اعتقاد [illegible]
صدق الله العظیم [illegible] از لفظ امی [illegible] خواندن
و نانوشتن تصور نکنند [illegible] آخر قرآن [illegible] و بطنه
الی سبعة ابطن صدق الله صدق رسوله والسلام [illegible] آن رحمت [illegible] حکم
آنکه بهمه شیء رسیده بود و حق [illegible] تا آن روز اول و در سفید بود که [illegible]
بزرگواری او فرمود [illegible] مخلوقات دیگر که و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین
لاجرم آن رحمت را از جمیع [illegible] و تابعان از برای امت او و تابعان
ای رسول نبی امی رحمة للعالمین می بایست [illegible]
توانند خواند و از [illegible] هدی للعالمین [illegible] رحمة للعالمین رسیدن
والحمد لله رب العالمین [illegible] اسم اعظم حق خداوند علام و ملک علام [illegible]
در نصف اول قرآن در سوره الم ذلک الکتاب [illegible] ولولا
فضل الله علیکم و رحمته لکنتم من الخاسرین و در سوره [illegible] از آن
جهت که [illegible] بود ختم شد قوله [illegible] ولئن شئنا لنذهبن بالذی
اوحینا الیک ثم لا تجد لک به علینا وکیلا الا رحمة من ربک ان فضله
کان علیک کبیرا از برای [illegible] بیان فاوحی الی عبده ما اوحی [illegible]
[illegible] اول بود [illegible]

از جهت قرار گرفتن بعد او در نصف آخر قرآن است اسم اعظم از سوره
نور ظهور کرده ولولا فضل الله علیکم ورحمته وان الله تواب حکیم الی
لیجزیهم الله احسن ما عملوا ویزیدهم من فضله والله یرزق من یشاء
بغیر حساب و در سوره مزمل ختم شد بهم با صلوة که و آخرون یضربون
فی الارض یبتغون من فضل الله و آخرون یقاتلون فی سبیل
الله فاقرؤا ما تیسر منه واقیموا الصلوة وآتوا الزکوة واقرضوا الله
قرضاً حسناً وما تقدموا لانفسکم من خیر تجدوه عند الله هو خیراً واعظم
اجراً واستغفروا الله ان الله غفور رحیم یا ایها المزمل جبرئیل
بوجهی از برای آنست که صلوة بعد از آن موجب است که حق رسول نبی
امی علیه الصلوة را برده بود و او فرمود وقد تقرر عنده الله بانه نبی
بود قم اللیل از برای آن مامور به برخاستن شب بود که حق بعد در
آن سواد وجه ادا کند ته رکعت مثل سوره او را آن سوره که حق
در آن شب مبارک از رحمت الله او حق روزی شده بود و الهام
حبیب الله صلوات الله علیه از آن وجه که رسول دوری نبود
صبح او شق قمر بود و چون نور ذات صفات از الحکم
ولقد آتیناک سبعاً من المثانی در حرم قطع مشاهد فرموده بود
در قیامت

در قیامت نیز وعده روایت نیز دو بعثت آنه فرمود و از متابعت انبیا
رسول امی وعده بهمه اهل بهشت بابی بود که با بهای قصر سبعم در
بهشت روند و چه سالها باشند والحمد لله رب العالمین ابطال
تحقیق بدانکه خداوند عالم را عبد حقیقی هست و عبد مجازی هم هست
اما آن عبد که بحقیقت عبد باشد در اصطلاح شرع آنست که بر وی بیع
و شری رفته باشد تا آن عباد حقیقی که حق احدیت آیه است از سایر
عباد مجازی ممتاز گردانیده است جدا شوند بدلیل آن آیت که فرمود
ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم واموالهم بان لهم الجنة ابطال
در بابی که این مؤمنان نفس و مال عزیز و نفیس باشند که حق خداوند حقیق
جنتی را که عرضها کعرض السموات والارض است در عوض آن نفس
و مال دهد و شاید که آن بنده مؤمن منور خریدار را دانا
و مجبور عاشق و واله و نگران خود بیند خنج و ناز و کرشمه نماید ابطال بود
بتر عظمت وجلال حق این بنده مؤمن رسید که در بیع و شری آمد
و جان و تن خود را در راه خدای خود بداد و از جهاد و انبا باز نماند در
بافتاد در آنکه آن حقیقی بکند که بیشتر از ظهور مسیح ابن مریم صلوات الله
علیها انبیا خبر داده بودند که دختر بکر بسر بیاید که نام او خدا با باشد

اجون او بیاید دین و مذهب و ملت همه یکی شوند و همه خلایق خدا
شناس شوند پس که از میان خلایق دشمنی شود و بچه در گهواره
[illegible] خداشناس شوند و دیگر بتعلیم و تعلم حاجت نباشد
چنانکه گفته بودند که بچه در گهواره خداشناس شود که مسیح ابن مریم
بود که دران کرت اول که آمد یهودان بجنس اللیل او را نشناختند
نشانه و نشانه انبیای ماضی را در وی نتوانستند دید که ع مریم بکبر
صلوات الله علیها در جوان بنگران اشارت بوی کردند که لبدی نیز
تر از نفس خود فرمود و منکران گفتند که کیف نکلم من کان فی المهد
صبیا که روح خدا کلمة الله بود در همان مهد که خبر انبیا بود که بچه دران
حالت خداشناس باشد این که ع مسیح فرمود آتانی الکتاب و جعلنی
مبارکا این ما کنت و اوصانی بالصلوة والزکوة ما دمت حیا
این حجت در ین حالت بالقوة با وداد بود بغیر کتاب و بود او
که اگر بچه را در گهواره صلاحیت خداشناس نبود که ع مسیح
در مهد این همه اشیاء خداشناسی نگردی و چون خود شناسی
کرده که نکردی که صبیان دیگر را همه از وی در مهد گویا باست
شد و از روح او زنده کردیدن و خداشناس شدن و حیات
جاوید

جاوید از روح خدا جاودانی پیدا کردن که عبارت ازین مقامست
که فرمود لا یذوقون فیها الموت الا الموتة الاولی و وقیهم عذاب الجحیم
فضلا من ربک ذلک هو الفوز العظیم یعنی اگر در مهد نیز با کلم
صلاحیت این معنی دارم که از فرمان کلم و صلوة و زکوة در وجود آید که در ین
حالت جامع جانب ما سبق از الخلاف زعم ناشناختان که میگفتند کیف نکلم
من کان فی المهد صبیا و حال آنکه در کتاب انبیا و ایشان خبر بود که زمانی بیاید
که صبی در مهد خداشناس باشد اما از آن وجه که فهم سخن انبیا خود
نتوانستند کرد لاجرم انکار میکردند و بدروغ میرفتند الی هذا و کذالک
یفعلون انی عبد الله آتانی الکتاب چون دران حالت که الله بنده خود
کتاب داده بود و شک نیست که کتاب بی سخن و تکلم نخواهد بود و حال
آنکه کتاب او عبد الله آن [illegible] او بود که با دیگر امت فرموده بود
و چون در واقع خدا اسماء حقیقی بود که بلغت ایشان عیان نوشته
که حرف و نقطه است با آن مناسبت از برای تحقیق و تصدیق انبیا
بشارت عبد الله گفته که [illegible] نقطه است و در حقیقت همان عیان
نوشته که گفته بودند که اگر ع مسیح ابن مریم را کلمة الله میگویند عیان
نوشته اوست و اگر روح الله میگویند همان عیان نوشته است که از برای انام

دین خاتم انبیای خود ظهور کرد حضرت آدم بود که ابجد بار
کرد در هر سه اسم خدا با وست چنانچه ابجد بار را که چنانچه خود خود را
فرمود عبدالله گویند یکان در حقیقت عیان نیست بالحقیقه عیان نیست
و در مرتبه او سی حرف و نقطه ظهور کرد که تا پایان کرد و حضرت آدم
است حضرت آدم راست همان حرف ازل و ابد یعنی ذات
صفات خودش باشد والحمد لله رب العالمین • در کشف انبیاء خاتم
آنکه او را عیان توین دیدند یعنی خدا را با ظهور روح کلمة الله بود که در عالم
کشف شاهده فرموده بودند که چنانچه ظهور کرد بیان بشر فرمود سخن
انبیای خود را • چون کلام حق از حق نبود • بتو صدا را صلاح جمله
جانوران که در انجیل نیز چنین فرمود که اول چیزی که از آسمان آمد سخن
بود و من آن سخن بودم چون او سخن بود و خدا با آن سخن بود پس خدا با
یقین او باشد و بس • مثلا اول کلامی که در مهد بر زبان مبارک عیسوی
حضرت مسیح الله بر آمد انی عبد الله بود تا اثبات قول صدق انبیاء پیشین
کند که گفته بودند که عیسی در گهواره خدا شناس شود چون زبان منفصل از
خدای • حضرت مسیح با آن صبیان دیگر جواب رسید از برای آن او پس در جواب
کرد و این که فرمود یکلم الناس فی المهد و کهلا و من الصالحین
آنچه در مهد

آنچه در مهد گفت از آن صفت کتب بنا ام الکتاب گفت و آنچه در حالت
کهلی با آن کتاب ترجمه گفته که بعد از نبوت بر وجه او ظهور میکرد نه بدلیل
که الامر من قبل و من بعد و وجیها فی الدنیا والآخرة یا ابن اعتبار
که از کتابی که تعلق به نیا داشت سخن گفت و از کتابی که از خواص اهل آخرت
~~[illegible] بود که از کتابی که تعلق به نیا داشت سخن گفته بود~~ من سخن
فرمود و یومئذ یفرح المؤمنون بنصر الله ینصر من یشاء که ظهور نمودند
روح بنا شد از نصر الله در این روز که دریابند که بتمام رسیده اند که دیگر
بتعلیم و تعلم معلم احتیاج ندارند از برای آنکه از نفس عیسی دم دم او دارد که
معنی فو کردن اثر که النفس سواد الوجه فی الدارین که من قبل و من بعد اشاره
با بیان دو سرّ است ذکر شده اند که لا یحتاج الی الله در شأن اثبات
الطالب در یاب اگر ادراک داری و مناسبت سخن انبیاء پیشین را بدلیل
لا نفرق بین احد من رسله به سخن خاتم انبیا صلوات الله علیه و علیهم جمیعا
بیان که از کجاست که اگر خدا و بود کلام که حضرت کلام است که [illegible]
تحقیق این توحید از کجا توان کرد و چون ممکن باشد که خود فرمود ولا یحیطون
بشیء من علمه الا بما شاء • مثلا اینکه بعد از مهد و کهل و من الصالحین
فرمود در این محل یعنی اسرار حق دریابند نور حق صالح صالح را ای جوان

از خلفاء با قائماً بالقسط دان صدق الله العظیم چنانچون که صبح ازمنه
حطام سخن گفته و از بعضه اخبار نیز در کیفیت تکلم فرموده در بین جامع
ارض الحان از برای آن بود که از طریق عدل و قسط بر حفظ آسوا اسرار گرد
تاان چه کتابت الهی که ثبت نزده شوند و با شان نزده جملگی جود تا
کتابت الهی نسیم ازلی ابدی مزین شوند که قایم بذات حق و کلم
بزل و خداوند لایزال است و این که فرمود یوم تبدل الارض غیر الارض
در بیان حمل تبدیل ارض را از عدل و قسط در یابند که پیشتر از ظهور
حی صبح که خلیفة الله المهدی که در لفظ حدیث آمده است عبارت از وجود
اصل موجودات اوست این ارض مملو بجور و ظلم بود که در زمان او ببدل
و قسط که ضد جور و ظلم است بدل شد و میشود لاجرم حق آنکه فرمود در
باره ارض که والعاقبة للمتقین و یورثها عبادی الصالحون
تلک جنت که وقت که ارض تتعلق باین دو قوم بحکم و دیگر بدل
شده باشد و شود بغیر آنکه پیشتر ازین بود که پیشتر ازین چنانچه جای جور و
ظلم بود تعین که دوزخ بود که در حدیث آمده است که دوزخ در زمین
است و تمامی شیاطین چون فهم حدیث نکردند از برای آنکه از سمع معزول
بودند این حدیث را تمسک خود کردند و از سبب در نیافتند در بئس
المصیر

المصیر و سفل سافلین از رفتار ... زمان که مفسد ...
حیات ماندن و قسط ... در ... و از نجاستان و رجس اهل جور و ظلم
پاک شد جای متقیان و عباد صالح شد لاجرم آن دوزخ بدل بجنت شد
که این مقام بود که خبر داد از متقیان در کلام تنزیل قوت جلیل که
و قالوا الحمد لله الذی صدقنا وعده و اورثنا الارض نتبوأ من الجنة
حیث نشاء فنعم اجر العاملین و ازین مقام بود که حق حبیب النبی
خبر فرمود که در فرصت حق رحمان قدم خود را چون در دوزخ نهد از
دوزخ سبزها به مهر و جان ... جنت سبزه زار را میگویند و ...
بشت الا بروجه ... و تمامی موعود جنت گشته یعنی رحمان در روزی
که قدم در دوزخ نهد و آن دوزخ را بتوبه سبزه بدل بجنت کند از ...
که در درک شیاطین که فهم سخن بنی آدم که حق انبیاء الله صلوات الله
علیهم نکرده بودند ان هذا ارض که جنت است دوزخ بود که این
زمان ... آن ارض بدل شد ... روشن آنکه قدم فرمود
که ... در جنت وجود اسم ... آنکه فرمود که قدم در دوزخ نهم که
نهد ... شیاطین تصور دوزخ کرده اند ما ... از ... قوم
خود جنت ... که ... است و سبز ...

نه قدم است که باز بر صورت جهان مخلوقست که خلقش کرد الرحمن علی العرش
استوی که فرمود قدمیه من ارض الی ... که با آن دو قدم ... کعب
متصلست که قبل الله الکعبة از آن کعبه حبس اینجا کعبه کرد ...
که باز آن کعب متصلست بساق که فرمود و جز ... ساق از ... روز ... یوم
یکشف عن ساق و یدعون الی السجود فلا یستطیعون خاشعة ابصارهم
ترهقهم ذلة و درین ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
آن ... [illegible]
و قدم و کعب و ساق ... [illegible]

سالها از حکم

سالها از حکم ... که سجده از تقلید کرده بر زمین ... صدق الله العظیم
تحقیق انبیا و اولیا و عاشقان آن وجه و قدم و کعب و ساق که و قلیل
من عبادی الشکور ایشان عباد بودند که از غایت شکر که از جنس ...
بوده اند آن سجود را دریافته و دانسته بطوع و رغبت میکردند و جز ...
نظر را چنانچه دریافته بودند با بنای جنس ... دگر اخوان آینده
ایشان بودند ... روشن ... که
... و قلیل من عبادی الشکور ... که از سجود و نماز
ایشان در وقت نماز خبر میدهد که وقد کانوا یدعون الی السجود
وهم سالمون سالم چگونه نباشند در ... روز که در وقت سجود ...
در دار السلام کرده اند که از آنرو که دار السلام است در شان او
که حق فرمود و من دخله کان آمنا والسلام علی من اتبع الهدی کعبة الله
از آن وجه که خانهٔ خداست و حاجیان که میروند تا طواف آن خانهٔ
خدا کنند اول بحجر الاسود میرسند و سلام بر او میکنند و آغاز طواف
از او میکنند از آن وجه که خانهٔ خداست بحسب ظاهر بایستی که با آن
فرضیه سلام حاجیان بر خداوند خانه بودی که حق الله است ... رسول
الله علیه الصلوة والسلام فرموده اند که خدا را سلام میکنند که او سلامست

تا ایطالب سر حقیقت اشیا بدانی از روی یقین که سلام نو بر ان حجر الاسود
کردن از برای چه حلیفة الله است که چون آن حجر از جنت آمده است
وهم در انجا که عرفانست زوج خود را عارف شده است چنانچه زوج
او نیز در ان موضع مبارک عارف او شد از برای این هدایت چه الهی
چه ه در تمی ع ه فرموده اند قوله چه ه بوسیدن آن و سلام کردن
بر آن که مآل آن صورتست انسانست صدق الله العظیم ای عاشق جهانی
هرگاه که مشرف مکه معظمه مشرف شوی و به تلاوت آن موضع محرم دو
شوی که مینر باید قوله چه آه چه فرمانست از نیا عاشق صادق تا آن
عالم عاشق که بعض صفات معشوق را معتقد باشد و بعض را نا معتقد
الآیه صدق الله العظیم تا انجا که در شان بد حال ایشان ختم با من آیة
مینمایند که اِنّ اَعمالَهم سَیئةٌ یُشهِرُوا بِها و اِنّ اَعمالَهُم حَسَنَةٌ یُنَزِّهُوا
بِها خیرُ الدُّنیا وَالآخرة که ذلِکَ هُوَ الخُسرانُ المُبین از لوازم انسانست
ای عاشق صادق هرگاه که درک این بیان الهی کنی از روی یقین در یابی
که زبان کار دو جهان از نیا بیان الله چه ه بوجه خاص شیعه بنا مان جعفریند
که ذات الوهیت را در مقام چون و چرا داشته اند که میگویند که اگر بنده را اختیار
نداده باشد او را در مواخذت و خطاب کند ظلم کرده باشد از روی

یقین

یقین حسن الدنیا و الآخرة چه بوجه خاص شناس شناس ایشانند که در این جهان
نابود شدند در میان فرق مسلمانان از هر جنس هیچ عزت و حرمتی نیافتند تا
باظهار مذهب باطلة ایشان را تا غایت کاری از پیش نرفت بلکه
هر روز که بر آمد ایشان خوارتر و ذلیلتر و مغلوبتر شدند و زیاده
شدند بلکه کم و کاسته شدند و در ان جهان خود با ذله و در این
جهان بذله بتظلم و عزا بشدند از برای ایشان و طلبهای ایشان آماده
و مهیاست تا جرم در شان ایشانست از روی حقیقت نه مجاز که حق جود
ذلک هُوَ الخُسرانُ المُبین از دارچه شهر که بحکم حدیث و بیان الهی
چه ه در صورت کبوتران سبز در آیند هرگاه که ایطالب اسرار الهی
ادراک بیان نادر چه فرمود که زهرا و بیاکه سوره بقره است و آل
عمران در صورت مرغان در آیند در قرآن چه ه که بیان سجده و حبیب
خود مینمایند قوله چه ه واسجد واقترب رو بطرف کعبه کرده نصد طالب
که سجده آدم وجهه مما تربت الکعبة الآیه صدق الله العظیم ایطالب الله در
که حق الهی بنی آدم را که فرموده است که سجده کنید آن امر ستره شیطان
عنید بیدین بدرا که دو او قبول نکرد از غایت بی ادراکی و کم
فهمی و قرینه روشن آنست که اگر در نماز ند و اگر در غیر نماز چون

چ

[illegible]

باید سجده رسید بذا ابتدا رود در یک جا آن را باید کرد در سجود آمدن

که آن جا ان را سجده کرد در سجده موضع نکنند وجه سجود ملائکه است

که بواسطهٔ آن سجود در مقام قرب خود بمانند که اگر این سجده منحصر به

از برای روی آدم بود پس چنانچه زعم [illegible] شیاطین است بایستی که چون

سجدهٔ از برای الله تصدیق میکنند هر دو بر آن که کردند پس باید

بودن و حال آنکه همه حال ممنوع است * مسئله اگر سوال کنند که

عورات را در نماز قضا نیست در حالت حیض و روزه را قضا هست

سبب چیست جواب آنست که [illegible] در میان نماز و روزه که وضو

شرط نماز است بخلاف روزه و در وضو اول [illegible] باید شست

که اصل وجود است که تمام وجود نسبت باو دارد در حکم تکرار وضو اندود

عورات را در روی جمیع صورت نماز است تمامی نیست [illegible]

[illegible] از بیان آنکه حاجی چون

در احرام میرود و مباشرت حلال او بر او حرام میشود از برای آنست

که آنست لذت مباشرت او نیز بر او حرام است دران حالت یعنی قصد

هیچ حیوانی نمیتوان کرد فی الجمله و چیست از برای آن از لباس دوختنی

نیز عریان میشود چون در حالت احرام برهنگی را اختیار کرده است

همان که

همان که بروزه باشد و صید نکند و ترک مباشرت حلال نیز کند

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ... بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها

الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم وایدیکم الی المرافق

وامسحوا برؤسکم وارجلکم الی الکعبین وان کنتم جنبا فاطهروا وان کنتم

مرضی او علی سفر او جاء احد منکم من الغائط او لامستم النساء فلم تجدوا

ماء فتیمموا صعیدا طیبا فامسحوا بوجوهکم وایدیکم منه ما یرید

الله لیجعل علیکم من حرج ولکن یرید لیطهرکم ولیتم نعمته علیکم لعلکم

تشکرون ای آدمی در بیان بخلاف دیو لعین منکر طیب پاک که این همه

را که خدا وند پاک بر تو میخواهد که تمام کند آنست اول بآب وضو

میکردی وجود را پاک میکرداندی تا متابعت آن حاصل کنی که رو

در خانهٔ پاک کنی و در نماز و در سجود آیی در بعض اوقات وجود

آب را که آلت پاک بود از تو نایافتی میکرداند تا خاک پاک را قائم

مقام او کرداند و با تمامهٔ پاکی خود را بر تو تمام کرداند که شیطان

لعین منکر نجس العین از آن شد که در جواب جلال حق

انا خیر منه خلقتنی من نار وخلقته من طین گفت چون از این دو

پاک سر به سجده نجس العین شد و مخصوص شد بایستی خطاب فاخرج منها

فخمیانه نمازه طور [illegible] دیگر [illegible] سیدنا [illegible] وحی الله [illegible] و دیگر [illegible] وحی [illegible] مسح [illegible] طیب [illegible] نجس [illegible] خشنود [illegible] شیخ [illegible] وحی الله [illegible] تیمم [illegible]

ز و عار و فخر

فین از ستیح کرهیه نان آب و خاک بود که ان جنس حالیا بود

از نار داشت لاجرم حق بعد از فاخرج منها فرمود از غایت قهر و غضب

الله خود که فانک رجیم و ان علیک لعنتی الی یوم الدین و لقد

کرمنا بنی آدم و حملناهم فی البر و البحر و رزقناهم من الطیبات و فضلناهم

علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا رجالب از قرینه کرمنا که بنی آدم اند بنا بر

شناس که حق مسجود ملایکه است اجمعین اشان که همت اعتبار

کرده اند و فخر خود را در ان صفت پیدا نند و حق رسالت فرمود که لا صلوة

الا بفاتحة الکتاب یعنی جز ادت فاتحه بی آن صاحب نماز چون قرات

نباشد حق نباشد و چون حق نباشد ناچار ایشان را در تکلم باید

آمدن از عذاب آتش انتش و ان انا من العالمین باید گفت اعوذ

بالله مع ذلک بدلیل کان الله و لم یکن معه شئ چون عبارت از

اشیاء محسوس و نامحسوس ظاهر و باطن سماوات و ارضین و خلق

الله بهزار سال پیشتر از خلقت آسمانها و زمین در قرادت طه و یس

بوده است که از نه حکم بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ خود

زمین قرادت خود بوده اند چون فرماید خبر صادق که و لم

یکن معه شئ از ان وجه که کلام صفت متکلم است و صفت عین

بید دلت والسلام حق جز مکه کان علیه عرش خود الرحمن

لا ذل لا لیلا و لا نهارا که صدق رسول الله از قرینه این حدیث معلوم میشود

که عرش خدا پیش ازان ایام و لیالی خواهد بود و در پیرو روز آخر صدا و اول

برصاد بود که در یا بود در ایام ابو ی عاشقان و مر الله از بنیا قرینه روی

حدا را با لعذاب و العنی ایمه استند که آن عذاب و عشی رحمانند و یکی عزیز

عرش رحمانند از برای آن بعد از کهیعص طه آمد که ذکر جلیل الرحمن علی العرش

استوی الجاست و صفا بهشت در مراتب حروف چهار دیلم است که به آنها

صورت دار بود در دو حرف خود از درون جمله لا یسمعون فیها لغوا

و لا تاثیما الا قیلا سلاما سلاما در کلام تاویل حق حلیل حق است از بنا حسی

کردن بهشت که فرمود کوس سجان زد صور کاینات هم از روی ذات

و از روی صفات چون گوش بهشتیان بغیر از سلام حق چیزی دیگر نشنوند

از برای آنکه بغیر سخن چیز دیگر موجود نخواهد بود لاجرم لا یسمعون فرمود

و بغیر از سلام که ذات حق وجود مطلق است چیزی دیگر نبود

چون در کلام موحدان بغیر از خدا نباشد که شان بغیر از قول سلام

تنفود دکر نمود و هو السلام المؤمن المهیمن العزیز الجبار المتکبر سبحان

الله عما یشرکون هم لیل و ظلمت لیل عند الله درجه با به است فرمود

لیلة القدر خیر من الف شهر زهی لیل ظلمانی که از هزار ماه بدر نورانی
بهتر است از برای اهل خود در هر [illegible] ظلمت ابادی که صفا ظاهر از دوست
نور محض است دوست داند قدر دوست آنکه در حدیث آمده است
که رحمن قدم در دوزخ نهد و مکیده و زحمی در دوزخ نماند حکمت چه بود
که الله نفرمود که قدم نهد که در قدم حمراه است [illegible] رحمن فرمود از برای
آنکه قدم رحمة را که رحمن از برای آن رنجه میکرداند که از غایت رحمت [illegible]
در دوزخ نماند و ملکه دوزخ را که تا غایت [illegible] با جمیع [illegible] دیگر
وجود ارض [illegible] ستند بدل بجز دوستی نعیم کرداند و حال آنکه
این معنی را در اسم رحمن بیشتر مشاهده میتوان کرد که در الله که الله اسم
ذات است و در وی ملاحظ رحمت و غیره میتوان کرد و رحمن اسم صفت
است و در رحمت این جهانی و آن جهانی مبالغه در وی بیشتر است که
کلمه رحیم موضوع است از برای رحمت این جهانی رحمان مفهوم
از برای رحمت این جهان و آن جهانست بنا اول آن بود که چه [illegible]
فرماید که چه رحمن قدم در دوزخ نهد تا از غایت [illegible] عنایت
او از زمین دوزخ سبزه بروید تا آن دوزخ [illegible] شقاوت
بدل به بهشت آبادانی شود که یوم تبدل الارض غیر الارض والسموات
مطویات

مطویات بیمینه ناچار چون نقدم رحمة رحمن قدم را بدل کند تخت سموات
را نیز همان رحمان بیمین خود کند با وجود آنکه در باره زمین نیز بدست فرمود
که والارض جمیعا قبضته زانکه قبضه بوجهی همان قبضه است که [illegible]
الله قال [illegible] را از جمیع روی زمین جمع فرمود که دستجات و تعاریف [illegible]
شد این که [illegible] از موسی کلیم علیه السلام سوال کرد که و ما رب
العالمین و کلیم [illegible] در جواب فرمود که رب السموات والارض و ما بینهما
ان کنتم موقنین شرط فرمود در معرفت رب العالمین از آن جهت بود که
در شان او خلیل خود فرمود و کذلک نری ابراهیم ملکوت السموات
والارض و لیکون من الموقنین گفته بود که در [illegible] الله [illegible] فرموده
اند که هر کس که ملکوت سموات و ارض برسد از موقنان باشد و
اذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و اشهدهم علی انفسهم الست
بربکم قالوا بلی که از آن بنی آدم که شاهد نشد خود از [illegible] رب
العالمین [illegible] شده بودند [illegible] خلیل الرحمن بود که از ملکوت [illegible]
از حقیقة [illegible] و اندازه [illegible] خواهد بود [illegible] موقنین [illegible]
[illegible] بود که خلقت آسمانها و زمین و خلقت نفس خود برسد [illegible]
که در شان ایشانست که فرمود ما اشهدتهم خلق السموات والارض و لا

خلق نفسهم سبب آن شرط که حق موسی کلیم فرمود که انکشتم دو قتنین بینی اگر
ملکوت آسمانها و زمینها و ما بینها برسید رب خود را بحقیقت بدانید که خلقت
آسمانها و زمین و ما بینهما در شش روز کرد که چهار بار بیست و یکبار
است و آن حق که در کار صدور یک بار بیست نهار شانزده در ماه رجب
که ظرف قرآنست که الله در شبها هر با اکل و شرب فرمود و مباشرت و در
روز صوم که عبارت از عدم اکل و شرب و مباشرت است فرمود در ماه
از آن جهت است تا مباشرت شب دلیل کتابت سواد وجه کرده و روز
که روزه دارند دلیل آن کتابتها را بیاض روی باشد در تحقیق اینکه
از فرامین دیوان رسید که انبیاء الله و خاصان حق الله با طلب حضور بیشتر
در شب جمع میشدند اغلب بعثت که میفرستند که عند الله آن شب که ظرف
عظیم واقع شده است بهتر است از هزار ماه که بتوان نمند در هر ماهی یکی بدیع
تا معلوم شود از بیان اینها حق که آن لیلة قدر از آن جهت که اندازه و را
قدیم حق علیم که تا روسع بهتر از هزار ماه در آسمان که بواسطه
این قدر عند الله لیلة مبارکه بود که چهار ... سواد ظلمانی او
صورت چهار ده که بنورانیت او شده است سبحان ...
الر کتاب انزلناه الیک لتخرج الناس من الظلمات الی النور
باذن

باذن ربهم الی صراط العزیز الحمید تا آن چه بر حق بواسطه آن صراط
عزیز حمید به بهشت شود و سر اینکه الرحمن علی العرش استوی ظهور
کند و پدید آید بنحوی روشن شود که این وجهست که عرش است که استوای
رحمن که ... ازلی ابدیست بر وست که فرمود له ما فی السموات و ما فی
الارض و ما بینهما و ما تحت الثری ای طالب اسرار حق پروردگار کردگار
مالک روز شمار اگر میخواهی که از روی تحقیق و تعیین و بی شبهه و گمان
بدانی که بهشتی در بهشت و دوزخی در دوزخ خالدین فیها ما دا
مت السموات و الارض چونند جاوید الا ما شاء الله خدای ... بخوان فیه بینه
که از آن دو گروه کدام مانند که اسامی ایشان مذکور است یعنی بجز حق
و بعض بکتابت چون این دو فرقه در جای درآمدند که آنجا بغیر از
خدا جاوید نیست میتوانند بود که بوجهی خطر و ف نیز خالدین باشند
اما در الا ما شاء الله معنی غریب هست که می شاید که از بیرار آن باشند
تا مرتبه اصل بر فرع لازم آید یعنی ظرف و مظروف کل من علیها فان
و یبقی وجه ربک ذو الجلال و الاکرام ع حکمت الله در آن چه بود
که چون حق دابة الارض ظهور کند و خلایق بی ایمان از خوف او
در نماز دور و دراز گریزند و او گوید که من شما را چرا ایم ...

شکستن بود در این حالت بجای خود شکستن فرمود اتیته عصا
ح موسی کلیم که با او بود در این بود حال معلوم میشود که ح د به جنابش کلمة
الله و روح الله بود کلیم الله نیز بود و موسی کلیم الله کی بود که تیر
نوح کرده بود چون ظهور ح دابة الارض از ارض جوم النجم عوا
بود بین شیخ بحال او کرد اول بعد و آن کسر نوح نیز بسبب
پرستی قوم بی ایمان بود که اول با ایمان بودند جنابش قوم روز خارج دابة
الارض را که روی شان سیاه شده بود اکفرتم بعد ایمانکم شنیده بودند قوله تعالی
کلوا واشربوا هنیئا بما اسلفتم فی الایام الخالیة بعرینه ایام
از ایام صوم رمضان باشد که در لیل او ح سی من الفاظ کلوا
واشربوا فرمودنا معلوم شود بر خلاف زعم اهل ظاهر که این کلوا واشربوا
خصوصیت بعد از خرابی بدن نیست ح الله ح ذکر در سوره
کهف که فرمود انهم فتیة آمنوا بربهم وزدناهم هدی که در تفاسیر
آمده است که آن جوانان هفت جوان بودند که هشتم ایشان
کلب ایشان بود و معنی آن هشتم را از وزدناهم هدی باید یافت
که صلوة درست بعقیدة انیه یا تحت است و بصباح که نقطه آن
رو که مرکزیت جای او در وسط است که ظهور حق استوا از
که صراط

که صراط مستقیم ست که جای خداست که فرمود وربطنا علی قلوبهم
اذ قاموا که قوام آن خط استوی از آن نقطه قلب است و از روی
مرکزیت در قلب بیان دارد که چون آن جوانان که از آن نقطه
خط استوی برخیزند در بیان وزدناهم هدی آمده در یوم خروج
بگویند که ربنا رب السموات والارض لن ندعوا من دونه الها لقد قلنا
اذا شططا چون اصحاب کهف را که جوانان فرمود ان
از روی تشبیه کنند که آن جوانان هفتند وجه دارد که آن هفت
کتابت بخصوص جوانانست در بهشت بواسطه آن کتابت سبع مثانی
چارده سال خواهد بود الذی ح رسول خدا علیه الصلوة والسلام فرمود
که هر که سه آیه از اول سوره کهف بخواند از شر دجال لعین ایمن شود
بوجهی دیگر سه آیه از برای آن فرمود که اهل هفت باب است که دجال
لعین امتناع در وقت خروج ندارد که بحکم حدیث و بیان الله ح ه
مکتوب بین عینیه ک ف ر فرمود تا معلوم شود که هر کس که بدین
سه آیه را بخواند از سوره کهف از شر دجال لعین که از تین سه آیه
در آن هفت باب مدخل ندارد اما بر دو سه حرف از الجنة
که بوجهی هفت صورت دارد و دو عصمت از دست دجال

وشیطان وابلیس لعین در کشیده است و بر کنار واقع شده
اند و در کهف اند از آن سه حرف دجال و شیطان ابلیس لعین [illegible]
ببیند بظاهر [illegible] در اشیان مید خلافت بجای [illegible] مراد در
ام القری حد خلافت بجهت آنکه جای همان مفتح طور است پس
باین وجه جبینه دام القری و سدرة المنتهی یکی وجود باشد بدلیل
رایت ربی لیلة المعراج فی احسن صورة که بیان فرمود فی حق نقطه
در [illegible] الله [illegible] چنین باید که مفهوم عبارت ربنا [illegible]
دون کلامیست که غیر کلام خدا باشد و چنین باید که بدلیل [illegible]
[illegible] فلن اکلم الیوم انسیا از این مراتب [illegible] این چنین
روی مینماید که چون نقطه قدیم بوجه الله [illegible] در ماه مبارک رمضان
نزول اجلال فرمود که سخن پنهان و در فرست از این ظهور این چنین
[illegible] الله [illegible] در این ماه مبارک صوم فرمود که [illegible] در [illegible] خواهد
بود تا نقطه قدیم که بوجه نازل شد بر هر از آن کتاب [illegible] ظهور
کند که در اینجا نزول کرده است انا انزلناه فی لیلة القدر وما ادراک
ما لیلة القدر لیلة القدر خیر من الف شهر تا [illegible] بر نقطه حاکی و
باکی او کند که وجود لیله از وست برخلاف اسمان که کمان ماست

یح آدم

[illegible]

یح آدم حاکی باقی باشد راین تعظیم سجود ملائکه بمواجه بود که بساط [illegible]
و مطلع بیت تنزل الملائکة والروح فیها باذن ربهم من کل امر سلام
هی حتی مطلع الفجر تا [illegible] رسول نبی امی که سید کائنات و اصل [illegible]
صلوات الله علیه وآله حق قدیم را بوجه الله از آن کتاب [illegible] کلام
و زبان بخوانند و از خط خود بخوانند که لا تخطه بیمینک بلکه از خط اصل
که خدا نوشته است بر وجه ابو البشر [illegible] بخواند که این باین اعتبار
اصلیح آنست صلوات الله علیه و اولاده الطاهرین در نواحی
خوی یوم الاثنین رابع رمضان المبارک سنه تسع عشر وثمانمایه [illegible]
مسئله [illegible] در وفات مرد که زن را چهار ماه و ده
روز از زوج دیگر باز داشت بوجهی میتواند بود که بهم مناسبت
شهادت ایشان باشد و در بعض از میراث که از حال شوهر نصف نصف
می برند از برای آنکه چهار ماه و ده روز نصف نه ماه حمل است
و اینکه چهارده روز دیگر از نصف نه ماه کمتر است آن را از حساب
کماهی ماه در یابند که در تفاسیر منقول آمده است که حبیب الله [illegible]
صلوات الرحمن علیه با ازواج مناظره واقع شده بود تا [illegible] از ایشان
یکی را مفارقه اختیار فرمود وجه بیست و نه روز تمام متوجه

حرم پاک خود شد چنانچه زوجه او از و سؤال کرد که یا رسول الله چون

بودید که یک ماه این مفارقت اختیار فرموده اید کرد و فرمودند بلی آن

حرم او در جواب گفت که من از آن روز تا روز شمردم تا امروز بیست

نه روز است حبیب الله صلواة الله علیه در جواب فرمودند که چنانچه

ماهی سی روز است و نه روز نیز هست و تنها نیست که چنانچه در

کار خیر تقصیر و تأخیر اولیست در کار خیر تعجیل اولیست والحمد لله

رب العالمین هاتی ح قوله کرسی حق وجه پاک احمد است

آیة الکرسی کواه سر مد است ٭ و صدق الله العظیم که از این قرینه

روشن صادق است که آن یکی مصرع فرموده اند قوله ٭ بیت

چون پالان اشتر در عرب ٭ و حال آنکه پالان را وجود از پوست

کرسی الله ح ق وجه پاک ح احمد است صلواة الله علیه و این که حق این مصرع

بر قول صدق خود آیة الکرسی وجود محمدی را شهادت می آورند

بدلیل وسع کرسیه السموات والارض قرینه بغایت نجات روشن

است از آن جهت که هم در شان این وجود از قدم اسبق از وجود ها تا

فرموده بودند که لولاک لما خلقت الافلاک صدق الله العظیم و لله

بسم الله الرحمن الرحیم سبحان الذی اسری بعبده لیلا من

المسجد الحرام

المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله لنریه من آیاتنا انه هو السمیع

البصیر الطالب اسرار الهی در باب به در تمامی کلام تنزیل ح ملک جلیل ح آیه

بعد از سمیع کان علیم می آید کاه بصیر چنانچه درین سوره جلیل

القدر عظیم الشان که ح حبیب رب العالمین را در لیلة المعراج رؤیت

حاصل شده بود بیان علم و این که بعد از سمیع بجای علیم ح بصیر فرمود

درین باید یافت که مناسبت در میان علیم و بصیر چیست این مناسبت

از کلام ح امام المتقین ع درین توان یافت که فرمود العلم نقطة کثرها

الجاهلون که آن نقطه در وجود اصل موجودات که ح کلام الله الناطق

است مردم چشم بود که رؤیت از و حاصل بود تا طالب بدانی

بتحقیق که علم از رؤیت حاصل خواهد شد که رؤیت از آن نقطه علم

است که فرمود انا نقطة تحت الباء و اصلیت نقطه را از اینجا میتوان

دانست که اگر نقطه را از الف جدا داشته اگر به ت بردارند

وجود ت نماند یعنی ملتبس شود به حرف دیگر خلاف علی ع اجمع از آنجهت

که ح ابو تراب اصل جمیع ماسوی الله است و از آن وجه که عین محمد

اگر چه در ظاهر کتابت نقطه را بی حرف ت وجود هست اما در نقطه

الا صدر ح نقطه بهیچ وجه از وجوه وجود هستی ندارد که آنچه

از برهم آمدن دو لب می آید بصورت موجود از حرف و نقطه است
کما اگر حرف را نیز از نقطه بردارند چنانچه حرف ت با ت و شد می آن
ملتبس میشود نقطهٔ ت نیز ملتبس میشد یعنی هرگاه که یک نقطه از حرف
ساقط کنند از کجا معلوم توانند کرد که او علامت بیت زیرا
اگر ق نیز یک نقطه دارد چنانچه ذال و زی و ظی یریدون
أَن يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا لاجرم آن
وجود اصل که فرمود انا نقطة تحت الباء در شان او بود که حق
نور اول فرمود صلواة الله علیه و اولاده الطاهرین علی
ممسوس فی ذات الله و در شان او که نقطه بود و خود دیگر حرفی که نقطه
بود فرمود که انا و علی من نور واحد صلواة الله علیهما و آلهما و
علی اولاده ما کلب الله و السلام بسم الله الرحمن الرحیم
وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ
إِمَامًا قَالَ وَمِن ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ وَإِذْ جَعَلْنَا
الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ الآیه حق علام و خداوند کلام حضرت خلیل
خود را علیه الصلوة و السلام چون بتشریف امامت مشرف گردانید
لازم می آید که بهر وجه از وجوه باعتقاد اهل ظاهر [illegible] آن
وجود جلیل

244

نظ
وجود جلیل القدر او لقد باشد با این قرآن و کتاب باشد که از ...
منتقل شده است بدلیل وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ که اهل
ظاهر از این امام مبین نظر را میخواستند و راست نیست و بدلیل دیگر
که فرمود وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ و بدلیل
مَّا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِن شَيْءٍ که از قرینهٔ فافهم و وجود جلیل حضرت خلیل
است علیه الصلوة و السلام لاجرم جمیع ناس را اقتدا بآن امام
باید کرد که توجه او بوجه ذات حق است لم یزل و خداوند لایزال
است حق آنکه ظهور از آن بیت کرد که این امام عمارت او کرد و قرینهٔ
روشن آنست که حق سید کاینات و خلاصهٔ موجودات را متابعت این
امام الحق مستحق امامت را ثابت کرد با وجود این امر که حق فرمود وَأَتَّبِعْ
مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ والسلام بسم الله الرحمن الرحیم
الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ إِنَّا أَنزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَّعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ
نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَٰذَا الْقُرْآنَ
وَإِن كُنتَ مِن قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي
رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ الآیه.
اسرار معانی و حقایق این آیات بینات را از تلاوت حق ی حق آن

در باب ازان محل که حق خداوند تاویل و بیان ساجدان شمس
بیچاره فرموده اند یعنی ازبیچارکی عشق اکر بوصل حسن یوسف
جمیل نرسیدند و سجود بران رو نتوانستند کرد ازبیچارکی در سجود
آفتاب آمدند کرساجدان حسن وجمال با کمال بودندی اکر آن
ساجدانرا این ادراک می بود بدلیل وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ
که حق تعالی در حق حضرت در اثبات کمال عشق حبیب خود میکند
که پادشاه عاشقانست آن عاشقان بیچاره را خبر بینش می بردند از
برای ظهور حقیقت این معنیست که حق فرمود اَقِمِ الصَّلٰوةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ
اِلٰى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْاٰنَ الْفَجْرِ اِنَّ قُرْاٰنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا چون
نوبت شمس پرستان وحدت ذاتست میتوانند بود کراو نیز مثل حق ابراهیم
علیه الصلوة والسلام امام عاشقان مصلی حق باشند اکر به قمر
و نجوم را نیز این فضیلت هست اما چون آن بیچارکان را آن توفیق
نبود مثل حق خلیل الله که بدلیل اِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي متوجه
ذات شوند متوجه وجهی شدند که بعد از وی بذات او اقران خود
اکبر بود و این بیچارکانرا که حق در کلام قدیم خود ذم عیب امتی
خبر میفرماید قرینه روشن آنست که قوم حق بتعیین اند صلوات
الله علیها
نشر نمیه

صلبت
بتربیه یا ابتیه یا بنی مثل حق یوسف جمیل خداوند مفتح کتابت آیت
که در آسمان که جای شمس و قمر و نجوم است وجنت انجاست برای صفوت
جنتیان در جنت خواهند رفت از بدایت حق ف رحیم قدیم که هم
خود ازین حال خبر دادند که بعد از شکر و سپاس اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي اَحَلَّنَا
دَارَ الْمُقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ کنند و باین سخن تمام کردند که لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ
وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ و اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ آن نار که حق موسی کلیم
در تکلم آمد اِنَّنِي اَنَا اللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنَا فَاعْبُدْنِي وَاَقِمِ الصَّلٰوةَ لِذِكْرِي
اِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ اَكَادُ اُخْفِيهَا فرمود و جنبان از بدایت خداین آن
نار الله آنست که حق حبیب رب العالمین فرمود صلوات الله علیه
لا تقوم الساعة حتى يتقارب الزمان فتكون السنة والسنة كالشهر
والشهر كالجمعة والجمعة كاليوم واليوم كالساعة والساعة كضرمة
النار یعنی چون ساعة مثل زبانه آتش باشد لاجرم آتش خبر از ساعة
دهد و حال آنکه سالی عبارتست از سیصد و شصت روز شهر
که هر ماهی سی روز باشد که شش یا شصت باشد بحسب خداوند
علم ساعة حق و یکساعت چون بحسب قسمت اهل نجوم بشصت
قسمت است پس یکساعت قائم مقام یک شصت ازان شش

شصت سه باشد که مدت رسالت فرمود علیه الصلوة والسلام
که فکر انسان خبر ثمّ یبادر سنته ازان جهت که اصل آن شش
شصت یکی شصت باشد که فرمود طور سنون که ذراعا فی السما که
کاف و نون ازان وجه که شش حرفند شش شصت باشد وازان
وجه که از روی توحید هر شش یکی حرفند یک شصت باشند چون
این ساعتست که ظرف سلوکست آن نار که بر وجه حقیقت الله
که با بای او شصت آرش است در آسمان که عبارت از زمانیات
و ثانیه و ثالثه فلک بر وجهست به [illegible] و [illegible] قسمت شده است
که شصت باشد چنو مانند که قم الصلوة لذکری که حق نیز زبان
و تاویل حق حبیب ع ه که کاهی [illegible] رکعت است وکاهی [illegible] که
[illegible] باشد و کاهی [illegible] است وکاهی [illegible] که [illegible] باشد که هر دو
شصت رکعت اند که بعد ازین فرمود آن نار الله که انها [illegible] آیة
که ظرف این حق شصت با آن شده است که منقسم است نسبت
قسمت لاجرم سید کاینات ع ه که ستین است فرمایند انا وان [illegible]
که شصت دقیقه است کما بین صدق رسول الله زهی هدایت الله
وزهی توفیق نامتناهی سبحانه وتعالی بما تیسّر کرد [illegible] درحق
ع ه

ع ه دران محل که حق انها فرموده اند که هر کس که بنجا هر ستر [illegible]
رسید بنجا بر در جنت در آمد پس بوجهی میتواند بود که در بین
جنت صوری باشد که حق حبیب ع ه در کلام تنزیل فرمود
که لا یذوقون فیها الموت الا الموتة الاولی ووقاهم عذاب الجحیم فضلا — فیها الموت صح
من ربک ذلک هو الفوز العظیم که در حق ع ه نیز که دو قیامت
اثبات فرموده اند یکی این بود که گذشت و دیگری آنست که بعد از خرابی
بدن خواهد بود که یوم برادر اوست وللآخرة خیر لک من الاولی
عبارت از آنست که حق الله ع ه خطاب با حبیب رسول آخر زمان
فرمود که حصول او از بیان الله ع ه بعبادات وطاعات
تمام نه میشود با وجود کسب اخلاق حمیده وترک اخلاق ذمیمه
از هدایت الله ع ه چنانچه حبیب خود را فرمود با آن فرمنه که هم
در شان او فرمود انک لعلی خلق عظیم بعد از نفی جنون و اثبات
عقل که در واقع چنانچه نور نخست بود عقل اول نیز او بود
انشا الله که این هدایت با خوان دیگر از و برسد از فیض رحمة — هفت دوازده [illegible]
الواسعة والسلام بسم الله الرحمن الرحیم ق والقرآن المجید
بل عجبوا ان جاءهم منذر منهم فقال الکافرون هذا شیء عجیب

[illegible]

عَجِيبٌ ءَاِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا ذَلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْاَرْضُ
مِنْهُمْ وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ اَوَلَمْ يَرَوْا اَنَّا نَاْتِى الْاَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ اَطْرَافِهَا
الآيه که عبارت از دو طرف وجه بوجه دو گوشه است که موی
او در حساب خدای تعالی از وجه ناقص شده است والسلام
قوله تعالی یا ذا القرنين انّ ياجوج وماجوج مفسدون فی الارض
الآیه که از بیان الهی چنین شنیدن خواهند بود که فرمودند اند که از خلق
که دارند و چه بر سماوات نمیتوانند عذر کرد که در واقع جنّ وانس
این زمانند و حضرت ذو القرنين از آن وجه که خداوند دو شاخ است
حضرت اسرافیل خواهد بود که در این روز مزید یوم وعد و وعید
در صور شاخ نفخه از صور نفخه صور که اسرافیل است دمیده و تنوع
و حیات را از شرق عالم تا غرب بعالم آشکار گردانید سبحانه و تعالی
عما یصفون قاله علیه السلام لا تنزل الرحمة على قوم فيهم قاطع الرحم
از برای آنکه ظهور رحمت الهی که کتابت ناطق است ظهور از رسم ذات
حضرت رحمة للعالمين که رسول رقیبت فرمود صلوات الله علیه که رحمت
الهی تعالی نزول بر آن قوم نکند که قاطع الرحم باشند صدق رسول
الله والسلم قوله تعالی هو الذی بعث فی الاميين رسولا منهم
يتلوا

يَتْلُو عَلَيْهِمْ ءَايَاتِهِ الآيه که در وقع قوم عرب انذار بنی آدم بدلیل و کذلک
اوحينا اليك قرانا عربيا لتنذر ام القرى والسلم مسئله آن دجال
لعین عنید بپید که عالم را گرفته بود و از آن وجه که مکتوب بین عینیه
کافر بود مدینه علم رسول الله که ممنوع در داشته در رفته بود
از غایت جهل حضرت حبیبه دروغگو بود که بواسطه دروغگوی ره
با اصل خود که پاک بود نمیتوانست برد که در حق حضرت اشارت باین فرموده
اند که خلایق بواسطه آن ره بوجود خودی نتوانند برد که حضرت در خطاب با
بنوع دیگر حرکت میشود دائما در کلام تنزیل خبر از این معنی داد که ولی
بوسیله لا تكذيب بخلاف خطبه که حضرت مهدیست حضرت که کشنده دجال دروغ
گوست که لعب او راست گو از این جهت شده است از افواه خلق بنز که
فرمود هذا يوم ينفع الصادقين صدقهم ثم يملا الارض عدلا وقسطا
بخلاف جور ظلم دجال لعین کذاب دلیل بیان ما سبق است بیان آن
دلیل که بر جان کذابانست در این روز آنست که فرمود خسر الدنيا
والآخرة ذلك هو الخسران المبين که ضد نفع است والسلام
وهو الذی جعل لكم من الشجر الاخضر نارا که در حقیقت سدرة المنتهى
وجود کامل مکمل حضرت محمد است علیه السلام از طرف مشرق بر آید که خلایق را ز جاف

مونس براند تا یکبار از بیان الهی حضرت فرو روند و منبسط شوند فاذا نفخت
فیه تولیدن که در شان وجود اصل اوست که فرموده اول ما خلق
الله تعالی نوری یعنی حضرت آدم و احمد در این معنی یکیست در
میان هر دو هیچ فرق نیست قوله تعالی وان یونس لمن المرسلین
الی فالتقمه الحوت وهو ملیم الی آخره این حروف از آن وجه که دست
عصای حضرت کلیم ملک علیم خواهد بود که سحره فرعون نفس یونس. فرو
برد در وجود او هیچ نمود و السلام حکمت حضرت داود صحیفه که تقرءو
تشعون حجه بود از معجز کلام ربانی تا که ازواج جام انبیاست صلوات الله
علیه وعلیهم اجمعین آمده است فافهم والسلام قوله تعالی ووصینا الا
نسان بوالدیه حسنا حملته امه کرها ووضعته کرها وحمله وفصاله
ثلثون شهرا حتی اذا بلغ اشده وبلغ اربعین سنة الایه یعنی انسان
قرآن معنوی بود عند الله حمل و فصال او چون اجزاء قرآن صورت
منقسم سی قسمت شده تا اربعین صباح ابوالبشر صلوات الله علیه والاو
شد و عدد حضرت موسی کلیم که صاحب لوح بود سی و ده که حمل باید چون
طینت اربعین صباح ابوالبشر صلوات الله علیه واولاده الطاهرین
مسئله جناب حضرت موسی کلیم و حضرت هارون صلوات الله علیهما دوازده

نقیب

نقیب

مثل حضرت مسیح و مریم با حواریون از بیان الهی حضرت هر یک چهارده اند حضرت محمد مصطفی
نیز صلوات الله علیه واولاده الطاهرین با حضرت فاطمه صلوات الله علیها
و دوازده امام بحق چهارده اند هم از بیان الهی حضرت و از این هدایت
الهی حضرت محمد که خداوند است حضرت الهی بود هم با چهار خلیفه او که قائم
مقام او بودند اند و این چهار خلیفه چون بعد از او بودند
در مثال لام الف که بودند سر آن از چهار تکبیر مستخرج از حضرت دو حضرت از بیان
الهی حضرت روشن شده است و چون آن چهار در مثال چهار حرف لام العقد
که حضرت سید کائنات و خلاصه موجودات او ز حرف واحد خوانند آن چهار را
یکی باید دانست که حضرت کلام الله الناطق است که فرموده انا نقطة تحت
الباء والسلام و این که میگویند که شب قدر شب بیست و هفتم رمضانست
که حق قدیم در او نزول اجلال کرده است بوجهی راستست تا ظرف
و مظروف چون حق قدیمست باشد و در شب بیست و هفتم لیلة القدر
ماه مبارک رمضان در شمار سنه تسع عشر وثمانمایه از هدایت خدا
وند کلام وملک علام ذات ذو الجلال والاکرام حضرت این معنی بر خاطر
خطور کرد و به دلیل حدیث نزل القرآن علی سبعة احرف می باید که شب قدر
شب بیست و هفتم باشد که از بیست و نه سوره حق قدیم حرف

ایشان
علم زدر و آیات مقطعات نزول با جلال فرموده اند از الم ذلک الکتاب
ناص والقرآن بیست سوره اند که بعد از ن ن هفت سوره حم
آمده اند که یکی از ایشان اینست بخلاف سه دیگر که فرموده حم والکتاب
المبین انا انزلناه فی لیلة مبارکة که عبارت از انا انزلناه فی لیلة القدر
که صفت او اینست نزد خداوند کلام حق که فرموده و ما ادراک ما لیلة القدر
لیلة القدر خیر من الف شهر که آن هفت حم که مظروف آن هفت کتاب
سواد وجه لیلة القدر است که از بیان الله از تقسیم مناصب است از نجم
بحسب جلد در ضمن خود نهایت عدد دارند که هزار است که ابجد هزار دور از
وجه که هر یکی احد شهر سیت خیر من الف شهر اند و قرینه بر رشد پیا
که بعد از بیست و هفت سوره در بیست و هشتم حق فرموده ق والقرآن
المجید که بعد از و بیست و نهم در ازاء لام الف از برای علم ذات حق
صفات که ان علینا بیانه در شان اوست از بیان او حق ن و القلم والقلم
و ما یسطرون آمده که علم بنی دو جهت از برای آنست که در ازاء لام الف
است که بوجهی هم از بود که خمسین الف سنة قیامت دلیل بر
معنیست از این وجه که نهایت عدد هزار است حصول او از بیست
که بآن نقطه پنجاه است که یکی از ایشان است که هزار است والسلام
فی بین

واین که در شب بیست و هفتم لیلة القدر صد رکعت نماز می باید گزارد
که از بیان الله حق در ازاء دو رکعت نماز فرض صبح پنجاه وقت
صلوات که ظهور در سه بار روز کرد که مقدم او پنجاه هزار سال است
که شش صد رکعت نماز تراویح که در ازای شش روز نسخ منقصد
رکعت نشود و این روز مزید وعید المومنین که بیست و هفتم رمضان
مبارکست که ظرف این کتابت است ای طالب سی صد رکعت حق باید
گذارد و فواید لیلة قدر را از ان قاف بجو که هم در جوامع مذکور است
و در سوره بیست و هشتم مذکور مکرر شده است همه از فیض
و فواید این روز مزید ابطال اسرار حق می کرد که از حق در باب
اگر در ظلمت جهل شیطان گرفتار نیستی که حق الله حق در سوره
که فرموده که هر کس که بمحصنات زنان بد بر اند او را هشتاد تازیانه
باید زد که حق الله حق بیان و تاویل فرموده اند که حروف مقطعه قرآن
با نقطه هشتاد و هفت اند لاجرم هر کس که صاحب او را لنا حق رد
کند هفت را از برای هفت کتاب وجه او بیرون رود هشتاد دو پنجاه
نعم البیان از هدایت الله حق محمد شارب خمر هم باید رفت که شیطان عمر
بیسجود است که در شان اوست که در ع ح فرمود قوله حق

مفتح نوبة گفتم ما شیطان خدا گر چه رو نیکو ندید نسجده
پس شیطان ازان وجه که منکران مفتح کتاب الله بود که بر و
فهمانیست و آنکس که خدا و ندا و را نیا حق ساخته بدر ساند
شک نیست که از منکران شان خواهند رسانید که عمل شیطان بیجو
منکران مفتح کتاب آیت ح ه که فرمود الشیطان یعدکم الفقر و
یامرکم بالفحشاء که رمی نوعی از فحش است چنانچه در منع شرب
خمر نیز فرمود که انما یرید الشیطان ان یوقع بینکم العداوة و
البغضاء فی الخمر والمیسر الی آخره لاجرم حد شارب خمر نیز مانند
حد در رمی محصنات است و تفسیر آیه سوره نور را از آیاتیه
در یابند که فرمود لا تقربوا الصلوة وانتم سکاری حتی تعلموا ما تقولون
ولا جنبا الا عابری سبیل الی او لامستم النساء که صلوة در شب معراج بر
رسول الله علیه الصلوة والسلام وقتی واجب شد که خدا او را در
صورت شاب امرد فرموده از آنجهت چنانچه در سکر منع صلوة
فرموده و در مس نسا نیز فرموده که حد هر دو یکیست از این و آیه
از هدایت الله در بیان آمده تا معلوم شود که از روی حسن که در
جناب و مس نساء سکر معنوی موجود ست اگرچه در این مشابه

سوالات

سوالات جواهر بود اما هر یکی را جواب هست هر کس را فهم باشد
بجواب مشغول تواند شد والسلام علی من اتبع الهدی ثا. از هدایة
نقاوت ح ی ح ه اهل بهشت بصورت قمر لیلة البدر در بهشت
خواهند رفت که فرموده است سترون ربکم فی صورة القمر
لیلة البدر یوم القیمة یعنی تا قمر خدا را که قرار داست حاصل نکنند
بهشت که مکان اصل اوست در نخواهند رفت .. آنکه در
ح ی ح ه فرموده اند ح الله که شبح در مقابله دست و حرفی است
هم در ح ی ح ه بیان آن در تشهد نیز مانند که نه تشهد بعد دشمن
است و بیان سلام نیز مانند که بعد از تشهد بطرف دست راست
واجبست تا از هدایة الله ح ه از این قرینه معلوم شود که همان
حکم دارد والله .. آنکه در ح ی ح ه ح فرموده اند در باب
سنفرغ لکم ایها الثقلان قوله ح ه برای آنکه انس و جان ثقلان خوانند
که بر روی زمین ثقیلند و عروج بر سموات ندارند و بجهت او
این که یا معشر الجن والانس ان استطعتم ان تنفذوا من
اقطار السموات والارض صدق الله العظیم از این هدایت بیان
و تاویل ح ق جلیله ه معلوم میشود که این استطاعت

کرالله سلطان نیست از فرق کیسو و شرح سینه از خطا استدراحاله
می باید کرد تا حالکم حدیث آن امام المتقین که فرمود تخلقوا باخلاق الله از آن که
سینه و پاک شدن از ما سوی الله روز شود که فرمود که لم تکونوا بالغیه
الا بشق الانفس والسلام آنچه یوسف جمیل با زلیخا بگران حسن زلیخا
سلام الله علیهما بود دلیل و تمهید از نمایش عشق آن حسن و جمال بلحال
بود که از شهوت نفسانی مستغنی شد بغرینه لولا ان رای برهان ربه
که صفت کتابت مختوم نکرد آنجا بود علم را الیه فی عرض خطاب
تاویل آن قوله که برهان مشتق از برهمن برهره است که بن
عارض سینه است صدق الله العظیم آنچه آن تا بود از نوع خود
کلام از فرشته بر عاشقان حق سلام سلام حق ان ...
یوسف جمیل و آن زلیخا صاحب جمال با ذکر عاشقان ...
بودند چنانچه منع نفس اماره نیز کردند اگر چه دل کشته ...
و جان با شتعال بود امر آمار بان ربه عنان اختیار از زبان
ستد و نگذاشت که از خود در گذرند با وجود آنکه حد احد ...
عشق حق دید با کر بیرون از حد است صدق الله العظیم والحمد لله
رب العالمین تمت من قرائه سوره الخلاق حمل الله
یوم القیمه

یوم القیمه بینه و بین ابلیس ستراً و کان آدم شفیعاً له یوم القیمه
صدق الله العظیم بسم الله الرحمن الرحیم المص کتاب انزل الیک فلا
یکن فی صدرک حرج منه لتنذر به و ذکری للمؤمنین الی آخره در ان
صدور و صدور حرج کیها باشد که حق الله فرمود ما الله که افمن شرح
الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه که از قرینه اسلام سلیم وجه
انکس بر گو نور ببرورد کار خود خواهد بود و از قرینه انبیا صدور
شکاف او را از هدایت الهی حق شکاف عرف می باید رفت که تا ج
خروسی است تا از آن رجال باشند که حق کلام الله ناطق
فرمود و خبر از آن رجال داد که انا من رجال الاعراف و باز
که چهار حرف المص مزکی این شهادت است و چون حق
صلوات الله علیه درین روز قیامت شفیع قاره سوره اعراف
خواسته بود از برای آن چهار رکعت اشراق که در حدیث سماوی
حق خداوند کلام و وقت علام حق یا ابن آدم فرمود که ارکع
لی اربع رکعات اول النهار اکفک صدق الله و صدق رسول الله
والتسلیم اگر سوال کنند بمتابعت کلام تنزیل حق خداوند
تاویل آن و حق حبیب الله از کجا معلوم فرمود که حجر اسود را

در قیامت زبانی خواهد بود که بدان ناطق شود چون آن آیتست
که از آیة وَتُکَلِّمُنَا أَیْدِیهِم پس هرگاه که حق خداوند کلام دستها
مخلوقات خود را در تکلم تواند آورد پس بطریق اولی که اینها
که بحکم حدیث دست راست او بوده باشد در تکلم آورد و چون در تکلم
آید چگونه گویند یدالله فوق ایدیهم که بنا بر این آیه عظیم الشأن در
سوره فتح مکه آمده است فوق ایدیهم بواسطه آن نسبت که او
جنت آمده است که در آسمان هشتم عند سدرة المنتهی است که مرآة
جمیع صفات الهیت زهی هدایة الله و زهی توفیق با منتهای سبحانه
وتعالی عما یصفون آنکه حق فرمود که وفی السماء رزقکم
وما توعدون از بیان حق تعالی و هدایة او چنین روشن شود
ببینه که در آن ترکیب کلام قدیم که حق علیم حکیم آمده است که جنت
از آن وجه که در آسمان نیست رزق شما و ما توعدون در آسمان
بدلیل ولکم فیها ما تشتهی الانفس وتلذ الاعین که در جنت است
پس بر تو نقد بر هر کس که از اشتغال طبیعت برخیزد هیچ نماند
بر سموات نکند یقین که از آن رزق که عبارت از تشتهی الانفس است
و از ما توعدون که تلذ الاعین است حظ و لذتی نخواهند یافت
برخلاف

برخلاف زعم کج اهل ظاهر که تصور کرده اند که آن رزق و آن موعود
الهی از آنجا بر ایشان نزول خواهد کرد بلکه قضیه بر عکس است که ایشان را
نزول نیست که ما از عالم طبیعت و ثقالت بحکم تخلقوا [illegible] خود را
سبک نکرده اند عروج بر سموات نخواهند کرد و چون این عروج ایشان را
و ما را حاصل نشود یقین و بیگمان و بیشک که از آن رزق و موعود الهی
محروم خواهیم بود خالدین فیها ما دامت السموات والارض الا ما حکم و ما
تشتهی الانفس یعنی که در جنت شهوة نفسانی نیز خواهد بود و ما تلذ
الاعین را که چون وجود مطلق حق تعالی صفت آدم و حق خاتم و حق آدم
او که مظهر ذات و صفات او بودند که اگر چه اول اول اول و حق
ماهیات اصل جمیع موجودات و مکونات بودند در آخر ظهور کردند
آخر باید فرمود از برای آنکه مرتبه علی علیین دارد نسبت با تشتهی الانفس
از برای آنکه بهر کار که چشم عاشق سرگردان با کمال معشوق حقیقی افتاد و آن
حسن خط و خال با کمال بلا زوال او را بدید شک نیست که اگر آن دیده
او بخشیده است بدلیل کل شی هالک الا وجهه دیگر و را پروای
هیچ شی دیگر نخواهد ماند و این مشاهده و این حال از روی یقین و تحقیق
عاشق را آن وقت میسر خواهد شد که در این جهان قطع نظر از نوای

جسمانی نشان کرده باشند و بمجرد دیدار قانع گشته که بعینه حال این
ضعیف نحیف بالوده الوده نیکان بر شده از ان دیدار محروم است
که با وجود این در یافت علمی بمجرد لذت بینش قناعت نمیکند از آن
لذت دیدار محروم است که در شان اوست که ختم الله بکریت فرموده
اند و این واماندهٔ نفس را با بوالهوس شرمساری داده اند و از دیدار جمال
محروم کرده و من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی واضل سبیلا
کر اگر نه در تو رحود حق الا ما شاء الله [illegible] بودندی و یکسان یکیبن [illegible]
کردندی اخر دبابة من سخط الله که آنچه در شان مواخذه محروده اند یک
و بر شبه آینه بودی در شان این شکستهٔ گناه کار   مفضل احوالنا
پروردگارا گر بجا رحم با عزت و عظمت و قدرت و شوکت پادشاهی
بی زوال بلا انتقال تو و بحرمت آن محرم تو که در ذات تست
بجز تو احدی بران مطلع نیست و نمیتواند و نتواند بود و لو [illegible]
عالم استغنای تو کعبهٔ یکی بگرد بارگاه سرادقات از ذکر دیدار است
از هر جنس و از هر نوع از هر افراد مخلوقات و موجودات و مکنونات
تو از ممکنات و غیر ممکنات [illegible] کرامت فرما از خزینهٔ
غیب جود که دیدهٔ این فقیر حقیر عاشق دیدار و بیمکنان که [illegible]
دیدار اند

عیسیٰ

دیگر اندراز معجز مسیح تو [illegible] ابن مریم است که او را کلمه و روح خود
خوانده و سلام فاتحه را که جزان کل لیل و نهار رست باد کرامت کرده تا جمال
با کمال تو بینا گردد که دوا را کلمه بحر کلمه تو و روح تو که تواند کرد تا خلاص
شد از سرا چه جان جاودان از برکت تلاوة نامه جاودانی تو گشتیم و در این
سرای نعیم مقیم جاودانیت اقامت اوریم که کل شیء هالک الا وجهه
له الحکم و الیه ترجعون و این آیه را بخوانیم و شکر نعمت تو بگذاریم که الحمد
لله الذی اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شکور الذی احلنا دار
المقامة من فضله لا یمسنا فیها لغوب   مسئله سخن چند از پیش گذشت
در باب و فی السماء رزقکم و ما توعدون اگر بران سخن اعلا اعتراضی ایراد
کنند و گویند که این رزق آسمانی و وعدهٔ او عامست پس کسی که برای
[illegible] که [illegible] ترجیح بران کیفیت که این فقرا زبان دیدار
الهی در کتابت اورده اگر در واقع سوال کنند جای آن هست و سوال
مشکل است اما از هدایت الله جواب اینست که بحکم حدیث ثابتست
که چنانچه جای جنت آسمان هفتمست جای دوزخ زمین است و تنعیم
تا این بس از عالم طبیعت [illegible] حقی حاصل نمیشود و در وجه تعالم بالا
نمیتواند کرد و شک نیست که فلک البروج با جمیع سموات دیگر که عالم

لطیف و نورانی اند و مبدء فیاض اند و هر چیز که از لطیف و کثیف آسمان است
همه از فیض عالم علوی و اجرام سماویست و از روی طبیعت ذاتی
محقق شده است که هر چیز که ثقیل و کثیف است رو در پستی دارد و هر چیز
که لطیفست باعتبار لطافت رو در بلندی دارد و بنابرینست
از فیض سموات اینها هر دو حاصل میشوند پس بوجهی از روی معنی آنها
لطیفند از انجا که ظهور میکنند در قرار گاه وجود ساکن می باشند
بی تا کسی بحکم فانفذوا لا تنفذون الا بسلطان مبین حفظ الله
عبور نکنند و از شرح سینه ماسواه را از وجود وجود پاک نکنند
عروج بر سموات نتواند کرد و با لطف موجودات واصل نتواند
شد و بر خلاف این چون در عالم پستی ساکن شود و در زندان تن
بماند اثقل و اغلظ موجودات علی الدوام بروح خبیثه اماره
خواهد شد و او در آن زیر بار گران جاودان گرفتار خواهد بود که
ثقیلند و بعالم پستی میکنند و مآل مخلوقات حکیم بحکم الخبیثات للخبیثین
و الطیبات للطیبین هر یک بجای خود میشود و ظاهر شد سبب نقل
آن و درین مقام کسی خواهد بود که آن او غلیظتر و ثقیلتر و کثیفتر
باشد بر خلاف اعلاء علیین که مورد کلا ان کتاب الابرار لفی علیین
و کلا ان کتاب

و کلا ان کتاب الفجار لفی سجین راه ضدایت بود که از هدایت خداوند
شد این زمان تعلق بهدایت خداوند دارد که هر یک را چه استعداد بخشیده
باشد و هر کس را درجه مقام و منزل قرار داده باشد تفعلته
ما کانت او بحکم تاثیر بود و السلم علی من اتبع الهدی لکان ثقل و کثافت
که شیطان لعین و ابلیس خبیث بدین در این عالم خاک تصور میکرد
بر خلاف آن بود که عالم خاک مرآت بصفا این عنودار بود که
از هدایات الهی چه از منظر حلیفه او که از قابلیت خاک پاک شده
صورت یافته بود در بیان آمد که کنز مخفی را که ذات حق بود ناچار
مظهری می بایست و آن مظهر عالم خاک شد کور چشم شیطان
که بین لعین که بعینه نابود هر چه فهم کرد بر عکس فهم کرد و هر چه گفت
دروغ گفت و بگی بود فتبدل للملک بین جنود الله اجسام بسته تر و تیره تر
قابلیت بیشتر که بعینه بیان و تاویل کلام بیشتر چون فرموده
بود که ملائکة غلاظ شداد لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤ
مرون که عبارت از ملائکه خاکی و آبی اند که هم در سوره فتح مکه
حاکی و آیست یبتغون فضلا من الله و رضوانا سیماهم فی وجوههم
من اثر السجود در اکران و خاک ثقیل و غلیظ نبودی

آن سبب سیما در وجه ایشان از قلم قدرت حق تعالی اکرم
ظاهر شدی چون چوپان کنز مخفی که حق تعالی خداوند لوح و قلم است
بودند لاجرم در سیمای وجه خود یافتند چنانچه در سوره اسرا
فرمود و مثل جاهای دیگر ربکم الذی یزجی لکم الفلک فی البحر
لتبتغوا من فضله انه کان بکم رحیما رحماء بینهم حق تعالی کردگار
صورت نگار را از برای آن چوپان بودند که برایشان رحمت کند
که تعلیم خط و کتابت نشست تا از ظهور آن نوح خلاص یابند چنانچه
یافتند والحمد لله رب العالمین کما قوله حق تعالی و اقعا انه
بود کردن تعلیم خطش کار بود والسلام علی من اتبع الهدی
ای طالب اسرار الله هرگاه که سر بیان و تاویل این آیه بشری
که حق در شان اهل جنت فرموده است ولهم فیها ما تشتهی الا
نفس و تلذ الاعین ف د طبیعت حکیم ما را دریابی از آنکه
وجه که ایشان لذت روحانی را غالب دانسته اند و اگر به حقیقت
روح نرسیده اند که چگونه بر حرف حرفم یک ظهور کرد که میگویند لذت
روحی استماعی است که قوت روح از شنیدن حاصل میشود دل
انکه آن لذت که این کس از شنیدن حاصل میکند و آنرا اندکی
سمع
روح

روح خود دیده اند که اگر یک فهم کند و دریابد آن همه لذت شنیدن
از برای دیدنست چنانچه دیدن نیز از برای لمس و ذوقست
که فرمود لا تدرکه الابصار و این که در این عالم عاشقان حقیقی
منع شهوت نفسانی کرده اند نه از برای آن کرده اند که معاذالله
ممنوع بود بلکه از برای آن کرده اند که چنانچه در شان حق حبیب
خود فرموده و للآخرة خیر لک من الاولی که چون ترک
هوا و هوس این جهان که عالم فانیست بکنند در آن عالم باقی
که عبارت از قطع علاقه ابدیست بهمین لذت واصل و
متواصل شوند لا ینقطع و لا یزال بر این صورت که از عالم
خاک از تربیت سیر و فیض سماوات حاصل کرده اند بر یکدیگر
عاشق و واله باشند و از همه بکر هر را که خواهند باز آنجا حاصل کنند
و دست بهم در میان نباشد که بعضی وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة
دلیل این معنی هست که گنج مخفی چون ظهور کرد پس لذت دیدن
از شنیدن غالب باشد و شهوات نفسانی الجسمانی بهترین لذات
باشد که مست از آن جهت که در وجود عامست خلافی حیوانی دیگر اینه
واقع شده است زیرا که لم یکم و صلوه ینقطع و باز میبینه دستبهم آن

وصلت بحقیقت درست و لمس است خلاف سمع و بصر و گواه
حقیق این بیان از زبان تاویل الهی حجر الاسود است
که همه بنی آدم را رو در وی باید کرد که عهدنامه همه بشر اوست
که آن پادشاه عاشقان محمد مصطفی صلوات الله علیه و علی اولاده
الطاهرین بدلیل أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا
و بدلیل سورهٔ ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ که فرمود قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ
مِنْهُمْ وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ که مراد کتاب مکنون و لوح محفوظ
است سمع را از آن حجر باقی کردانید و فرمود که عینان یبصر بها
و لسان ینطق بها و فرمود که حاجی بعد از آن سلام بر وی میکند
می باید که آن حجر را ببوسد و دست لذت این معنی را دریابد چگونه
و لمس مصافحه کنند که بزرگی ... از یکدیگر مفارقت کنند و دانند
بیقین که از این مفارقت کردن ایشان را اجازه نیست و نخواهد
بود لاجرم می باید که توجه بعالمی کنند که لذت ایشان از یکدیگر منقطع
نشود بلکه افزون باشد حضرت انبیاء الله صلوات الله علیهم
اجمعین بتخصیص آن حبیب رب العالمین صلوات الله علیه و اولاده
الطاهرین از آن مقام خلاق عظیم این بشارت آورد و گفت که

بندکان

[illegible]

بندکان بحکم وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى سعی کنید که تا بآن لذتی
که در این جهان رسیده اید که جهان فانیست آن لذت را و این
شعور را نفی کند اینعالم باقی نیز برید که اگر در عالم عقبی شود بیابید
از آن عالم [illegible] خود بخود و هم خواهند بود چون آن لذت روحانی
که صدای [illegible] کردگار صورت نگار بود که [illegible] در
[illegible] کتابت و [illegible] گرد [illegible] در وصفت آن برون رساند
و تعظیم [illegible] و نکنند اهل طهارت نخواهند بود اگر مس آن قرآن کریم
کنند حرام کرده باشند و واجب القتل و ملحد باشند که فرمود فی کتاب
مکنون لا يمسه الا المطهرون یعنی هرکس که در طهارت مس
آن کتاب مکنون کرد که محفوظ و مکنون از زبان الهی از چشم
ناپاکانست [illegible] پاک با آن صورت پاک او یافته است
که هر روز چندین نوبت خانهٔ صوری و معنوی را پاک کرده از برای
آن کتابت الهی که صورت ذات اوست در نمازیست که قیام
و قعود و رکوع و سجود از سر اخلاص بجای آورد تا بحق موجود
بعد از خرابی بدن هم بآن صورت پاک برسد از برکت آن نماز
و نیاز که بر عهد آن صورت پاک کرده است بخلاف شیطان

و دجال لعین هنید که شیطان در هفت موضع در قرآن که جا

ازان وجه است روا ازان وجه بکردانید و منکر آن وجه باکی

شد و دجال [illegible] خود در مدینه هفت در در زیر مقت تا بد نسخ

که کلمة الله که عیسی ابن مریم است که خداوند هفت حفظ آهست

و کت نیده هفت مدار ذهنیه صفات است که گفته شد و نیست

و [illegible] با بدید شد و خواهد شد الحمد لله رب العالمین که الله که چون

صلوة را بعد از اصل کلام خود نهاد لاجرم در سوره قرآن [illegible]

نار الله در سخن آمد و گفت که اقم الصلوة لذکری که ذکر خدا

سخن خدا نتوان گفت که [illegible] ه او و [illegible] ه او نبود و تلم

ان [illegible] نار که که قلبم اننی انا الله گفت و خبر از ساعة داد

که الله در چه سوره که فرموده اند که بان ناران دو دیمن

کار از اشراط ساعت است ابطالب توحید از من بیان الله اسم و

مستم او شرط و شروط را [illegible] هم بدان و در عالم توحید در که

وعده وعید رسید کور دو شیطان و دجال [illegible] و ابلیس جنبد

ببرید لعنة الله علیهم اجمعین اگرچه از روی خیانت همه نیه و جود در

که نبود در اشنع الله که نیست کردند نیست نیست

و دیگر آنکه

و دیگر آنکه بیان و رسلا لم نقصص علیک ازان وجه فرموده اند که همه

انبیا اگرچه کلمة الله اند اما بعضی رشد که مسیح ظاهر کرده ایم و بعضی را

نکرده ایم و منبر ماند که اثبات نیز از قصه نکرده ایم بر سبیل اجمال نه بر سبیل

تفصیل تا کس را وهم بآن نکند که بحکم ما فرطنا فی الکتاب ذکر عدد

بیست و چهار هزار انبیا الله در کلام [illegible] نیست ملک است

و آن عدد از [illegible] و لام الف در میتوان یافت که ایشان که

انبیا بودند در عدد [illegible] و [illegible] بودند که در رسالة فرموده

او نیز القرآن و منشمه که بوجهی در بن محل لام الف است

والله چون تمامی زمین بعینه خاک آدم است و حق آدم است

و حق الله حق و فرزندان متقی که آدم گردانیده است اما در عاقبة

که حکم بر آخر دارد که حکم والعاقبة للمتقین از اسرار آن در روز جمعه

که روز آخر است بیع نیست تا معلوم شود که زمین از ملکیة

ایشان بیرون رفته است و آنچه بر دست حق فرزندان متقی

آدم گفته اما بشرطی که متقی نیز بر هم بیع نکنند که بر زمین کعبه که ام

القری است بیع نیست و چون روشن شود که همه زمینها از ام

القری بیرون آمده باشند پس بوجهی همه امی باشند و چون

اگر باشند از تحت بیع بیرون آمده باشند که فرمود فاینما تولوا فثم وجه الله
و سلام علی من اتبع الهدی ای طالب اسرار توحید در باب که حق الله در
حقیقت از تورات در کلیم خود جهت بیان و تأویل فرموده اند تولوا
جهت آن است که حق تعالی از جمیع جوانب سخن گفته بخلاف شیطان
بحکم فاینما تولوا فثم وجه الله صدق الله العظیم تا ترا از این توحید شرک
شیطان نجس العین فهمید در یکجهت مانده معلوم شود و اتباع نجس
العین او و تا بحکم اقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم بقتل ایشان
جرأت توان نمود و اعظم درجه حاصل توانی کرد طوبی لهم و حسن
مآب اهل ظاهر میگویند که کلام خدا منفی از صوت
و حرف نیست پس در باب آن آیه چه میگویند که فرموده ولو ان ما فی الارض
من شجرة اقلام و البحر یمده من بعده سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله
یعنی اگر کلام الله را قابلیت آن بودی که در صورت حرف و سطر
و خط در آیند و از قلم مداد نوشته شوند معنی آن آیه چون باشد
اعوذ بالله از این اعتقادات شیاطین مشرک نجس العین و فتنه
که نبودی از ظهور رب نور یزدانی خانه اهرمن بکلی خراب شود تا
ابد و اتباع او بیکبار بنار سعیر و بئس المصیر واصل شوند و از روی
زمین

زمین که جای آدمست و جنت جای او دال نیست نیست و نابود
شوند که فرمود قل یوم الفتح لا ینفع الذین کفروا ایمانهم ولا هم
ینظرون و الحمد لله رب العالمین قوله تعالی واعبد ربک حتی یاتیک
الیقین این که حتی از برای انتهای غایت موضوعست در قاعده
عرب و مفسران ظاهر تفسیر او بترک کرده اند از وجهی راستست که موت
حقیقی ایشان در قیامت کبری خواهد بود و همچنانکه موت نسبت ایشان
درین جهان بود نسبت محققان و بندگان حضرت رب العالمین و
مالک یوم الدین انتقالست از عالم تقلید بعالم تحقیق که بضرورت اول همه
می باید مردن یعنی چون نفخه الهی از حضرت او دمیده شود بدانند
بیکبار که ایشان نابودند هرگز بهیچ وجه از وجوه ایشان را ابدا وجود
نبوده است و همیشه نابوده اند در عالم تقلید و تصور بوده اند
و ندانسته اند که جدای ایشان در قیامت با ایشان چه خواهد کردن
هر بنی آدم که هست درین صفت داخل است و در کتب ائمه
باین معنی اقرار کرده اند خواه نبی و خواه ولی بطریق اولی که دیگر
آن حکم ازفت الازفة لیس لها من دون الله کاشفة و اقتران این
آیه عظیم الشأن به که در قرآن وجه که در کتاب انبیا بشناسی سبب

از این نتیجهٔ اوّل یا بیان اعتبار که در میان آمد همه ببرند و بدانند که بجز تصدیق
و وهم و خیال محال چیزی را با ایشان نبوده است و بعد از آن نتیجهٔ دیگر
که دریابند که مراد الله از قیامت چه بوده است و در کتاب انبیا را الله
صلوات الله علیهم اجمعین تخصیص در کتاب نبی خاتم رسالت و سرور مهتر
بدایت و نهایت نشانهای واضح در ظهور قیامت بچه کیفیت بوده است
و بیننده و بینه و ریب و شبیه هر کدام معنی را ادراک کند صاحب
بودن حاصل کردن در صنعت بودن صورتها و معناها که بعد از خرابی
بدن خاکی بود داخل شده باشد و برخاستن همه دیگر توجه با
از آن جهت آمده بود که تا مادام که در عالم تقیید بود و تصور عابدی و
معبودی داشت پس هر گاه که وجود عبد موجود باشد ناچار او را
بعبودیت معبود خود قیام باید نمود تا فرمان برداری خود بجود
بجای آورده باشد اما در این روز که حق رب العالمین و مالک
یوم الدین جل جلاله و عم نواله و لا اله غیره خطاب لمن الملک
الیوم در داد و چون هیچ فردی از افراد موجودات را زنده نگذاشته
بودی باقی باشند که یکبار همه را در دریای محیط فنا فرو برده
مستغرق و نیست گردانیده بود لا جرم ناچار شد که خود بجواب
خطاب

خطاب خود مشغول شود و بگوید که لله الواحد القهار که صوفی
نامان از نمایش شرک با اصطلاح فاسد باطل خود در میان و ... علم
واحدیت تمیز کرده اند و ندانسته که بحکم این آیه واحدیت اقتضای
اسم واحدیت و احدیت که هم خود فرموده اند عاشق او و معشوق
او اسم او و مسمای او و عاقل او و معقول او و فاعل او و مفعول او
ظاهر او و باطن او و اول او و آخر او و بدلیل نور علی نور یهدی
الله لنوره من یشاء رسید در سر مظاهر که ظهور کند چون مظاهر را
عین ذات خود بیند و صورتها با کمال خود داند لا جرم عیان
و عاشق و شیدا و سراسیمهٔ دیدار خود شود و عشق بازی با کمال
با جمال صورتها و معناهای آن صورت و جمال با کمال خود آغاز کند
که قدر بشناسد که خود را هم خود دانند نه غیر و اغیار و اهل انکار که خود
فرمود فمودند ... خدا را از آن می پرستند خدا که علم پرستیدن از ما
نبود پس ای طالب علم و ای کنز و صنع حق که از برای انتهار غایت
است از روی معنی راست بوده باشد و سمان معبود ... آخر
برجا باشد و چون حسن معشوق را از نقاط التحقیق زیب و زینت
و آرایش دیگر بحکم و یزیدهم من فضله می شود پدید آمده باشد

لاجرم عاشق را نیز باین مقدار ملک از کمال عشق آنست که بران
هم زیاده کرداند بدلیل وَاللّهُ یَرْزُقُ مَنْ یَشَاءُ بِغَیْرِ حِسَابٍ چون
بسیاری و صدق کاری و نماز و نیاز و سرباز نمی بنیک و شنید
می باید حاصل باشد اگرچه در واقع مظهر حق و عین حق شده است
و اگر چنانکه اعلامی در وجود نیست تنبیه و تحقیق آنست
که دم تو در صفت او مذکور موجودست که فرمود قوله حق و اگر نه
مدعی کذابست وَیْلٌ یَوْمَئِذٍ لِّلْمُکَذِّبِینَ صدق الله العظیم و نحن علی
ذلک من الشاهدین والحمد لله رب العالمین حق دابة الارض نیز از
برای آن اهل صلوة و ایمان تقلید بی را درهم خواهد شکستن که
فرمود اِنَّ النَّاسَ کَانُوا بِآیَاتِنَا لَا یُوقِنُونَ تلفیق و مناسبات آیات
بینات الله را در باب اگر از جمله وَمَن کَانَ غَنِیًّا وَلِمَن کَانَ لَهُ قَلْبٌ
کشنده این حق دابة الارض که عصا الله و روح الله است بلعنت که ما شما
خواهیم گشتن فرمود که شما را درهم خواهیم شکستن از برای آنکه تا شما را
سعید و نصیب یاری نکنند و هر عضوی از اعضای شما از درجت
درجات فلک البروج که سدرة المنتهاست و جای سکانست دیگر است
که دقایق و ثانیه و ثالثه تا عاشره شصت شصت تخصیص است

درنیاورد

درنیاورد شما از موقنان نخواهید شد و سرّ حکمت کسر الواح که موسی
کلیم نخواهید رسید و از رواح را که در اندوهی که انداز زبان
الله از ان هر پاره الواح در نخواهی یافت که خداوند کلام و ملک علام
فرمود موسی از شکستن ان الواح را از کجا در یافته ان ارواح
را مهر سرّ حکمت چراغ که کسر آنان نیز در مشعر الحرام است که عبارت
از جابهای موسی یا فرقت و جهت از زبان تاویل که تحلیله که نخواهد
رسید و سرّ قرار صورت حکیم ناما نی همراهید گفتن که انسان نراد و عیب و جهل
و وحشت یا ره استخوان است لاجرم حق دابة شما را درهم خواهد شکست
تا امیاج معنی از روی نصیب بر شما روشن شود و از تقلید حکیم نامانی و فضلکان
دیگر جلا می باید گشتن اِنْ تَکْفُرُوا بِهِ اَنْشَاد و هو خیر لکم والحمد لله رب العالمین
اگر سوال کنند که با وجود این آیة که حق فرمود اَلَمْ یَأْتِکُمْ رُسُلٌ بِالْبَیِّنَاتِ
قَالُوا بَلَىٰ وَلَٰکِنْ حَقَّتْ کَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ حبیب رب العالمین
وصادق الوعد و امین بر امتان و مطابقت کلام آیة فرمود که در روز
قیامت امتان انبیاء انکار کنند انبیاء را از بهر روز قیامت با بهره و جهل ظاهر
کرده است بما حرف زند ادن چون آنست که از زانه جعلیل العذر و لذلک
جَعَلْنَاکُمْ اُمَّةً وَسَطًا لِتَکُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ از برای آنکه ذکر نعمت

انبیا علیهم السلام وجود بینه و شهادت باید از انکار منکر حق علیه است و قرینه
روشن و دلیل قطعی که حق خداوند جلا جلاله کرا زینه امت وسط مزکی
طلب فرمود تا مزکی طلب نفرمود حق سید الشهدا در شهادت نیابد که درین
مقام است که حق فرمود و یکون الرسول علیکم شهیدا اگر چه در علم قدیم
حق خداوند روز جزا من الازل الی الابد بود که امت وسط گواهی بر سایر
خواهند داد حقیقت داد نداما چون بیشتر فرموده بود از برای
فضیلت حق حبیب خود که ویکون الرسول علیکم للمقربین مزکی
طلب فرمود حق الله که در روز قیامت دایره حق ره فرموده اند قوله
ره و او را جبرائیل از مسجد حرام بمسجد اقصی برد که هر دو قبله انبیا
بودند تا فرض علی الخصوص صلوة واقع ببود در اول اسمان آدم
دید و در همین سوره حرا امد وما جعلنا الرویا التی اریناک الا
فتنة للناس الایه واقم الصلوة ومن اللیل فتهجد به نافلة لک
صدق الله العظیم تا از طالبان تر اعلوم شود از روی نقیبه که نا ...
درین دو قبله نکن و با داین نماز اسمان مشغول شوی در جنت آسمانی
مکان و مدخل نخواهی کرد که حق رسالت که ... و رهنمای جمیع خلایق
است از ان وجه که رحمة للعالمین است از بی دو دو ... از
برای آن

برای آن با جبرائیل عروج بر سماوات کرد تا جان او بدانند که راه اسمان
این دو موضعند که قبله نماز بند و جای راس و جبهه و صدر و ظهر و صبغة الله
اند که قرار آدم است حق تعالی و در قرآن قدیم نیز خبر راه اسمانی نیز چنین بود
کرد و فرمود یا معشر الجن والانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات
والارض فانفذوا لا تنفذون الا بسلطان یعنی بوجهی دیگر یعنی ای
آنست که جنیان و انسیان منحصر استند که نفوذ در عالم سموات کنند
و از اقطار که عبارت از کنارهاست منحو استند که نفوذ کنند حق تعالی
صراط مستقیم راه هدایت سلطان مبین کرد که خط وسط است قبل
راس و جبهه و صدر و ظهر لا جرم فرمود که فانفذوا لا تنفذون الا
بسلطان و در برای ظهور این معنی که در جای دیگر فرمود در سورة
غاشیه که عبارت از بهشت قیامت است که افلا ینظرون الی الابل کیف
خلقت والی السماء کیف رفعت که در جای دیگر گفته تا فرموده بود
که لا تفتح لهم ابواب السماء ولا یدخلون الجنة حتی یلج الجمل فی سم الخیاط
کار در حدیث است از رسول الله ص که اول او از نفخ صور جدا می شنود
که دست در گل کرده باشد از برای عمارت کردن حوض آب انشرنیه
لد او ر که بر خط استوا است دریابد بیان آنست که ...

استطعتم
ای جن دلوکی داخی ای ادم
اغلنلری بلوکی اگر جنمانه
بلور سکز که گوکلر ...
قرا کندن ...
قرا کندن ...
اوه گجرسکز ...
... الا بسلطان الا
الا الله ...

اوکر مکرر میشود و از غایت قدرت و عظمت و شوکت اوست که
چنانچه ناقه را معجز صالح پیغمبر خود کردانید در هیچ حالت این شتر مست
عاشق دیوانه را مظهر معجز جمیع انبیا و رسل خود کردانید تا کمال
قدرت و عظمت و شوکت ذو الجلال لایزال او بر جمیع مخلوقات
و موجودات و مکونات من الازل الی الآزال و ابدا الآبدین اظهر من
الشمس و ابین من الامس کردانید بعلامات قدیر که در صفت کبریا
صادر بوده که قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک
ممن تشاء و تذل من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر تولج
اللیل فی النهار و تولج النهار فی اللیل و تخرج الحی من المیت و تخرج
المیت من الحی و ترزق من تشاء بغیر حساب . از بعد این ملکوت
ورق دایره ۳ بزرگوار مخدوم صلواة الله علیها که نسبت
که فرموده اند بعد از کشف بیان که فرموده اند ۳ با وجود نحن
اقرب الیه من حبل الورید قاب قوسین تمام بعد و نا [illegible] نماید
صدق الله العظیم که تا غایت لفظ ناظر نماید در سر دو جهان بود
و در ما بعد بیان فرموده اند که در مقام [illegible] قوسین از سرای
آن دید که فرمود انا اقوم من یمین الله و در آن محل ذکر کلنا
بدیع

ویعز من تشاء

بدیع فرموده اند و بیان و تأویل قوسین نماند و متعلق برد [illegible] اند
والسلام [illegible] هم از هدایت ورق دایره که معیر مانند که زمین شهدای
امت رسید بدلیل آنکه رسول مزکی شهدا احد بود بدلیل
دیگر حال او رند تولد [illegible] و هیچ شک نیست وحق کاذبی حق
گوینده شهادتی که هو اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان
محمدا رسول الله و باز حق تعلد ان این کلمه تمامه بینا بلکه حق
محققان بود و حق شهدا صدق الله صدق الله صدق الله العظیم
و نحن من الشاهدین و الحمد لله رب العالمین پس چون چنین باشد
یرثها عبادی الصالحون ایشان باشند که در رسالت [illegible]
باشند اما از ذریه آنند اقتان از ین امت و چطور سوال کنند که
شما بعد از ما آمدید از کجا معلوم کردید که ایشان ما تبیین رسالت
کرده اند ایشان گویند که از کتاب آسمانی که بر محمد نازل
شد بدلیل قطعی معلوم است که ان عبادی الصالحون که شهدا اند
من عنده علم الکتاب میراث ایشان عند تا صالحون صورت من کل
الوجوه [illegible] باشند که علم کتاب ندانسته باشند و از زمره
علم نباشند بیرون روند زیرا هدایت الله و زیرا توفیق

تا متنبه شوند سبحانه وتعالی عما یشرکون از برای قطع تلاش جنبش من
کل الوجوه از شیاطین و دجال و یاجوج و ماجوج که عبارت
از حبش واین زمان که ذوالقرنین اند چون این فقیر در خواب نه
بیند در اول خلوت که باز سبر کار خود در رفته بودم و خواجه حاجی
صفیر را دیدم که سر در پیش انداخته بودی و عظیم متفکر بودی
و این فقیر دران حالت بیقین عینیا نست که از انابت رجعت
کرده است تا خواجه حاجی را که متفکر دیده بر سر من افتاد و دانست
که او را از انابت خود خبر نبوده است و چنین است که دلیلی بگوید
هم بگفت و او نیز از حال خود دلی آن نبود که تعجب نسبت با حال قوم
نبود و هو اعلم بالغیب هم از هدایت الله ورق دایره جمیع [illegible]
که قوله یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول
واولو الامر منکم فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله والی الرسول
ان کنتم تؤمنون بالله والیوم الآخر
ذلک خیر واحسن تاویلا ستفترق امتی علی ثلث وسبعین فرقة
صدق الله العظیم اگرچه در جای دیگر این بنده [illegible] بیان
در کتاب آورده است اما [illegible] احسن تاویلا [illegible] که [illegible]
تاویل [illegible] لازم باشد حکم رسول را نیز رجوع با الله باید کرد تا از آن
فرقه

فرقه که بعد از سبعین مذکور رند جنود نا حزب الله ناجی باشند که هم
الغالبون صفت ذات ایشانست که بعد از نبی بی فاصله از برای تنویر
بیان گذشته نیز مانند قوله فاذا قرأناه فاتبع قرآنه ثم ان
علینا بیانه بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه ولما یأتهم تاویله ولا یحیطون
بشیء من علمه الا بما شاء صدق الله العظیم بیان و تاویل روشن
روشن روشنست و حاجت بگفتن [illegible] دیگر نیست که فرموده الا
والله یحکم لا معقب لحکمه وهو سریع الحساب والسلام دجال
لعین را که از هدایت کلمة الله که اوصاف او با انواع شنیده [illegible]
یک علامت دیگر اینست بشنو که رسول الله علیه افضل الصلوة
فرموده اند که قرة عینی فی الصلوة ان لعین اعور را ممسوح العین
صفت کرده اند که [illegible] فرموده اند در حق [illegible] که قوله
[illegible] که مبارک وضع صلوة تحقق آن وقت ظاهر بود که خلقت [illegible]
برقرار بود و [illegible] دانستن صدق الله العظیم که عجل چنین
که هم در [illegible] از پیش گذشته است همین معنی دارد که [illegible] سرور
و سوخته را عجل چنین میگویند از تاب آن دود [illegible] که در تحفه [illegible]
[illegible] نار سجانی داشته والسلام عجب معنی غریب در باب [illegible]

از بیان حرمت ظاهر میکنند دران محل که تعداد مستحقان زکوة فرموده

اند تا انجا که قوله حرمة فقد بامستحقان چهار و هفتم نوبت بشیر لکن بالذین

لایؤتون الزکوة وهم بالآخرة هم کافرون صدق الله العظیم ضمیرهم

که در آخر واقع شده است چون ضمیر جمع است تنبیه که عاید بان جمیع

مستحقان خواهد بود که افراد ایشان بوجهی که اول از مستحقان

اعتبار شمار کنند حضرت الله خواهد بود و در عقب این آیه لمن

ناملامیر باشد که قوله تعالی ولله خمسه ان کنتم امنتم بالله وما انزلنا

علی عبدنا یوم الفرقان یوم التقی الجمعان صدق الله العظیم یوم

الفرقان وازیوم التقی الجمعان جمعیة زکوة وخمس برجانی آن کلمه شرط

آورد که ان کنتم امنتم بالله بخلاف حشر که بان آخرة کافر بوده اند از

فرنه ایمان که صدکفر نیست تعبیر شد که ایشان بآخرة کافر بوده اند مراد

الله این بود که ظاهر هم در روز آخر خواسته کرد سبحان الله العلی العظیم

والحمد لله رب العالمین قوله تعالی قل ان الموت الذی تفرون منه فانه

ملاقیکم ثم تردون الی عالم الغیب والشهادة الی آخره در جای دیگر

میفرمایند که ولئن متم او قتلتم لالی الله تحشرون ازین وجه است

تعبیر بقای برکاست پس هر جه بیشتر متعلقه که بخز اهد کرد عالم تغابن

رساله

رسد وحشر او با ج الله او باشد لاجرم سبب وقع القول علیهم شده

باشد که فرموده اخرجنا لهم دابة من الارض تکلمهم ان الناس

کانوا بایاتنا لا یوقنون ج دابه که مع عصای موسی و نگین سلیمان

است چون آن مقتدان از خوف او در نمازند و روز دراز گریزند

و در وحشر او آن انجا بان رسانند که موضع کسر لوح ج کلمة الله

است و بر دست و سر است که جای انگشتری سلیمانست و بربا بنیز کنند

وتشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون که در کعبه جای الکسر حجرات مزید

کرد و ج بزرگوار بن دابه فرمانید کما تلک ج آیات ج ه گویند

او هو ایشم شما را من شکست زنی عصا و او حق هر کس که بسته

صدق الله العظیم ازین بیان اول هم ازین کتاب جلوه شد که نبود

که هو ایشم گذشت بلکه فرمود هو ایشم شکست چون میفرمایند که باین عصا

و او حق هو ایشم شکست فرنه هذا لی را در باب بعنی عصا را که

عبارت از قلم سر دو شکست سر دو باز بود که در اخبار صادق

چنین آمده است پس با قول شکستن ایشانرا دو پاره کنند قتل

عصا و قلم که بان می شکنند که البته هر چیز را که اول خواهند شکست

ناچار آن چیز را دو پاره باید شد و بعد از ان شش پاره کنند

کی صورت ارض است و بوجهی دیگر اشیا را به پاره کند مثال صدور
او با نقطه و عصا و قلم که باز از روی اجزای حروفی نهاند و بعد
ازان بده پاره کند چون عشر آیات الواح موسی و بعد ازان
بیازده پاره کند چون شقه صحیفه میعاد حق کلیم ملک علیم که خط
عشقه را از شده اتصال با خط عارض در اول حق کلیم ملک
دانست چون از وجه مردم گوسه دریابند که آن خط عشقه زده
وجه ایشان شده اتصال نیست که برابر سه بخط خدا نیست حق دابه
اشیا را بعد از یازده پاره کردن بدوازده پاره کند چون دریابند
که موی سر داخل و خط عارض نیست هم از قرینه کسر لوح حق کلیم
ملک علیم که فرمود القی الالواح و اخذ برأس اخیه که حق هارون علم
برادر خود را دید خالف یا بن ام از ین جهت خوانند که از خط الهام
معلوم میشود که دو خط عارض داخل سر نیست که باز روش کرد
که فرمود یا بن ام لا تأخذ بلحیتی و لا برأسی زمین عجز کلام ربانی و قدرت
حق سبحانه جل جلاله و عم نواله و لا اله غیره تا معلوم شود که آن بوجه
که حق کلیم الله شکست کتابت وجه برادر او بود که ای مؤمنون فوه
که فرمود المؤمنون در آیت المؤمن که در رمز ترجمه حق الله وجه فرموده اند
من
که هرکس

هرکس خط وجه خود را بشناخت خدا را از وجه خود بکر میتواند خواند
چون چنین از قدرت حق دابة الارض شکسته شوند که حق علام الغیوب
و خلاق عظیم قابلیت اینچنین کسر در ارض نهاده بود که این
در وجود که حرکت از چهار طبایع به جنبه خاکست که جنبش شکسته
میشود که اگر وجود او از میان برخیزد آن طبایع دیگر هیچ وجه
از وجه شکسته نشوند که صلبه دکا در ستان کوه بود که از اجسام ترابی
محکمتر و سختتر او ست بعد از ان خط استواء دیگر شکسته شوند
تا با جان و دل از بیان الهی حق که در صورت کلمه الهی و سر
کلمه الهی در آیند و بیقین و تحقیق از موقنان شوند از برای آنکه
بحکم و خر موسی صعقا که چون از خود برونند و از هستی خود نیست شوند
همین سه خدای و سه کلمه الهی گردند بی شک و شبهه که آیات
الله محفوظ باشند و یکبار دیگر اشیا را چون طول خیمه میعاد حق
کلیم بجهت منازل قمر بیست پاره کند و یکبار دیگر بجهت دوازده
برج فلک اشیا را بشش پاره کند تا صورت او که از وجود وجه
اند شش بار شصت در ایشان ظهور کند تا آیات منظر شش نظر
الله حق تا توانند شد حق دابة الارض حق تا خاقان را که بعد از آنها
شدن

کافر شده اند بدلیل یوم تبیض وجوه وتسود وجوه فاما الذین
اسودت وجوههم اکفرتم بعد ایمانکم فذوقوا العذاب بما کنتم تکفرون
شکی نیست که تجردات روسیاهان را در هم خواهند شکست و بوجهی از
برای آن در هم خواهند شکست تا ایمان جماعت مومنان از برای اطمینان
قلب مثل حضرت ابراهیم خلیل صلوات الله علیه وآله زیاده شود که مصداق
اینست که حق فرمود انما المومنون الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم
که بعینه همین حالست که در وقت جاری جوشست از قدرت الله واحد
قهار حق واذا تلیت علیهم آیاته حیات جاویدان خواهند شد از سر عصای زاده
زادتهم ایمانا وعلی ربهم یتوکلون که حالت اطمینان حضرت خلیل بعینه همین
بود بلی ولکن لیطمئن قلبی که در هم کوفتن چهار مرغ بود مسخر نمود اما اعظم شان تعالی
عجایب کون واین ید بیضا که حضرت موسی کلیم صلوات الله علیه از برای اعجاز نمود
چون حق فرمود که فی تسع آیات بهم از عصا و قلم فهم آن می باید کرد
که هم در سوره طه است که در و انتم حل علم نبود از بیان آنکه
که حق الله در حق فرموده اند که موسی کلیم بود آن ... نار را در
لیل مبارک که شب قدر است دید واز و اقم الصلوة لذکری شنید
در شب معراج بجهة تحقیق صلوة از سایر انبیاء دیگر با حضرت محمد صلی الله علیه
بحث

بحث صلوة او کرد و چون آن آتش صدای خبر از ظهور ساعت و قیامت
میداد حضرت الله فرمود که از اشراط ساعت از برای آن یکی دود بود
که بر سر آتش بود که فرمود وانشقت السماء فهی دخان مبین صلوة
که اول پنجاه واجب از بیان الله از برای تعظیم آن دود بود که درای
واجب شده بود یعنی در عالم آسمان یعنی تعظیم کله و کلام الله حضرت
عند الله حسنی بود که جای آن بود که بر عدد او بند فان بزرگی کجا او بند
بلکه بر عدد اعلام او که آن ... را از آن دود علم پنجاه بود و الا پنجاه
نه باب ... حضرت الله حضرت مناسب بود و نه باب ... خدای حضرت
وحل کنند تا حقیقت حضرت کلیم او بود علیه الصلوة والسلام که خبر ساعت
از آن آتش خدای اول او شنید که قیامت روز نیست که حضرت سید
الانبیاء والمرسلین صلوات الله علیه وعلیهم اجمعین فرمود که اول
ما یحاسب به العبد یوم القیمة الصلوة صدق الله وصدق رسول
الله وصدق ولی الله والحمد لله رب العالمین قوله تعالی در
باب تزکیه در بیان صورت کله و کلمه از بیان حضرت عیسی و بیدایت
که فرمود حضرت عیسی با مریم که تعلم ما فی نفسی ولا اعلم ما فی نفسک انک
انت علام الغیوب مراد الله از روی تحقیق نسبت کله ...

چون نسبت حضرت عیسی مریم کرد فرمود درا دار عیسی مریم در این مقام
ظاهرست که صورت حضرت الهی در حضرت خداوند واقع شده است
چون چنین باشد شك و شبهه نماند که خواننده خطا و داننده خطا
مدلول خطا خواهد بود که خلاف است خلاف عکس که اگر خطا اینجا نبود جهل
تمام باشد چنانچه صورت خلقت حضرت عیسی ابن مریم بمجاز باشد حقیقت
کلام آنست که خواننده خطا و داننده خطا است از این آیت وجود
باشد یکیه والله اعلم اما دراین موضع بیان چند نکته نفیسه فرموده اند
همین آیه را ذکر کرده اند که تعلم ما فی نفسی و لا اعلم ما فی نفسك
و فرموده اند قوله حضرت موافق با سخن و اما کلام الله هستی که ذاتی
علی تمسه فی ذات الله و هر کس که باین کلمه و کلام سر ببند حقیقی از خدا
جدا نشان کیس اوی که مسیح کاهی کلمة الله و کاهی روح الله و کاهی
رسول الله و کاهی عبد الله هستی صدق الله العظیم با در این مقام
که خود مرکب شده است و در بیان و تفسیر خود داده است
لاجرم برقرار رفت اصل بر فرع لازم خواهد بود که وجود فرع
تمام بذات مفرداست لاجرم گوید که تعلم ما فی نفسی لا اعلم ما فی
نفسك از روی تقدیم ذاتی و انتم علی من . سبحان الذی بعد ما تعجل
بالقرآن

بالقرآن من قبل ان یقضی الیک وحیه و قل رب زدنی علما و
الله فاذا قضیت الصلوة فانتشروا فی الارض وابتغوا من فضل الله
یک وجه بیان حضرت آنست که چون بیشتر ازین حال صنع بیع فرموده
بود اما چون نماز بعد درست صفات قدیم حضرت ملك یوم
الدین حضرت آخر کرده شود و مالك زمین شدن را از حق الله تعالی بود
که یک وجه حقیق اینست که اگر از عباد صالح و شهید و حق اند
که ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده والعاقبة للمتقین
و ان الارض یرثها عبادی الصالحون اهل شهادت و صلوة لله والحمد
لله رب العالمین در رسالت که فرمود من ادرك الركعة فقد ادرك
الصلوة که حضرت الهی فرموده اند که از برای آنکه بعد از آن کلمات
التحیات که یکی خاتم مقام نماست در عالم توحید باین لفظ فرموده
اند اما از ان الفاظ حضرت الهی این معنی مستفاد میشود اما اینکه
در رسالت ما من ارکع نفرمود بلکه من ادرك گفت از برای آنکه
تا موافق آیة و ما کان صلوتهم عند البیت الا مكاء و تصدیة
باشد و دیگر موافق آن آیة باشد که فرمود فویل للمصلین الذین هم
عن صلوتهم ساهون اعوذ بالله من سخط الله آنکه کنند که

مثال صفیر زدن نغمه دست دست بر دست کرفتند

ذلك بانهم قالوا ليس علينا في الاميين سبيل بوجهي اين معايب
كرفتند عجزت العقلاء عن تفسيرها [illegible] اگر والاعم كه از ايمه
پوشيده كنايتي ازه كه خود كه اين برهنه بود و خود براي آن برهنه گرفته
داشتي كه ديگران نداشتند صدق الله العظيم پس از بنا بعد آيات [illegible]
بدليل اكمل جليلي بر رديه معلوم ميشود كه آن پوشيده بخط و كتابت
محاسن او خواهد بود كه جز بر جبين است كه در بهشت ح خليل الله
با محاسن خواهد بود ح رسالت را كه ح الله فرموده اند كه ولا
تخطه بيمينك قرينه روشن است كه مي بايد كه از وحي الله و فيض عالم
ما فنها خط و كتابت را دانسته باشد بخلاف زعم اهل جاهل تخصيص كه
در جاي ديگر فرموده اند كه ما كنت تدري ما الكتاب و لا الايمان اين
آيه خود قرينه [illegible] روشنست بواسطه ذكر ايمان و اسلام
دران محل كه ح الله [illegible] بيان گذشته را درج نموده [illegible]
آورده بعد از آن بي فاصله ميفرمايد قوله [illegible] و از بهر رد قول
مشركان و معاندان كه قايل [illegible] يا ايها الذي نزل عليه الذكر انك لمجنون
بوده بنده باري سبحانه و تعالى قسم ياد كرد با جمله عام خود ن والقلم
نوشتن علم اصل كلام است و سطر اصل علم كه ن والقلم و ما
يسطرون

يسطرون ما انت بنعمة ربك بمجنون و ان لك لاجرا غير ممنون صدق
الله العلي العظيم تا از بن بعد آيات [illegible] الله جل سبحانه از قرينه غير ممنون
معلوم شد كه ح رسول نبي امي اجر خط و سطر و كتابت يافته بود از
ح ربك الاكرم الذي علم بالقلم بحسب معلم صوري كه خطاب كاف ربك
هم با بن رسول نبي امي اصليت صلوات الله عليه و السلام و آله الطاهرين
چون ح الله درباره ح حبيب خود فرموده از ان وجه كه يكبار
ذات خود را با وي كرامت كرده بود و ارزاني داشته كه ان الذين
يبايعونك انما يبايعون الله لاجرم ح حبيب فرمايد كه هر كس كه بر من
يكبار صلوات دهد بمابر ده بار صلوات [illegible] چنانچه خداي او بايد
كان عنايت فرموده بود در باب صلوة كه پنجاه را بر پنج آورد و ثواب
پنج را در آخر قايم مقام آن پنجاه كردانيد و در كلام مجيد كه صلوة
پنج ثواب او در سنت است فرمود كه من جاء بالحسنة فله عشر امثالها
و من جاء بالسيئة فلا يجزى الا مثلها والحمد لله رب العالمين
در ح الله [illegible] از ابراد برادر روحاني و حبيب جاودان در حرم جعفر
جواد [illegible] سلام الله عليه [illegible] فرموده اند
قوله تعالى روز جمعه دو خطبه [illegible] ده است [illegible] سطر

دیگر حقیقت که سبب دو بار عید دیگر است و روز جمعه خطبه و قسمی جهت
آن شد که ملائکه گفتند در خلقت آدم أتجعل فیها من یفسد فیها ویسفک
الدماء رسول علیه السلام فرمود که روز جمعه گم شده بود من او را. پس جبرئیل
علیه السلام آمد و فی کفه مرآة بیضاء یعنی در دست او بود آینه [illegible]
گفت یا محمد هذه جمعة این جمعه است در صورت آینه که از برای تو و امتان
تو آورده‌ام که عید باشد ترا و امتان ترا بعد از تو عید و [illegible] العلی العظیم
ونحن علی ذلک من الشاهدین والحمد لله رب العالمین بحکم ما سبقت
حکایه بر سبیل بیان چه جز نیت توان بود اما معجز مسیح تا دریابند از بندگان
حق تعالی و خداوند علام تبارک اسم ربک ذو الجلال والاکرام
ظهور نکند اگر هم را کجا باشد آن باشد که معانی و حقایق کلام ربانی
حق سبحانه را چه در آن مرآت که بوجهی عبارت از سینه تیز روشن
دوری آید است هر چه تواند کرد و از قرآن کلام قدیم حق
جز علم حق که در تواند یافت که قسمت خطبه بواسطه آن آلت
سفک دماست که آدم را حق تعالی همین بیانست که فرمود که از
بین العالمین می باید گذشت و بعد از آن قربان کردن و چون
آن مرآت در کف حق جبرئیل امین بود و از خاصیت امانت داری

از برای

259

از برای کسی آورد که بحکم الولد سر ابیه انا رسول بالسیف گفته
بود و از کنایه امانت داری برای آن در آن عید و یوم المزید
برای گرفته بود به منبر بر آمد که فقال الرحمن علی العرش استوی
له ما فی السموات و ما فی الارض و ما بینهما و ما تحت الثری است
تا از قرینه قسمت خطبه آن روز مؤمنان در آن روز بتوبه
سفک دماء حیوانات را بآن آلت سفک دما منتسم کردانند و روح
حیوانی ایشان را بآن ریزش خون ایشان از ایشان جدا کردانند
که حرمت آدم با این اعتبار است و در آن روز عید بخوردن آن حیوان
عید کنند که اگر در واقع مؤمنند و از آن عیدی و شادی و خوردن
و خورانیدن در وجود انسانی قوت حیوانی در آورند تا بآن قوت
بقتل بهم اهل مشغول شوند و بضرب آن آلت سفک الدماء
روزگار ایشان بر آورند و ایشان را پاره پاره کرده و در هم
پیچیده سرنگونسار و خوار و زار بر روی خاک پاک اندازند
که بر تکبر میکردند و سرزنش حال پاک بظلمت و شقاوت و سستی
و افتادگی میکردند و نمیدانستند که در واقع عرش الله او بود
و سدرة المنتهی و کرسی خدا او بود و بیت الرب و بیت المعمور

او بود که کار این خطابهای دیگر با جمیع اشیا بود بسط که صاحب شرایف
او بود و معنی یوم المزید در این مقام آنست که و نزیدهم من
فضله والله یرزق من یشاء بغیر حساب که ایشان از مناکل الوجوه
من الازل الی الابد بازگشته بود داشته است و سبب متبران باز
آن مرآت بیضا آنجا داری بود از برای آنکه چون حق تبارک اسم
در حالتی که در مقام ملکیت است قابل اظهار شرایط نبود و نسبت
بین بابین وحی نبوت تا بود در مقام ملکیت اسمن از آن
تا حق سرآبیه ظهور کرد و گفت انا رسول بالسیف که حق بر این اسم
امانت را به مرتبه عز حق به صاحب امانت سپرد و گفت ستان که
ابن عبد نیست و از آن امت تو که بعد از تو خواهند بود را تا
ظهور حق مهدی وصیت که ظهور را زین دین غیر منسوخ حکم
و شاملی و حاجبی ان آیات الست سفک دما بنقل میر و زند در
فرمود شهر ثم الی لقاء اخوان یکونون من بعدی هم نعنی نبی محمد
الی آخره طوبی لهم و حسن مآب سفک دماء حسین ان آیات از حق
از آن بود تا دوران حق آن وعده تقدیر بعد از شاهد وجه خود
ت هم توانند کرد که فرمود که من عرف نفسه فقد عرف ربه

که خداوند

[illegible]

که خداوند این روز عید و روز عید و عید و شریر است که فرمود و نزیدهم
من فضله والله یرزق من یشاء بغیر حساب احلنا دار المقامة
من فضله لا یمسنا فیها نصب ولا یمسنا فیها لغوب از این وجه که در این
روز عید حکم فریق فی الجنة و فریق فی السعیر بوجه و عید الله هم
رسید که فرمود لا تقوم الساعة الا فی یوم الجمعة لا جرم در حق
حق سرآبیه فرمود که والذین یؤمنون بالآخرة یؤمنون به وهم علی
صلوتهم یحافظون حافظوا علی الصلوة والصلوة الوسطی
وقوموا لله قانتین که بیشتر فرمود ولا تنسوا الفضل بینکم اذا نودی
للصلوة من یوم الجمعة که از بیان الله همان صلوة وسطی است
فاسعوا الی ذکر الله وذروا البیع ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون
فاذا قضیت الصلوة فانتشروا فی الارض وابتغوا من فضل الله
واذکروا الله کثیرا لعلکم تفلحون چون عید از بیان الله قه از خود
و بازگشتن است تا اشیا یکبار خود را در این مرآت بیضا
دانه ببینند بوجه ذاتی که بار تو انند گشت که دایره از آن وجه
که بآن تمام میشود که عالم خاکست تا جار مراجعت و معاودت
از این مرآت بیضا تواند کرد که فرمود افحسبتم انما خلقناکم

غَنًا وَاَنَّكُمْ اِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ اِلَّا ابْتِغَاءً وَقُدْرَتِهِ الْاَعْلَى وَلَسَوْفَ
يَرْضَى كه تكلم قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً
تَرْضٰهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ رضا وخشنودی حق
حبیب الله من كل الوجوه آن بود كه رو در روی محبوب حقیقی نمود كند
كه ظهور رسید كه ما در اینجا بشنو است كه هر حاجی را صدای آن بود
از برای نفس خود و از برای تربت بود ذات قربان ... دیگر سبحانه
و تعالی شما بشر كون . مثلا هر گاه كه مؤذن در چهار وقت از
وقت پنج صلوة وقت ظهر بود تمامه اذان را از فرد شنوند
می باید كه بگوید اللهم رب هذه الدعوة التامة والصلوة القائمة
هر گاه كه مؤذن در چهار وقت پنج ... آت محمد الوسیلة والفضیلة
الدرجة الرفیعة وابعثه مقاما محمودا الذی وعدته وارزقنا شفاعته
برحمتك یا ارحم الراحمین چون تمامی نماز بعد ... فدای
بعد در ركعتی حق جمعه بود پس شنونده نیز توجهی بسوی آن
یازده ركعت را بشنود با آن قرینه بلفظ تامه مشغول شنود و این
معنی منافی ... كلمه حق صحیح نیست از برای آنكه در این اذان
دو ... اذان زیاده شده است از زبان ... مشهور است

كه همه اذان

كه همه اذان و قامت را بار جمیع می باید شد و در صدد
... الله از زبان خدای ... در آمدن و از مقام
محمود بر خاستن حق سید انبیا علیه الصلوة والسلام هم در روز
است كه نماز او ... است كه ... روز ... الله تعالی علی كرسیه و انا
اقوم عن یمین الله ونماز جمعه را نیز با نماز نافله ... خاص است
بدلیل ... و خطبه از آن وجه كه روز ... چهار
دیگر را از برای چهار كه مخصوص بخداوند این روز ... كه ...
البشریت صلوات الله علیه و اولاده الطاهرین برای ...
می بایست شد و ... پس هر گاه كه آواز ... الله
... بگوش رسد كه ... ذكر دعوت تامه باید كرد
والسلم . ای طالب ... از روی ... معلوم شود كه شیطان
و دجال یك وجود بند و یأجوج و مأجوج ...
با فتح در باب ... رسالت علیه الصلوة والسلام آن حدیث ...
هر كس كه سه آیه از سوره كهف بخواند از شر دجال ایمن شود ...
این آیه فرمود كه هم در سوره كهفست قوله تعالی مَا اَشْهَدْتُهُمْ
خَلْقَ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ وَلَا خَلْقَ اَنْفُسِهِمْ چون این

شیاطین

جزو ... آیند در باب شیاطین بود که شاهد حلقه ... خود شده اند

که در واقع آن مدینه علم را مفتح بابست که دجال در او دخل نکرد

که مکتوب بین عینیه کافر و فی دری که از بنا التی اعتقد و یاجوج

و ماجوج نیز مثل اند که بر سد وجود که رحمت الهیست بی تر فرقه اند

و این ملکیات را که با وجود مناسبت بیشتر دارد سبع خوانده

بر عینو اند آمد از عجایز شیطانی نکرده و میکرونند که وضعه دکاً

وکان وعد ربی حقاً که بوجه دریں ماه ذی القعده در الحجه واقع

شد که لعنه خدا بر آن شیاطین اولین و آخرین باد تخصیص آن شد

لنک معیوب مردود و مطرود باد و دیوزاده لعین پلید او

باد مسئله همچنانکه وجود دایره صورت ... بر کارست که چون قلم

دو سر دارد دایره معنی که عالم سموات علم از بر کار کاف و نون

وجود یافتند که فرمود خلق السموات والارض وما بینهما فی ستة

ایام و اتم ... این مسئله ها که بر خاطر این فقیر گذشته باشد

و در جای دیگر ثبت کرده باشد باد درین مقام مبارک که بیت الحرام

و دار السلام در روز عید مؤمنین پنجم ذی القعده در حالت نماز

بر خاطر آمد نوشتن اولی بود که قرآن چون از آسمان آمد

بلکه از

ملک از سدرة المنتهی آمد که فلک البروج است که هر برج او چون اجزای

قرآن سی درجه است و چون پنج خاتم رسالت و مبدا او ولایت

آمد که اسم مبارک او پنج است چون دقایق و ثانیه و ثالثه فلک

البروج از آن جهت سی ختم شد که من الجنة والناس و آنکه حاکم اللّه

صفت روز قیامت میکند که الیوم نختم علی افواههم و تکلمنا ایدیهم

وتشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون اگر خواهند که دریابند که شهادت

با رجل مناسبت از کجاست از آن اینه دریابند که فرمود یوم یکشف

عن ساق و یدعون الی السجود فلا یستطیعون خاشعة ابصارهم

ترهقهم ذلة وقد کانوا یدعون الی السجود وهم سالمون که حق اللّه

فرموده اند که کلمه عن از برای بعد مجاورت موضوع است یعنی

کشف حجاب از کعب با خواهد شد پس شهادت او اولی باشد که از

عالم غیب شهادت آمده است چنانچه تکلم بدست که حجر الاسود

که یمین اللّه است در آن روز تکلم خواهد فرمود که جای خواهد فرمود

که فرمود همه اشیا را در نطق در آورد از وعده که صدق انطقنا

اللّه الذی انطق کل شیء سبحانه و تعالی عما یشرکون

قوله تعالی واذا بشر احدهم بالانثی ظل وجهه مسودا وهو

كظلم كما قوم نهار واذا اشتد احدهم ما حرب بذ رحمتي فسلا فاق وبها شود
افهمو كظلم از جمله اين دو آية عظيم با آن حديث ها ي بايد فهميد كه ازحم
معلقه بالعرش كه فرمود من وصلني وصله الله ومن قطعني قطعه الله
كه از بيان الهي در حق بنى آدم از ايراد شوند با ين سر نبي برزخ رحوم
مغفور مبرور رسول الله عليه چنين حبيبي است كه رحم ميفرمايد كه
هر كس كه مرا از بنى آدم پاره كند كه عرش الهيست ابعاد از قطع
كند يعني الكسي واح الله از خود پاره كند بدليل الرحمن على العرش
استوى اين رحم جليل القدر عظيم الشان بود كه گرفته بودند از
بنى الرحم را از بيان الهي در آن محل مذكور بدليل وخذت
بحقوى الرحمن كه منحوا است رحو ليتيا كه عرش الله بود بر آن تا شبه از الله
بنى الله او را از عظمت و بزرگوارى جاودانى او كه چون ظهور از او كرده
بود و باز فرجيع اليه اصل جنت صورت دلو نيست جان نگار او را
كردانيد ملو جبر داركر دانيد شتى تمام حاصل كرده در تعظيم غرت
و عظمت خود استوار يافته بعبارة قال به كه فرمود الا ان حيزان آن
اصل من وصلني واقطع من قطعني وا و در حديث ابعض فرموده قال الله
بي يا رب الا در حديث ديگر فرمود رسول نبي است كه او را

بادشاه

بادشاه عاشقان از براى آن فرمود كه چون نسا را در ميان
جان ذخيره جاودانى كرده بود كه در ميان طيب صلوة چون
جان در ميان قلب بيت الله است جاى او كرده بود كه فرمود
حُبِّبَ اِلَيَّ مِنْ دُنياكم ثلث الطيب والنساء وقرة عيني في الصلوة
كه بواسطه آن نماز با ان صورت خداى كه رأيت ربي في صورة
قطط داخل جنت جاودانى اتى شده و باصل خود رجوع
كرده ميتوانست شد كه شيطان مريد و ابليس پليد و دجال پليد
چون فهم اين معنى نكردند تا با جان خود از اخرج جنت جاودانى
بحكم فاخرج منها فانك رجيم وان عليك لعنتي الى يوم الدين
بدر افتادند بدليل لَمَنْ تبعك منهم اجمعين چون معانى
ما سبق در خاطر قرار گرفت از روى فهم آن دو آية را در يابند كه
معنى عين عمر يكر واقع شده اند كه بوشته گله روشن خلق و جهه الينا
ابرار كه در عليين مكان دارد كه جنت در آنجاست بحكم نص قرآن
وبحكم حديث بادشاه عاشقان كه رسول نبى امى است بر آل كتاب
انا بعثت آية وجه امانيست كه تا بعا رسول نبى امى عليه الصلوة
والسلام ميفرمايند كه ان ابرار كه در نعيم ابدى متنعمند موقنانند انكى

صفتی هم یار خود از غایت رحمت و مکرمت هدایت نیز ایشان
که تعرف فی وجوههم نضرة النعیم و شک نیست که در ان حالت
آن ابرار را کتابت و نیز از حامه اعیان نخواهد بود و سوخ احی
ایشانرا که ابرار بود با آن کتابتها خواهند شناخت که شیاطین چنید
مرید پلید بدید را چون از ان هم خدائی جز دو دهند الحال
روی ایشان چون خوک و سگ سیاه بتمام سیاه شود و از
غصه و اندوه بمیرند و ندانند که آن صورت الله و رحمانست و تا
ایشان برود خود آن صورت خدائی حاصل نکنند هم با شیعان
خود بهشتی نگشته اند شد که در شان این شیاطین است
که در بهشت اول خدا را می شناختند و عبودیت و پرستش او
بجامی آوردند و در آخر بسبب آن لعنت کتابت الهی در بهائی
قرآن قدیم و کتاب کریم لعنت بار چون سخن خدای خود نشنیدند
مستوجب طوق لعنت ازلی و ابدی شده و از بهشت جاودانی
بدر افتاده و رجوع بنار خود کرده منزلت اسفل سافلین شدند
و در آنجا افتادند و جاودانی عذاب روح و جسد خود از ان
نار سعیر و بئس المصیر میکشند و خواهند کشید که بعینه دیدن
ایشانست

ایشانست که یوم تبیض وجوه و تسود وجوه فاما الذین
اسودت وجوههم اکفرتم بعد ایمانکم فذوقوا العذاب بما کنتم تکفرون
پس اگر این عاشق شیدا از برای دو سه روزه فانی که مفارقت آن
صبح و جمال بلا واسطه الهی چه میکشد گفتن سیاه و چهره چون
کاه کند و بهر نفس صد هزاران هزار آه آه آه از دل ریش
و جان غم اندیش بیارد دور نخواهد بود که او میداند که دیده
او از چه صورت دو سه روزی محروم شده است چنانکه شیاطین
چون بر آن صورت خدائی بیننا دوار برای آن صورت در سجود
ننمایند چون در حالت این عاشق بیچاره نظر کنند از غایت عیب
بینی و بیدینی از شان نیز از ملامت چه تصور توان کرد حالیا از غایت
کرامت آن صورت است که بدست قدرت ایشان بنده عاشق خود را از
آلایش دین پاک کرده و در کنج خلوت نشانده تا با وجود این خرابی
ظاهر مظهر این گنج گرانمایه تواند شد شکی نیست که این نیز از غلبه عجز
و کرامت حسن خانی در بینی فقیر این اضطراب و رسوائی و شیدائی ظهور
نکند یقین که در ان عالم باقی چون دیو مرید و شیطان پلید از ان
صورت پاک مهجور و محروم خواهد ماند اعوذ بالله من سخط الله اعوذ

[illegible]

باللّه من عذاب اللّه که هر کس که چون این فقیر ماشغا شنید او رسوا و با
سر و پا چو جان و جهان نگشته و ترک دل و جان و دو جهان نکرده ابدی
بقول مصوّر این صورت بی واسطه نسبت کرده نسبت کرده نیست
و دایا و اصیانا از غایت اضطراب و التهاب در جزع و فزع خواهند
بود از عذاب نار خدایی که فرموده که فما اصبرهم على النار و چون
باید یافت که بچه عذاب گرفتار باشند که حق الله واحد قهار در ادعو
از حال عذاب ایشان تعجب فرمایند و چون آن شیاطین بدنهاد که و حلفته من ...
ناپاک بی باک منکر آن و حال بوده اند بدلیل خلقتني من نار خلقته من طين ازو خواهند
ح فرمایند قوله که و ان یستغیثوا یغاثوا بماء كالمهل یشوی
الوجوه بئس الشراب و ساءت مرتفقا شیاطین بعینه گویند که با آنکه
آتش است که روبهای ایشان را از غایت گرمی و حرارت بریان میکند
آن آتش است که از حکایت نار خدایی حق که با حق موسی کلیم
ملک علیم در سخن آمد و انی انا الله گفت ما انی که ... ...
الٰهی بیان فرموده اند که چون نار و آب و باد و خاک است چنانچه حسب
صورت نیز بابه کیفیت در جوار و حول بلکه یکدیگر واقع شده
اند در بیچ تحلیل گفتن از جوار اولیست که حول عبارت از جدا
حول
کردست

کردست و این چهار عنصر محکم مکرر بند که بر یکدیگر احاطه کرده اند
و جمیع افلاک که برین چهار محیط اند و این چهار محکم فلک را در میان اند
چون جان بقول الله که در حق آن فرموده در اندرون خود جا داده
لاجرم چون آن آب همسایه آن آتش باشد در آن وجود ایشان
چون ایشان از عذاب آتش زیاد خواهی تاب کنند حال ایشان
این باشد که حق فرموده تشوی الوجوه و آن باد نیز چون
انجاست صفت او اینست که حق فرموده فاهلكوا بريح صرصر عاتية
سخرها علیهم سبع لیال و ثمانية ایام از بهر آنکه در وجود ایشان
... کتابه سواد او در صورت ... الٰهی بدید ...
باد صرصر را از آن فهم نکردند و مشیت کتابت سیاحت را از دو
طرف وجود خود از حظ و فعل خدایی و تعلیم الٰهی در نیافتند لاجرم
با آن باد هلاک شدند که کل شیء هالک الا وجهه و انکه فرمود
نخسف بهم الارض بعینه همین صفت بدلیل تخشن جلودهم
الناز که جلیه دیگر آمده است که آن ارض ایشان را فرو برده
است همین خاک وجود ایشان است بعینه این نوع
بلکه از بیان آن است ... از آن وجه که این بند حقیر فقیر

ف ٩٦ ... بحر ... بنجی

از غایت قدرت و عظمت و شوکت خطاب ذات [illegible] سبحانی فرمود [illegible] بنده
است و هستی این بندهٔ ضعیف را با وجود هستی دیگران نبود
از میان برداشته است لاجرم هم خود دست که بیان کلام خود می کند
بدلیل لِمَنِ الْمُلْکُ الْیَوْمَ لِلّٰهِ الْوَاحِدِ الْقَهّار بسی با ما عظمت شان تعالی
عما یشرکون ؛؛ تحت دابة الارض که از نیش قدح دیار
شکستن او و در ان محل ذکر انگشتری و نگین حق سلیمان هم نیز بود
اما در بیان نیامده بدان ای طالب که آن انگشتری نیز سلیمان حکم
دارد از برای آنکه بران نگین انگشتری نیز چون سطر خطی بود
که میگویند و راستست که بر نگین حق سلیمان اسم اعظم نوشته بودند
نیست از قرینهٔ اسم اعظم می باید که بران نگین همچون نگین حق [illegible]
سه سطر و خط بوده باشد تا از ان سه سطر که مقصود انگشت
کوچک ظهور کند و قرینهٔ روشن و دلیل قطعی از برای صوفیان
و موحدان بندگان حق مالک یوم الدین و رب العالمین الرحمن الرحیم
حق آنست که تعین کرده اند که حق الله اش بنزله نام بود که بر هجده
هزار عالم محیط بود و خاصیت اسم اعظم هم از زبان الله حق
این بود که هر کس که اسم اعظم را مسخر خود کرداند همه اشیا با کان

وماتکون

وماتکون مسخر امر او شوند و چون حق سلیمان را اسم اعظم در نگین
بود و آن نگین در دست او بود لاجرم از انبیا معجزه او این بود که
جمیع جن و انس و وحوش و طیور و باد و غیره مسخر امر او باشند
چنانکه حق خاتم بواسطهٔ آن خاتم بخلاف انبیاء دیگر مبعوث بجمیع
خلایق شد و در شان او که حق فرمود وَمَا اَرْسَلْنَاکَ اِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِین
و قاعده در اصطلاح آنست که هر کس که جز بزرگ در فرمان او ورده
میگویند که نیز دو دست یافته است و چون حق سلیمان آن انگشتری
در دست کرد از ملک صبح حق [illegible] دوالجود و العطا یافت این مقام
و منزلت یافته که فرمود فَاِنَّ هٰذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّی لِیَبْلُوَنِی ءَاَشْکُرُ اَمْ
اَکْفُرُ ای طالب ببین که تو سلیمانی را نیز بایه میدانی در این حالت
چه عجز و نامرادی و مسکینی می نماید و این مسکینی را نه آنکه تنها
بر خود اثبات میکند بلکه میگوید که وَمَنْ شَکَرَ فَاِنَّمَا یَشْکُرُ لِنَفْسِهِ
که هر فتح نفس را از ان نگین حاصل میسر است کرد و خواهند
کرد [illegible] وَمَنْ کَفَرَ فَاِنَّ رَبِّی غَنِیٌّ کَرِیمٌ را حاجت بیان نیست
چون حاجت بیان نیست که عجب قرینه است که بعد از غنای
حق صفت ربی خود ذکر کرم او فرمود که بدلیل فَاِنَّ اللّٰهَ غَنِیٌّ عَنِ الْعَالَمِین

یعنی چون از غنا هیچ کار او وابستهٔ عالمین نیست بدلیل ثُمَّ
تَرَ اِلَی رَبِّکَ کَیْفَ مَدَّ الظِّلَّ چون عالمین نسبت باذات حق عزّ و جل
در نظر واندا او مثل سایهٔ بیشتر نیست و هر ذاتی که هست
سایهٔ دار دارا هیچ کار او وابستهٔ سایهٔ او نیست و شک نیست
که هر کس که هست از سایهٔ خود مستغنیست بسبب [illegible] از لی که حق تعالی
فرماید که فَاِنَّ اللّٰهَ غَنِیٌّ عَنِ الْعَالَمِیْنَ پس باین دلیل میتوان
که از غایت کرم مستی خود که کرم نیز در [illegible] وجود دیگر [illegible]
بر نیستان نگردد و سخن حضرت سلیمان خود را از روی دعا حق اجابت
فرموده باشد که فرمود • بر کافران ز رحمت شاید اگر ببخشد
معبودشان نه آخر لات و مناة باشد این معنی است که در حق
[illegible] خود حق تعالی از غایت کرم فرموده رحمت چون قدم در دوزخ
نهد یک دوزخی در دوزخ نماند که فرموده اند [illegible] در محل دیگر در
[illegible] خود که دوزخ [illegible] مقام کی وجود ماند از آن وجه که رحمت
دنیی در جهان آخرتست چون قدم مبارک خود در دوزخ
نهد از اقتضای کرم جلوه آن باشد که یکی دوزخی در روی
زمین نماند که [illegible] بود که گفتند دوزخ جا در زمین دارد
فهم کن

فهم کن ایطالب اگر فهم و ادراکی داری که سخن از کجا بکجا میرود
که چون حق جبینت بشیر و نذیر بود می باید که در اخوان او نیز این صفت
از حق صفت غفار و قهار ظاهر باشد اگر گویند مناسبت میان سطر
نگین سلیمان و آن دو خط بینی چیست که حق دابة الارض با آن
انگشتری مهر بر بینی کفار خواهد کرد بدلیل سَنَسِمُهُ عَلَی الْخُرْطُوْمِ
آن جواب را از غزل حضرت درباید فهم کرد • پس با آن انگشتر
کز خدا [illegible] بند انگشت سلیمان شد جدا • مهر بر بینی آن کافر نهاد
زانکه دیو [illegible] ره با آن خلقت نداد • درازی [illegible] انگشت
دست [illegible] خط است بروی سرگشت صدق الله العظیم
و شک نیست که [illegible] منفصل دست از آن [illegible] میتوان
رسید چون بدست مهر میکند از برای آن [illegible] را در آنجا
مدخل نبود که فرمود • بند انگشتان آدم را خدا • زان بکرده
[illegible] با خلقت آ • چون در دست خط استوا بود و آن
دست که آن مهر میکند لاجرم بر خطی مهر میکند که موافق و مطابق
دست بود که بی خط استوا در وی با آن دو خط بینی [illegible]
کتابت الهیست [illegible] و چون در لوح صاحب عصا که

موسی بود عز آیات بود از خدا او شنید که من برهنه بودم مراجع تا
نبوت شانزدی که بار خود خدا فرمود که یعنی آن دو کتاب را صورت
دو ق که من بکرداندی که وقتی آب در بینی میکند هم از ابرادخواه
با ابر بود مرحوم ح فرموده اند که اللهم غششنی بر حجتک بگوید که بعینه صاحب
حالست والسلم . آنکه از توریت موسی کلیم ملک علیهم السلام از
تاویل الله در تم ح ی در بیان آمده است که طوفان نوح
ع چون از تنور بر آمد که ح الله ح آ ه فرموده اند که چنانچه تنور
جای آتش است از برای پختن غذا دهان نیز جای خاییدن
و هضم کردن غذاست که فرموده اند که دهان بنی آدم
دندانست که با آن دندان نعمت را میتوان خایید بعضی
کردن و پختن تا قوت بدن انسان گشته سرازن [illegible] الله
آن غذا بر آورد و هم از آن محل که تنور غذایی بود که با ز ان آب
دندانست از بیان الله ح آ ه که بگنج داد [illegible] آب است ازو
هدایت الله ح آ ه فهم آن معنی می باید کرد که در توریت موسی آمده است
که فرمود که چون طوفان از آن تنور بر آمد همه عالم را بگرفت
بر بالا و پستی همه عالم راست مغمره گشت تا بستاد اگر نبوده
بوداز

بود و اگر دره و بیابان و زمین و هامون بود و از بیان الله
ح ه معلوم شد از تنور بیانی که فرمود مناسبت را از غایت قدر ح
آشکارا گردانید از عالم توحید سپس از بن هدایت الله ح ه بوجه
دیگر روشن میشود که آن طوفان [illegible] الله بوده باشد
که ظهور از دهان دارد و در ح ی ح ه بانواع بیان فرموده اند
که تغلیب حکم کل دارد یعنی ح ت الله ح ی عدد نماز را در ست
از برای آن واجب و فرض گردانید که چون عدد آن یک کلمه
از شانزده زیاده نشد کی او بجا آرد چنان باشد که عدد
تمامی [illegible] او بندگی بجا آورده باشند و حال آنکه عدد
آن وقت کز این وقت رکعت نماز است که از آن قسمت در
قسمت اول بدلیل خلق السموات والارض وما بینهما فی ستة
ایام از بیان ح ی ح ی در بیست شش روز که حرف خلقت جمیع
اشیاست علم بحکم توریت موسی کلیم ملک علیهم السلام و نوح
که خدا این مسئله دانسته اند و دلیل خدای آورده اند که یک بار
از سموات جمیع علویات است و از ارض جمیع سفلیات و ما
بینهما خود معلوم است که هم از بیان الله ح آ ه که هم در ح آ

حق فرموده اند که شیطان ناری نه دانست بدلیل ما بینهما که او نیز در
شش روز مخلوقست که چهار [illegible] و یک [illegible] ست از بیان الله او
لاشریک له در ین شش روز این هفده رکعت نماز است که بعد در
آب طوفان نوح علم بحکم توریت موسی کلیم علم بر جمیع خلایق بدلیل
اَرسَلناكَ اِلّا كافَّةً لِلنّاسِ یکسان و علی السویه واجب و لازم
شده است اگر عالمند و اگر جاهل و اگر تن درست اند و اگر بیمار و اگر
پوشیده اند و اگر عریان و اگر صاحب قوتند و اگر صاحب ضعف نماز
کسست در ادا کردن این هفده رکعت مجموع برابر واقع شده الا
وازندانستن این هفده رکعت نماز است که بحکم تغلیب
الهیست همه در طوفان آب بمعده که غرق شدند و واصل شدند
باصل شیطان و ابلیس خبیث لعین که نارست که چنانچه از پیش گذشت
که اِنَّ ... حق ... که آتش ... ارم
با آب مثل ... گداخته میگردند اینجا از روی توحید
فرمود مِمّا خَطیئاتِهِم اُغرِقوا فَاُدخِلوا نارا اگر فرموده اند
جای آتش است از آب مراجعت بنار سعیر و بئس المصیر گردند اعوذ
بالله من عذاب الله و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم

اکنون بشنو

علیها الصلوة

اکنون بشنو حکایت حضرت سلیمان بن داود که گذشت که گفته بود و هذا
مِن فَضلِ رَبّی تا آنجا که گفت وَمَن کَفَرَ فَاِنَّ رَبّی غَنِیٌّ کَریم
گمان نبرند که حق سبحانه و تعالی غنی کریم حضرت از غایت غنا و کرم
شیطان و شیاطین را ترک نخل العین را خواهد بخشید که هیچ
وجه از وجوه ممکن نیست که تا مسلمان نشوند و در سجود نیایند
که هرگز آمرزیده نشوند که حضرت سلیمان از غایت انقیاد و بندگی
که داشت بحضرت پروردگار خود از برای آن نعمت که باو کرامت
فرموده بود حضرت رب غنی کریم او لِیَبلُوَنی ءَاَشکُرُ اَم اَکفُر
گفت که اوّل رحم آن شکر و کفر بر نفس خود کشید و بعد از آن بر دیگران
که مثل او باشند که در رسالت فرمود علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل
مثلا چون باید کان که از صد هزاران هزاران بی نهایت بلا
نهایت نعمت حضرت پروردگار خود که یک شکر بجا نتوانیم آورد
بین ما ایم که کفران نعمت حضرت پروردگار کرده کار صورت نگار
خود با نواع بسیار کرده ایم و میکنیم اما غنا و کرم بدرستی او
از کفران ما بخشیر واقع شده است گران حکایت گذشته را
اگر فهم کنند بعینه بشکر و شنیده ترد در حال ماست و حق خدای ما

چه آنچه برقرار بندگان که کار خود را با امید کرده است که چنین باشند
خصوصیت کرد و به بهشت رفت اگر چه چنین باشند که با آن درجه اعلا
نرسید اما حالیا شکر که به بهشت رفت که چنانچه بعضی از قرآن قرآنست
بعضی از بهشت نیز بهشت است به هر حال خیر واجب است زهی کرم
و زهی عنایت بی نهایت و زهی ثنا و زهی کرم حق تعالی که الحمد لله
رب العالمین ﴿بسم الله الرحمن الرحیم فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ
وَجْهِيَ لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ أَأَسْلَمْتُمْ
فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَاللَّهُ بَصِيرٌ
بِالْعِبَادِ﴾ ای آنکه میخواهی که از احوال تو صحیح شده و از تو ناخوش
گشته و مقصود را با الله تسلیم کردان از فرشته آخر آیه خلیم ان
در بیان که فرمود والله بصیر بالعباد تا ان تصورات و خیالات
فاسد باطل اهل ظاهر بدر رود که عبارت درین مقام
تعلق تنها مخصوص دارد یعنی حق الله بصیرت که حقیقة او را
که بر وجه عیان خود تسلیم قدرت تعالی خود نوشته و علم از آن
خود که الله است که حق حرف است گردانیده است که آنند
که تسلیم کرده اند حق حبیب خود را وجود کرده تو تسلیم
کردی

کردی و حجت و برهان نمودی و اگر دیگران نکنند فانما علیک البلاغ
که در جای دیگر فرموده بود که و علینا الحساب الا جرم خدا او نیز
که حق تعالی و بنده ام الکتاب نیست چه آنکه حق تعالی صفت خود در فرزند
خلق او را با چه حرف ام الکتاب از روی حساب راست داشت
و در قرآن چه سجده بر قاری و بر سامع واجب گردانید و فرمود
قوله تعالی وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي باشد که دو دو است صدق
الله العظیم از این مدتها که سخن انبیا بشنوی باید رفت که نزد خلق
داده بودند که در آخر الزمان در بیت المقدس بنغمة غریب عجیب
دو دو سخن گویند که این معنی در کتابهای رسول نبی امی که نظر تحفه
الکتاب و ام الکتاب و سبع المثانی نیست ظاهر کرد بدلیل الله نزل احسن
الحدیث کتابا متشابها مثانی یعنی بیان لغة غریب عجیب که سخن گویند
شکل نیست که آن سخن دو دو احسن الحدیث باشد که این طایفه
شیاطین از روی تشنیع و تمسخر سی سی و دو دو میگویند
و حال آنکه از غایت حرص و بی فهمی گور بعضی کنند اشاره
با احسن الحدیث درست میکنند که در بیت المقدس بود چنانچه نسخ
با چهار که در کتب انبیاء بنی اسرائیل بوده که در واقع دو دو

[illegible]

و بود بیت و ... ظهور کرد که فرمود وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ
صِدْقًا وَعَدْلًا على بنی اسرائیل که وعده منزله بکلام الا رض عدلاً
وَقِسْطًا بود در باب اگر فهمی داری تعالی عما یصفون
و دیگر از خواص این اوراق استانی آنست که بود بیشتر ازین
فرموده اند قوله جل و اگر موسی ده نبودی خط عارض ورق ازهم
جون تمیز یافتی و یَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ بکلمة الله
ظاهر شدی پس بکتابت و آن و آیات حاصل شد صدق الله العظیم
در کلام الله جل و علا از پیش رفته است که این بیان آن میکند یعنی
رحمی میخواست که صورت رجولیت گیرد حق او را منع کرد تا توهم
نکنند که کتابت عارض آدم داخل کتابت موسی است و این
که چنین نیست از وی حق معلوم میشود اما بیان ثانی
این بود که اگر خط عارض آدم نبودی خط باطن نبایستی
غیر الله از دو طرف ظاهر شدی که عبارت از نبوت بینه و فیه
الوحدة است والسلام جل الله جل و علا که فرمود که جای ندا ورد کلام
تا تمامت را در جل علیه السلام بود اول بحرفی نکرده باشد بتعلیم اسما
اشیا مشغول نشده باشد آنست که از کتابت آدم که حروف
معجم است

معجم است بیان میفرمایند که اول آب ت ث ج بود و باز مینماید
که الف ب ت ث ... تعلیم شد و درین سخن مبالغه و تکرار بسیار فرموده
الذی با توحید از مغلطه مشرکان بحر العین احتراز کند و در
عالم توحید حرف اللّٰه احد صمد لم یلد و لم یولد و لم یکن له
کفواً احد اسم شده ساکن شود تا ازین سکون جلیس خدا ای
خود شده مستحق خمس و زکوة باشد از روی تحقیق الله
سیم از فواید خاصه اوراق استانی کرسی الله جل و علا که زکوة
غله که آن از آسمان میخورد مثل صلوة از ده یکیست و میفرماید
که گاه مسح که از بیست یکی می باید داد و دران محل ده انگشتان
پا را در حساب می آورند تا از بیست یکی در مثال آن بیست
انگشت دست و پا باشد که یکی را در شهادت از آن بیست
جدا می باید کرد ازین هدایت الله جل و علا این معلوم میشود که آن غله
که آن از آسمان میخورد زکوة او در شرع از ده یکیست
والسماوات مطویات بیمینه سبحانه وتعالی عما یشرکون و آنجا زر را
دولاب آب میخورد از بیست یکیست بوجهی از برای آنکه دولاب
یا آدمی خواهد کشید یا حیوانات بهر دو وجه بواسطه یا آن آب

کشیده میشود ناچار زکوة او نیز در شب بعثت سید انبیا و سرور
اولیا و خلاصهٔ ازکیا و اصفیا و اتقیا و علما و پادشاه ما شقان
صلوات الله علیه علی و آله الطیبین بر کیفیتی واقع شده است
که اجر ده انگشت آن دو پا حاصل شود که فرمود لا ظلم الیوم
ان الله سریع الحساب والحمد لله رب العالمین اگرچه در بعضی دو
لابه آنست که بلم ما بیست با مشتبه در ان شب همان بعثت
شمرده میتوان کرد با آنکه حکم بر تغلیب است و آنچه تعلق بپا
دارد آنست از برای آن خلوص نیست بود از مواضع الله آنچه
که انبیاء الله صلوات الله علیهم بدعای باران می رفتند نماز
میگذاردند و دست بدعا بطرف آسمان بر میداشتند تا چون
باران از آسمان بیاید و اشیا نیز از آنجا حاصل شود در یکی
بعدد ده انگشت دست از برای فدای خود بیرون کند و اول
بوجه الله که جانب خداست از برای مخارج او بدهند که فرمود و ما آتیتم
من زکوة تریدون وجه الله و جای دیگر فرمود انما نطعمکم لوجه
الله لا نرید منکم جزاء و لا شکورا و بعد از ان بجلب رضاء الله بدهند که
خود را بجزای خود جمع کرده اند و این حقیر را در یافتن آن روز چون

درونو

در وضو دستست که آن اب بر تمامی او بپاید و مواضع دیگر میرساند
بپا او را خصوصیتی باشد که اول زکوة که دهند می باید که در جانب
او باشد و تا معلوم شود که چرا آب بیشتر هم قطع بپا دارد که در
بعضی وقت بآب بروان وضو میسازند باز چندان احتیاج
بدست نیست بپا از این وجه است که تا اجر پا نیز داخل باشد از
بیست یک میدهند و چون ندهند آنست که حق فرمود فویل للمشرکین
الذین لا یؤتون الزکوة و هم بالآخرة هم کافرون یعنی با آن
که در روز آخر که یوم المزید است ظهور گیرد و در ورق اسمانی
حق ... جمیع حیوانات را که مستحق زکوة دادن بودند چون
از برای وجه الله ندادند بر وجه های ایشان با پاهای ایشان
که در بیان آمد بعضی از ان بودند که اب از دولت ایشان را بپا
میکشیدند بگذرانند و ایشان نیز بر قفا کجا باشند که وعده بعدیت
فرموده بود که فنردها علی ادبارها بعد از آنکه گفته بود من قبل
ان نطمس وجوها سبحانه و تعالی عما یشرکون ای ایها الطالب
در یاب که حق در بسیار مواضع در حق خود حقه تعرج الیه
الروح والملائکة فرموده اند تا مبادا که قصور سهو الکتابة

بیت

کنی که ترا بیشتر ازین اعتقاد بود که بر خدا سهو روا

و اگر والعیاذ بالله اینچنین ادراکی در تو در آید در توانه بقول

استغفر الله از سر صدق و اخلاص از خود بدر بکنی یقین و بی شبه

هر چند که مسلمان و اهل ایمانی و صدق ترا ما از اتباع اهی بود که

و تو در فویل للمصلین الذین هم عن صلوتهم ساهون از زمرة

المکذبین حرف علام و خداوند کلام چه در شان خود فرموده است

که یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب و یفعل الله ما یشاء

و یحکم ما یرید هم از برای خود فرموده با وجود آنکه ملایکه

که بال مثنی و ثلث و رباع دارند که بان بالها پرواز در روح

میتوانند کرد بنزد حق پروردگار صورت بکار اجنحه ده و دو

دو و در سه و در چهار چهار در سی روز که مقدار ان خمسین

الف سنة است که عبارت از پنجاه حرف و نقط کلام الله قدیم است

که باز حامل او که روح الامین جبرائیل بود هم از افضل ملایکه مقدم

ملایکه است هم بدلیل خدا و هم بدلیل خلق خدا که درین محل نباید

الله انزله بالحق ملکند و چون سید الانبیا و حبیب خدا محمد مصطفی

که مظهر ذات الله بود حرف و نقط از زبان پیغمبر بیرون ابی

والیه الرجوع والمآب در اسم مبارک جود که داشت یس والقرآن

الحکیم انک لمن المرسلین علی صراط مستقیم عربی نیست که

کنایه و چه است اول بزروه که هست بر راه مستقیم خدا از کتاب

الهی چه واقع شده است که ان ربی علی صراط مستقیم بتا وجود

این بیان نمود این حرف عیسی ان چه بطریق اولی که چون اول

او نیز دل کرده است اخر نیز او وحی کند که بر همه ملایکه اعظم

است که فرمود اول ما خلق الله تعالی روحی بدلیل نزل به الروح

الامین علی قلبک که قلب انسان در نظر انسانی مقر روح و حیات

اوست که در سوره حمعسق کذلک یوحی الیک فرمود

و کذلک اوحینا الیک روحا من امرنا ما کنت تدری ما الکتاب

و لا الایمان الی آخره که ازین روح مراد روح خدا است نه

معدنی و نه نباتی و نه حیوانی و نه انسانی که چون جبرئیل امین کلام

از پیش خدا می آمد چنانچه صورت خدائی داشت روح

خدائی آورد و قلب حبیب الله را بان روح خدائی زنده

جاودانی کرد اند که هر کافر فاجر شیطان صورت ابلیس سیرت

نه این چنین سرای جاودانی را خواهد که خراب کند

از برای آنست که در کلام الله قدیم از ملک علیم باین بینه بیست
که مستحق عذاب جاودانی خواهند بود در شش نسبت تعبیر چنین
است خالدین فیها ابدا خالدین فیها ابدا خالدین فیها ابدا که
که در چندین مواضع مؤکد است و دلیل این حقیقت که هر که از قصد
وجه الله است که دار جاوید و ملک جاوید و فردوس جلد
جاوید است که ازین جهت نام او جاودان نامه الهی
خداست تعالت شانه و ما اعظم برهانه بدلیل ما گفته نزل به الکتاب
والایمان معلوم میشود که قبل ازین روح خدائی را از قرینه و نفخنا
فیه من روحنا کی ما کان فی حق حبیب الله را نیز روح انسانی مثل
سایر الناس دیگر بوده است اما چون روح خدائی در قلب او نیز
دل کرد او را زنده جاودانی گردانید علم کتاب و ایمان حاصل
کرد که چنانچه روح خدائی درین محل که محل تفضل است بر کتاب مقدم است
کتاب نیز بر ایمان اسبق است و اگر چه هر دو یکی اند از وجهی چنانچه فرموده
اند که فرمود الم ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین الذین
یؤمنون بالغیب ویقیمون الصلوة ومما رزقناهم ینفقون
والذین یؤمنون بما انزل الیک وما انزل من قبلک وبالآخرة هم
یوقنون

اسبق

یوقنون تا ازین هفتاد و سه فرقه ایشان که یکبار بیشتر ایمان ندارند
بیرون روند از برای آنکه بچهار کلام لام الف در ازای ایشانست
کافر باو نبیند اند که در شان ایشانست که من لم یؤمن بالحروف
وهی تسعة و عشرون حرفا لا یخرج من النار ابدا اگر بیشتر وجود
اند که من کفر بلام الف فقد کفر بما انزل الله تعالی علی آدم صدق رسول
الله تا ای که حقیقت قوعان منقی که با جزو آول ایمان دارند فهو
اولئک علی هدی من ربهم واولئک هم المفلحون که بر خلاف انبیا دیگر معجز
سید الانبیاء والمرسلین کتاب او بود که اگر در واقع کافر غیر ملاحظ
از کسی معجزه نبینند ایمان بچه چیز بیاورد و کتاب چه سید المرسلین
وخاتم النبیین که معجز بود چهار ده حرف ام الکتاب بود که ایمان
نیز بوجه چهارده حرفند چون اخوان آیند مبروح الهی که کلمة الله
است از قدرت حق بیچون و مالک کن فیکون که آیات حق قدیم است
چه زنده شوند و بنور وجه الهی درین بیجا حرف و نقطه قرآن
که معجز است نظر کنند شک نیست که بعد ملک ایشان در آن روز
که مقدار او پنجاه هزار سال است عروج بر سموات و سدرة المنتهی کنند
و وجه ذات حق قدیم ازلی ابدی لم یزلی را در قرب قطعا ...

بینه

کنند و از ان پرده و حجاب سبعین نور آنه بیرون آمد بر لبلب حق جلی باخبر
فلا تحسر انت لها و صورت پنجاه نماز بود را در ششم فلک البروج از زبان
خداوند خود که بر ایشان فریضه کرده بود با پنجاه مشاهده کنند تا جبرئیل
روح قدس جبرئیل امین از برای این آمد خود که شش هزار سال از قرن
در وسط سدرة المنتهی نماز گذاردن و بنده کی حق بجا آوردن تا جوهر بود
که دو رکعت نماز صبح را در مرتبه که فاضلتر از نیز جمیع نماز نبود بود
که درین مرتبه مدید گذارد در حقیقت بیمعنی شود در از مبدا تا
حق از تقلید تحقیق میشود از برای آنکه ان شش هزار سال تعلق بیزدر روز
حیات دنیا داشت چنانچه این دو رکعت روز جمعه تعلق به روز ساختن است
دار دکه چون این روز رستمین جبرئیل که آورد در آن بیضا فرموده کتاب
از یوم تبیض فیه الوجوه است بدلیل و اعبد ربک حتی یاتیک الیقین ثبوت
هم درین روز است بدلیل قبل الصیحة و فیه النفخة ایمان ثابت
آیات بینات و احادیث انبیا را از مبدا الی آن که اینند فهم تعبیر
ادراک حق باید کرد اگر حق رویت وجه الله درین عراج بیضا بر
و از تقلید دنیا بردن و بتحقیق آخرة زنده شدن بحمد لله الحمد
ای طالب اسرار حق که دکار آن دریابی که در سورة که آغاز بود
فاوحی

فاوحی الی عبده ما اوحی که و لقد رآه نزلة اخری عند سدرة المنتهی
عندها جنة المأوی نیز آنجاست اول او والنجم است هرگاه که
ان ربی ولام معهود ذهنی بیان فرموده است باشد در باب
که آن النجم کوکب زحل است که بر آسمان هفتم مکان دارد و
است که خدا بیان فرموده است که چون میگویند که خلقت آدم در
روز زحل بوده است پس روز جمعه تعلق بر زحل داشته باشد
که روز هفتم است و روز خلقت آدم است صلوة الله علیه
بخلاف کذب المنجمین برة الکعبة که باز جای منع طواف افتکند
سر و جبهه آدم است که آیة الله ز آن چنانچه فلک البروج نیز
سدرة المنتهی خوانده است آسمان هفتم را نیز سدرة المنتهی خوانده
است بتخصیص در او فرق آسمان که کنیم از کرسی الله آنکه بر قلب
جان این بنده میسر شد نزول اجلال یافته است بوجهی از برای
آنکه چنانچه اول علم اسما کلها از دل آن احدیت علامت نه
بجمله و قایم مقام او آمد اول نشیم فلک البروج تمامی فلک
هفتم میرسد که تا او قسمت فلک البروج هفتم میشود از بیان
الله که بیچ فلک دیگر نمیرسد بابی وجه او سدرة المنتهی

عَنۡهَا جَنَّةُ الۡمَأۡوَىٰ باشد که اگرچه بهشت و جنت هشت درجه‌اند

اما بصورت هفت گشایند و چه اعیان درو داخل میتوانند شد

و قرینهٔ دیگر که هم درین سورهٔ نجم که زحل است فرموده لقد

رآه نزلة اخرى که بعینه بیان فلک هفتم است پس فلک البروج

درین محل مرتبهٔ ذات حق داشته باشد و فلک هفتم مرتبهٔ الٰهیه

او که آدم است چون حق رسالت نبی امیست نور ذات الوهیت

در نزلة اخرى مدید لاجرم در حدیث فرموده که رأیت ربی فی احسن

قططٍ که خداوند هفت کتابت خدا آیتست که وحده لا شریک له

بیت المعمور نیز در آسمان هفتم باین اعتبار است و حق ابراهیم

خلیل را که عمارت کنندهٔ ام القری که جای هفت طواف بود آیت

برای داده که حق فرموده اند که از برای آنکه انّه کامل که بیت المعمور عبه

و سدرة المنتهى مثال بدن پاک او بود و بهشت پاک او بود و در

هفتاد هزار ملک که بر گرد او طواف میکنند سران را نیز از جانب

افضل ملائکه که حق جبرئیلست که از سدرة الله و بعض عالم ملائکه‌ای

دریا مبدا از برای آنکه بحکم من جاء بالحسنة فله عشر امثالها از

هفتاد مراد ان هفت کتابتست از آن قرینه که وقتی که تیر بدند

انگشت

انگشت نرسیده باشد بطریق اولی که تیر آن جبرئیل نرسیده باشد

که از آن عالی تر است و بر گرد گردیدن چون تمامی سموات برگرد

نقطهٔ خاک و بهیچ حال از روی صورت و خیال عالم خاک پاک

حاصل نکردند از بیان آلهی حق و دلیل این سخنست که گویند بود نوح

اعلی تا حرقت و چون هفت در ضمن خود هفتاد داشت هفتاد

نیز در ضمن خود هفتاد هزار داشت که و انّ یوما عند ربک کالف

سنة مما تعدون والسلام علی من اتبع الهدی و هدایتی دیگر از

اوراق آسمان حق که حق آدم صلوات الله علیه از برای آن بسبب

نه حرف آمد که حق آدم از آن وجه که بدرست در احسن قصص حق

یوسف جمیل که بعض علم تأویل از حق جلیل حق دانا شده

بود که فرمود من تأویل الاحادیث الی ذلک من فضل الله

علینا و علی الناس ولکن اکثر الناس لا یشکرون خطاب که پدر

بزرگوار خود میکرد در دیدن اول که یازده ستاره بودند

یا ابت خطاب فرمود پس یا ابت وجه چون اسم یعقوب بلا ابت

میتوانست شد بطریق اولی که اسم انگشت باشند حروف از ذات

حق حق آه باو نازل شده باشد که نور علی نور یهدی الله

لنوره من یشاء و یضرب الله الامثال للناس والله بکل شیء
علیم . تمام آیه نور بود و در خنده دندانها که کتاب الله اکبر
است ظاهر میشود که مقام فرح است خنده که کوکبها چون کوکب خوب
نجوم سموات باشد نسبت با دندان معشوق است صدق الله
العظیم در آیه هدایت باین فرمود که دندان معشوق از غایت
شفافی و سپیدی و روشنی چون نجوم سموات باشد چنانچه در جای
دیگر لؤلؤاً منثوراً فرموده اند و در آیه بیان یُسقَون
مِن رحیقٍ مختومٍ ختامُهُ مِسکٌ فرموده اند که چون مدار از ملاحت
سبب مختوم آن باشد که در تحت اوست که رق منشور نازکتر از برگ گل است
از برای آن که میفرماید در هدایت پادشاه عاشقان خود که تعرف
فی وجوههم نضرة النعیم مناسبت کلام تنزیل و تاویل آن را
ای طالب اگر ادراکی داری بیا دریاب و نظر بر دو جهان جاودانی
از این کتاب سبع مثانی چه بردار که فرصت غنیمت است والسلام علی من
اتبع الهدی . در آیه و من اللیل فتهجد به نافلة لک شب خیزی
در راه شب بر بدن بجهت آنست تا در درون آن ظلمت نطلع حظ
حال وجه انسان و حور او غلمان و رایت ربی فی حسن قبیط
برو صدق الله

برو صدق الله العظیم که بیشتر از این از غایت غایت عنایت
و رحمت و مغفرت و کرم بیدریغ ذات غنی کریم خود باین یُبَدِّلُ
الله سیئاتهم حسنات فرموده اند و آن بندگان که ترک ظلمات
محبوب این جهان خود با بابت کرده اند در جهان جاودانی
همان ظلمات محبوب نفس ایشان در مقامی قرار خواهد داد
از غایت قدرت و عظمت و شوکت پادشاهی لایزالی ذوالجلال
خود که همان محبوب نفسانی باشد چنانچه گردد اما از هدایت
الله در این مقام نکته عنایت دقیق و باریک هست در می یابید
که با حبیب خود که رسول امینست در این محل فرمود که تمامی
شب برخیز از برای آنکه بحکم ان الجنة تحت اقدام الامهات
محبوب اهل بهشت و این چهار سواد کتابت که مخصوص
امهات است ای طالب فهم کن و اگر انصاف داری شکر نعمت
ذوالجود معبود خود بقدر طاقت خود بجا آر اما شکر نعمت
او تو و ما کی بجا میتوانیم آورد که در حق ما فرموده ان تعدوا
نعمة الله لا تحصوها ان الانسان لظلوم کفار اما چون از
طرف محبوب و معشوق حقیقی عنایت و هدایت باشد از آن وجه که

یک اسم جلیل او تو آبیست چون توبه رفیق حال انسان ظلوم کفار
کند حسنات او حکمت
که بهلم بهتر خواهد بود چنانچه در بن جهان بد دوسه و نجهار مرتبه ساخت
در بهشت جاودانی حور و غلمان نهایت نخواهد بود بدلیل فاینما تو
لوا فثم وجه الله ان الله واسع علیم والحمد لله رب العالمین
هدایة دیگر که وجه الله در سوره واللیل است ختم در آخر سوره شده است
که حبیب الله باین مناسبت فرمود الوتر رکعة آخر اللیل که فرمود
ان الله وتر یحب الوتر ای طلب ببین که هدایة چه تقدیر میدهد آنکه
فرمود وما قدروا الله حق قدره تعالی شانه الا قلیلا نصفه نیز
که فرمودند دلیل یازده رکعت نافله باشد و یازده رکعت که وتر نیز داخل
چهارده و شانزده اند و اگر این معنی از لیل وجه بتوان یافت
بلیل اعلام کلام الله بیا که همه سیاه پوشند و در حق [illegible] سبز که اگر سوال
کنند که در وجه همه سیاه نیستند و جواب نیز آمده است اما طلب
کنند والسلام [illegible] قوله [illegible] و نعیم موضع کاو بر موضع منقول
بواسطه کتابت صور است که الصور قرن و در سوره حروف مقطعه
واقع شده است که [illegible] رسالت کرده که سوره الم در صور است خرج
در اندیای ابر سیاه که خط وجه آدم است که ارواح شهدا در صورت
کبوتران

کبوتران در آیند معلق بعرش الهی صدق الله معنی فقلنا اضربوه
ببعضها را از بن بیان الله دو ببعضها [illegible] روشن در میتوان یافت
که فرمود کذلک یحیی الله الموتی یعنی تا مرده را ببعضی آن گاو نزنند
که صور را دخواهد بود زنده نخواهد شد تعالی عما یصفون چنانچه
از حقیقت دانش آن قرن که صور است که او ست که عبارت از
روحست بنحو ورده اند آخر الامر از قدرت خداوند صور که
ء الیت همه زنده شوند و برزودی هم از آن قسمت
دوقرن دو بخش شوند که فرمود در آن روز فریق فی الجنة و فریق
فی السعیر اما این ضمیر ببعضها که نوشته که راجع با آن گاو زرد
ماده است اشارات و کنایات الهی را بهم از هدایة او میتوان یافت
که صفت زردی آن گاو فرمود که بقرة صفراء فاقع لونها تسر
الناظرین یعنی زردی بود بغایت نهایت درخشنده در غایت
زردی که چون چنین باشد بسفیدی نزدیک باشد که ناظران
که در و نظر میکنند سرور در راحت حاصل میگردد چنانچه این
فقیر میداند که آن اسرافیل در آن صور نفخ صیحه واحده را در صبح
محشر خواهد دمید که اول روز است که صفت آن صبح را نیز بلون

(1) [illegible] (1) در غایت زردی

آن کار چه داوند صورت فرمود و بتسم مؤکد کرد امید و غالب ایام در
صفت قیامت چرا امید بود که فرمود والصبح اذا تنفس و دیگر در آن
روز فرمود که وجوه یومئذ مسفرة ضاحکة مستبشرة که بهمان
حال شرح الناظرین است اما کسی را که این نظر نباشد لاجرم از آن
باشد که بعد از این فرمود که وجوه یومئذ علیها غبرة ترهقها قترة
اولئک هم الکفرة الفجرة و باز مناسبت دیگر از ابتدای آیت
رب العالمین و مالک یوم الدین چه آنکه حنای کون گری
تعلق بکاری داشت که مؤنث بود در زردی آن صبح نیز از آن ماه است
که باصطلاح هم مؤنث است که آفتاب را وقت فرو رفتن که در تحت
طلوع از آنجا خواهد کرد زرد می‌بینند و حال آنکه لون او نیز زرد
از سفیدی است مخدوم و مخدوم زادهٔ مرحوم مغفور جبرا
سعید شهید نور الله مرقده و طاب مثواه و جعل الفردوس مأواه
و علیها صلوة الرحمن و التحیة و المغفرة و الرضوان اگر چه دل و جان
و هستی و توان این بندهٔ گناه کار شرمسار فاسق فاجر
دولت یافتگی سیه روز شب کور خسر الدنیا و الآخرة محروم نامید
دیدار محبوب در آتش هجران اسفل سافلین انداخت اما هم از نیست
دولت

دولت این جهانی و سعادت آن جهانی جاودانی اوست که در این
خلوت تاریک و تنگ بار حضرت را از اوج ثریا میگذارند و شنبه صبح
احمق قیامت که عنقریب ظهور را از قدرت حق حق خداوند سبحان نور
چه ... خواهد کرد فی الجمله از تبلیغات هجران بی پایان آن دو برس
دل و انیس جان بجان جان تجدید حیاتی کرده تسلی حاصل
میکند و این سرمایه را نیز بلکه از جود و کرم و نعم بی دریغ کریم
خود دست شاید که از جود و احسان و رحم و شفقت شفاعت
نیز از برای این بندهٔ پر گناه و عین گناه کند و امید که با جابت
نیز مقرون باشد بآن امیدوارم که فرموده اند قل یا عبادی
الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر
الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم که فرمود و لولا فضل
الله علیکم و رحمته فی الدنیا و الآخرة لمسکم فیما افضتم فیه
عذاب عظیم که بعینه حال این بندهٔ داغ هجران زدهٔ گنه
کار شرمسار است اما امیدوار است بفضل غفار الذنوب
و ستار العیوب و کشاف الکروب چه و عم نواله و لا اله غیره
سبحانه و تعالی تا شکر کرده تبارک الذی بیده الملک و هو

عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيٰوةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ
أَحْسَنُ عَمَلًا که جنابی در قلب قرآن که یس است فرموده بود
و وعدهٔ صدق داده که أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضَ بِقٰ
قَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ که ختم این سوره
جلیل القدر و عظیم الشان نیز باین آیت کرده فرمود فَسُبْحَانَ
الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ که حالت حین
خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيٰوةَ را که بصیغهٔ ماضی فرمود و اگر چه مراد مستقبل
بود دریابد که اگر در علم قدیم حق علیم حق انجنین خلق موت
و خلق حیوة اتند نبود دهی نگجندین مدت خبر صدق از بیش نفرمودی
چون حق اسرافیل دمندم حق ازان وجه که عسو ته است بدلیل
عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا که مراد حق خلیفة الله است و بعین الله است
مواهد که در قرآن کاو زر دماده که لَيُسَمُّونَ الْمَلَائِكَةَ
تَسْمِيَةَ الْأُنْثَىٰ نفخهٔ الّتی که وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي که عبارت از صبح
صادق اصفر آن آفتاب جنبت آدم است که طلوع از مغرب چنانچه
بعید از ادراک فرزندان حود حواست کرد که رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ
الْمَغْرِبَيْنِ که إِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ
که فَبُهِتَ الَّذِي

صفر
که فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ که نتوانستند آورد از قرنیه بودن صحرای خاقع
که جز نیه این صفه کاین صبح اصفر است در چهرهٔ زرد عاشقان محجور
مسکین ضعیف نحیف فقیر مستحق خمس زکوة جلباء خود از
غایت مسکینی مضعفین حسن و جمال با کمال ذوالجلال لایزال لم
زوال شمس منیر وجود کرده ایشان از غایت عشق جمال آن
شمس منیر بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ که يُرِيدُونَ وَجْهَهُ اند چون صبح
اصفر زرد و روشن و چون شفق عشق زرد ترست در درد که چون
چنانچه از بیان الله حق و نسبت جمیع صورتها نیز هست که اسرافیل
اوّل بدست ما بدکر نفخ آن قرن را که عبارت از تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ
الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ است تا بعد ازان دو قرن دریکی که نفخهٔ
الّتی بدیدست خلق الموت را ظاهر کرداند و در دیگر یا که بعد خلق
حیوة نیز اشکار شود بدلیل فصعق و بدلیل فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ
يَنْظُرُونَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا که فرمود اول ما يحاسب العبد
الصلوة و حدیث که عهد ما در میان خدا و خلق او بود صلات است
که از بیان الله حق عهد نامهٔ الحجر الاسود از برای ظهور این حقیقت سپرده است
که اهل عهد را هم واجب است که در وقت قیام صلوة که عهد خدا است رو
صفه ح

جایی آن عهدنامه کنند که داده اند و بدلیل فمن اوتی کتابه بیمینه که
صلاتست که إن الصلوة كانت على المؤمنين كتابا موقوتا و جا
جای دیگر فرموده وكان عرشه على الماء ليبلوكم أيكم أحسن عملا
که عملاتست که بی وضو آن درست نیست مگر که آب بیابند که
که شیطان و ابلیس لعین حیث قال أنا خير منه خلقتني من نار وخلقته
من طين گفته فاخرج منها فإنك رجيم وإن عليك لعنتي إلى يوم
الدين که خشنود که رسوای او در بین روز دین ظهور خواهد کرد و در
روز دین با تابعان خود رجوع با اصل خود کردند و بنار تلظی و بئس
وبئس المصير گرفتار شدند اعوذ بالله من غضب الله چون این اسرار
از هدایت حق عیان کرد کار صورت نگار پر و همه چاره ساز
و خداوند بی نیاز جل شأنه ظهور کنند که بدانند تحقیق که خلق دیگر
مثل خلق اول از نهایت قدرت میتواند کرد چنانچه گرد کرد بعد از
بیان چنین باشد قوله جل شأنه و هو العزيز الغفور الذي خلق سبع
سموات طباقا ما ترى في خلق الرحمن فقط که بعد از آن مقام
لا تبدیل لخلق الله است که یعنی در بیان آیه عظمت شأن و حدت
که فرموده است فاقم وجهک که عبارت از آن قیام عبور از حقیر
استواست

استواست که بعد از و خلق دیگر بهیچ وجه از هیچ سبیل نیست
للدين حنيفا فطرة الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله
ذلك الدين القيم و که قایم بالقسط است از خط استوا و لكن
اكثر الناس لا يعلمون لا جرم در تبارک بعد از خلقت سبع سموات
وجه که عبارت از [illegible] کلمه ابدی اوست و خط استوا که
عبارت از [illegible] ازلی ابدی که لم یزل امست که در سرای
جاوید آن همان خلقت خداوند بود که تبدیل و تغییر پذیر نیست
و فرمایند که ما ترى في خلق الرحمن من تفاوت فارجع البصر هل
ترى من فطور که با آن بصر بود که در شش جهات هر آن
میخت کتابت صورت خدای لایزال ذوالجلال جل شأنه فرموده بود و
آتش نیز که بیات نه آن روز قیامت است که خلایق را از مشرق
میراند که از بیان الهی جل شأنه جای فرو رفتن و نیست شدن شیاطین
منکران هیئت لون او نیز با زیب صورت موافقت به زره صفرا
واقع است که آتش نیز خونی است و موافق صبح اصفر استنفق زرد
موزون است که همه را با خاک و ... ظهور نیز بحسب صورت از آنجا
کردن بود نه که خلقت ظاهر و صوره من بدیع المقدس که کل شیء یرجع

الی احدٍ وانکم الینا لا ترجعون و نزول و فی بعد شد
و آن قدیم از اسرار معاد که ادم است چنانکه علیکم یا بنی آدم از
بیان الّتی دنید این جنبست که حشرگاه جمیع خلایق از جهت الموت
شام است اما جه سود که شام سیه روحی را زینها تعظیم
شام خود بدارد که در بیا روز از جملهٔ تسود الوجوه است و آنها
بیشتر از بیان نضرة النعیم از ندای فی عیش کریم تسلیم تکلیم
تحیه جنبر رفته بود بعد از آن بی فاصله در سورهٔ غاشیه که یوم تنشق
این قیامت است بعد از وجوه یومئذ خاشعة که دیگر روز که بزار
اکبر نیز در آخر این سوره است که مخصوص جمعیت این عذاب اکبر
که بتعظیم حج اکبر را بدانسنند که بواسطهٔ آن ساق عظیم است که بعد از
یکشف عن ساقٍ که خدا فرموده چون تنوین بتعظیم است و یدعون
الی السجود فلا یستطیعون خاشعة ابصارهم ترهقهم ذلة
الی آخره که این بیان طولی دارد اما از بین مقدمات و از بین قواعد
روشن شد هر یک در محل خود از ندای عنده ام الکتاب و سریع الی
کران الینا ایابهم ثم ان علینا حسابهم صفت ذات اوست که و لا یشرک
فی حکمه احدا در یابند که چه بینند که تو کم چنانکه وجوه یومئذ

ناعمة

ناعمة لسعیها راضیة فی جنة عالیة لا تسمع فیها لاغیة فیها
عین جاریة فیها سرر مرفوعة واکواب موضوعة ونمارق مصفوفة
وزرابی مبثوثة افلا ینظرون الی الابل کیف خلقت والی
السماء کیف رفعت والی الجبال کیف نصبت والی الارض کیف
سطحت الی آخره که مجموع از روی معانی موافق این روز ظهور
وجه الله و بیان وجه است یعنی در این روز بود که روز نیست
که صفت او مرآت بیضا است که در وصفوی صفوة هر گاه که آن روز نهارا
بوجه برسانید بدانید دعا تعلیم اند که اللهم بیض وجهی بنور وجهک
یوم تبیض فیه الوجوه مثال از قرینهٔ یوم تبیض فیها الوجوه فذا
و بدان آن وجوه ناعمه را بشناسند بنظر نعیم که بعد از خلقت و نعمتها
خدای تعالی نشان داده کتابت سواد را که ظلمت آن جبات
چنانکه الله چون برداشت ظلمت کتابت بیاض ناعمه شود که کنیتم
سوری را از روی نازکی با آن نازکی و نعیم آن کل رضا رجه مناسبه
باشد زهی دست قدرت و زهی ید قدرت که صنع مهر را برداشته
و بنگر که جو دراکلم وسقاهم ربهم شرابا طهورا آن جبات جاودانی
از آن ظلمات کتابت سواد بیرون آورده نبوت بیدای عاشق
مسکین خود را در این روز دریاب که معشوق جلی بوجه ناعمه کرد

وساقی هم خود است که خداست اما نظر بغیر ما باریک بین می باید که باب
وجود خامه بینا نتوانند شد و ادراک این معنی نتوانند کرد که خود
لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار در این شب که صباح چهارشنبه
و هم ماه ذی القعده است این فقیر در خواب میدید که مردم مانند دهم ذیقعده
برادر سعید شهید و فرزند نور الله و غیره از اقوام در آسمان ماه
نو می جستند و از این فقیر جای ماه را نیز دیگر بود دند و حال آنکه ابر بود
و این فقیر ماه نو را در میان ابر خیل خیال دید و گمان داشت که ماه
است و جا بنشان او از میکرد و از طرف دست راست خود نگاه
کنید و میخواست این فقیر که ایشان نیز به بینند تا شبهه بر خیزد که در
واقع ماه است و چندانکه او از میکرد ایشان بر قرار و بلاد
دیگر داشتند و از جای دیگر می جستند و این فقیر حیرت میدید که
در آن محل که ایشان اند این فقیر ایشان را با آن موضع نشان داده
بود که ایشان می جستند با خود میگفتم که ایشان چکنند چون
آن نشان نیز با ایشان نو داده و آن ماه که این فقیر تصور
دیده کرده بود نزدیک بود که فرو رود و ایشان رو بسمت
موضع اول داشتند حالا عجب خوابیست تا غلظت ادراکات
باقیست ابر نیز بر سموات باقیست و هو اعلم بالغیب حالیا با
وجود دلیل

وجود این کثافت و این غلظت بجز معنوی چنین در کار است
که هم از عیان دولت و سعادت ابدی جاودانی خداوند و خداوند
زاده اقدس دو جهانی جاودانی این فقیر حیرت است که این مقدار
بصیقل آینه زنگار گرفته مشغول میتوانند شد حالیا چون
اصحاب اعراف بوجهی در میان دوزخ و بهشت مانده است
و چون بیشتر روزگار خود را چون صفت گذرانیده است
اگرچه از روی طبایع بوجهی حمل است که صاحب او بیلی است
که صفت بیلکی بسیار چون صفت حملی در خود مشاهده کرده
حالیا از جمیع حیوانات بخروس اشبه است که اگرچه خود خبر را از وی
روا از اعمال حسنه خود ندارد و موذنی میکند و ندائی در خلق
خفته غافل میدمد و شب خیزی و شب خوانی و در روز هوانی خشو
لست فی الجلابیب هم بدینست چون روی نیاز به درگاه حق بی نیاز
در هر وقت تخصیص در نماز بر زمین دارد امید که مو انوار تقع
شود تبارک الذی بیده الملک و هو علی کل شیء قدیر فسبحان الذی
بیده ملکوت کل شیء و الیه ترجعون باز هم در این شب چهارشنبه
مخدوم زاده خود را بخواب میدیدم که بر قرار در آن حالت که نقل

میکرد و این بنده او مهمان حاضر و چیزی نخورده‌ام و بگریه و فزع مشغول
بودم که چون حال نزدیک شد چیزی خواندن آغاز کردم و بخاطر
آمد که سمینی سوره تبارک را اختیار کردم چون مشغول خواندن آمدم
می‌بینم که دران حالت که زبان گویا نبود حق مخدوم زاده‌ام ناگاه
آغاز کرد و با این فقیر در خواندن آمد بغایت نهایت آواز خوش دلپذیر
و الفاظ و حروف نه با آن درستی ادا فرمودی که بصفت راست آید
درین بودم که از خواب بیدار شدم که با من همراه آیه سوره تبارک از
یمن برکت نفس حق خدا و بند زاده خود رسیدم که در بیان آید چون
بنده ارحم العبد و ماکی بیدن بمولاه و السلام حق محمد و فرزاده را الی
هذا الدهر چند نوبت بخواب دیدم اما در شب پنجشنبه چهارم ماه مذکور
دو نوبت بخواب دیدم یکی این که می‌بینم خوش نشسته درست و شادان
و بشاش نشسته و صورت او از آنچه بود بسیار خوبتر و لباس
خوش پوشیده است و این فقیر هم درین لباس که هست یعنی همچنین
کهنه سیاه پوشیده بخدمت اش ن میگویم از نهایت شادی مسرور
که ای مخدوم زاده تو اینجا چنین خرم و شادان و تندرست نشسته
و من پندارم که نقل کرده و در سر قبر تو در گل نهاده‌ام
بر یکی قرآن

سمین

بر یکی قرآن خط خدا و بر یکی دیگر حق حق و بعینه همچنین جامه
و پوشش که هست تمام را برو عرض میکنم و کهنه سیاه خود را
و اوضاع خود را که بچه طریق در فراق دیدار او سوخته‌ام
بعرض او میرسانم و میدانم که او را خوش می‌آید غرض آنکه بغایت
نهایت خوش و فتح و خوش رو و خندان میدیدم اما هیچ سخن
نمی‌فرمود مثل آنکه میان عاشق و معشوق باشند نازی و نیازی
بود ناگاه از آنجا بجای دیگر افتادم و میدانستم که جای اول
ما بوده است و کمش بغایت میدانستم که رختهای ما را از آنجا برچیده
است و ما جای دیگر رفته‌ایم و در دست راست من پاره آنچه
بودی آمد من بران موضع که گفت بغایت حق برچیده بودی دو
سه پاره آنچه یافتم گاه تصور پول میکردم و گاه تصور آنکه
اما بیشتر آنکه آنچه بود دران محل دو سه دانه جوز بود برداشتم
که از برای حبیب الله بیاورم حق مخدوم زاده را دیدم که جای
دیگر اختیار کرده است از خانهای کهنه که دران وادان و فرزندان
بود بلکه از آن کهنه تر و تنگ تر پاره پاره گاه گل بدیوار
او میریزند کنده و این فقیر چون در آمد و آن حال دید

وادان
درینجا
فرزندان
سیاهی

گفتم این چه لائق است که زحمت میکشی ازینجا نیز زود بدر
می باید رفت خاتون بی بی در کنج آن خانه بودی و تسبیح الله
نیز پیش او بود و من آن جوز تار را باز نتوانستم دادن و بجز
نگاه میکردم و تسلی خود میکردم که کجا خواهم نشست در آن
کنج که خاتون بی بی بود در خاطر خود آنجا را اختیار کرده می
و دانستم که عاریتیست و بمجذوم زاده میگفتم که تو این گاه
کل خواهی زد و بکار ره کردن و یا یونس را خواهم غرق بود
ظلم آنست که خاتون بی بی گفتی که من خواهم کرد بتنهائی
برپا استاده از خوان درآمدم ان شاء الله خیر باشد
قوله تعالی والذین کسبوا السیئات جزاء سیئة بمثلها و ترهقهم
ذلة ما لهم من الله من عاصم کانما اغشیت وجوههم قطعا
من اللیل مظلما اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون
اگر درین آیت سوال کنند که جزای اجر نیکی یکی را ده است و
جزای بدی یکی را یکیست چون بواسطهٔ این یک بدی بر
قرار از اصحاب النار است که اشد عذاب است پس در جواب
یکی و ده تعلیق چون خواهد بود جواب آنست که عذاب
آتش نیز

195

آتش نیز در کلام تنزیل ملک جلیل بانواع است چنانچه
آتش هجران و مفارقت احباب که نهایت غایات شده است که چنانچه
در حال این بندهٔ بدکردار است میدانند که در چه گونه عذاب گرفتار
است اما حرارت این آتش بحرارت آن آتش کجا میرسد که در
سورهٔ واللیل میفرماید و باز صفت او و اهل او مشغول میشوند
کما قال تعالی فانذرتکم نارا تلظی لا یصلاها الا الاشقی الذی کذب
وتولی در آیت بیشتر اصحاب النار فرمود اما صفت آن نار مشغول
شد و درین آیت که تعلیق بکفار که بدبخت ترین همه بدبختانند دارد
که از آن بدبختان یکی آنست که در رسم تی چند گور بسته که آن
فاسق بدبخت بی توبه رفته که قول صدق عذار او انبیا را تکذیب
کردند و روی از جادهٔ حق بگردانیدند تا مستحق چنین نار زبانه
زن شدند اعوذ بالله من سخط الله تبارک الذی بیده الملک
و هو علی کل شیء قدیر و این که بعد درین سورهٔ عظیم القدر و الله
فرموده و سیجنبها الاتقی الذی یؤتی ماله یتزکی و ما لاحد عنده من
نعمة تجزی الا ابتغاء وجه ربه الاعلی و لسوف یرضی و دریابد
که بیرون باشد و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا
می طعام بهر [illegible] مسکینه [illegible] یتیمه [illegible] اسیر [illegible] اندکی

إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا بيان تأويل
حق خداوند تأويل وبيان حق درم بی خود حق فرموده اند
که میفرمایند که این کس می باید که خدا را برای امید بهشت و خوف
دوزخ نپرستد خاصه از برای محبت خدای و عشق جمال او بپر
ستد طعام بمسکین و یتیم و اسیر دادن از برای وجه الله از برای
آن بود تا ظهور وجه الله از غایت قوت و قدرت و توانایی که
داشت که از غایت جبروتی و کبریایی از آن جلباء الله مسکین
فقیر اسیر فقد این فقرا مساکین اسیر غریب هر دیار خواسته
شد که در علم قدیم او قلم تقدیر چنین رفته بود لا جرم هر مسکین و یتیم
و فقیر و اسیر صوری که بود چون نسبت با این مسکینان که خدا اسکن
شده اند و چو پایان ظهور وجه او نبید در همه کاینات که چنانکه این مساکین
و فقرا عاشق آن جمال با کمال او مید و برای هیچ کسی کاری نداشتند
که همین معتقد اند که حسن معشوق ایشان بر خلاف عاشق عاشقان
مجازی چنانکه ایشانرا در قید خود در آورده است و مسکین و فقیر و
حیر گردانیده است همه کاینات و موجودات و مخلوقات خود را
مشتاق ایشان گردانیده اند لا جرم فقرا و مساکین صوری نیز ایشانرا عزت
بود که

بود که صاحب مالان از برای وجه الله با ایشان تصدق کنند
اما آنکه حق پادشاه عاشقان فرمود که اللهم احینی مسکینا و احشرنی
فی زمرة المساکین جزا ز مساکین اخوان ایشان خود داده اند که
واقع ابرار و رستگار دو جهان نیز ایشان اند که حق یوسف جمیل
نیز میل بعاشقان حسن خود کرده و عظمت و بزرگی خود را
در ایشان دریافته فرمود که و توفنا مع الابرار که از غایت عشق
الله مرده و کشته آن حسن و جمال با کمال بی حد شده اند و خود را
با وجود آن وجه باقی حق کل الوجوه فانی کرده اند تا عاشق و
معشوق یک وجود باشد والحمد لله رب العالمین اما معنی الا
ابتغاء وجه ربه الاعلی را ای طالب از بی طلبی بجوی که از آن
جویندگان آنست که در سوره فتح حق تعالی فرموده
اند تریهم رکعا سجدا یبتغون فضلا من الله و رضوانا سیماهم
فی وجوههم من اثر السجود دیگر اگر بجوی این معنی را بتعیین بیابی
که بتحقیق و بتعیین وجه ربه الاعلی حق و فضلا من الله است که وجود
مطلق حق و ذات یگانه بر حق است حق تعالی تا بعد از آن این
زکوة و خمس و صدقه از برای جستن وجه خدا بجان داده

ما نشی و مانتوا الهی داد و الا فویلٌ للمشرکین الذین لا یؤتون
الزکوة وهم بالآخرة هم کافرون والله یقول الحق وهو یهدی
السبیل قوله جل ربکم الذی یزجی لکم الفلک فی البحر لتبتغوا
من فضله انه کان بکم رحیما که اگر حق برورکار خود را
بجوی واز رحمت او تعلیم خط وکتابت بیابی ازان جمله که یا شی
سیماهم فی وجوههم من اثر السجود ذلک مثلهم فی التوریة
ومثلهم فی الانجیل ودر هیچ باب در نیابی که در کلام قدیم حق ربک
الاکرم الذی علم بالقلم این همه تکرار فلک وابتغاء حق برود کار
کرد کار صورت نگار جل اینها چه اعداد است که اگر از فلک مراد
الله نه قلم قدرت اوست که کتابت صوری و معنوی از و در وجود
می آید که در اول بحث فلک اینست و در دوم آنکه اول نوشته شد
ازبرای تنظیم حوائج وفیه حسن الاعلام که فرمود در جای دیگر هو
الذی سخر لکم البحر لتأکلوا منه لحما طریا وتستخرجوا منه حلیة
تلبسونها که بگشتش سواد خط است بر بیاض ورق و تری
الفلک مواخر فیه ولتبتغوا من فضله ولعلکم تشکرون ومن
آیاته ان یرسل الریاح مبشرات ولیذیقکم من رحمته ولتجری الفلک

بامره ولتبتغوا من فضله ولعلکم تشکرون لیس علیکم جناح
ان تبتغوا فضلا من ربکم الی آخره ومن رحمته جعل لکم اللیل
والنهار لتسکنوا فیه ولتبتغوا من فضله ولعلکم تشکرون ومن
آیاته منامکم باللیل والنهار وابتغاؤکم من فضله ان
فی ذلک لآیات لقوم یسمعون چون خدا وند تاویل چراغ حقیق
او بود واز ان لیل ونهار صوری ومعنوی حبابه بکدام آیه تاویل
وبیان فرمود حق معنی یسمعون را از احسن القصص می باید
دریافت که یعقوب علیه السلام در تاویل خواب فرزند یعلمک من تاویل
الاحادیث فرمود و شک نیست که احادیث را بسمع میتوان شنید زهی
هدایت وزهی عنایت والحمد لله رب العالمین قوله تعالی ولئن شئنا
لنذهبن بالذی اوحینا الیک الا ان فضله کان علیک کبیرا این
دلیل جمعیت که میگویند اوحینا بواسطه آن بود که خط نمیدانست
فافهم ولولا فضل الله علیک ورحمته الی وعلمک ما لم تکن تعلم
وکان فضل الله علیک عظیما تعلیم او این بود که بیان علم او کرد
که با و در ازل تعلیم کرده بود بدلیل ویوم ینفخ فی الصور فصعق من
فی السموات ومثل این آیه در سوره فتح تریهم رکعا سجدا

يبتغون فضلاً من الله و رضواناً سيماهم في وجوههم من اثر
السجود ذكر بعينه بيمان ليل و نهار نيست بفقراء المهاجرين الذين
اخرجوا من ديارهم و اموالهم يبتغون فضلا من الله و رضوانا
وينصرون الله و رسوله اولئك هم الصادقون سوره
جمعه فاذا قضيت الصلوة فانتشروا في الارض وابتغوا من فضل الله
و در سوره مزمل و آخرون يضربون في الارض يبتغون من فضل
الله مجموع چه باشد در از ام الكتاب كه عدد آن است و در آيه
سجود كه چهارده است كه تا معلوم شود بديده تحقيق كه لا تسجدوا
للشمس و لا للقمر واسجدوا لله و اعبدوا آنچه تا الله است كه در چه موضع
او را مي بايد جست از براي سجود كه كلا لا تطعه واسجد و اقترب
والحمد لله رب العالمين چه جا آنچه را در جميع كلام مي بايد جست
بنجه در كشتي كه قد است و نه ديگر در سيه تمام كه ظهور هم از ان قلم
قدرت او كرده است كه مشعر الحرام و بيت الحرام همين جبهت فرموده
خود آنكه كرده رسالت فرمود الفقر سواد الوجه في الدارين سيماهم
شاه ... تا آنچه تاره قوله و عيد از عود و بازگشتن بجبهه آنست
كه در روز جمعه بازده ركعت حق گذارده رسالت صدق الله
العظيم

[illegible]

ازين بعد آيه اين معلوم ميشود تا ازين روز نماز عود كنند و بعضي
صبح رو دو نماز زياده كذارد و السلام در بيان تعرف في وجوههم
نضرة النعيم وقت ديگر هست كه تعلق با هو دارد كه هر كاه زخشم
ان زا بخول الصبح ميكنند تشبيه با هو ميكنند و چون آن آهوي
كه خداوند ختا است در طرف جبين واقع شده است بيان آنچه
آن را ازينجا فهم توان كرد كه فرمود اطلبوا العلم ولو بالصين
و از صيني جبين حواست كه هشت صورت دارد مناسب چهارده
جيم و چهار نقطه او و اين مثلست كه جميع جبينان را از بدايت
الله آنچه در تحت تعرف خود خواهند آورد كه فرمود تعرف في وجوههم
نضرة النعيم يعني با آن نظر ميتوان عرفان انسان حاصل كردن
كه هر كاه او خوب و دلپذير واقع شده است او را نسبت با خداوند
ختا ميكنند لاجرم آنچه ميفرمايند كه صاد كوشت است و سه جيم
سعي از شنيدن و ديدن مي بايد تا محقق باشند والسلام على من
اتبع الهدى مثل ديگر چون اول نماز فرض از ظهر است آغاز
صلوة صبح خواهد بود كه تمامي تشهد با يكي تشهد او ميشود
از براي آنست كه در صلوة صبح از بيان آنچه دو ماه ميشود

جبين صح

ایستاده می باید خواند تا بعد دو اجزای شستن دیگر نشستن
شهادت بوحدانیت حق سبحانه و تعالی کلام و ملک علام خوانده داده
باشد اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله والحمد لله
رب العالمین چون صلوة صبح برخلاف صلوة دیگر دو رکعت است
آن ایستاده نیز دلیل کار یگانه باشد لا اله الا هو العزیز الحکیم
ان الدین عند الله الاسلام * حق الله تعالی بیان طواف کرده بوده
اند در آن بود حق دو هفت واجب را بر مثال دو هفته کرده
سواد نهاده اند و دو هفته سنت را در ازای دو هفته خوانده
ایشان بیان فرموده اند سبب بحکم یوم تبیض فیه الوجوه میشود
بود که نماز جمعه سنت باشد از برای آنکه سفید رویان در آن روز
ازاد خواهند شد که آن روز خود حج المساکین است در ازای
بیت عتیق است والحمد لله رب العالمین * فواید شب ادینه
تالی عشر ذی القعده حال آنکه این بنده حقیر فقیر مشهور جاهلیه
از روح پاک حق مخدوم زاده امید دو جهانی خود صلوات الله علیها
استمداد جسته هر شب دویست رکعت نماز از برای روح پاک با تمام
بزرگی و عبودیت بجای آوردم که العبد و ما فی یده لمولاه و بعد از
نماز

نماز بنین حسین تا وقت شام دویست و در شب جمعه
که ششصد هزار نماص از آتش دوزخ بهرکت آن روز جمعه و
خداوند روز خلاصی می یافتند ششصد رکعت میگذاردم و دو تسبیح
دیگر در روز مزید و عید المؤمنین تا چاشت عدد هزار رکعت
را تمام میکردم و از روی تحفة الفقیر حقیر روانه روح مقدس
مطهر خداوندزاده خود میکردم که نماز شام حسین الامام حق
جلیله حق تعالی چنین بدل این بنده فقیر حقیر رسید که چنانکه اسمای
المعظم الله حق تعالی هشتاد و چهار اند که آن آنها ی کبیر را هیچ اند
سبب عدد رکعت نیز در عدد دویست چون همین اسمای عظام بود
که در ازای هفت روز واقع شده اند از روی سایه و تنی که
سوای آلت یلی باشد از بیان الله حق تعالی و آیات و جه الله و وجه
و آن چنانچه این فقیر تعداد کرده است هشتاد و هشت بودند
که هر دو با هم صد و شصت و دو باشد این فقیر حقیر نیز شش رکعت
از قرائت حق تعالی اضافه میکردم که تا آنکه وجه نیز در ازای
هفت شب باشد و * رکعت دیگر بعدد مقطعات ام ایشان را هیچ اندام
و میگذاردم که ایشان بیست و نه اند و سه دیگر را ایشان مزید میکردم

از هر جا که مناسب بود و عدد [illegible] را تمام میکردم و چون چهار
ضم اند در هر یکی که بهر آیتی میرسیدند بسم الله الرحمن الرحیم از انا آخر
میخواندم از برای فضلات ایشان فی الجمله چون [illegible] رسیدم از هدایه
الله و یمن دولت محمد و مزاده خود صلوات الله علیها و آل [illegible]
که عدد و شصت و هشت خود از بیان الله روشن است که شش بیت
اند و یک [illegible] دیگر که برات ایشان مزید شده عدد دویست تمام
بی عدد دویست و شش [illegible] و یک [illegible] باشد بفکر افتادم که
شصت هزار کرّ بوده اند که در حساب عدد ال [illegible] از [illegible]
خالی است که در خاطر این بنده آمد که شاید نسبت که از برای
آن فرمود که در حساب عدد ال [illegible] غالب است که بعد از این
بنده [illegible] از بندگان خود را بنوعی دیگر هدایت خواهد فرمود و حال
آنکه از عدد این دویست بیقین معلوم شد که عدد بیت بندگان هزار
رکعت بود در است سی [illegible] و پنج [illegible] خواهد بود دویست
عدد شش [illegible] و یک [illegible] و چهار صد دوازده [illegible] و دو [illegible]
کم از هر عدد چهارصد که چهارده [illegible] و [illegible] بوده است و ششصد
که ششصد هزار [illegible] را از ان شب [illegible] از دوزخ بهشت
می افتند

می رفتند بهشت و یک [illegible] و [illegible] هشتصد که در زمان
حضرت امام انسانی واقع شده است [illegible] و [illegible] بنابر
هشت حرف [illegible] هشتصد و هزار و سی [illegible] و پنج [illegible]
که چون بنده حقیر را ممد الله سبحانه [illegible] موسی کلیم [illegible]
بوده است جانها با این مناسبت [illegible] عدد سی [illegible]
کرد و از هدایت الهی در دویست رکعت که چهار بار بسم
الله الرحمن الرحیم میخواندم در سر شب [illegible]
عمل کل شی شهید [illegible] عدد و [illegible] هیچ بار در حالی
[illegible] مذکور در [illegible] باشند تا معلوم شود که هر [illegible] بنده که [illegible]
توجه [illegible] من فضل [illegible] بی حساب و بیشمار از غایت
فضل و کرم ارزانی میدارد [illegible] بزاری که چنین هزار با خود
همراه داشته باشد چگونه بر دو هزار غالب نباید آنکه [illegible]
الهی [illegible] که لیلة القدر خیر من الف شهر فرموده است
از برای آنکه آن لیلة القدر در رکعت خود از [illegible] که [illegible]
الهی عدد هزار دارد و لفظ [illegible] نیست که غالب [illegible]
[illegible] با حقیقت آیه [illegible] شمردن حساب [illegible]

چون صفة فتح و تا بصابرون باشد که فرمود اِنَّ اللّٰهَ
مَعَ الصَّابِرِينَ لاجرم چگونه بر مشرکین غالب نشوند که در
غزای بدر و حنین اَنْزَلَ جُنُوداً لَّمْ تَرَوْهَا فرمود و غنایم
آمد نیز با این باید بشرین خود نخوردی هم هر اسب حرز
بر پشت آرای بر دو حقد خود حسن ~~خود و نتایج السنین بیعتین~~
مومن که هر کمینه کفار نزدیک است که چنان هر کمینه نمانند که یکی
در عرصه روزگار نمانند چون مقام قتال و کارزار است ازینرو
از آن غزوه ابتدا فرمود که هزار بیست انگشت دست و پای
مومنان هست که در قسمت اگر ده یکیست و اگر بیست یکیست
بر عدد اشیاست که فتح الله در آن قسمت باز یکی از شیاست
چون مشرک نجس العین مار صفت واجب القتل از پنج
انگشت یکی بدر نکرد و از ده نیز یکی بدر نکرد و از بیست هم
یکی بدر نکرد در مصاف حنین کجا پای صبر خواسته داشته
از بیم تیغ تیز برنده دست موحدان و مومنان که بای حقیقت
رسیده اند و در مقاصد خود کَلِمَةُ اللّٰهِ هِیَ الْعُلْیَا را که
عبارت از اَنْزَلَ جُنُوداً لَّمْ تَرَوْهَا است دیده اند و بیعت چه اند

که یکان

که یکان دست هندگان از خداوند یکان غالبست که ثبوت
غیر مسکونه خراب است که اِنَّ اَوْهَنَ الْبُیُوتِ لَبَیْتُ الْعَنْکَبُوتِ
و چه و دست و پای از هم فرو ریخته است اشیاست و چون
موحد و مردم میدانند بیقین که قوت و حول که بالله و لا حول
و لا قوة الا بالله و فتح الله در دستهای ایشان بمور نکرده است
در روز قتال و کارزار کجا رود از چنین بستان یلکه بنیان
بکر دانند حالیا اگر چه روزگار بسیار بسحر و کذب و دور و غ بر می
بر تو صبر کن که ید بیضای حق موسی کلیم الله است علیه الصلوة
والسلام چون در میان آید چه حاجت بتقریر و بیانست با ایشان
همان که کردیم باعتراف و اقرار ایشان که فَظَلَّتْ اَعْنَاقُهُمْ لَهَا
خَاضِعِينَ آن روزیست که حق روح الله و کلمة الله ظهور کند
حق که جای او بلم از اقرار ایشان آسانست که فرمود در سورهٔ
طسم تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ ... اِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً
فَظَلَّتْ اَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ هرگاه که این دست قدرت بکر
میان مشرکان و کافران نجس العین رسید چه چاره داشته
باشند که خاضع و خاشع نباشند ای طالب حقیقت کلام الله

[illegible]

چه آن صدرا نیز که بر دویست زیاده می آید هم از نیم جهت چهار دستی و پانجی که چه عدد ای تو در تقسیم ضمیمه شیعا دوسی گردانی که صد و هفتاد نیست از هر طرف بنجاه چون صد بر دویست غلبه کند که بحکم مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا هزار نیز بر دو هزار غلبه خواهد کرد از روی تحقیق چون معجز سید انبیاء و سرور رسل کلام او بود بس بطریق اولی که جمله مهدی گه فرزند او ست هم معجز از کلام او نماید و زینا جهت که علمای زمان بر سید نامان تفوق میکنند و بر اهل تسنن نیز بکبر و عظمت بی استحقاق فیروشند و سر ایشان که العلماء ورثة الانبياء بارها هیچ معلوم نشد که ایشان هیچ علم دارند که کتاب مکنون را کسی تا نماید مهدی نکشوده بود که موقوف بصاحب کتاب بود که إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ که این کن مجمع عظامه بود بدلیل بلی قادرین علی ان نسوی بنانه درست که در بیان آورد که ثم إِنَّ عَلَيْنَا بيانه و نموده بود ظهور اسرار ما سبق بیشتر هم از الهام خداوند علام که صلوة را بر بد او نهاده است در صلوة که دیده است از برکت روح پاک چه محمد و فرزاده خود که دست قدرت در گریبان این بنده خود زد و از جامه رجس عریان کردن ما بین خلوت پاکی

در آورد که مکان و معدن صلوتست با جمیع ما کان و ما یکون من الازل الی الابد صلوات الله والرحمن علیهما مع المغفرة والتحية والرضوان و حال آنکه این بنده فقیر حقیر که بدولت این صلوات رسید بمناسبت حق شب معراج که بنجاه بود که لیلة قدر لیلة القدر بمبارک ازان شب است از بیان الهی چه صد رکعت اختیار کرد تا بعد ازان بر اعداد کلمة الله و اسم الله و وجه الله نهاد که دویست شد هم ششم مزید که صورت پاک یا وجاوت او و کاست که زبان خاص خداست که با نقاط صورت پاک ایشان بیست است که از هدایت خداوند کلام وقت علام در بیان آمد که از برای توحید ایشان ایشان زاید دو حرف که غش اولیست تا موافق علم خود باشند که نقاط ایشانست که یک بیت والحمد لله رب العالمین از برای قراءة چه تو چه که در موضعی آمده که فرموده اند که شیطان خبیث نمیگذارد که چه آدم را پرستند و جناب الله و رسول را در حق ابیطالب در باب اگر فهم داری چون بشرف نماد چه تو چه مشرف شوی در یابی که چه معنی دارد و اگر خواهی که با آن چهار اسم الله که کردگار پاک بیست و هفده چهار سبع در قراءة صلوة مشرف شوی دانی که چه می باید خواند والآ بر فراز

عالم تقلید باقیست وکسی ترا از انجا بدر نکرده است حالیا والتمّ تا
بلسان خدای که طور از حجر الاسود کرد سخن نوازی بحرفی زی
کمتر تلفظ کنی که در عرب جوز نیست و در دنیای السنه نادر الوجود است
خداوند زبان از برای آن بکر آیه در مواضع تاکید فرموده قو
آیه باره باره صدق الله العلی العظیم ونحن علی ذلک من ان
هدینا والحمد لله رب العالمین بسم الله الرحمن الرحیم اقرأ باسم
ربک الذی خلق خلق الانسان من علق اقرأ وربک الاکرم الذی
علّم بالقلم علم الانسان ما لم یعلم الی آخره کلا لا تطعه واسجد وا
قترب ای طالب اسرار حقیقت ربک الاکرم الذی علم بالقلم آیه
در باب ارشاد ابتدا الهی وکشف عالم ناشناسا که این سوره عظیم
الشان از بیان الهی آیه آنست که اول بر دل ودماغ رسول
نبی امی علیه افضل الصلوة نزول اجلال فرموده است از حق
خداوند عبه کلام وقت علام تعالی شانه که برخلاف قل هو الله
احد وبرخلاف قل اعوذ برب الفلق وقل اعوذ برب الناس
در این سوره ذکر اسم الهی آیه اقرأ فرمود تا معلوم شود که گفتن
چه معنی دارد که قل است و قرائت چه معنی دارد که خواندنست

وحال آنکه

بنده حقیر مطیع اویم یا محمد الماس [illegible] قلم [illegible]
[illegible]

وحال آنکه در قرآن معنیست که فرمود وان من شیء الا یسبح
بحمده ولکن لا تفقهون تسبیحهم که بسیار کس از عوام سخن میگویند
اما نمیدانند که از کدام حرف میکنند اما قرائت گفتن بعلم است که تا شخص حرف
شناس نمیشود بتلاوت قرآن صوری که تعلق بعین دارد مشغول
نمیتواند شد وتا قرائت کوران و عامیان بیرون رود که قرآن انسان
از جنس قل است که گفتن بی دانش است و در اینجا مقام گفتن با دانش
است بر بنیه آخر که فرمود اقرأ وربک الاکرم الذی علم بالقلم پیدا معلوم
شد که کوران از اینجا تعریف قرائت خارج شده اند لاجرم حق علم بالقلم
با آیه نوح نبی صلوات فرموده اند که ان اصنع الفلک باعیننا ووحینا
کروحی چون انسانست از بیان الهی آیه هردو اگر وحی است
وادراک خط وقلم تعلق با عین دارند یعنی هر کس را که از چشمهای خدائی
که در حجر الاسود دست چشم باشد ادراک این معنی تواند کرد که
در آن پنج آیه عظیم الشان که در وی ذکر فلک وابتغاء حق ربک
الاکرم است حق آیه اول اینست که فرمود وتری الفلک مواخر فیه و
لتبتغوا من فضله ولعلکم تشکرون یعنی اشارت به بدن کرد که قلم
اگر توان دید بعد از آن از برای تعلیم خط بجست وجوی حق الاکرم

چه مشغول بتوان شد و آن نکتهٔ دقیق را نیز در باب کرامت کشتی که
معدن کل زوجین اثنین است سفینه گفت نگفت فلک فرمود اگر چه
در سفینه نیز حرف فی آمده است اما در فلک روشن تر است که در نظم
حروف که نظر هوائی کرد با عین الله چه فلک را مقارن ق قلم جواب
یافت و حال آنکه نه کلمه و ما یعلم تاویله الا الله که صفت بیان راسخ الله در
چه حق خود بیان فرموده اند این چنین که قوله چه صاد را از صاد چو
روشن بیاب تا رسی در صفتی ام الکتاب همچنین نیز از نمایند
زنی را زری همچنین هاتفی زفاف چنین زحل یا زدن زمین اهند
از یزدان بیاب تا رسی در صفتی ام الکتاب بصدق ان الله العظیم نیک
بیست که چون رحمت فرمود و بنیان داد جستم و یافتم ان شاء الله بقدر
چه تا که نعمت بی نهایت او توانم بود که فرمود و لعلکم تشکرون که از ام الکتاب
حال آنکه این فلک از سه حرف ظهور میکند که دو حرف بحسب صورت در
جوار او واقع شده اند که ق و ک اند و هر یک باز از روی توحید آن
الف ذات فرد را که جدا بود در میان جان خود جا کرده اند لاجرم
چه فرماید که و تری الفلک مواخر فیه که از قاف قلم ظهور کرده است و
این ظهور را با عین خدای میتوان دید اگر سوال کنند که چه در اول فرمود
کاقرا

کاقراء باسم ربک الذی خلق خلق الانسان من علق خلق
اول کدام است که قبل از خلق انسانست جواب آنست که اول
ما خلق الله تعالی القلم است که اگر خلق قلم اسبق نبودی بعد از بیان
نفرمودی که اقراء و ربک الاکرم الذی علم بالقلم علم الانسان ما لم
یعلم یعنی تعلیم آن خط و کتابت فرمود و ذرجه آدم و در بیت و در
م چه خود چه بعد از علق بر وجه انسان آن معنی کتابت الهی قوت
میشود آن خط را که انسان مبدا اند و مبدا انست چه حق اکرم بقلم قدرت
خود تعلیم او کرد و با جر غیر ممنون که در سوره ن و القلم و ما یسطرون
چه نبی امی خود را مفخر جمیع علما و فضلای کاینات کردانید بواسطهٔ
تعلیم این خط و قلم معنوی او را منع از کتابت صوری کرد که و لا تخطه
بیمینک چون که این قراءت بی علم نیست لاجرم بواسطهٔ آن الف
لام عهد ذهنی که در انسانست فرمود که و علم آدم الاسماء کلها
تا معلوم شود به نسبت علم و کل که حق آدم بود آن انسان مطلق
وجود بود انسان دیگر که اول از تعلیم خط و قلم بعلم جمیع اسماء دانا
شده بود بس اسم اب را با جمیع اسماء دیگر اول او از قلم
قدرت الله چه معلوم کرده باشد چنانچه معلوم است که کرد و که

ذکر در بیان آوردن برهان خود و بندگان مثل این بنده جز نور آن علم
ابرار است فرمود و آن سوال که خدمت برادر دینی حاجی علی تبلیسی
از غایت علم تدریسی بی جهل البلبیت تبلیسی از بی فیض داده بود که آنحضرت
که به معراج رفت و نور ذات الوهیت را مشاهده فرمود در آن سوال که از او
فرمود و او در جواب فرمود که انت اعلم تا بعد از آن که حق تعالی چه
دست قدرت خود را بر میان دو کتف من نهاد گفتم که فعلمت ما فی
السموات والارض تا بعد از آنکه حق تعالی چه خصوصیت ملاء اعلی را
بیان از نماز فرمود که اول بر صورت حرف و نقطه که ظهور از قلم کرد
دن اندو آ[illegible] شده بود بار دیگر سوال این که چون بود بر مانند [illegible]
امین حق عزت بر سینه او دست نهاد بر پشت نهاد جواب آن سوال
از بعد ایت الله من کل الوجوه بتعیین و تحقیق در بیان و فارغ [illegible]
شد چون این زمان از بعد ایت الله میتوان یاد داد جواب آن مشغول
شدن هم از این مقدمات که گذشت که جبرئیل امین با که سینه مبارک
او را شق کرد آن حال در زمین بود که نسبت خاص با الواح دارد
که عبارت از وجود عزیز خواست و رسول ما از آن وجه که از آن خصوصیت
خصوصیتی با بیان دارد و حق که دست بر پشت او نهاد آن در عالم

سموات

سموات که مکان آنست که از غایت ترقی سر او از فراز چاه جان او سبع
که رسول نبی امی با خبر صدق از بروج آن آیات قلم مداد کرد
در دست قدرت خدا بود که فرمود فوجدت بردها بین ثدیی
صدق رسول الله و قال الله در حق آن فرخ احمد علم است که
آن نطفه از دوران شجره عجیب قلم ذکر آمد و در رحم در آمد
و با آن هفت کتابت مشغول شد که [illegible] رب فی قرار [illegible]
و نیک نیست که تا قلم قدرت در دست قدرت الله نبوده باشد
اول حرف الف خط استوا است بر میان هر دو شانه او نکشیده
باشد که حق الله فرموده در حق آن حضرت فرموده اند که آن
خط از فرق سر او تا انتهای خلقت او کشیده شده است
لاجرم آن نبی امی علیه افضل الصلوة از عالم توحید که [illegible]
که هر چه در الف است از تعلیم الله در بیست و هر چه در بی
در تی الی آخره فرمود که فعلمت ما فی السموات والارض
در این محل این آیه را خوانده که و کذلک نری ابراهیم ملکوت السموات والارض
و لیکون من الموقنین که آن خط استوای الله بر میان داشت
بر [illegible] آن خانه حق او نهاد که امروز از آن وجه که [illegible]

ازحق اکرم علم بالقلم
حق [illegible] از انبیا علیهم السلام
اول از او ظهور کرد و آن حجه
که آن خط استوای حق

للعالمین است قبلهٔ عالمین است که عهد خداوند کان خدا بهشت او
که صلوات نیست بلکه بر عهد و قربۀ الست که حرفیست و نقطۀ ظهور
از قلم قدرت الهی [illegible] کرده است که بر عهد و کلمۀ الست در این
از بعضی هر فیض که در عالم نامتناهی فتح الله [illegible] بردن حکمۀ الهی
معز ازروی الهام نزول کردن و هر اینکه دو الکرمیان باشد
با سر نیتۀ اگر هر اینکه داد چون محجوب سبب غبار رفته دیدار صورت
الهی محتجب و مهجور [illegible] از ازاده این فقیر است که دست قدرت دو کس
نیز محو درزند و حالیا چندروزی از دریای رحمت و [illegible] و کرد
ظلمات شیطانی بیرون آورد و باب انابت دیده کحل داد و پاک
گردانیده در این خلوت پاک در آورد و از بند ظلمات شیاطین حالیا
چندروزی چون سبب چنبر آزاده بود در حقیقت ازاد گردانیده
نام این الفاظ الهی را حکم ونفس وما سویها فالهمها فجورها وتقویها
که تنبیهیست که بعد از انابت توفیق رفیق شده و پاک گشته قد
[illegible] پاک شد انجور را در این مقام [illegible] خواهد بود که از [illegible] این
حال معلوم است که چنین است آزادنامۀ الهی گردانید [illegible]
والله یقول الحق وهو یهدی السبیل والحمد لله على التوفیق
والتحقیق

والتحفة فرشتۀ دیگر که چون حبیب الله رسول نبی امی بود انتم
اعلم فرمود پس می باید که آن مبدا تعلیم بودن باشد و چون فرمود
که علم بالتعلم می باید که در آن کنف الهی علم الهی بوده باشد و چون
قلم بوده باشد او را البته مداد باید که فرمود قل لو کان البحر مدادا
لکلمات ربی و [illegible] می باید که آن مداد بحر محیط الهی در
دوات [illegible] است لاجرم دست را سرشته باید تا دگر باز [illegible]
این بیان حق از ابتدای حرف وجود مطلق [illegible] دو کون دیگر ظاهر
شدند که فرمود دست خود را بر پشت آدم سود دست راست
و بعضی فرزندان را بصورت مورچه سفید بیرون آورد
و فرمود که خلقت هولاء للجنة ولا ابالی که در روز قیامت وجوه
بیضاء هر کس که تبیض فیه الوجوه است از اهل جنت است و دست
چپ را باز بر ظهر آدم سود بعضی فرزندان را بصورت مورچه
سیاه بیرون آورد و گفت خلقت هولاء للنار ولا ابالی
که هم در آن روز که مراد است یوم تسود فیه الوجوه است
کنایه در میان نباید آن مورچگان سیاه و سفید از یکدیگر
جدا شوند و بهشتی به بهشت برود و دوزخی در دوزخ

که آتش او بر خلاف آتشهای دیگر سیاه است در آن آتش
سیاه از فرنیه رو سیاه گرفتار شوند نکو بنید که بر روی اهل
بهشت نیز کتابت سیاه است از برای آنکه مراد از خدای را
و بیت الله را بر وجه خود ببیند که سیماهم فی وجوههم من اثر
السجود و سیاه رویان آنانند که این علامت را در وجه
خود مشاهده نتوانند کرد که وتغشی وجوههم النار و آنان
باشند و از علامت آتش ظاهری نیز اینست که هر چیز را که
اول بسوزد البته آخر سیاه شود و این حرف در ظهور رحمة دابة
الارض است و از اول روز قیامت تا آنکه در اسفل سافلین
در آن نار سیاه افتند که ظلمات بعضها فوق بعض عبارت از آن
درکه اسفل سافلین است من الازل الی الابد در آن سیاه روی
باشند اعوذ بالله من عذاب الله که فرمود لمن الملک الیوم لله
الواحد القهار سبحانه تعالی شأنه قوله تعالی فنادته
الملائکة وهو قائم یصلی فی المحراب ان الله یبشرک بیحیی مصدقا
بکلمة من الله وسیدا وحصورا ونبیا من الصالحین چون در
محراب بود که جای حرب است با شیطان که یهلک الحرث والنسل
از اعمال و هست

از اعمال و هست که احدیت کلمة الله را که یحیی بود در صفیه شیطان
رجیم بی سجود با وار زان می فرمود و نبیا من الصالحین بود که در وقت
نماز و سجود از کرامت الهی ظهور کرد و چون در محراب بود که
جای حرب است با شیطان بجود و حدود داوری آن بود که در قیام
صلوة باشد چون که یحیی بشارت ملائکه بود در سوره مریم
که از برای آن فرمود یا زکریا انا نبشرک بغلام اسمه یحیی
که ی را با غلام مناسبت بیشتر است که با کلام لم نجعل له من قبل
سمیا و اللام که رسول نبی امی را که که علم بالقلم بحکم لا تخطه
بیمینک که مکان قلم صورت بیت منع فرمود از برای آن بود از
مد آیت الله حده که تا با آن کتابت اصل مشغول شود که بعد از علقه
مذکوره است لاجرم بصورت کتابت مشغول که عصمت پناه فاطمه
خدیجه کبری صلوات الله علیها مشغول شد از غایت حبی که با
[illegible] داشت که مشغول که حسین شهید سعید از ظهور کرد که از نظر
الله با به کمال رسید که بیان فرمود که چون او مظهر اصلی بود
یعنی ظهور رحمت مالک یوم الدین که از وضو است بود بیرگاه
که روح او در پیروان می آمد ارواح پاک صد و بیست

پاک هر کجا

چهار هزار انبیا علیهم السلام با روح او در پهلوی من آمدند و از
میکردند و هر گاه که ساکن میشد ایشان نیز ساکن میشدند پس با
وجود چنین کتاب اصل اصل اصل اول اول اول چگونه
که او را منع از کتابت فرمایند نبودی دریاب اگر فهمی داری
والسلام مثلا از آن وجه که حق رسول نبی امی علیه الصلوة
والسلام انگشت مبارک خود را بر خاک پاک قابل صورت کشید
که از بیان حق تعالی روشن شده است تجری من تحتها الانهار
روشن شده است که انهار گفته که خاکست نه آب از برای
آنکه خاکست که اول در تحت فرمان قلم قدرت خدای در می آید
از برای خط و کتابت که آن ضمیر با شجار میرود از بیان الله که
در تحت اوست که بر فوق آن انهار اشجار بودند که و لو ان
ما فی الارض من شجرة اقلام و البحر یمده من بعده سبعة ابحر ما نفدت
کلمات الله پس آنکه در حق تعالی آمده است که خلیفه ازلی
در آینده را میگویند و کار افزوده اند که دریک خلیفه از
برای تنبیه مبالغه است و نیز مانند که یعنی یک از پی خدا در آینده
را میگویند و کار افزوده اند که پس یعنی اللعنه بشیطان لعین
که نمیگذارد

باید که آدمیان

که نمیگذارد که آدم خاکی را بپرستند از امروز باز هم باید که آدمیان
که بر ضد شیطان بسجود مردود در سجود دامده اند در تشهد صلوة
تشهد را با این کیفیت ورد کنند که این آدمیزاده در شکم چهار
دهم ماه در این خلوة از برکت عبادتی زاده حقیقی خود
که حق محمد ومزاده ازاده دوجهانی جاودانیست مرحوم مغفور
شهید سعید صلوة الله والرحمة علیها اختیار کرد تا با وجود
آن اسم اعظم رستگار دو جهان کرد و گردند اشهد ان
لا اله الا هو وحده لا شریک له و اشهد ان آدم خلیفة
الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم صل علی محمد و علی
آل محمد و بارک علی محمد و علی آل محمد کما صلیت و بارکت علی
ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید والسلام علیکم و رحمة
الله والسلام علیکم و رحمة الله والسلام علی من اتبع الهدی
شب ۱۵ ماه
و بحکم قل رب زدنی علما در این شب دوشنبه پانزدهم ماه که
بوجهی فضیلت سید الایام دارد و هم در حالت نماز از الهام
الله چنین روشن شد که چون بکرات در حق تعالی روشن
و مبین و مبرهن شده است که حق خلیفة الله و جانشین است

با آن دلیل که خاک او را از تمامی روی زمین جمع کردند پس آنکه
حق فرمود که فاینما تولوا فثم وجه الله یابی یعنی باشند که سموات
بالکلیه فی نقص که دارند اشاره عالم خاک کرده اند و حکیمند و خواهند
کرد چون خلیفه نیز وجه بوده است اول آنکه وجه الله گویند و باز
چون معلوم شده است از روی یقین بکرات هم از بیان الحق که
بدلیل این دو آیه که تریهم رکعا سجدا یبتغون فضلا من الله ورضوانا
سیماهم فی وجوههم من اثر السجود و دیگر آنکه در آخر واللیل است
که الا ابتغاء وجه ربه الاعلی ولسوف یرضی که فرمود فلنولینک
قبلة ترضیها فول وجهک شطر المسجد الحرام که خلق الله تعالی
راس آدم و جبهته من تربة الکعبة که یبتغون فضلا من الله
ورضوانا هم در سوره فتح این کعبه است چون وجه الله از روی
یقین و حقیقت که کل شیء هالک الا وجهه وکل من علیها فان ویبقی وجه
ربک ذو الجلال والاکرام ظاهر قدیم حق علیم غنی کریم حق بوده است
بگویند که اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان آدم صفیة الله و وجه الله و حق
آن و بعد از آن سه انگشت گواهی واحد است خدا را باقی
جمع تمام کنند که دیگر … بست نماز را صالح باشند تو
تمامی

تمامی میراث پدر خود که … که تمامی ارض و ما فیها است داشته
باشند و جبانیه بوجهی مرتکی شهدا در قیامت در صلاحیت حق حبیب الله
است زیکون الرسول علیکم شهیدا بوجه از روی یقین بی واسطه
هیچ مخلوقی بدلیل ما یملک منه خطابهم معاشی بوجه آن باشند کامل
صالح شهدا علی الناس و تحکیم عنده علم الکتاب از آن رسول که
نیز حق مالک یوم الدین شده باشند تا یصح انکون منه کلا لو جو
حاصل شود که فرمود تزکیه برنفس شهید اینست که گوینده کلمه شهادت
باشد و تارک الصلوة نباشد و حال آنکه این شهادتیست که
در میان صلوة داده میشود بعد از آن که آن سه کلمه تمام گفته
باشد بی فاصله بگوید که واشهد ان محمدا عبده ورسول الله وحبیب الله
اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد کما صلیت وبارکت علی ابراهیم وعلی
آل ابراهیم انک حمید مجید بعد از آن از صلوة بیرون آید بگوید
السلام علیکم ورحمة الله السلام علیکم ورحمة الله بر یاران دست
راست و دست چپ خود گوید و روح آواره دارند یعنی خدا رحمت
مسلط با دو رحمة او که کلام قدیم اوست که بعد کلام قدیم او که سه
که … صفات ذاتی بلا انفکاک وسته … گفته و

وسه رکعت بند کی بجا آورده اید و می آورید تا معاندان آن نادان
تابعان شیطان رجیم میگفتند و میگویند که رسول را از خدا جدا کرده اید
چون جدا کرده باشیم که وصلت را زیاده از تصور ایشان کردانیده
ایم که میگوییم محمد عبدالله و رسول الله و حبیب الله [illegible]
از خدا جدا نیستند محمد نیز جدا نیست که فرمود [illegible]
الله و رسله که جمله است اولئک هم الکافرون حقا اعتقاد ما آنست که جمیع
انبیاء الله کلام الله اند چونکه کلام الله از خدا جدا نیست انبیاء الله
علیهم السلام از خدا جدا نیستند و درین مقامست که هر فضیلتی که بر
محمد ثابت شد مر علی نیز علیهما السلام ثابت شد که فرمود انا و علی
من نور واحد و چون این گواهی را باین کیفیت شنیده و میدانند تحقیق
که کتمان شهادت کرده باشند بخلاف شیطانی که ایشان خود باین علم
کی رسیده اند و چون کتمان شهادت کرده باشند بحکم نص کلام الله
فانه آثم قلبه باشند و چون آثم قلبه باشند نفی و شک و شبهه
در شان ایشان باشد که فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا و لهم عذاب
الیم بما کانوا یکذبون والله یقول الحق و هو یهدی السبیل
و چون این فیض الله حق از عالم ناهی بر قلب این بنده فقیر حقیر
از سبب

از سبب خیرة محمد فرزاده ام امیدگاه دو جهانم علیها صلوات الله
الرحمن والرحمة والمغفرة والرضوان فایض میشود که بیشتر از این
مشرف به برکات در منام صالحه خود شاه مردان میشد که در نماز بودی
و این بنده حقیر فقیر خود را در نزدیک صورت شاه مردان میکرد که تلاوت
[illegible] مشغول بودم حالیا حال باین کیفیت خود دیده شد که آن
مظهر پاک فتوحات تمام حاکی شده مخزن رحمت و مغفرت دریای بیکران
[illegible] کار خود [illegible] شده این فقیر را چون کف وضو [illegible]
بیرون آن دریا بگذاشت و اگرچه [illegible] و لکن این دیانت
که فخر و فضل کائنات من کافیست از آن وجه که دیدن بود که نماز میکند
[illegible] چون این مظهر را من کل الوجوه در رکعت [illegible] و فرمان
خود آورده است از برای آنکه از حالی کمال کردانیده است هم
خود است که درین مظهر رونما شده است و مقتضای نماز خود [illegible]
که این بنده او چه جای بنده او و کنیز کنیزک او [illegible]
حاکی بسر گرفته در دست فاطمه خاتون [illegible] که در [illegible]
[illegible] مشغول بودن چون نغمات [illegible] او را که
حقیقت غذای روح و لذت دل و جان و ما تشتهی الانفس و تلذ

الان هم وجود و نابود این بندهٔ او سمع استماع میکردم هزار آن
اصوات تحت المذابح در ذهن این بندهٔ او بود که در حالت
نماز حق تعالی آنچه بر بیان لهجه ظهور میکنند و در نماز شب تخلف نمیکن
شب قدر دوشنبه بعد از ادای نماز فرض او که قدرت العمر از زن
جان از برای حرز جان خود از عذاب دو جهان بسته‌ام در دیوان
رفتم می‌بینم که حق محمد و مزادی صلوات الله علیها حاضر بود در تعلق
این فقیر حاضر بود دیدی مثل همشیرگان و غیره و این بنده فقیر
ممدوح بود که البته خواستم که از دست مبارک ایشان از قلیه
کنیز خوردنی بخورم القصه زمانی گذشت چیزی ندیدم لیکن زهرا
خاتون همشیره را دیدم که بر جاست و تکیه کرده در نظر او بر بعد
از آن می‌بینم که حق محمد و مزاده صلوات الله الرحمن علیها سفره کلیچه و حلوا
در میان آورد کلیچها پاره پاره بودی اما پاره‌ها بزرگ و حلوا
نیز مثل آن از آن حلوا که از برای روح بزرگوار او پخته بودند بدست
مبارک خود هم از روی ناز و کرشمه یک لقمه حلوای بدست
این بنده‌ها عاشق زار خود دادی و فرمودی که بگیر این بنده
ما خود گفتی که حق محمد و مزاده میدانند که ترا توقیع هست

کراشان

کراشان از برای تو چیزها از نماز بی‌نهایت نگاه داریم این بیت که از روی
کرامات ظاهر میشود ما بنده و این فقیر در آن وقت گفتمی که سفره او قبل
در میان آوردی که زهرا خاتون در خواب رفت یعنی بیخود
ست که او را نیز بیدار کنم بتخصیص از میان گفتم که او را بیدار مکن
نداشتیم که گفت بخور دیار او را خواب از بس خوردن بی‌حالی
القصه این فقیر آن سفره حلوای را چنان لقمه بزرگ در
دهان نهادم از غایت شوق که بخوردن آن برگشته بودم چون
فرو بردم از خواب در آمدم در آن حالت فیض و ماندم
و نابید روح پاک او این که بر خاطر این بنده آیه حق موسی کلیم
گذشته که حق خدای تعالی از او سوال کرد که ما فی یمینک یا او در
جواب گفت هی عصای اتوکأ علیها واهش بها علی غنمی
کران نعم را که اضافت کرد بخود که در غنیمت او در آن بود که از آن
جوابی بعد از تفصیل ان کلیم حق سبحانه تعالی شده و حق که فرمود
القها فالقیها فاذا هی حیة تسعی که معجزه کلیم که عصای او بود تمام حق
در رفتن ان حیه از قدرت و قوت بیان و نماوید حق جلیل
حق آن ظهور میکنند معلوم نیست که جای دیگر این فقیر کشف این معنی

یا موسی ...

کردن باشد و اگر نیز کردن باشد باین کیفیت نخواهد بود که در پیا
شب مبارک از بعد گفتیم الآن بسبب کجی دولت و دو جهان آن خدو
مزاد خود روشن شد که در واقع قلم است که در کتابت براست
بر سر میرود و باز راجع میشود و به بیان راست میرود و به یک
جهت میرود که کتاب الله چه بیان این از موج طوفان فی ذمه همی
خود بیان فرموده اند و فرمود که آن عصا را که قلم است چون ببیند
اخذ فی الحال مار رونده شد که از صفات مار است که زبان
او بعینه بقلم میماند که دراز میشود و برابر راست میراند گاهی
و گاهی خود را باز پس میکشد و هم رفتار مار خود رفتن حروف
و مشهور است و حلقه میزند با صورت و شکل آن ازو ظهور کند
که از آن قلم این قدر پیش رود و دیگر اثر دهان نیز که ببندد و دو
دندان داشت قلم با صفت تا هفتاد و دو فرقه یا هایی که هر فرقه
بر قلابی در آویزد که در قیامت نامه نظم ابن مغیر بیان رفته است اما
اینکه خوف و وهم فرعون و فرعونیان از او بود این فصل را از سوره
حضرت قرآن ندیدم در یابند که معنی خاص آنست که سخن الذین
الذین کفروا من اهل الکتاب من دیارهم لاول الحشر لا از روح
تا آنجا

۲۱۲

تا آنجا که فرمود انهم یخربون بیوتهم بایدیهم و ایدی المؤمنین
خانهای خود را بدست خود خراب کردن درین محل این
معنی دارد که شک نیست که کافران مشرکانند و از جمله
صفات مشرکان اینست که مثل مار دو زبان باشند که بر بایه خدا
راضی نخواهند که حق قوت ازلی ابدی او از نهایت قدرت
مثل اشیا نیز معجز کلیم خود کرد انبیا را و جمیع خود هم خود کنند که آن
مار دو زبان بود و ایدی المؤمنین باز از جمیع خود قلع
کلیم فلک کلیم بود که معجز دیگر او ید بیضا بود که بیضا هم بوجهی از آن
بود که در دست که حمل کتاب است کتابت سواد شد و چه نیست و این
ید بیضاست که هم در سوره طسم تلک آیات الکتاب المبین مذکور
است که ان نشاء ننزل علیهم من السماء آیة فظلت اعناقهم لها
خاضعین و شک نیست که نزول آیه از برای ظهور او رحمت بود
که از نهایت قوت معجز قرآن این ید بیضا که بیان شیطان و شیاطین
بی ایمان را گلیم در صبا فرو کشد که همه خاضع و خاشع شوند و در
تحت فرمان آن ید قدرت معجز الهی در آیند اما آنکه فرمود و لو کان فی
شیء آیات انزل از بعضه و اخرجهم یدل الی صیاحه بحث فی بقای

اول المؤمنین ح

من غیر سوء آیة اخری که باز در سوره طه واقع شده که در
طه تسع آیات هدایست اما آیة اخری ظهور خاص از آن هم
بود میکند الی چنانچه که تا رفق خواهد بود از بیان آنکه
که تسع آیات بنده حال انکه فتحه و کسره و ضمه با صطلاح نحویان بانی
دال و واو تنتج دارد اگر چه در اول واو ضمه را تصور نمیتوان
کرد اما در آخر او البته ضمه ملفوظ میشود پس چون و انتم
وفود لاجرم چون واو که شش بود یکی با حمد و خود که
سه اجزا دارد مزوج در تسع آیات مشکل فلم کرد که عبارت
از آیة اخری آنست که از معجز انبیا کلیم ملک علیم حجت ظاهر
میکنند و از آن وجه که ید بیضا نمود پس بوجهی در دیباج
بادشاهان عاشقان صلواة الله علیه و آله الطاهرین بیاورده
باشد از برای آنکه فرمود در شان امت خود که یکم شمایل
بوعید لیست لاحد من الامة ملی سرور ملک عز المحجبین
من اثر الوضوء و حال آنکه موسی کلیم دست بیضا از برای
آن نمود که داخل رحمة للعالمین باشد که حق اله بیان فرموده
اند که محمد صلی الله علیه و آله که رحمة للعالمین است رحمة جمیع
انبیا باشند

انبیشه
سبب هر یکی را فرمنه خواهد بود الا محمد صلی الله علیه و آله که حق الله
که از زوال اللمام چنانچه حضرت موسی کلیم را الهام فرمود و معلوم
شد که الهام فرماید بعد را معلوم توان کرد اما چون یکدیگر
بدارکرد که اگر عزت المجاهدین نباشند و طلقت الیمین باشند ای
طالب ترا در دین غیر منسوخ محمدی می باید آمد که چون قرآن
او بر خلاف جمیع انبیا که کتاب ایشان معجز ایشان نبود
نبود بلکه هر یک معجزی خاص داشتند و چون آیات ایشان
منسوخ شد معجز ایشان نیز منسوخ شد اما چنانچه این دین منسوخ
شدنی نیست معجز او نیز که قرآنست منسوخ شدنی نیست پس
می باید که چون معجزات قرآن مبنی ایمان بیاوری و اگر نیاوری
بحقیقت که جان بخواهی برد که آیة فظلت اعناقهم لها
خاضعین از آسمان نزول کرد خضوع تو نیز نزدیک
زود تمام خواهد شد از این علامات روشن اگر فی الجمله ادراک
داری در تو انی یافت والسلام علی من اتبع الهدی نص
دلیل قطعی قرآن بعد از وفات و رفتن به بهشت در حال و رفع
که و لدار الآخرة خیر و لنعم دار المتقین جنات عدن یدخلونها

تجری من تحتها الانهار لهم فیها ما یشاؤون کذلک یجزی الله المتقین
الذین تتوفیهم الملائکة طیبین یقولون سلام علیکم ادخلوا الجنة
بما کنتم تعملون والحمد لله رب العالمین والسلام ○ فواید شب جمعه
شانزدهم ماه ○ اعددت لعبادی الصالحین ما لا عین رأت
ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر آری چون در نماز عمل
صالح است الهام و اکرام فرموده اند هسته که از نیش در میان
آمده بود و تصور آنکه بران فرقی نباشد اگرچه بوجهی
چنانست اما بحکم و فوق کل ذی علم علیم و بحکم و قل رب زدنی
علماً از غایت قدرت هدایت امشب در صلوة این روی خوا
که رسالت را هم دران حالت که سینهٔ مبارک او را شکافتند و از
ما سوی الله خالی کرد چون بیت المقدس خانهٔ پاک بود
و حال آنکه چنانکه آن خانهٔ پاک جای صدر پاکست جای [illegible]
پاک نیز هست چون آنجا تعلق بزمین داشت در زمین شکافته
شد ما جای آن نیز که تعلق بآسمان داشت در آسمان میبایست
که شکافته شود که قلب که در وسط است جای او و سینه است و
نطفه که نزول از آسمان میکند محل او ظهر است و جای آن هم
ازان وجه

[illegible] شانزدهم ماه ۱۲۶ فواید

ازان وجه که فالق الحب والنوی است شکافته و ما تسقط من ورقة
الا یعلمها که دران هیچ و هم نیست ازان وجه که از هر دو طرف
دانه خط وسط او ظاهر است را در دانه بود نوعی دیگر نیز
بعضی ازانند که مطلقا شکافته نیستند نه از روی حقیقت
و نه از روی نوا مثل عدس و غیره و بعضی دیگر آنند که مطلقا
شکافته اند اما از یک طرف مثل دانهٔ گندم و دانهٔ خرما که
از بقیهٔ طینت آدم است صلوات الله علیه که فرموده اند اکرموا [illegible]
قبیلاً و چون که [illegible] فهو فی الاخرة اعمی و اضل سبیلا
سبب همچنانکه روی دانه را شکافته انکه فالق الحبة بود خواست
تا سینه دانه را نیز شکافد تا لاجرم در شب معراج [illegible] قوله
تعالی [illegible] تا آنجا که عزت دست خود بر میان
هر دو شانهٔ من نهاد چنانکه سردی دست او بسینهٔ من رسید
که برد و موضع خط استوا است از فرق آدم تا انتهای خلق
او گفت بعد ازان دانستم علم که در آسمان بود صدق الله
العظیم که در حدیث چنین است و در روایتی آمده مذکور است
که فرمود فعلمت ما فی السموات و الارض الی سوال کنند
السماء دم

اینچه قرینه دانست جواب آنست که آن راحت رکب الاکرم
در بیان آورد که از فرق سر آدم تا انتهای حلقه او
خط کشیده بود ناچار آنچه علوی بود در اداز سماوات بود
و آنچه سفلی بود عبارت از زمین باشد و بوجهی دیگر از
او بحکم و حدیث برد تا این نزدیک چون از زبان الهی چیز
خوش خط استوا بود که آن دو کتف دراز از دوستان
واقع شده اند چون سینه تعلق بزمین داشت آنچه در زمین
بود بآن قرینه بخدای دانست و از قرینه میان دو کتف
هرچه در سماوات بود دانست عبد از آنکه حق تعالی خداوند
کلام حق حبیب خود را بواسطه آن خط استوا مکالمه
الهی خود و حوال خود حبیب گردانید مطلع
را باز اماده فرموده فرمود که نعم تختصم الملاء الاعلی
او کفت فی الدرجات والکفارات چون حق الهی باو سخن
فرموده بود او نیز جواب داد حق الله جواب
آن رمز بر بندگان مشتاق آشکار شود تا در فهم مشتبه نشود
بیکبار فرمود که ما هی یا اهل العلم الله در جواب آنحضرت
علی الاقدام

علی الاقدام الی الجماعة والجلوس فی المساجد خلف الصلوات و اسباغ
الوضوء علی المکاره ومن یفعل ذلک یعیش بخیر و یموت بخیر
و یکون من خطیئته کیوم ولدته امه صدق رسول الله و صدق
چون آن حضرت مقتدی باداء صلوة و صلوة
بود و حال آنکه بی وضو آن صلوة قبول خداوند تعالی نیست
که اند و که بر سموات و ارض از روی فهم در تحت تصرف
قدرت ایشانند پس باز قرینه وضو که با آبست که اگر نیز کسی وقت
گرآب نیست بخاک نیز از تیمم سر دست بعض از آن برآید
بعد این دو جزو انفس عالم سموات و ارض سبب برکات
که عاشق معنی معتبر این اسرار رسید که از آب سرد افراز
نماید در وضو و صلوة و حال آنکه آب که حیات همه اشیا از وست
یعنی از سرد آن اوست پس حیات اشیا بدلیل قطع از سرد
باشد نه از حرارت غریزی که حکیمان تصور کردند جز از آنکه
آنکه تصور ایشان و این قول کلیست در میان ایشان
که طبیعت دو جزء حرارت غریزی نیست که چنین است
که ایشان میگویند که حرارت غریزی عین اصل

روح انسان بجهت رطوبتیست بنا بر آن حرارت را قبول کند چون حرارتی
دیگر باو ضم شود و مددی از آب سرد نیابد از باد سرد که این سردی
را از مصاحبت آب سرد حاصل کرده است فی الحال از کمر کسی
از باد در آید و روح انسانی را بیندازد و هلاک کند پس دیدی هم
بقول ایشان و این مسئله بغایت بدیهی و واقع شده است
که حیات هر کس بروح انسانی آب بوده است ایشان همه حکمت را
تصور کردند از حکمت حکما و الله که انبیاء الله از آن غافل بودند که بو
دو مزاج از یک جنس یک طبیعت بر نمی‌آید است تا آنکه بفساد می‌آید
که انبیاء الله علیهم السلام از حق الله حق خبر صدق آوردند بحقیقت
که خاتم النبیین و سید المرسلین صلوات الله علیه و علی اولاده
الطاهرین قول تعالی وما اتیتم من ربوا لیربوا فی اموال
الناس فلا یربوا عند الله که فرمود و خلق شنیع و حرام ربا که
در حقیقت ربا دهنده واجب القتل است چنانچه الله فرمود
اقتلوا الفاعل والمفعول و این بر آن بی سعادت که پا از دایره
انبیاء الله بیرون نهد که هر کس که پا از دایره ایشان بیرون نهاد
از فرمان خدا سرکشی کرد که ایشان همه سخن الله بوده‌اند و
بخلق خدا

خلق خدا رسانید بعد چنانکه این گناه کار بجزای خود رسید که تو
در شب آدینه توبه بشکست و بشرب خمر مشغول شد لاجرم هم در شب
آدینه با جزای چنین خواری و نکالت رسید جزاء بما کانوا یعملون
از آن وجه که حالیا تایب است و رو به پاکی نهاده است و دل
پاک از قلب سلیم و رضا ساکن شده است و حق فرموده است
ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین و شفیع المذنبین
مثل حضرت محمد و خزانه رحیم کریم خود در حق بندهای غفار خود دارد
ناچار از علامت محبت آنست که چنین بندهٔ مستعد
دو جهانی شده است والحمد لله رب العالمین پاکی را اختیار
می‌باید کرد بصورت و معنا و در نماز گریختن ۞ در خانه که پاکی پاکی
می‌باید بود بغیر هر چه نه پاک جاکی می‌باید بود هوا افتاده بود جاکی
با قلب سلیم ۞ فرمان بر حق چو جاکی می‌باید بود لاهم انشاء
در واقعه میدیدم که دیو زاده ناپاک لعین خبیث پلید بر پدرم دم
میدادم که بحوض رسیده بودم که او آنجا مسجدی و رباطی ساخته
بودی و آن هر دو را بجز این آورده بودی که گردی معین
از امرای کردستان با بیع نعز در جادله آمد که دستر خنید

که این فقیر آن نجس ملعون را لعنت میکردم آن کرد پلید هر چند دعا
میکرد خدا که این فقیر غایت از این سبب ملول بودم و کشتی جادر
عقب سر من آمد و من ایستادم که آن کرد [illegible] خواهد کرد من
روان شدم و گذر بر رود بزرگی افتاد و کشتی [illegible] خفیه خاطر
می بود که مبادا من خود را در آب اندازم و از این اندوه خود را
هلاک کنم من با خود میگفتم که اگر خود را در میان آب [illegible]
که شنا کنم و به در آیم [illegible] از بار من حال این بود و در میان خواب
پسر پیر باشی را دیدم و گفت زینب استرآباد در میان
بود اگر چه او را رضا در شریک ما بود اما زود از آن
گفتن برخاست و روان شد که در خاطر این فقیر [illegible]
بود که شاید که شریک ما او را اگر آن نماید و پدر بزرگوار را
دیدم بهمان صورت که بار جهاد در جنگل بود و دوش رسیدم
و در شب [illegible] اگر فتم [illegible] پدر بزرگوار بنهادم [illegible]
و میگفتم که هنوز [illegible] میکنی و حال که نشستن [illegible] داریم
برخیدم و [illegible] را دیدم که چراگاهان [illegible] بسیار جمع
کرده است تا ذخیره چند [illegible] دیگر [illegible] میکنم که عجب

عجبست

بعد الامانی

عجبست که این جوالهای نور را دریغ داشته است که [illegible]
یاران کنند که [illegible] دیگر بیشتر از این دیدم که نهایت [illegible] گمان شده بود
و بر قرار سر آدمی بود [illegible] این خوابها را چند روز بیشتر از این دیده
ام اما امشب که این آب را دیدم خواب با [illegible] فاطمه زهرا
خاتون صلوات الله علیها در خاطر آمدن و سر بر زمین [illegible] خدا
[illegible] چنین از آن آب [illegible] سرد [illegible] چنین [illegible] بوده اند در آن
بیت در آن حال گفته شد [illegible] برد تا [illegible]
پاکی بود جانی تو [illegible] حیات کلی [illegible] گشته
است در [illegible] گردد [illegible] حرارت [illegible] از صحبت
[illegible] از این [illegible] کند [illegible] و خود سازی
[illegible] تا فرو [illegible] گردد [illegible] نماز [illegible]
زد از آن [illegible] حکیم که [illegible] شد [illegible]
چون [illegible] بیت الحرام در کلام حق تعالی شد حرام در
وسط اگر [illegible] اعتدالست [illegible] و سرد [illegible] خشک [illegible] تر
چون چهار [illegible] از آن از استوا [illegible] از فضل خدا
این ابیات که گذشت [illegible] دینی داشتن اما [illegible]

قیامت کبری را که همه انبیا علیهم السلام یکبار خبر داده اند
از وعده مستفتح بوده اند بوجود آن قیامت علم بقول ایشان
و خدای ایشان روزی خواهد بود که همه خلایق بمیرند که
تا همه بمیرند نشاید گران قیامت وجود نگیرد چنانچه بحدیث
ثابت شده است که من مات فقد قامت قیامته و
خواهد بود که سرد را بر سرد کار زند و گرم را بر گرم و تر را بر تر و
خشک را بر خشک تا از عالم صورت منسلخ شده متوجه عالم معنی
گردند که عبارت از عالم معادست اشارت است بآن چه روایت بود
که در کتاب حدیث از حلیفه محمود داود نقل رابعه فرموده
خود در کتاب آورده اند یا داود قل لاکلة الربا ان علیهم
غضبان و ان اکلهم الربا اتخاذ ذلک مما و ان لم ینتهوا بارزهم
بالمحاربة صدق الله العظیم و همه یکی وجود شوند چنانچه در عالم
صورت حیات ایشان وابسته اضداد بود در آن عالم
باقی بر ضد اضداد بواسطه اتحاد باشد که حضرت موحدان
که حق الله فرموده و در حق [illegible] خبر داده اند که آن تمام جاودانی
دو جهانست در یاب اگر فهم داری هم از قول انبیا و رسل
که اعتقاد

که اعتقاد در حقایق داشتن که نفخ فی الصور فصعق من
فی السموات و الارض الا من شاء الله ان نفخة الاولی صیحة واحده خواهد
بود که نفخ دوم در الف است در بیست و هر در بیست در
بیست و هر در بیست در بیست تا آخر اشیا را که
وجود از ایشان داشته باشد و بدون ایشان عدم محض
باشد همه یک وجود باشند و آن خانه [illegible] باشند چه این جهان را
لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحکم و الحمد لله رب
العالمین قوله تعالی و نادی اصحاب النار اصحاب الجنة ان
افیضوا علینا من الماء اصحاب جنت در جواب گویند که ان الله
حرمهما علی الکافرین [illegible] قائم مقام همه نبودن که در این آیه
اشارت بدان باشند [illegible] از یک حرف او الد همین
[illegible] که اصحاب نار [illegible] نیست
شوند و از آن عذاب عظیم الیم خلاص شوند از برای نیست
که در سوره عم یتساءلون عن النبأ العظیم الذی هم فیه
مختلفون کلا سیعلمون ثم کلا سیعلمون الم نجعل الارض
مهادا آن که آب سرد ایشان نیست

جوابست ازان صریح جگونید که بالیتنی کنت ترابا که ازان دیده گرنه
الله است قرارگاه دو قلب جان آن آبست که ازناب سردی
صریح جان کافران آتشیست که در عقبه جهاد بیان آن میغر
ماید که وانزلنا من المعصرات ماء ثجاجا لنخرج به حبا ونباتا
وجنات الفافا کافر چگونه تحسر نبرد که در دار دنیا الخفین
جنت را ادراک نکرد انکار کرد و از کوثر ندرجان خلقتنی
من نار وخلقته من طین در آمد تا به این حقوبت ازلی ابدی گرفتار
شد ما از جانب اخوان صفوروز خوم قبرستان که در برلغه برزخ
ساکن بود بود در برکات رحیم کریم که آیه بسته سلام الله علیهم
اجمعین حدیثی چند رسیده است از ابراد برادر عزیز در شیس
بادار صادق الا خلاص سلام الله علیه در رد اقع در کتابت
اورده اولیست که از رسول خدا و از سیف حجة قاطع است برگردن
کفار فجار مشرکین نجس العین رانده از خاک درگاه بیت الحرام
حدثنا علی بن عبد رضی الله عنه قال ما نزلت سورة الحق ما
آخر من النبی صلی الله علیه وآله وسلم فقلت یا رسول الله ما
اقول الا من الحروف وبما القول عما علیه ویشغله من النقطة
والشکل

والشکل فقال النبی صلی الله علیه وسلم هو من القرآن فمن قرأه
من القرآن فالقرآن بری منه صدق رسول الله وعن ابی هریره
قال قال رسول الله صلعم ما نزلت الکتب ونزل القرآن فاحکم
الله ~~دهن الابرید~~ حکم الکتب فی القرآن فی البقرة واحکم حکم
الکتب والقرآن والبقرة فی آیة الکرسی واحکم حکم الکتب
والقرآن والبقرة وآیة الکرسی فی بسم الله الرحمن الرحیم
واحکم حکم الکتب والقرآن والبقرة وآیة الکرسی وبسم الله الرحمن الرحیم
فی النقطة التی تحت الباء رکیا علی علیه السلام قال کتب کتابا
لرسول الله صلعم قال لی یا علی ارفع کتابک فکذن رایته
فی اللوح المحفوظ قال الله عز وجل قرآن عربی مبین والعربی
المبین هو هذه النقطة والشکل صدق الله وصدق رسول الله
ونحن علی ذلک من الشاهدین والحمد لله رب العالمین
سوره احزاب که جمع حزبست قوله تعالی النبی اولی بالمؤمنین
من انفسهم وازواجه امهاتهم وعلم در این سوره آمده است که قوله
را ارحق بن او خدا و این کلام حق کلام قدره سبحانه و آنکه
قوله ما کان محمد ابا احد من رجالکم ولکن رسول الله وخاتم

واحکم حکم الکتب والقرآن کله

انا المتن الحروف ... الى النبی صلی الله علیه واله وسلم

البنین کار رسول نکند که نفی بدری از ذکر دو از ازواج او نفی
ما دری نکرد از برای انکه از جمیع انبیا علیه السلام این رسول کامل
است که امتیت بی او را می باید که نسبت خاص الخاص با ایمان
و امهات باشند و چون تنبیه ذکر مؤمنان گذشته که در بار دیگر فرمود
که انما المؤمنون اخوة وحق اخوان این رسول نبی اتی را بلم ایمان
فرموده است و دلیل قرانی این که در سورهٔ جمعه که موافق
کن بنا ایمان منقسم است چه فرمود هو الذی بعث فی الامیین رسولا
منهم یتلو علیهم آیاته ویزکیهم ویعلمهم الکتاب والحکمة وان
کانوا من قبل لفی ضلال مبین وآخرین منهم لما یلحقوا بهم وهو
العزیز الحکیم که این چهار دیگر است که یاد کار و برهان او که است
ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم
و چون شوق الی لقاء اخوانی فرموده بود که عبارت از این
اخوان لما یلحقوا بهم بعد لاجرم باین وجه خاص ازواج
او امهات مؤمنان ایمان باشند و چون حق الله این رسول
نبی امی نفی پدری فرموده بود از برای آن هیچ یکی از انبیا و از
اصحاب زمان خود را وآینده را مو افقط و مطابقه کلام الله
و مطابقه هم
قرم

صحیح آیست که
منتهم است که

قدم این وسیر نظر بود و یک برادر و اخوان و اصحاب فرموده
واین شد کلی غیر بود ای طالب که حق الله چه در چهار شنبه
معنی هم ماه روز مقتل صاحب مظلوم شهید سعید سلام الله
علیه والرحمة والمغفرة والرضوان از برکت تلاوت کلام
الله بدانکه فوق اینکه از نام حق ذو الجلال قلب این فقیر بنده
حق فقیر نزول با جلال فرمود در باب فکر فتح بیدار
حضرت کریم که بنده را استطاعت کیاست آن اگر در نزد دراک عقل
شبهه چون بعد بود که چون اخوت ثابت چرا شاید
که نکاح نیز ثابت باشد از برای آنکه تا اصلیت این رسول
اصلی بر بسیار مطلق قارح و موجود اخ ثابت شود از ولی
دختر اخ او را نسبت با جلال اخوان دیگر بنده الله مرتبه ما
دری بود یعنی خوان دیگر هم اتی اند اما نسبت با جلال
او مجازی نسبت به حقیقت چنانچه فرمود اگر شخص دیگر شیر آن
خواهد در حجت تا رنج و خسارت بنید بمجاز دیدن باید که
حقیقت بنیده نسبت که با وسطه نیز بسیار آن رسید و آن خط
خود را از آن اوراق خوانند و آنچه تو را با جامع و نیکو

زج

تتمه ح ه در بیان یزکیهم بنوماینده که در اصل پاکی بود نداشتی
باتم الکتاب بست که تنها نیست که چون مجرد ندیم پاک شد اما چون
او نزکیه یافته شیطان بعضی در ضلال مبین افتاده
بودند از قرینه تزکیه و پاکی نجاست شرکست که شد پاکست
باز بواسطه یعلمهم الکتاب والحکمة چون که باصل پاکی خود
کردند و میکنند و خواهند کرد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء
والله ذو الفضل العظیم والحمد لله رب العالمین ما حاجت انگ
تتمه ح ه زبوده که در حکمت هر است لطف و قهر با مست
یعنی اگر در ظاهر لطفست در باطن قهرست و اگر
واگر در ظاهر قهرست در باطن لطفست چنانکه بعینه در بیع
حالت این بنده مترجم متصور است
آنکه بشبینی سخن گذشته بود از قول حکما که بنا جبیعت دو
حرارت ان نند حبیب بیرنداز که اگر بیرد شود ظاهر
اینا معنی در باطن کرده است خلاف ظاهر همیشه باشد و او را
باد کنند تا آن حرارت حفظ شود و دائم گرمی از وی ستاند
و سردی باد و سیر ساند که اگر حال بر عکس واقع شود البته
البته

ازابدال [illegible] صح

البته آن حرکت روح از باد در من آید و حال آنکه در ظاهر آب آتش
از قلیل و کثیر چند نکو واقع شده اند که اگر اندکی آتش در آن
تصرف یافته اب را از حال خود دیگر داند چنانکه معلوم است
واگر آب را آتش تصرف یافت فی الحال او را هلاک میکند و الی آخره
منده چون بسیار افتاده منعکوس شد که از جای که فروزد مرفوع کرده
است از برای آنست که تا آنکه در باطن است ظاهر گرداند که نحن
نحکم بالظاهر و بعثت ببیان الشریعة لا ببیان الحقیقة تا
امروز نه دیگر خداوند تا وقت و بیان ظهور نکند چون از طرق
حضرت که جای اصحاب شما نیست ظهور کند از آنست که همه این
خواهد کرد تا بگوید که لمن الملک الیوم وجود در جواب بگوید
لله الواحد القهار ح ه نحکم بالظاهر کنوان الباطن دلیل قطعی
هر این در بیان آورد و بگوید که چنانکه در ظاهر آب را از آن
هیچ فرق نکرد نیست بلکه هر چند که بیشتر باشد منتهی شود قوة و دوام
اشتغال بیشتر میشود و مرغ اشتغال بر اشتغال بسیار فیزان
بادست و آتش زیر از آتش که اگر صد چراغ در صد جا برکنند
صد جا روشنی دهد و چون یکی یکجا او رند همان قوت صد روشنی

در اشارت موجود است معنی که هر چند که از حس بود بر نام بیشتر
کم میشود تو ثابت بر زمین ها و قدرت اشارت بیشتر میشود تا از پیدا
دلیل توحید ظاهر میشود که باطل شوی و بدانی که اگر آب و باد و آتش
همین آن تنش عزیز بر آب بود ندیدی از روی معنی چگونه بشنوی
و مشغول توانستند می شد یعنی آنکه تا غایت ترا بیندازی با اختیار
میشود در واقع عند الله از بیان الله روز دین یکی بود بود و دیگر
از برای آن یاری یکدیگر بود اند و در صورت بندی که در اصل
همین هم بود ند که بیشتر باید که هر چه در آن است در نسبت و هر چه در
نسبت در نسبت و هر چه در نسبت در نسبت و هر چه در نسبت
در جمعیت و هر چه در جمعیت در جمعیت [illegible] تا تو بدانی
وجود دان و کلام کلام حق سبحانه تعالی عنوان نامه توحید باشی و اینها
روی زمین جسمه تو باشد و از برای آنکه یک ذره که در همه جا موجود است
از روی نیاز در نماز و سجود داشتی تا سر نامه تو لو [illegible]
حقیقت از بعد بیان حق الحق تا رسیده باشی فرموده که گر باد
بر درختی آمد کلمه دوازده در وجود آمد همه بزبان حال
میگوید که همین کلمه اسم حق باد است یعنی لب است و آنست
و دال

و دال است یعنی دال و واو که از سر خطور میکند و اگر
سنگ بر سنگ آید از وی کلمه که در وجود می آید از بیان
الله وحده لا شریک له بزبان حال میگوید که خدای اسم من
سین است و نون است و کاف است یعنی جسم و کلام از بر
گران بود که نقاره میکنم تا که بر خود از نصیحت میکرد که تا — از ان فعال ؟
شریک نیست بالله ان الشرک لظلم عظیم و ضربها مثال صفت
و فی ذلک صدا که اگر آن صدا رفیق شوی و در اسمانها
و باد در زمین و باد در میان سنگ باشی که خدا تو خواهد
احد چنانکه احمد تعالی شانه و ما اعظم برهانه که فرمود
قوله ع تکرار دو چیز را بر یکدیگر آید از وی حرفی و صوتی
بدر عجب اثر همین اثر همین آن ابتدای از فهم کن نیکو
بدان و رنه آید ان دو شی بر یکدیگر یعنی دل ران هر دو کلام
بستن چون کلام حق از حق شنو وحده توحید از مطلب
در جمله کلا حمد قال الله العلی العظیم و کنه علی ذلک من الشاهدین
والحمد لله رب العالمین ای طالب چون بدیدی خدای اشیا را
چنین بکبار نظر حق دیدی سیما باید که نتیجه ان دو کلمه

چنانکه آن باشد که با ظاهر ربط باطنی و اگر در ظاهر حرف آه را
[illegible] بد بدۀ ظاهر بینی البته البته خود را در [illegible]
خواهی انداخت و در [illegible] را آتش [illegible] اگر از روی
حقیقت حرف آه را از [illegible] بیان در همه اشیاء بینی [illegible]
[illegible] ادب و عزت را رعایت کنی که اگر عشق [illegible]
که مشغول خواهد بود که در هر آنچه حق [illegible] باید که از عشق
جنبه عاشق حقیقی از عاشق مجازی زیاده شود [illegible]
آنجا [illegible]
بهتر نیست تو خود کجا مطالعه کن چون همه اشیاء را از تجلی
قدرت و قوت ازل خود [illegible] دانید و مظهر آن و تجلیات [illegible]
[illegible] داد [illegible] باید که بعد از [illegible] تو نیز [illegible] اطلاق [illegible]
مشغول شو [illegible] تا بحکم الکاسب حبیب الله دوست خدا [illegible]
خدا از آن شد و ترک اخلاق ذمیمه کنی و [illegible]
با تو میگویم [illegible] بگوش جان [illegible] در
نصیحت و ابتدای [illegible] خود مشغولم که در واقع مقصود
و [illegible] بسیار روی شما [illegible] و ما بعد از [illegible]
[illegible] دارم که از شفاعت [illegible]

زاده

[illegible]

[illegible] زاده خود تغییر احوال و اوضاع [illegible]
شود و با [illegible] صورت و معنوی خود [illegible]
کل الوجوه [illegible] و در نماز و نیاز [illegible] و عجز و نیاز
[illegible] و افتادگی [illegible] باشد که قبول حضرت [illegible]
[illegible] الله علی [illegible] قدیر [illegible]
در ظاهر [illegible] قدر الهی شده ام [illegible]
خاک آستان [illegible] پناه خود حضرت محمد [illegible]
[illegible] صلوات الله علیه [illegible] از نظر باطن [illegible]
خود [illegible] بواسطه [illegible] در کارهای خیر خود [illegible]
[illegible] در حالت نماز و نیاز و رقت از الهام حق
[illegible] روز [illegible] شده است اول از آن [illegible] کلیم
[illegible] که حکمت چه بود [illegible] از آتش انی انا الله شنید [illegible]
الله [illegible] برای [illegible] انبیاء علیهم السلام [illegible]
کلیم [illegible] بر طور [illegible] گفت [illegible]
که [illegible] آتش [illegible] است [illegible] آتش [illegible]
[illegible] زبانه کشید که زیتون بود [illegible]

والتین و [illegible] زیتون و طور سینین و هذا البلد الامین لقد خلقنا
الانسان فی احسن تقویم [illegible] بسبب الله خدا از در
آسمان دید که دخان مبین بود که بر فوق آن آتش بود
که بواسطه آن درخت سبز زیتون از آن آتش خدای آن دود
بر سر آمده بود و سبع سموات شده که یوم تأتی السماء بدخان
مبین [illegible] بیان ید بیضا که از پیشتر گذشته بود و تسع آیات [illegible]
از قرینه والنجم از حروف [illegible] آورده آمدن [illegible]
که واو [illegible] بود که [illegible] همراه بود که این زمان ظهور
کرده [illegible] دیگر از آن ید بیضا [illegible]
[illegible] که بواسطه [illegible]
که [illegible] سواد [illegible]
است [illegible] نور علی نور [illegible]
و آن [illegible] انگشت [illegible] چون قلم
[illegible]
ما تبلیغ [illegible] دیگر اینست [illegible]
[illegible]

شده صفحه

شده صفحه [illegible] کلمه [illegible] باشند که از بیان [illegible] در لوح
و جه موسی [illegible] تسع آیات [illegible]
و این قلم [illegible] ید بیضای موسی که [illegible]
[illegible] از انبیا علیهم السلام [illegible] قلم
او [illegible] که چون قلم [illegible]
که حرف [illegible] باشد [illegible] الهام
[illegible] که در [illegible]
بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]
[illegible] من سلیمان وانه بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]
[illegible] که چون [illegible]
[illegible] در سوره فاتحة الکتاب
[illegible]
الکتاب [illegible]
الله در بسم الله [illegible]
[illegible]
[illegible]

اعتبار دلیل قطعی [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم [illegible] شناسای
خاصیت باید باشد که باد [illegible] نباشد از برای آن نامه در
[illegible] الله الرحمن الرحیم [illegible] نیست [illegible] تا که تا
باز بود [illegible] اسم اعظم را [illegible] او موجود نتواند کرد
که چنانچه [illegible] بود که [illegible] اعلی وأتونی مسلمین
از [illegible] قدرت [illegible] آن [illegible] دید بنا
توانست [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم [illegible] تا
[illegible] نامه [illegible] که بجهت [illegible]
بسبب [illegible] شده [illegible] بر
[illegible] صورت [illegible] بلقیس [illegible] از [illegible]
[illegible] بلقیس [illegible] سلیمان [illegible]
او [illegible] فما آتانی الله خیر [illegible]
[illegible] بلقیس [illegible]
[illegible] اگر [illegible]
حفظ [illegible] باشد [illegible] بر نامه
[illegible] فما آتانی الله [illegible]

بلقیس

(۲۱۱)

که بلقیس چون حکومت صوری داشت سجود او نیز
نیز از جهت صوری بود بخلاف حق سبحانه که او را حکومت
و انس و وحش و دیگر [illegible] بود [illegible] بود که
[illegible] و [illegible] بود
[illegible] بود [illegible] معنوی بود
عندالله یعنی فما آتانی الله خیر مما آتاکم [illegible] باشد
که بلقیس حکومت صوری داشت و پادشاه صوری
سجود دیگر [illegible] نبی علیه الصلوة والسلام حکومت
معنوی داشت و سجود او [illegible] بود
بلقیس بود [illegible] اگر [illegible] اما [illegible] بلقیس
از [illegible] اسم اعظم [illegible]
بود تسلیم شد [illegible] مع سلیمان
مع سلیمان لله رب العالمین یعنی ما با محمد [illegible]
[illegible] تسلیم [illegible] رب العالمین [illegible]
[illegible]
[illegible] بلقیس نیز

آن حفظ [illegible] بود کتابت سواد هم در [illegible] خوانده شدی اینجا
الله وحده لا شریک له [illegible] و کرسی [illegible]
تامه قرآنی باین دو وجه دارد که [illegible]
[illegible] آفتاب که در حق [illegible] است
ها والسلام [illegible] امام [illegible] نزد [illegible]
شهد الله انه لا اله الا هو والملائکة واولوا العلم قائما بالقسط
لا اله الا هو العزیز الحکیم [illegible] حقیقی [illegible]
[illegible] این که چون [illegible] معنی حقیقی در قیام گواهی داد
و چون شهادت بر ظهور است در افادات و [illegible] که شهادت
[illegible] بلند [illegible] آن [illegible] حقیقی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و [illegible] است [illegible]
قائما بالقسط است لا اله الا هو العزیز الحکیم ان الدین عند الله الاسلام
[illegible]
حقیقی در قیامت گواهی داد و چون شهادت بر ظهور است

درافاده

در افادات [illegible] که شهادت [illegible] بلند [illegible]
آن [illegible] آن قائما بالقسط است [illegible]
حقیقی در قیامت که در حقیقت [illegible] گواهی [illegible]
و در [illegible] قائمست و افادات [illegible]
[illegible] که در [illegible] تمام [illegible]
[illegible]
آن [illegible] [illegible]
[illegible]
[illegible] الله [illegible] کثیرا لعلکم [illegible]
بود که [illegible] داده شود [illegible]
[illegible] مقام [illegible]
که [illegible]
[illegible] از برای کسب [illegible] خود در [illegible]
[illegible] روشن شود [illegible]
[illegible] شده است در [illegible]
[illegible] الله وحده لا شریک له واشهد ان [illegible] آدم خلیفة الله

وصفته و وجهه واشهد ان محمداً عبده ورسوله وحبیبه تا آخر
که از پیش گذشته است والسلام. نقل از خط مبارک پدر بزرگوار
فوق ایدیهم ... بسم الله الرحمن الرحیم وهذا کتاب انزلناه
مبارک مصدق الذی بین یدیه ولتنذر ام القری ومن
حولها والذین یؤمنون بالآخرة یؤمنون به وهم علی صلوتهم یحافظون
از بدایت ... ربک الاکرم ... بر خلاف کتابهای دیگر این کتاب ... محمد
امی علیه افضل الصلوة که معجز است بواسطهٔ منطوقات او ... که
صلوة که معجز دیگر است بر عهد او است که ایشان ... اند و حق
حفظ ... است از برای آن ختم بر صلوة کرد ... آخر تا ...
که اول ما یحاسب به العبد یوم القیمة الصلوة ...
... آدم صلوات الله علیه از آن وجه که ... بود هم
... او بود بدلیل ثم عرضهم علی الملائکة و عجز نمودن ایشان
که لا علم لنا الا ما علمتنا و ... جبرئیل که گفت کیف ... ما لم
ما لم ... والسلام. مسئله کلیست که شاید که بعضی ...
نشناخته باشند و بعضی از علماء توحید نیز در نیافته باشند
که ... رکعت نماز ... باشد که ... ایشان ...
که تخفیف

که تخفیف است از ... الله با ... خدای تعالی ...
وجه ظاهر چنین است اما از وجه تحقیق ... بکرات و مرات
در ... آمده است ... اللیل ... که ...
قائم مقام ده ... است ... که این ... قائم مقام آن
پنجاه و ... داخل حروف ...
باشد از برای آنکه ... پنجاه میشود و پنجاه ...
حروف نقط والسلام علی من اتبع الهدی. مسئله چون ...
از ... سریع الحساب ... شده اند که ...
... پنجاه ... روز که در وی ... ظهور ... است که در ... در
شان او فرموده فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة که در ...
... زکوة و مشرکان ... زکوة را ...
... ایشان بر وجوه ایشان ... فرموده اند
در آخر فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة والسلام. ... ربک
الاکرم ... در آن محل ... ما لم ...
آن حدیث قرة عینی فی الصلوة را ذکر کرده اند ...
معلوم شود که ... چشم ... پنجاه حرف و نقطه

که اوّل صلوة بر محمد [illegible] ایشان واجب شد که از کجی تواند دید هدی
هدایة الله و زهی هدایة نقص نامتناهی [illegible] سیب کرسی
خواهد کرد بهتر که صلوة خود کرد قرة عینی فی الصلوة برسد خواهد آن
به نقطه و حروف بنگور رسانیدن قل لو کان البحر مدادا [illegible] صدق الله
صدق الله [illegible] که فرموده [illegible] الله فی یوم کان مقداره
خمسین الف سنة بوجهی از برای آنست که ایام و لیالی جون
منتقیم [illegible] شش [illegible] الله [illegible] از [illegible] سوی الحاجة
شد [illegible] شش روز [illegible] باشند و با یکی روز
که در واقع هزار [illegible] وجود [illegible] در حساب جمله [illegible] روزی
بمقدار هزار سال باشد والسلام [illegible] الله [illegible] روز [illegible]
یکد یا انبیاء ماذا اجبتم [illegible] گویند قالوا لا علم
لنا انک انت علام الغیوب [illegible] اذ قال الله یا عیسی بن مریم اذ
کر نعمتی الی آخره [illegible] را از [illegible] سلام
الله علیه درین باب بسیار لطایف [illegible] نموده اند اما حقیقت سخن
که غرض آنست که چون [illegible] در شان او فرموده بود که وان من
اهل الکتاب الا لیؤمنن به قبل موته و یوم القیمة یکون

علیهم

۲۰۱

علیهم شهیدا چون فرمود که همه اهل کتاب را با وایمان می باید آورد کلهم
کتب مسلمانان محمدی اند از برای آنکه هم در بین دین عیسی [illegible]
ظهور کرده است پس [illegible] شهید همه او باشد و چون شهید
همه او باشد او را که کلمة الله است در [illegible] باید آمد [illegible] السلام
[illegible] فرموده اند که روز جمعه را از شش روز
از برای سید الایام او وعید المؤمنین و [illegible] او [illegible] همین
شان حق [illegible] بنماید که [illegible] در [illegible]
[illegible] فی ستة ایام معلوم است که چهار [illegible] و یکی [illegible] باشند
صدق [illegible] پس [illegible] الله [illegible] سید الایام جدا [illegible] از آن شش
روز ان [illegible] که [illegible] داشت [illegible] از برای آنکه
[illegible] شش [illegible] اند پس در آن حال [illegible] در آن هفته شبانه
روز [illegible] کرده والسلام بوجهی از برای آنکه [illegible]
[illegible] است و [illegible] در [illegible] از برای آنست که [illegible]
[illegible] است که بخط استوا [illegible] میشود [illegible]
چون موسی از خدا سخن اشنودی [illegible] عصا [illegible]
صدق الله العظیم [illegible] تا آن سخن را با آن عصا کلیم است

بنویسید [illegible] الله [illegible] که فرمود که زمین را و کوه را و بر
زمین را و اقوات را که چهار چیز اند فی اربعة ایام ایجاد کرد و چنین نماید
که بیک وجه تا اتمام بعالم خاک که تعلق بوجود [illegible] طینة الله دارد
و بیشتر باشد و در ان محل چنین نماید که خمرت طینة آدم بیدی اربعین
صباحا تا بار از هدایة الله [illegible] دلالت بر اتمام تمام کند و حال
آنکه ایجاد روز که ظرف چهار چیز اند در یکی ان [illegible] از زند حسب
قسمت حق و الحق سبحانه و تعالی است نه حدیث انا و علی من
نور واحد [illegible] از هدایة الله [illegible] چنین کشف میشود
که بدلیل انا نقطة تحت الباء وجود [illegible] و نقطه بی باشد که بیشتر از
چهارده هزار سال موجود بوده است [illegible] چنین مینماید
که ان [illegible] منتظم اند که بعد از نقطه بسم الله [illegible] که هر یک [illegible] اند
و الحمد لله رب العالمین [illegible] که فرموده اند است چون
[illegible] که [illegible] دیگر [illegible] از هدایة الله
بمناسبت حال گفته است که احداث بود کرسی رب بحقیقت این
[illegible] روشن میشود در بیان فصل [illegible]
که نیز نماید قوله [illegible] بجای [illegible] داشت [illegible] نظم

معنی اللهم اغفر لی را از بیان [illegible] در باب قربان حج در منی باید با
که چنین نماید که اول بخشش خود بردارد قربان کننده و دلیل چنین نماید
که انبیا علیهم السلام اول [illegible] خدا را برای منفعت نفس خود حاصل کنند
و بعد از ان بدیگران رسانیده اند و این معنی از لوازم است از برای
[illegible] نیست که تا کسی اول درک چیزی خود نکرده ذکر آن بدیگران
تواند کرد پس چون اول او درک چیز ناکرده و بعد از ان بدیگران رسانید
تا [illegible] اللهم اغفر لی باید گفت والسلام و از ان ادراک [illegible] میشود
که ان احسنتم احسنتم لانفسکم و ان اسأتم فلها والسلام
قال [illegible] اوتیت فاتحة الکتاب و خواتیم سورة البقرة یعنی این
حدیث جلیل القدر را از ان حدیث دیگر [illegible] باید کرد که فرموده
القرآن [illegible] که از قرآن مراد [illegible] است که بظاهر [illegible] لفظ
[illegible] لام الف است که [illegible] بدل [illegible]
[illegible] کتب انبیا [illegible] آدم داده شده است که فرموده
لا یعطی نبی قبل و بروایت دیگر فرموده است که بغیر آدم و ابراهیم که
خداوند علم الاسماء کلها آدم بود [illegible] سرشت [illegible] الرحمن
است [illegible] از بیان [illegible] خدا [illegible] بدیگران معلوم شده است

آمدیم با آنکه اکر از فاتحة الکتاب مراد الحمد است او هفت آیه است
و سبع مثانیست از برای آن فرمود که قصاید از قرآن تا دلالت
بر مثال لام الف کند سیم با آن وجه که فاتحة الکتاب را باد داد عبارت
از آن که ازلی ابدیست که بظاهر از لسان صدق او صلوة
الله علیه ظهور کردند و اگر بحکم مالک کل شیء او راست که عبارت از
چهارده حرف مقطعات تند باز فرود آمد که الم بشوند سبب
خواتیم سورة البقرة را از بیان الم ح ه که با دو دادن چهار دست و پای
بتون است که بدلیل لفظ جمیع که خواتیم فرمود که خواتیم خلقت آن نوزده
و شکافته اند که هشت باشند و سر پا لای انجا رسیم علامت دیگر است
دو دو که باز هشت باشند و شانزده شدند تا با جمله چون کتابت
و چهار ان بخط استواء باشند که آن الم ح ه در حق آن فرمود
اند که آن شانزده علامت در رحل است که اسفل است که ساعت خدا را
در صورت بیجه او می بود الی لا تکلّم و لا یهتد یهم سبیلا و السلام علی من
اتّبع الهدی و الحمد لله رب العالمین و آنکه جبرائیل امین فرمود
که آن بنیه و بنیه مشغول چها تا بخ نور نوزده جهار از هدایت الله
ح ه معنی این حدیث را از مفتاد دو دو اجزای است که الم
فهم میتوان

فهم میتوان کرد از برای آنکه بغیر از حرف ی که اسم او با بی منحصر است
آن هفتاد دیگر هر یکی بوجهی از روی اسمیت و متشابه حجاب
یکدیگر شده اند بخلاف ی که این مقام است که فرمود دو کمان قاب
قوسین او ادنی که آن جبرئیل درین مقام باز مانده بود که فرمود
لو دنوت مثل بعض انملة لاحترقت که اقلّ اصابع الحکمة باز
دو کلمه است از آن که در ده اصابع تند الم ازبرای این
معنی تاویل و بیان فرمود از روی توحید قوله ح ه ع ح ه
یکه از یکی و اوایدیمین معنی قوسین و او ادنی
ببین و الحمد لله رب العالمین حدیث که وارد است آسمانها را
و زمین را بعد از فراغت کاف و نون بدو هزار سال ح حالت
موجود است آفرید تا دلالت بر عظمت و شوکت و قدرت و عزت
عالم حاکی کند که سموات را الحمد ح دران مقدار خلق کرد که ارض را
بنهایت تا این حدیث موافق و مطابق کلام الله باشد بدلیل
فی یومین و فی اربعة ایام سواء للسائلین از آن وجه که تا دلالت
بر اتمام در شان خلقت خلیفة الله کند که فرمود اربعین صباح
خود که چهار بود حفظ و فی از برای اتمام یکی در ده باشد و وجه دیگر

جون قرات طه و یس میفرمود که عبارت از وجود اصل موجود
است بدلیل لولاک لما خلقت الافلاک که هزار سال از
برای طه باشد و هزار سال از برای یس جون هر دو در اصل
علم یکی وجود اند فقط یکی باشد مغز بود صدق الله وصدق رسول
الله • آن جبر بود که از الم در سید کاینات وخلاصه موجودات
صلی الله علیه واله سوال کرد که گفت عمر امت هفتاد و یک سال
بیشتر نیست که الم است در جواب خود المص شنید و ملزم و منفعل
باصل خود رجوع کرد و اهل لعنت شد اگرچه بالث ثلثه نظایر در زبان
بسیار است اما از روی انکار که هر دو ذکر کردند یکی باشند از روی
معنی از برای آنکه آن یهود از روی تو صیدند است که آن هر سه
یکی اند عند الله که حساب با هفتاد بود و آن هر سه حرف هفتاد و
یکی حرف وسط از آن سه هفتاد و یک بود که لام الف الله
والف که یکیست از آن وجه که الفست هزار است و میم حود بود بیست
تا با دو می دیگر که بر دو سا بیند از روی اجز بود به نام خدا با خنیند
حساب جمل الف یکی والف هزار که اسماء الله در بیا بعد و حسنی بیست در
قائده اسلام دم • از آن وجه که نزول آن از آسمانست
مستور بود

بسته اند بود که آن مائده که عیسی اسمان مکان ماهیها باشد که بعضی
برسیده که جای او در آبست و باز از آن ماهی چرا در قلم باشد که
میان آب بنوسیند تا کلام اسمانیست بدلیل کان عرشه علی
الماء و تقدم آب بر سایر موجودات ثابتست که آن در تعیین
نطفه است که مبداء خلق اشیاست بخلاف خاک که بر وجود ما
است بدلیل نقطه نطفه و مرکز بودن سبب آنکه فرمود اول ما خلق
الله تعالی القلم مراد آن ماهی خواهد بود که مکان در بحر خدا
دوات داشت که عرش خدا بر آن بحر مداد بود • هدهد که نام بر
حضرت سلیمان بود به بلقیس علیها السلام جون از شهر سبا که عبارت
از مدینه هفتم با باج بلقیس است مراجعت کرد با حضرت سلیمان که زبان
مرغان دانست از حضرت مقدسین از عجز او بود در خطاب آمد
از گفتن سه کلمه بد بود که گفت احطت بما لم تحط به وجئتک
من سبا بنبا یقین عبارت از آنست که حضرت سلیمان اینقدر نمی دانست
گفته بود که آن عرش وجه بلقیس بود که موی سر او که اسمان وجود
اوست که عبارت از عرش است بسته حضرت حبیب الله و قد ابدع
حبیب الله شکافته بود که حضرت سلیمان بست بهدهد که از سبا شهر

دانسته که

و مصر جامع مراجعه کرد بر سر تاج سلیمان در خطاب آمد و تاج
سر خود را گاهی بر بلقیس نهاد و یکباره هی بخود جنبانید خلقت
موی سر آن سلیمان و گاهی از بلقیس بیکشود و دوباره میکرد نهاد
بر موی سر و شکاف خط استوای آن بلقیس کند یعنی گیسهای
موی سر خود را چون تاج سر میسر و چون فرق بلقیس شکافی [illegible]
[illegible] که الله کرسی جمیع ما کان و ما یکون است در وجه تو ظاهر شود
و از آن گفته است کلمهٔ بو بو بو آن [illegible] که تا مه آن ق میان
آن از دو وجه اسم خود هدهد است اشکار امیکرد از برای آنکه
بو بهشت صورت دارد به دو وجه با بجد یا با اجزاو نقطه [illegible] هشت
بیست و چهار باشد بحسب جمل و با آن یک کلمهٔ بو که اصل آن [illegible]
کلمه است از آن وجه که هشت است با اجزاو نقطه [illegible]
باشد که هدهد نیز که اسم این [illegible] است هم [illegible] است از
برای آنکه هد با اجزاو نقطه هفت است و هد دیگر هفت است
که چهارده باشد و چون این چهارده بر رای بابیت شکافته
بحکم اقتربت الساعة وانشق القمر تا صورت [illegible]
الله ازلی ابدی در وجه ظاهر شود و هد بحسب جمل نه بود
و هد دیگر

و هد دیگر نه که هر دو با بجد [illegible] باشند تا با چهارده [illegible]
شوند تا [illegible] میز [illegible] مناسبت دو که هد
[illegible] آن [illegible] خلقت هدهد [illegible] خلقت هدهد و اینکه هد
از شهر سبا آمد از آن وجه که فاتحة الکتاب ام الکتاب بیست
که بیست و یک که الله است همچون وجه بلقیس و چراغ
ایام تنزیلنا که چون خط وجه بلقیس بیست و یکیست ابا [illegible]
بیست و یک را از کلمهٔ سبا از بدایت [illegible] میان [illegible] درین
باید یافت که بحسب جمل همان صورت دارد که سین و با
والف است و این هدهد مبارک قدم از دو وجه صورت الله
دارد که وَلا طائرٍ یطیر بجناحیه الا امم امثالکم ما فرطنا فی الکتاب
که خلق الله تعالی آدم علی صورته ای علی صورة الله چنانچه
اسم الله باعتبار اجزای حروف چهارده است و باعتبار چهار نقطه
او [illegible] هدهد نیز همین صورت تامه دارد که بتدبیر [illegible]
[illegible] از بدایت [illegible] خالق کل شیء [illegible] و چون بو [illegible] گفته
او که بو بو بوست از دو وجه [illegible] شانزده است صورت
آن [illegible] شانزده وجه سلیمان باشد که [illegible] است

دیگر سواد که دو بیست و چهار سه شانزده اند که حم
که چهل و هشت است این معنی در وی نزول کرده است از حق
علام و خداوند کلام که حم والکتاب المبین انا انزلناه
فی لیلة مبارکة انا کنا منذرین فیها یفرق کل امر حکیم
الی رب السموات والارض وما بینهما ان کنتم موقنین است
که چون شکافته خلقة اشیا بحرف بیست لاجرم هر هر سه بار
مکرر گوید که بو بو تا این سر خلقت از کلمه کن ظهور کند که هر یکی
کلمه بود که در کتابت بر آید باعتبار عناصر که اند که سه باشند
چون از شهر للتقدیر می آید بمناسبت هفت کتابت و جواو
بگفتن بو بو بو هفت را بهشت میکرد ز بهر خلقت بعد بعد
زیرا خلقت بعد بعد از قول قدیم حرف کلام سنت است
که در وضو آن که بوجه و یا دو کفها با جبین رسانند سه بار برسانند
و از سرتا در نکنند و در غسل نیز سه بار آب بر و سر و بالای
ریزند و اگر در آب غوطه خورند هم سه بار سر با آب فرو برند این
معنی از هر آیه الله از انجا منکشف میشود که وجود انسان
مرکب از چهار عنصر محترم مکرم حضرت عزت تخمیر از ید بین الله
آنچه

آنچه یافته است بسیار از آن جمله یکی چون آب است و استعمال
با دوست از روی توحید چون آب بوجه میرسد از برای آن سه دید
که بحسب صورت نسبت باو وا از در عالم غیب اند سه بار باید که در تکرار
آید و اگر آب نباشد خاک که صعید است و طیب چون دایم در روح
وضو اند که در عالم غیب اند تکرار وضو سنت حبیب الله در سه
آمد که در شان اوست که وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی
یوحی صدق و صدق رسول الله و در شب معراج که علت غایی او از بیان
الله حق بود حبیب شیر و خمر و عسل و آب دید و کاس از برای
توحید چهار جوی آب دید لاجرم این آب طاهر مطهر چون جود بوجه
میرسد سه بار از برای آن سه دیگر میرسد تا دلالت بر ظهور این
معنی کند از خداوند بیان سبحانه و تعالی شانه و الملک
وجهها دیگر از هدایة الله چون آب از دست بسایر اعضای
وختم خلقت در دست آن انگشت آخر است که خاتم نوشته
که محمد رسول الله است پس میتوان بود که باین اعتبار آب را
سه بار از دست تا بصفای عقیق برسانند و این سنت خاتم
النبیین است تا عرف که کلمه واحد او است بسا چون حق و سطر

بانزده صورت دارد قال الله تعالی یا ابن آدم ارکع لی اربع رکعات
اول النهار اکفک صدق الله العظیم از وه که این چهار رکعت
اشراق تعلق بچهار حرف غیر مکرر لام الف دارد که اینجا چهار
حرف غیر مکرر لام الف دارد که اینجا در ازای چهار حرف یا
یا و [illegible] که آن چهار یار حبیب متقیان
در ازای آنچهار ست که عبارت از آن چهار ماه محرم و حرمت
که از بیان و تاویل آیت جلیل حق تکرار آن معلوم شده است
که چه معنی دارد و مثال آنست از بهر این آلم آیه از خط استوا
الف از روی صورت و خط بجوییند که از حرف الم آن حرف
استوا وسط صورت الف دارد که آن خط استوا چون
الف از روی صورت مستوی القامت مثل انسان که صراط
که صراط مستقیم حقیقی است و اقع شده است که ان ربی علی
صراط مستقیم و چون انجهار ماه با حرمت بحکم حدیث حبیب الله
صلوات الله علیه منقسم بدو قسمت شده اند که ثلثة سرد و
فرد یعنی همین صورت الفست که صورت خط استوا دارد
که الف سه حرف است دیگر نقطه که آن یک نقطه از سه حرف
الف

الف ممتازست و اصل محو نیست و چون بحکم ارکعوا لی اربع رکعات
آنچهار را آیه الله ملک یوم الدین آیه خود اضافت فرموده بود از برای
آنست که درج آیه در بیان آورد که اگر کشنده را خداوند مر او را
ببخشد جایز نیست و اگر کسی ربع دینار بدزدد و صاحب دینار
ببخشد جایز نیست که فرموده اند که آن ربع دینار داخل حد است
که ربع از چهار دینار یکیست که ثلثة سرد و واحد فرد که این بار
از روی رجب است که در بهشت این متقیان جاریست که باز
که شهر الله است که باز مال زکوة ده یکیست در اول قسمت از
ثلثه که آن از آسمان میخورد که والسموات مطویات بیمینه سبحانه
و تعالی عاشر کون که از بین ده انگشت یمین است که یکی بیرون
مو بانیست کرد تا بحسب صورت از مقام شرک بیرون آمده و
ندا میکند که قل هو الله احد صمد لم یلد و لم یولد آن ذاتیست که در اشیا
شریک ندارد وحده لا شریک له مثلا اگر سوال کنند که اینجا
اول صورت آنها نح کردی و در بیان زکوة دست را
داخل کرد اندی چون خواهد بود جواب آنست که قرآن امنه
منطق است و از بیان آیه الله بطن از نطق ممتاز نیست

اگرچه آنچهار در وجه است که نماز اشراق بر عدد آنست که تنها بیع (نماز)
اشراق دوازده است که با رفتام آن دوازده در وجه است
اما این که از چهار یک دست را قطع می باید کردن که در وجه حفظ
وکتابت را ناقص می باید کرد از برای آنکه آنجا چهار حق دست نیست
بلکه حق وجه است که صورت [illegible] الله بالمطابقة در وجه است
نه در دست کما قال ع ... انگشتان آدم را خدا زان کرد (نیست)
[illegible] با خلقت آ. صدق الله لاجرم چون آنجا حق دست
نبود بیا دستی در تحرف آن خیانت کرده باشد قطع باید کرد
و لهذا از برای ظهور این معنی از مرفق که حد وضو و صلوة گشت
قطع نمیکنند بلکه از کابچ قطع میکنند که تعلق به [illegible] دارد لاجرم
خداوند عز کلام و [illegible] کلام ... نیز مانند که کل شیء هالک
الا وجهه له الحکم والیه ترجعون در بدایت کاکلی کاکلی از
... کلام خداوند [illegible] کلام ... این که این مسئله هم در ماه
رجب در وقت چاشتگاه شنبه بعد از اوراد نماز ... در
از برای ارشاد خلایق از ... خالق ... در سلک نظم
آمد بیاد کار باید و السلام علی من اتبع الهدی تمت الکتاب

بعون

بعون

عون الله الوهاب در وقت چاشت فی یوم الاحد غره
شهر محرم الحرام بر دست بنده گناهکار امیدوار المغفرت
... غفار ... العبد محمد سنه ... تسع عشره والف
... بعینها که ابتدای کلام الله حرف الف واقع است در آخر
منظر ... باید آمدن چون که مجموع اشیار الخط اسند که
صورت الف دارد از نقاط صورت ظاهر ... باید آمد
بیرون آورند و در ذات الف که مبدای جمیع کتب سماویست
... منه بدا و الیه یعود آرد چنانکه آورد و این معنی در کتاب
توشیح اوراد ... معلوم شده است الکنون ای عارف قدر
بر طور وجه انسانی نظر کن و به بین که از نه محل که در خطوط
سواد بحسب خط استداشت می باید کرد که بر اصحاب کهف
روشن نشود چرا که اشیا ... از شکاف بیرون می باید آمد
و اگرچه در مرتبه وجود از آن هفت در بود ...
دو گوش و دو چشم و دو بینی و یک دهن خواهد بود
اما از این هفت در چون یکی دهن بود که بر ستوار ضعیف
اول او را شق می باید کردن تا نور ... از زبان آدم

که نقطه اصحاب کهف ظهور کنند سبب ازین وجه اوّل عدد اصحاب
کهف سه بود که چون از غار دهن بیرون می آیند آنچه در اوّل
اصحاب دهن واقع شده اند دو خط شارب و یک خط عنفقه
است که سه باشد و کلب رابع شکاف خط کنند و یقولون
خمسة دو خط عارض داخل میشود و نقطه سر زنخ کلب ایشان
و اینجا ذکر رجماً بالغیب کرد که مراد دو خط بینی خواهد بود که
نسبت با این خطوط در غیب واقع شده اند و یقولون سبعة
و ثامنهم کلبهم عبارت از چهار رخنه و دو ابرو و دو بینی سر
خواهد بود و کلب ایشان نقطه خط فرق است و همچنانکه
آن سه حرف در محکمات از پنج حرف ظاهر میشود در خطوط
وجه نیز از پنج محل ظاهر میشود که دو خط سرها و دو عارض
و دو شارب و عنفقه باشد و عدد خلقت ما بین سنین و از دوا
سعادت را از نقطه شین بحسب حکم و اجزای رخ باید یافت و اشارت
در دقایق نوسی از ایشان رخ با انواع معلوم باید کرد و دو اسم
اصحاب نیز دقایق هست که چون از اعداد ایشان تتبع کنند
بر دانند همیت که اجزای محکمات است مانند قوله ه

رجماً بالغیب

مصطفی

مصطفی فرمود دو کستند قلبها در میان هر دو انگشت خدا
قال رسول الله صلعم انّ قلوب بنی آدم کلها بین اصبعین من
اصابع الرحمن کقلب واحد یصرفه کیف یشاء یعنی دلهای
بنی آدم در میان دو انگشت است از انگشتهای خدا همچو
یک دل تصرف میکند خدا در و بار صفت که خواهد و دارد الله
دیگر اینست که ان قلوب العباد بین اصبعین من اصابع
الرحمن یقلبها کیف یشاء یعنی دلها بندگان میان دو
انگشت خداست میگرداند او را هرچون که میخواهد یعنی
او بحسب ظاهر ~~انگشت خداست میگرداند او را~~ انست
که میگویند فلان پادشاه مملکت را در میان هر دو انگشت
خود دارد یعنی در تصرف آن مملکت چنان متمکن و مستقل است
که هیچ احتیاج بمدد غیری ندارد و بعضی گفته اند که مراد باصابع
دو صفت جمال و جلال است و بواسطه آنکه انگشت
محل گرفتن چیزیست و در تصرف آوردن آن چیز و در
قبضه قدرت آن نگاه داشتن ازین رهگذر تعبیر و تفسیر باصبعین
کرده اما بحسب تحقیق اینست که دو انگشت عبارت از

کلمهٔ کاف و نون نیست زیرا که کاف و نون را وقتی که معتاد
دو باشد سبب همچنانست که دلهای خلایق همه در تحرز بی
ـهٔ دلهای دیگر باشد و وقتی که آن دو را با جزا هیچو هم نشش
میشود کاف باشد و نون که دو انگشت باعتبار دفاحل شش
میشود اکنون اگر گویند که دو انگشت کاه است که شش نیست
و پنجست همچنانکه انگشت ابهام و مسبحه که یک دوست و یک
پس او را با جزا کاف نون که شش است چگونه راست
میدارید جواب گوییم که کاف خود سه است و پنج در و قیل
شش نیست و نون دو است چون مکرر را طرح کنیم که یک نون
و واو می ماند پس کلمهٔ کاف و نون باین اعتبار پنج باشد
و دیگر هست که وقتی دو انگشت را حمل کنیم بر دو کلمه کاف و نون
حمل کردن اولیست زیرا که دو ء کرا دا [illegible] ء کند چنانکه کاف
نون هیچ ترکیبی دیگر نیست فوز... بلکه که از یک حرف او اند اشلیا
معنی قوسین او ادنی بسبین که آن نون باشد بی دلیل
تاویل و تحقیق هیچ جسمیت حق لازم نماید یعنی انگشت مبین
انگشت ظاهر باشد و هیچ جسم بودن حق لازم نباید چون

ـــ انگشت در مقابل ـــ ء است و دل منقلب
دارا با این ـــ ء است در صفات خیر و شر و جمال و جلال
و طینه و خبثه در حالت ترکیب شدن این کلمات با همدیگر
و م ی ل من اتبع الهدی اوراق باکوره این مدایة
از باد حقیق رسید در آن محل که بیان سیر شرطا یر فرموده اند
که به سیصد و شصت هزار سال کرد دوازده برج سدرة
المنتهی بر می آید و فرموده که قسمت آن ساعت سپردن فیکلمت
و خطاب یابنده خود کرده اند که این قسمت تو نگهبان آخره
در این محل بجو بند حالیا مگر آن توفیق خطاب یابیم بوده
است بتوفیق ملک یوم الدین ج آن قسمت ساعت چهل شبانه روز
که جدا کرده اند در آمدیم و یکسال از قسیم بدو بیست و هشتاد و
هشت ـــ و ـــ یافتیم و ده سال را بدو هزار و هشتصد
و هشتاد ـــ و ـــ یافتیم ملی صد ا با صد سال و هزار سال که دویست
و هشتاد و هشت هزار ـــ و ـــ بود و بیست هزار سال دو
و هشتاد و هشت تومان شد و همه هزار سال دو هزار و سیصد و
شصت و هشتاد تومان باشد چنانکه تمام سیصد و شصت هزار سال

بر دو کلمهٔ کاف و نون حمل کردن اولیست زیراکه دو حرف که ادای ست حرف
چنانکه کاف و نون با هیچ ترکیبی دیگر نیست قولج ه ست بلکه از یک حرف
او آید همین که آن نون باء پس بدین تأویل و تحقیق هیچ جسمیت حق لازم
نمی آید یعنی انگشت همین انگشت ظاهر و هیچ جسم بودن حق لازم نیاید
چون ست انگشت در مقابل ست حق است و دل منقلب دایما باین ست حق است
در صفات خیر و شر و جمال و جلال و طیبه و خبیثه در حالت ترکیب شدن
این کلمات با همدیگر و تم علی من اتبع الهدی از اوراق باکوبه این هدایت
از هادی حقیقی رسید دران محل که بیان سیر سر طایر فرموده اند که بو سیصد
شصت هزار سال گرد دوازده برج ستمه بر می آید و فرموده که قسمت
آن باعث بردن مشکلت و خطاب با بندهٔ خود کردند که این قسمت تو کن
الحق درین محل بگویند حالیا مگر آن توفیق خطاب باین بنده بوده است بتوفیق
حق مالک یوم الدین چه از قسمت ساعت چهل شبانروز که جدا کرده اند در آمدیم
و یک سال را منقسم بدویست و هشتاد و هشت ست و سه باقیم و ده سال را بده
هزار و هشتصد و هشتاد ست و سه باقیم علی هذا تا صد و سی هزار سال که دو
هشتاد و هشت هزار ست و سه بودند و ده هزار سال دویست و هشتاد و هشتاد
تومان شد و صد هزار سال دو هزار سیصد و شصت و هشتاد تومان شد
چنانکه تمامی شش هزار سال ده هزار و سی شش و هشت تومان با همان شش
بر سر آمد و هشت که از هر هزار عدد در قسمت ست و سه بر سر می آید انشاء الله
این کرحت از هدایت حق سریع الحساب جل جلاله باشد والحمد لله رب العالمین والعاقبة
للمتقین و تم صد و چه سورهٔ کلام حق عدد شش هزار دویست و شصت آیت و سیصد
هزار و یازده هزار و سیصد و بیست حرف است عجب ترکیب که چون بر قسم حق
منقسم شود پنج هزار صد و هشتاد و نه بار ست باء و پنج هزار و صد و هشتاد [illegible] بیت

ده هزار سال و سیصد و شصت و هشت تومان باشد
تمام سیصد و شصت بر سر آمد و هشت که از هر هزار
عدد در قسمت ست و سه بر سر می آید انشاء الله که این
حساب از هدایت حق سریع الحساب جل جلاله باشد والحمد لله
رب العالمین والعاقبة للمتقین والسلام صد و چهارده سورهٔ کلام
حق عدد شش هزار و دویست و شصت آیت و سیصد هزار و سیصد
و بیست حرف است عجب ترکیب که چون بر قسم حق منقسم شود
و پنج هزار و صد و نود و یک بار ست باشد و پنج هزار و یک
هزار و صد و هشتاد و دو بار شش بار ست باشد
آیات قرآن صد و ده بار ست باشد و هشت
بار ست و تم تمت الکتاب بعون الله
الوهاب بر بنده کمترین برادران
محتاج الحمد لله رب العالمین
تمت

نور تار وک

یقین اولدیو

شاید کم بود نعقوله ابدک

زحمة ابد　　نور تار وق　　نجات

اسرار خدا فاش شد ای علامه　　از محشر و کرسی و قیامت نامه

خواهی که شوی واقف از اسرار خدا　　میباز ز سر تا قدم بسای جامه

هو

بو دختر ارشمنز حوریلی
سوز دانش ابرسم بهشت آباد عیاری
ع
کوبا لعبت چشم سر عقادر
لواسی انک وهمنده صوده
صوکی ایرمه لشاعور روان
رایحه سنبل تر ...
دل دوکرمی کیماور یوزده
ماجرای حال مصری بو
اوکه کیم کل دیده باغ ارغوان
ماجراسی عشقه ضو
ع
۹۰

دارا ۹۲۹ مرك ۱س

میاسای ز آموختن یک زمان